
احسن الفتاوی
فارسی ترجمه
تالیف
فقیه العصر مفتی اعظم
مترجم
مولوی نصر الله منصور



تفاسیر	خطبات	منطق
احادیث	سیرت	معانی
فقہ	تاریخ	تصوف
سوانح حیات	صرف	تقابل ادیان
درس نظامی	نحو	تجوید
لغت	فلسفہ	نعت
فتاوی	حکمت	تراجم
اصلاحی	بلاغت	تبلیغ ودعوت
آڈیو دروس	مناظرے	تمام فنون

Contact Us: maktaba.tul.ishaatofficial.com

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿فَسْئَلُوٓا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾

وَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

إِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ (الحديث)

احسن الفتاوي

جلد هفتم

(بحذف مکررات وتخریجات فرائض ومسائل غیرمهمّه)

تالیف : فقیه العصرمفتی اعظم حضرت مفتی رشید احمدصاحب

مترجم : مولانا سید داؤد (هاشمی)

ناشرین

مولوی محمد ظفر «حقانی» **مولوی امیر الله «شیرانی»**

آدرس : مکتبه فریدیه محله جنگی، قصه خوانی، پشاور

جمله حقوق طبع بحق ناشر محفوظ است

مشخصات کتاب

نام کتاب : احسن الفتاوی (فارسی) (جلد هفتم)
تألیف : فقیه العصر مفتی اعظم حضرت مفتی رشیداحمدصاحب
مترجم : مولانا سید داؤد (هاشمی)
سال طبع :
کمپوز : خالد کمپوز سنتر
کمپوزر : خالد
ناشرین : مولوی محمد ظفر (حقانی) مولوی امیر الله (شیرانی)
آدرس : مکتبه فریدیه محله جنگی قصه خوانی پشاور
مسؤل مکتبه : مولوی محمد ظفر (حقانی) صاحب

بابُ الربا وَالقمار

تفصیل نساء در حصه بیع بالجنس مکیلات وموزونات

سوال : در کدام کدام صورت های بیع بالجنس مکیلات وموزونات نساء حرام است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در مکیلات وموزونات در صورت اتحاد جنس یا اتحاد قدر نساء حرام است. البته قبض فی المجلس شرط نیست تنها تعین فی المجلس کافیست احضار فی المجلس هم ضروری نیست. البته در ملکیت بودن ضروری است قبض فی المجلس تنها در بیع صرف لازمی است.

در مکیل وموزون بیع الدین بالعین جواز ندارد اگر که بر دین درهمان مجلس قبل الافتراق قبضه نیز نموده شود وبیع العین بالدین به همین شرط جواز دارد که قبل الافتراق بر دین قبضه نموده شود در این صورت تعین کافی نیست. قبض علی الدین ضروری است.

قال فی التنویر: وعلته القدر مع الجنس فان وجدا حرم الفضل والنساء وان عدما حلا وان وجد احدهما حل الفضل وحرم النساء.

وفی الشرح: ولو مع التساوی حتی لو باع عبدا بعبد الی اجل لم یجز لوجود الجنسیة وفی الشامیة تحت (قوله واحدهما نساء) ثم اعلم ان ذکر النساء للاحتراز عن التاجیل لان القبض فی المجلس لا یشترط الا فی الصرف وهو بیع الاثمان بعضها ببعض اما ما عداه فانما یشترط فیه التعیین دون التقابض کما یأتی (رد المحتار ص ۱۹۹ ج ۴) . وایضا فی العلائیة: والمعتبر تعیین الربوی فی غیر الصرف ومصوغ ذهب وفضة بلا شرط تقابض حتی لو باع برا ببر بعینهما وتفرقا قبل القبض جاز خلافا للشافعی رحمه الله تعالی فی بیع الطعام ولو احدهما دینا فان هو الثمن وقبضه قبل التفرق جاز والا لا کبیعه ما لیس عنده سراج.

وفی الشامیة: (قوله والمعتبر تعیین الربوی فی غیر الصرف) لان غیر الصرف یتعین بالتعیین ویتمکن من التصرف فیه فلا یشترط قبضه کالثیاب ای اذا بیع ثوب بثوب بخلاف الصرف لان القبض شرط فیه للتعیین فانه لا یتعین بدون القبض الخ.

وایضا فیها: (قوله حتی لو باع الخ) قال فی البحر بیانه کما ذکره الاسبیجابی بقوله واذا تبایعا کیلیاً بکیلی او وزنیا بوزنی کلاهما من جنس واحد او من جنسین مختلفین فان البیع لا یجوز حتی یکون کلاهما

عينا اضيف اليه العقد والاخر دينا موصوفا في الذمة فانه ينظر ان جعل الدين منهما ثمنا والعين مبيعا جاز البيع (الى قوله) وبيانه اذا قال بعتك هذه الحنطة على انها قفيز بقفيز حنطة جيدة (الى قوله) فالبيع جائز لانه جعل العين منهما مبيعا والدين الموصوف ثمنا ولكن قبض الدين منهما قبل التفرق بالابدان شرط لان من شرط جواز هذا البيع ان يحصل الافتراق عن عين بعين وماكان دينا لايتعين الا بالقبض ولو قبض الدين منهما ثم تفرقا جاز البيع قبض العين اولم يقبض ولو قال اشتريت منك قفيز حنطة جيدة بهذا القفيز من الحنطة (الى قوله) فانه لا يجوز وان احضر الدين في المجلس لانه جعل الدين مبيعاً فصار بائعا ما ليس عنده وهو لا يجوز (ردالمحتار ص۲۰۳ ج۴) والله سبحانه وتعالى اعلم.

۰۳/ذی قعده سنه ۵۷۲

استقراض مكيلات وموزونات جواز دارد

این مسئله در باب القرض والدین ذکر شده است.

به قصد حفاظت هر بانک باز نمودن اکاونت

سوال : آیا به قصد حفاظت، نگهداشت پول در بانک جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : جمع نمودن پول در بانک سه صورت دارد :

۱- اکاونت سودی (سیونگ اکاونت)

۲- اکاونت غیرسودی (کرنت اکاونت)

۳ - لاکر

درکاته سودی جمع نمودن پول حرام است زیرا گناه سود گرفتن را دارد که بر آن وعید شدید از جانب خداوند تعالی ورسول الله صلی الله علیه وسلم است .

(۱) در قرآن کریم از طرف خداوند تعالی ورسول الله ﷺ سود خواران را اعلان جنگ داده شده است.

۱ - ﴿ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﴾

۲ - عن جابر رضی الله تعالی عنه قال: لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم آکل الربوا وموکله وکاتبه وشاهدیه وقال هم سواء رواه مسلم (مشکوة ص۲۴۴).

۳ - عن عبدالله بن حنظلة غسیل الملائکة رضی الله تعالی عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم درهم ربوا یأکل الرجل وهو یعلم اشد من ستة وثلاثین زنیة - رواه احمد والدار قطنی ,(مشکوة

ص۱۳٦،ج۱).

۴ ـ عن ابی ھریرۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال: قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم: الربوا سبعون جزءا ایسرھا ان ینکح الرجل امہ۔ رواہ احمد (مشکوٰۃ، ص۲۳٦، ج:۱).

۵ ـ وعن عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ ان اٰخر ما نزلت آیۃ الربوا و ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبض ولم یفسرھا لنا فدعوا الربوا والریبۃ. رواہ ابن ماجۃ والدارمی.

قال الطیبی رحمہ اللہ تعالیٰ: ای الآیۃ التی نزلت فی تحریم الربوا وھو قولہ تعالیٰ: (الذین یأکلون الربوا. الآیۃ) ـ الی قولہ ـ (لاتظلمون ولا تظلمون) ثابتۃ غیر منسوخۃ صریحۃ غیر مشتبھۃ فلذلک لم یفسرھا النبی صلی اللہ علیہ وسلم فاجروھا علی ما ھی علیہ فلا ترتابوا فیھا واترکوا الحیلۃ فی حلھا (مرقاۃ، ص٦۹،ج۶).

علاوه از آن تعاون علی الاثم است این پول در معاملات سودی در کار می آید.

وقال اللہ تعالیٰ: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾

در اکاونت کرنت هم جمع نمودن پول جواز ندارد چرا در این اکاونت اگر که گناه سود گرفتن نیست اما گناه تعاون علی الاثم در آن نیز می آید.

در اکاونت لاکر هم جمع نمودن پول جواز ندارد در آن اگر که گناه سود وگناه تعاون علی الاثم نیست اماگناه استعمال پول در بانک حرام است، البته در صورت احتیاج شدیده در بانک جمع نمودن پول جواز دارد که نسبت بدو صورت اول در آن جرم کم واندک است باز هم استغفار گفتن در کارست. واللہ سبحانہ وتعالیٰ اعلم.

۲/جمادی الاولی سنه ۸٦هجری

گذاشتن پول سود در بانک جواز ندارد

سوال: اگر کسی دراکاونت سودی بانک پول جمع میکند وسپس اگر آنرا بگذارد مالکان بانک آن پول را در دشمنی خلاف اسلام استعمال میکنند پس اگر این پول بر مساکین وفقراء تقسیم شود. آیا گناه سود گرفتن بر این شخص عائد میشود؟ اگر گناه سود گرفتن بر این شخص عائد میشود پس چه باید کرد وکدام صورت را اختیار کند؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در اکاونت سودی جمع نمودن پول جواز ندارد اگر کسی بنا بر جهالت یا غفلت در این اکاونت پول جمع نموده باشد وبعد از انتباه نادم شود باید علی

الفور باتو به واستغفار پول را با سود آن از بانک بکشد وپول سود را بلا نیت ثواب بر فقراء ومساکین تقسیم کند.

سود وهر نوع مال حرام وارباح فاسده در حکم لقطه است در صورت خوف ضیاع بر داشتن لقطه واجب است تا پس به مالک داده شود ودر صورت علم نداشتن از طرف مالک بدون نیت ثواب صدقه نمودن آن بر مساکین واجب است .

قال الامام المرغینانی رحمه الله تعالی: فیکون سبیله التصدق فی روایة یرده علیه فی روایة لان الخبث لحقه وهذا اصح (هدایه کتاب الکفالة،ص۱۲۳،ج۳).

وفی الباب الخامس عشر من کراهیة الهندیه: والسبیل فی المعاصی ردها وذلک ههنا برد المأخوذ ان تمکن من رده بأن عرف صاحبه وبالتصدق به ان لم یعرفه لیصل الیه نفع ماله ان کان لایصل الیه عین ماله (عالمگیریه،ص۳۴۹،ج۵).

وفی العشرین من بیوعها: وانما طاب للمساکین علی قیاس اللقطة (عالمگیریه ص: ۲۱۲، ج: ۳).

وفی التنویر وشرحه: (علیه دیون ومظالم جهل اربابها وایس) من علیه ذلک (من معرفتهم فعلیه التصدق بقدرها من ماله وان استغرقت جمیع ماله (ردالمحتار،ص۳۲۳،ج۴).

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: ان الذی یصرف فی مصالح المسلمین هو الثالث (الخراج العشور) کما مر واما الرابع (الضوائع واللقط) فمصرفه المشهور هواللقیط الفقیر والفقراء الذین لا اولیاء لهم (الی ان قال) وحاصله ان مصرفه العاجزون الفقراء (ردالمحتار، کتاب الزکوة ص۶۳،ج۲).

وفی التنویر وشرحه: (ندب رفعها لصاحبها) ان امن علی نفسه تعریفها والا فالترک اولی وفی البدائع وان اخذها لنفسه حرم لانها کالغصب (ووجب) ای فرض فتح وغیره (عند خوف ضیاعها) کما مر لان لمال المسلم حرمة کما لنفسه فلو ترکها حتی ضاعت اثم (ردالمحتار،ص۳۲۸،ج۳).

درصورت گذاشتن سود در بانک این امر متیقن است که بر مصرف درست خرج نموده نمیشود بلکه بالا تراز آن اعانت باسود خوران میباشد .لذا گرفتن آن به قصد تصدق واجب است وگذاشتن آن در بانک گناه است. مانندیکه در صورت خوف ضیاع برداشتن لقطه واجب است .

بعضی ها گفته اند که گذاشتن سود در بانک ارتکاب کدام جرمی نیست، البته تسبیب است ودر سود ارتکاب ومباشرت اخذ ربوا است . لذا جواز ندارد.

اما درجواب گفته میشود که مباشرت اخذ ربوا در صورت گرفتن سود به نیت تملیک میباشد اما اگر به نیت تصدق وایصال الحق الی المستحق باشد در آنصورتجواز دارد که آن اخذ ربوا نباشد مانندیکه التقاط لقطه بنیت تملک حرام است اما به نیت ایصال الحق الی المستحق جائز بلکه در صورت خوف ضیاع واجب است.

علاوه از آن بعد از تحقیق بنوک فهمیده شد که در هر صورت پول سود در اکاونت مالک داخل کرده میشود که علاوه او کسی حق وصول آنرا ندارد لذا این پول حکماً درقبضه او داخل است که قبل از کشیدن از بانک سود را وصول نمود که صورت نجات از آن تنها وتنها اینست که بر مساکین بلا نیت ثواب تصدق نموده شود. واللّٰہ سبحانہ وتعالیٰ اعلم.

۳/ذی القعده سنه ۱۳۷۱ هجری

ترک نمودن سود دربانک غیر مسلم

سوال : در بنوک غیر اسلامی یا و دربنوکی که حصه داران آن غیر مسلم، شیعه، مرزائی، غالی، سبی، وعیسائی باشند اگر کسی در این بنوک پول خویش را جمع نماید وخوب میداند که این بنوک سود بانک را بر منشور کفار به مصرف می رساند بگوید که من پول اداره اسلامی خویش را در این بانک بلا سود می نهم پس آیا در این بنوک جمع نمودن پول بلا سود جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

نیز اگر سود پول خود را بگیرد وآنرا بر فقراء تقسیم کند حکم آن چگونه است؟ از نگاه شرع کدام یکی از هر دو صورت اهون است، واگر حصه مسلم در بانک زیاد وحصه غیر مسلم کم باشد آیا فرق دارد یا نی ؟ مدلل ارقام فرمائید. بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر مالک بانک مسلمان باشد یا کافر بهر کیف جمع نمودن پول در بانک جواز ندارد واگر کسی جهت نادانی وغفلت در بانک پول جمع نمود پس نهادن سود برایش جواز ندارد.زیرا که منافع وارباح فاسده هر گونه مردم در بانک است که حکم لقطه را دارد چونکه مالک آن معلوم نیست لذا گرفتن از بانک وتقسیم آن بر فقراء ومساکین واجب است .

وفی الباب الخامس عشر من کراهیة الهندیة : والسبیل فی المعاصی ردها وذلک ههنا برد المأخوذ ان تمکن من رده بأن عرف صاحبه وبالتصدق به ان لم یعرفه لیصل الیه نفع ماله ان کان لا یصل الیه عین

مالہ(عالمگیریہ.ص۳۲۱ج۵).

علاوه از آن تعاون در کارهای سودی جرم است .

تنبیه : قادیانی، شیعه، وهر فرقه که باوجود کفر دعوه اسلام راکنند حکم زندیق را دارد که هیچ نوع معامله با آنان جواز ندارد. تفصیل بیع، شراء، اجاره واستجاره با انها در کتاب الخطر والاباحة آمده.والله سبحانه وتعالی اعلم۔ ۱۱/صفرسنه۸۶هجری

نهادن مال یتیم در بانک وحکم سود آن

سوال : شخصی فوت نمود که اطفال صغیر را از پشت گذاشت اقارب او پولش را در بانک نهادند وبر آن سود را گرفته بر اطفال او تقسیم نمودند.

بعضی اقارب آنرا سود گفته مانع شدند اما دیگران گفتند این سود نیست زیرا که آنان به رئیس بانک گفته اند اگر آسمانی اتش وباء بر بانک پرید مال ایتام ضائع شمرده شود در غیر آن بانک نفع دهد پس این شراکت است وسود نیست حکم شرعی این معاملات چگونه است آیا جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این سود است وحرام بر مرتکب آن در دنیا وآخرت عذاب نازل میشود وموجب لعنت میگردند . والله تعالی اعلم

۸/ذی‌قعده‌سنه۹۹هجری

گرفتن سود برای نفع مساکین

سوال : (۱) یک شخص مهتمم مدرسه است پول مدرسه را در بانک می نهد به این ملحوظ که نفع (سود) آنرا بر فقراء ومساکین تقسیم کند ، پس آیا این مفکوره او درست است یاخطا ویا اکاونت کرنت را در بانک باز کند که درآن قطعًا منافع نباشد

خلاصه اینکه آیاجهت نفع فقراء ومساکین برای نجات از سود آیا این طریقه جواز دارد ویا در نظر گرفتن این نظریه ومصلحت در صورت عدم جواز آیا نفع سود گرفتن حرام است ویا مکروه تحریمی است؟

(۲) این چنین حکم جمع نمودن پول شخص خویش در بانک جهت نفع مساکین چیست؟ بینواتوجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر فقط برای تحفظ پول در بانک جمع کند پس در اکاونت (لاکر) باید جمع نماید وبخاطر منفعت مساکین گرفتن سود از بانک جواز ندارد معامله سودی در هر صورت حرام است. والله اعلم . ۶/شوال سنه ۹۶ هجری

سود گرفتن از کفار در دارالحرب

سوال : در دارالحرب گرفتن سود از کفار جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا۔

الجواب باسم ملهم الصواب : سود گرفتن در دارالحرب از کفار عند الجمهور حرام است در ائمه ثلاثه ودر احناف امام ابویوسف رحمه الله قائل حرمت است البته از امام ابوحنیفه رحمه الله وامام محمد جواز سود دردارالحرب منقول است.

علماء مقصد قول امام ابوحنیفه رحمه الله را چنین بیان نموده اند که او خلاف جمهور نیست یعنی نزد او هم حرمت است در قرآنکریم با سود خوران خداوند تعالیٰ ورسول او اعلان جنگ نموده اند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حصه ربوا چنین وعیدات را اعلان نموده که مسلمان جرئت ربوا را نکند در حدیث آمده سود جرم بزرگ است حصه ادنی ان زنا نمودن است با مادرش در حدیث دیگر آمده یک درهم سود بدتر است از سی وشش مرتبه زنا (مشکوة)

حضرت عمر رضی الله عنه میفرماید : "فدعوا الربوٰا والريبة" در کنزالعمال ازحضرت عمر رضی الله عنه منقول است : ترکنا تسعة اعشار الحلال خشية الربوٰا.

لذا محققین فتوی داده اند که در هندوستان هم از کفار گرفتن سود حرام است.والله تعالیٰ اعلم . ۲۲/محرم سنه ۲۷ هجری

اداء نمودن انکم تکس از سود بانکی

سوال : آیا اگر با پول حصول شده سود از بانک اداء نمودن انکم تکس حکومتی اداء شود یعنی آیا با این مال ناجائز آن تکس غیر شرعی اداء شود جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : سود بانکی از خزانه حکومتی نیست لذا با آن تادیه انکم تکس جواز ندارد بلکه جهت نامعلوم بودن مالک آن تقسیم نمودن آن بر مساکین واجب است.

البته از محکمه های دیگر گرفتن بقدر انکمتکس جواز دارد.لذ دستور مروج انکم تکس ظلم محض است ومظلوم حق خویش رابذریعه سرقت وغصب هم حاصل نموده میتواند.

قال ابن عابدین رحمه الله تعالی فی باب حد السرقة: فاذا ظفر بمال مدیونه له الاخذ دیانة بل له الاخذ من خلاف الجنس علی ما ذکرنا قریبا. (رد المحتار، ص:(۲۰۶)، ج:(۳)) والله سبحانه وتعالی اعلم.

(۴/رجب سنه ۸۷ھ)

معاش حارس وپهره دار بانک حرام است

سوال: کسی که در بانک حارس است وبا معاملات سودی بانک کاری هم داشته نباشد ومال حلال بانک هم تقریبا غالب است ونسبت به پول سودی سرمایه مردم اضافه تر است آیا معاش حارس ازین بانک جواز دارد یا حرام است. بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: پول بانک بدوگونه است : (۱) اصل سرمایه (۲) منافع وعائدات.

اگر در اصل سرمایه حلال غالب باشد پس گرفتن سرمایه خویش از بانک جواز دارد واین پول حلال است.

قسم دوم : یعنی که در آن سود وارباح فاسده غالب باشد که در تمام معاملات معاش مامورین از آن منفعت گرفته میشود همین است عرف ورواج وقاعده مصارف عوض سرمایه از عائدات وضع میشود. لذا معاش هر نوع ملازم از بانک حرام باشد اگر با معاملات سودی تعلق داشته باشد یانداشته باشد. والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۵/ذی الحجه سنه ۱۴۱۱ هجری

دادن نوت بر قیمت اندک

سوال: نوت که ضعیف شود وبانک هم آنرا نمیگیرد آیا دادن آن بر قیمت اندک جواز دارد یا نه؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب: جواز ندارد مالکان بانک مکلف اند بر گرفتن آن عوض قیمت کامل در صورت ضرورت عوض تبدیل نمودن نوت عوض نوت با آن نوت چیزی خریداری شود وبائع ومشتری که در بیعه به هرمقدار راضی شوند جواز دارد زیراکه در

تبدیل نمودن نقد عوض نقد زیادت سود است پس باید با آن جنس خریده شود. والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۵/شوال سنه۸۶هجری

مثل سوال بالا

سوال : بعض مردم عوض بردن پول به بانک صد روپیه را عوض ۸۰ و ۵۰۰ روپیه راعوض۴۰۰ روپیه تبادله میکنند آیا درحالت اضطراری چنین بیع جواز دارد یا نه ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این بیع جهت ربوا بودن حرام است در حالت اضطرار باید عوض صد روپیه چیزی مناسب خریده شود یا اینکه در اجرت داخل نمودن صد روپیه ۲۰ روپیه اجوره تعین شود. والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۴/جمادی الاولی سنه ۹۱هجری

معامله قرض در ظرف معین

سوال : زید یک پیاله شکر را از عمرو قرض میگیرد ایا این صورت جواز دارد ؟ در حالیکه فقهاء استقراض را در اناء متعین جهت احتمال ربوا ناجائز قرار داده اند؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله ! جواز دارد علت استقراض در اناء متعین در اینجا مفقود است زیرا که در صورت مفقودی بعینه به همان شکل قدح بدست می آید فرضاً اگر اندک تفاوت باشد آنرا اعتبار داده نشود ، "لان العرف علی اهدارة" علاوه از این معیار تحت مساوی بودن داخل نمی باشد.

لان اقل المعیار فی الکیل نصف الصاع وفی الوزن الرطل وما لا یدخل تحت المعیار المسوی لایتحقق فیه ربوا کما فی بیع الحفنة بالحفنتین والتفاحة بالتفاحتین. والله سبحانه وتعالی اعلم

۱۴/صفر سنه۱۴۰۷هجری

حکم بیمه ((گرونمودن نفس خویش))

سوال : رفیقی دارم که مؤظف کمپنی بیمه است پافشاری میکند که عمر خویش را بیمه کن او میگوید که کمپنی های بیمه مطلق کار سود را نمی کنند. لذا این جواز دارد شما بگوئید که آیا این بیمه جواز دارد یا خیر ؟ علت عدم جواز آن چیست ؟ اگرکه پرسیدن

دلیل از یک عالم دین بی ادبی است اما جهت قناعت رفیقم پرسیدم خداوند تعالی شمارا جزای خیر دهد.بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بیمه چند انواع دارد علت عدم جواز بیمه‌نفس قرار ذیل است :

(۱) پولی که بالاقساط اداء میشود آن بر ذمه کمپنی بیمه قرض میباشد وپول زائد که تعبیر به منافع کرده میشود سود است زیرا که " کل قرض جرنفعا فهو ربوا " ازینجا بیمه زندگی قطعا جواز ندارد.

(۲) کار بیمه مشروط بالشرط میباشد وقرض مشروط حرام است .

قال الامام طاهر بن عبد الرشید البخاری رحمه الله تعالیٰ:وفی کفالة الاصل فی الباب الاخیر القرض بالشرط حرام والشرط لیس بلازم.(خلاصة الفتاوی ص۳۰ ج۳)

(۳) بیمه مؤجل باشد ودر قرض تأجیل درست نباشد.

قال الامام المرغینانی رحمه الله تعالیٰ:فان تأجیله لا یصح(الی قوله) وعلی اعتبار الانتهاء لا یصح لانه یصیر بیع الدارهم نسیئةً وهوربوا.(هدایة ص۶۰ ج۳)

(٤) مالکان کمپنی با این پول کار سود کاری را ادامه میدهند پس با بیمه نمودن تعاون است در گناه .

قال الله تعالیٰ: ﴿وَتَعَاوَنُوا۟ عَلَى ٱلْبِرِّ وَٱلتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا۟ عَلَى ٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ ۚ﴾

۲۷/صفرسنه۸۵هجری

استخوان بازی قمار است

سوال : کدام پول که از بجل بازی بدست می آید حلال است ویا حرام. بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بجل بازی یک نوع قمار است لذا پول بدست آورده از آن حرام است . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۶/رجب‌سنه۹۱هجری

بیمه جهت علاج

سوال : در امریکا شفاخانه های حکومتی وجود ندارد همه شفاخانه ها شخصی است لذا این شفاخانه ها عوض بیمه کاری در وقت ضرورت تمام اخراجات ادویه بیمه شده رابدوش

می گیرد بعد از داخله ماهانه از او یک مقدار پول میگیرد آیا این طریقه جواز دارد یا خیر مردم جهت انشورنش بنا بر بیمه ماهانه قیمت را وصول میکنند آیا چنین بیمه نمودن جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : جواز ندارد . والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۹/ذی‌قعده‌سنه۹۸هجری

بیمه کاری موتر

سوال : در امریکا قانون حکومتی است که باید هر دارنده موتر با یک محکمه وابسته باشد که در صورت تصادم سیاده که او ملامت باشد علاج جانب مقابل را با جبران کمیته مذکور عوض او متحمل شود ایا چنین نوع انشورنس جواز دارد ؟ بینوا توجروا۔

الجواب باسم ملهم الصواب : چونکه این بیمه کاری موتر به طیب خاطر نیست بلکه جبراً از طرف حکومت مردم مکلف میباشند که در صورت ضرورت جواز دارد اما در صورت حادثه باید پول اضافه از صرف بر حادثه اتفاقیه را صدقه کند. والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۹/ذی‌قعده‌سنه۹۸هجری

خریداری تکت هلال احمر

سوال : کمیته هلال احمر یک کمیته پاکستانی است که بنام پنج روپیه وسه روپیه قرعه اندازی میکند ودرهر ماه سه صد هزار وپانزده صد هزار روپیه را بطور انعام تقسیم میکند پول متباقی را بر امبولانس ها، عطیه خون، شفاخانه ها ،عکس های مریضان معاینات خون وغیره وبتیمار داری مریضان به مصرف می رساند نیز با افت زده گان ناگهانی کمک میکند آیا این لاتری جواز دارد یا خیر؟بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این مجموعه سود وقمار محسوب می شودَ لذا حرام است. والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۶/شوال‌سنه۱۴۰۰هجری

خریداری تکت انعامی

سوال : آیا خریداری لاتری انعامی جواز دارد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جواز ندارد زیرا مجموعه سود وقمار است پس حرام در

حرام گردید . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۳/شوال‌سنه۱۴۰۰هجری

اداء نمودن پول سود در بیمه جواز ندارد

سوال: بیمه نمودن چند چیز در نظام موجوده خیلی ها ضروری است مثلاً بیمه صحت، بیمه موتر ارسال اشیای قیمتی توسط داکخانه بیمه سوال اینجاست که آیا سود بدست آمده از بانک را در بیمه مصرف کند یا نه ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: جواز ندارد. والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۲/ذی‌الحجه۱۴۰۰هجری

حکم ایل سی

سوال: (الف) سامان به قیمت صد هزار را از انگلستان وارد می کنم از کمپنی با از الف مطالبه کرد تا تضمین کند که در هر صورت قیمت مال را تادیه کند . الف بانک پاکستانی نزد (ج) می آید وضمانت می خواهد بانک (ج) برآمد کننده (ب) از طرف الف تضمین مطلوبه را به این شرط مهیا میکند که بر شرح مقرره الف. ج مناسب مقدار کمیشن را اداء میکند آیا برای ج چنین کمیشن را وصول نمودن شرعاً جواز دارد؟بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: ضامن شونده را به اجرت گرفتن جواز ندارد صورت جواز سهل تر صورت مذکوره اینست که الف ج را وکیل بالاجر ادای ثمن بگیرد بکدام اندازه که (ج) ضامن پول گردیده پول وصول شده را بحیث اداء ثمن وصول کند. اما از تحقیق معلوم میشود که (ج) جدا اجرت ابلاغ ثمن را به شکل اجرت از (ب) وصول کند ازینجا در عمیق نظر جواز دو صورت دارد :

(۱) (ج) در دادن ضمانت کار مثلاً حسابات الف را تحقیق نموده این عمل را عوض ضمانت قرار دهد.

(۲) چونکه بدون ضمانت (ج) بر بیع (ب) راضی نیست لذا ضمانت (ج) سعی فی ارضاء البائع است پس آنرا باید بحکم سمسره گردانند . والله سبحانه وتعالی اعلم .

مثل سوال بالا

سوال : مایان اموال پاکستانی را به خارج صادر میکنیم خریداران در بانک ها بنام مایان کاته (ایل سی) باز میکنند که ایل تضمین بانکی است که آن پول عوض مال را بانک هر آنته به مایان اداء میکند اما در صورتیکه مایان مال را بفرستیم عرض اینست بعض مشتریان علی الفور بعد از ایل سی پول می فرستند اما بعضی ها بنا بر مجبوریت ایل ایل سی را فتح کند بنا بر شرط مباشره بعد از مدت ۱۸۰ یوم پول را اداء کند این ایل سه دو صورت دارد :

(۱) ۱۸۰ یوم انتظار کشیدن بعداً وصول پول پس اگر تا این مدت انتظار شود پول کاملاً وصول میشود.

(۲) واگر عجله نموده شود در وصول پول بانک یک مقدار پول را وضع میکند یا با عبارت دوم در قرض که بانک علی الفور پول را اداء میکند بعداً از مشتری آنرا وضع ۳/۱ پول را حکومت (بانگ) وضع کند آیا این صورت جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : حقیقت این معامله اینست قرضی راکه بر مشتری دارید آنرا عوض رقم اندک بر بانک بفروشد این معامله سود است لذا جواز ندارد.والله سبحانه وتعالی اعلم.

۳/جمادی الاولی سنه ۱۴۰۲ هجری

بسم الله الرحمن الرحیم
﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

زِيادَةُ البَدَلْ لاجلِ الأَجَلْ

حکم زیاد نمودن قیمت جهت قرض

* * * * * * * * * *
* * * * * * * * * *

زیاد نمودن ثمن بنا بر قرض

سوال : کسی یک چیز را چنین به فروش می رساند که اگر پول عاجل بدست اورسد پانزده روپیه میگیرد واگر چند یوم بعد باشد بیست روپیه میگیرد ، آیا این صورت در ربا می آید یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در این صورت ربا نیست البته باید فیصله درهمین مجلس نموده شود که مشتری این مال را قرض میگیرد ویا نقد تاکه ثمن پانزده یا بیست روپیه تعین شود اگر تعین پانزده یا بیست روپیه نشود پس بنا بر جهالت ثمن بیع فاسد است.

قال العلامة المرغینانی رحمه الله تعالیٰ الاتری انه یزاد فی الثمن لاجل الاجل (هدایة ج۳)

وفی الهندیة عن الفتح واما البطلان فیما اذا قال بعتك بالف حالاً وبألفین الی سنة فلجهالة الثمن (عالمگیریه ج۳) فقط والله سبحانه وتعالیٰ اعلم ۲۱/ذی حجه سنه ۱۸۰ه

سوال مثل بالا

سوال : شمایان حکم نمودید در زیاد نمودن ثمن جهت قرض اما یک مولوی صاحب بنا بر دلائل ذیل این نوع بیع را ممنوع می پندارد.

در هدایه در کتاب الصلح در اوائل می آید. (الاعتیاض عن الاجل حرام)

در عالمگیریه در باب العاشر می آید : (رجل باع علی انه بالنقد بکذا او بالنسیئة بکذا او الی

شهر بكذا والى شهرين بكذا لم يجز، كذا فى الخلاصة (عالمگيرية، جلد: ۳، ص: ۴۲).

در قاضی خان آمده : (لايجوز بيع الحنطة بثمن النسيئة اقل من سعر البلد فانه فاسد واخذ ثمنه حرام ايضًا. فى الايضاح ان بيع الحنطة بنقصان حكم البلد فاسد وان اخذ الثمن بعد مضى المدة حرام لان الثمن متفاضل بالحكم وهو الربوا.

نیز در هدایه آمده : لان الاجل لايقابله شئ من الثمن.

امیدوارم عبارات فوق را مدنظر گرفته تحقیق نمائید لطفًا جوابات راتا حد امکان عاجل بفرستید وممنون فرمائید . بينوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : جواز صورت زیر بحث از حدیث ثابت است در حدیث در اموال ربویه نسأ را حرام قرار داده معلوم میشود که در آن ظاهراً فضل حکمی است مثلا بمثل يداً بيدٍ را در مقابل هر دو فرموده :

(والفضل ربا) اگر اجل را در زیادت ونقص ثمن دخل نباشد پس باتقابل يداً بيد تقابل والفضل درست نباشد در اموال ربویه فقط سبب حرمت نسأ اینست که در معجل از مؤجل فضل حکمی است در تمام کتب فقه تصریح جواز زیادت ثمن للاجل موجود است.

فى باب المرابحة والتولية من الهداية يقوم بثمن حال وبثمن مؤجل فيرجع بفضل ما بينهما.

وايضًا فيها لان للاجل شبهًا بالمبيع الا ترى انه يزاد فى الثمن لاجل الاجل (هدايه ص: ۶۱، ج: ۳).

وكذا فى البحر والفتح وشرح التنوير والشامية وغيرها.

وزاد فى البحر (بعد اسطر) الاجل فى نفسه ليس بمال ولايقابله شئ من الثمن حقيقةً اذا لم يشترط زيادة الثمن بمقابلة قصدًا ويزاد فى الثمن لاجله اذا ذكر الاجل بمقابلة زيادة الثمن قصدًا.

وفى مرابحة شرح الوقاية فى النسيئة يزاد الثمن لاجل الاجل.

وفى النهر الفائق شرح الكنز الا ترى انه يزاد فى الثمن لاجله.

وفى حواشى الشلبى على شرح الوقاية يجوز ان يقدر الثمن فى المبيع بالمؤجل اكثر مما فى المعجل بحيث تقابل كثرة المؤجل تعجيل القليل.

وفى كتاب الحجة قال محمد رحمه الله تعالى قال ابوحنيفة رحمه الله تعالى فى رجل يكون له على رجل مائة دينار الى اجل فاذا حلت قال له الذى عليه الدين بعنى سلعة يكون ثمنها مائة دينار نقدًا بمائة وخمسين الى اجل، ان هذا جائز لانهما لم يشترطا شيئًا ولم يذكرا امرا يفسد به الشراء (كتاب الحجة، ص: ۶۳، ج: ۲).

وفیه ایضًا هکذا یتبایع الناس لانهم قاعروا ازدادوا اما بأس بهذا. (کتاب الحجة، ص: ۲۹۵، ج: ۲).

وفی الشامیة ان الاجل یقابله قسط من الثمن.

وفی الفوائد السمیة للعلامة الکواکبی مفتی الحلب لان المؤجل والاطول اجلاً انقص مالیة من الحال ومن الاقصر اجلاً (الفوائد السمیة باب المرابحة، ص: ۳۸، ج: ۲).

حالاً جوابات عبارات مورده فی السوال را تحریر میدارم :

عبارت اولی ورابعه عبارت بدایه است جواب هر دو اینست که اجل بحکم صفت است مانندیکه در حاشیه عبارت اولی ست : لان الاجل صفة کالجودة الخ (هدایة ص ۲۵۰ ج ۳)

حکم صفت اینست که جهت آن در قیمت زیادت وکمبودی می آید از دیاد باعث ثمن میباشد مگر بعد البیع جهت ظهور فقدان صفت (عیب) رجوع بالنقصان جائزنباشد چراکه صفت تابع است ومنفرداً در ضمان آن استقلال آن لازم میگردد.

خلاصه اینکه در قیمت موصوف با صفت زیادت می آید اما مستقلاً قیمت صفت نه می آید (الاان یفرد بالذکر کماسیجیء) این چنین در اموال ربویه در وقت مبادله بالجنس صفت را اعتبار نیست، حاصل اینکه جهت صفت ازدیاد ثمن می آید اما در دو صورت عوض آن جائز نیست : (۱) رجوع بالنقصان (۲) مبادله بالجنس

در این هر دو صورت عوض گرفتن صفت جواز ندارد این حکم صفت معروف است معهذا بر آن چند عبارت را در این حصه تقدیم میکنیم.

والوصف لایقابله شیء من الثمن کأطراف الحیوان (هدایه ص: ۲۸، ج: ۳) لان الاوصاف لایقابلها شیء من الثمن فی مجرد العقد (الی قوله) وکل ما اوجب نقصان الثمن فی عادة التجار فهو عیب لان التضرر بنقصان المالیة ـ الخ. (هدایة، ج: ۳، ص: ۳۳ـ۳۵).

لان الوصف وان کان تابعًا لکنه صار اصلاً بافراده بذکر الثمن (هدایه، ج: ۳، ص: ۲۸) لانه (الوصف) صار مقصودًا بالاتلاف فیقابلها (العین) من الثمن (هدایه ۳، ص: ۶۱).

وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الاموال الربویة جیدها وردیها سواء.

ازعبارات فقهیه معلوم شدکه دروقت رجوع بالنقصان وصول نمودن عوض صفت جواز ندارد اگر که جهت صفت در ثمن از دیاد می آید ودر حدیث تصریح شده که عوض صفت جودةدر ربویات جواز ندارد.

در هدایه در عبارت اولی هردو مانع عدم جواز اخذ موجود است. اصل عبارت در کتاب الصلح چنین است : **ولو کانت له الف مؤجلة فصالحه علی خمس مائة حالة لم یجز لان المعجل خیر من المؤجل وهو غیر مستحق بالعقد فیکون بازاء ما حطه وذلک اعتیاض عن الاجل وهو حرام (هدایة ج۳ ص۲۵۱)**

دراینجا یک سبب حرمت این است که قرض انتهاء مبادله است واجل بحکم صفت در مقابل آن نصف قرض یعنی پنصد به مقروض میرسد پس این عوض صفت است عند مقابلة الربویات۔

قال العلامة جلال الدین الخوارزمی رحمه الله تعالی: (قوله اعتیاض عن الاجل وهو حرام) وهذا لان الاجل صفة کالجودة والاعتیاض عن الجودة لا یجوز فکذا عن الاجل، الا تری ان الشرع حرم ربا النسیئة ولیس فیه الا مقابلة المال بالاجل شبهة فلان یکون مقابلة المال بالاجل حقیقة حراما اولی (کفایة بهامش تکملة الفتح ص۳۱۷ ج۷)

سبب دوم حرمت اینست که به مقروض دین داده شود مع صفة الاجل پس در صورت فقدان این صفت اجل بر قرضخواه رجوع کند به پنصد روپیه لذا این جواز ندارد.

در عبارت ثانیه هدایه تنها سبب دوم عدم جواز موجود است که آن هم راکه بعد از مطالعه تمام عبارت کاملاً واضح میشود وآن عبارت اینست :

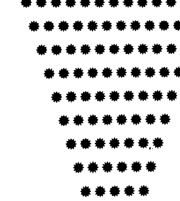
ومن اشتری غلاما بالف درهم نسیئة فباعه بربح مائة ولم یبین فعلم المشتری فان شاء رده وان شاء قبل لان للاجل شبها بالمبیع الا یری انه یزاد فی الثمن لاجل الاجل (الی قوله) وان استهلکه ثم علم لزمه بالف ومائة لان الاجل لا یقابله شیئ من الثمن (هدایة باب المرابحة والتولیة ج۳ ص۶۰)

ازینجا ظاهر شد که حکم اجل بعینه حکم صفت است در آنجا در حصه صفت بعینه این الفاظ لا یقابله شیئ من الثمن گذشت البته.در ربویات در صفت جودة فرق غیر معتبر باشد وفرق صفت اجل معتبر باشد. در این حکم اجل به حکم صفت نیست چراکه این فرق منصوصی است.

عبارت ثانیه که در عالمگیریه منقول است از خلاصه الفتاوی در انصورت است که دومجلس چنین طی نشده باشد بلکه مبهم گذاشته شده باشد این صورت واقعة جهت جهالت ثمن ناجائز است.

قال فی الفتح فی اوائل البیوع تحت (قوله ویجوز البیع بثمن حال ومؤجل) واما البطلان فیما اذا قال بعتکه بألف حالاً وبالفین الی سنة فلجهالة الثمن (فتح القدیر ج۵ص۸۳)

پس اگر در این مجلس طی شود که نقد بگیرد یا قرض پس کدام علت عدم جوا ز نباشد در سوال کدام جزیه که بسوی خانیة منسوب است آنرا قبلاً حکام دارالافتاء تفتیش نمودند اما آنرا نیافتند دیگر علماء ادارات فکر را مکلف نمود ندا ماکسی هم آنرا نیافت اگر بالفرض در کدام کتاب این جزیه بنظر رسد پس قابل قبول نباشد چراکه آن خلاف تصریح امام صاحب رحمه الله است که امام محمد رحمه الله آنرا در کتاب الحجة در فوق نقل نموده که در فوق ذکر شد. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم - ۱۹/ ربیع الاول سنه ۱۶ هجری



بسم الله الرحمن الرحیم

﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

حکم سود وزکوة بر پراویدنت فند

(یک فند شخصی مامورین حکومتی)

- نقش اول : مفتی اعظم حضرت مفتی محمد شفیع صاحب رحمه الله
- تصدیق : مجلسِ تحقیق مسائل حاضره
- نظرثانی : حضرت فقیه العصر دامت برکاتهم

مجلس تحقیق مسائل حاضره

سرپرستان: ۱ - حضرت مولانا مفتی محمد شفیع صاحب مدظله

۲ - حضرت مولانا محمد یوسف بنوری صاحب مدظله

ارکان :

۱- حضرت مولانا مفتی رشید احمد صاحب رئیس دارالافتاء والارشاد

۲ - حضرت مولانا مفتی ولی حسن صاحب مفتی جامعه اسلامیه بنوری تاؤن

۳ - حضرت مولانا عاشق الهی صاحب استاذ دارالعلوم کراچی

۴ - حضرت مولانا محمد رفیع عثمانی صاحب استاذ دارالعلوم کراچی

۵ - حضرت مولانامحمد تقی عثمانی صاحب استاذ دارالعلوم کراچی

حکم زکوة وسود بر پراویدنت فند

«فند شخصی مامورین حکومتی»

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

رساله (پس انداز شخصی) مولفة حضرت مفتی محمد شفیع رحمه الله تعالی ومصدقه مجلس تحقیق مسائل حاضره که در تحقیقات بنده هم شامل بود اما بعد از نشر رساله ضرورت داشت به نظر ثانی رساله را به نظر دقیق مطالعه نمودم احکام مندرجه ذیل آنرا درست یافتم خلاصه آن اینست.

(۱) قبل از وصول پس انداز شخصی بر آن زکوة فرض نباشد بعد از وصول هم زکوة سالهای گذشته فرض نباشد تفصیل در آننده بیاید.

اگر آن شخص از ابتداء مالک نصاب باشد متصل تکمیل سال بر نصاب بر این مال هم زکوة فرض میگردد.

واگر مالک نصاب نبود بلکه با حصول پس انداز شخصی مالک نصاب گردید پس با تکمیل یک سال بر این پس انداز شخصی زکوة واجب میگردد.

(۲) در پس انداز شخصی به مامور پول حاصل شده اضامه از معاش او حلال است که ماهانه در وضع نمودن جمع شده بود آن پول هم و آن پول هم که بنام سود گرفته میشد هر دو شرعاً سود نیستند.

(۳) اگر پول پس انداز شخصی حواله کمیته بیمه کاری شود بر آن زکوة واجب میگردد طبق تفصیل شرح شماره (۱) وصول پس اندازی در این صورت پول حاصل شده از کمیته بیمه سود وحرام است.

در نتیجهء نظر ثانی بر رساله احکام مذکوره همانطور قایم بود اما در احکام ودلائل آن نظر است تفصیل این است: بر آن پول بنا بر مسئله زکوة ومسئله سود هر دونهاده شود.

قبل از حصول پس انداز شخصی این پول در ملکیت مامور داخل نیست نه کدام تصرف او در آن درست است.

این دعوی درست نیست زیرا که ملکیت ونفاذ تصرف مامور در این پول از تصریحات

ونصوص فقهاء معلوم میشود.

علاوه از آن در بعض نصوص جمله (تستحق) تحریر شده که مراد از آن (تملک) باشد که استحقاق به معنای ملک یا ظهور است که ملک بکثرت در کلام فقهاء موجود است مانند استحقاق مبیع وغیره.

بعد از نصوص بسیط نصوص به سهولیات از کتب فقه معلوم شود که آنرا نقل نمودم.

(۱) قال الامام احمد رحمه الله تعالى في الجامع: ان الاجرة لاتملك بالعقد (عنايه بهامش تكملة فتح القدير،ص:۱۵۲، ج:۷).

(۲) وذكر ايضًا الحافظ العيني رحمه الله تعالى (بنايه،ص:٦٢٤، ج:۳).

(۳) والعلامة قاضي زاده رحمه الله تعالى (تكملة فتح القدير،ص:۱۵۳، ج:۷).

(۴) والعلامة الطوري رحمه الله تعالى (تكملة البحر،ص:۵، ج:۸).

ومفهومه ان الاجرة تملك باحد معان اربعة كما في النصوص الآتية.

(۵) وقال ايضًا في الجامع: ومن له على آخر الف درهم فامره بان يشترى بها هذا العبد فاشتراه جاز (هدايه،ص:۱۸٦، ج:۳).

(٦) وفي شرح الطحاوي رحمه الله تعالى: ثم الاجرة تستحق باحد معان ثلاثة اما بشرط التعجيل او بالتعجيل او باستيفاء المعقود عليه فان وجد احد هذه الاشياء الثلاثة فانه يملكها (هنديه،ص: ۱۳ ج:۴).

(۷) وقال الامام طاهر بن عبد الرشيد رحمه الله تعالى: ثم الاجرة انما يستحق بالتعجيل او اشتراط التعجيل او باستيفاء المعقود عليه ولا يملك بمجرد العقد عندنا (خلاصة الفتاوى،ص:۱۰۳، ج:۳).

(۸) وقال الامام الكاساني رحمه الله تعالى: في شرائط فرضية الزكوة ومنها الملك المطلق وهو ان يكون مملوكا له رقبة ويدًا (ثم قال) وقال ابو يوسف ومحمد رحمهما الله تعالى الديون كلها سواء وكلها قوية تجب الزكوة فيها قبل القبض الا الدية على العاقلة ومال الكتابة فانه لا تجب الزكوة فيها اصلاً ما لم تقبض ويحول عليها الحول، وجه قولهما ان ما سوى بدل الكتابة والدية على العاقلة ملك صاحب الدين ملكًا مطلقًا رقبة ويدًا لتمكنه من القبض بقبض بدله وهو العين فتجب فيه الزكوة كسائر الاعيان المملوكة ملكًا مطلقًا الا انه لا يخاطب بالاداء للحال لانه ليس في يده حقيقة فاذا حصل في يده يخاطب باداء الزكوة قدر المقبوض كما هو مذهبهما في العين فيما زاد على النصاب بخلاف الدية

وبدل الكتابة لان ذلك ليس بملك مطلق بل هو ملك ناقص على ابينا والله اعلم، ولابي حنيفة رحمه الله تعالى وجهان: احدهما ان الدين ليس بمال بل هو فعل واجب وهو فعل تمليك المال وتسليمه الى صاحب الدين والزكوة انما تجب في المال فاذا لم يكن مالاً لا تجب فيه الزكوة ودليل كون الدين فعلاً من وجوه ذكرناها في الكفالة بالدين عن ميت مفلس في الخلافيات كان ينبغي ان لا تجب الزكوة في دين ما لم يقبض ويحول عليه الحول الا ان ما وجب له بدلاً عن مال التجارة اعطى له حكم المال لان بدل الشيء قائم مقامه كأنه هو فصار كأن المبدل قائم في يده وانه مال التجارة وقد حال عليه الحول في يده والثاني ان كان الدين مالاً مملوكاً ايضاً لكنه مال لا يحتمل القبض لانه ليس بمال حقيقة بل هو مال حكمي في الذمة وما في الذمة لا يمكن قبضه فلم يكن مالاً مملوكاً رقبة ويداً فلا تجب الزكوة فيه كمال الضمار فقياس هذا ان لا تجب الزكوة في الديون كلها لنقصان الملك بفوات اليد الا ان الدين الذي هو بدل مال التجارة التحق بالعين في احتمال القبض لكونه بدل مال التجارة قابل للقبض والبدل يقام مقام المبدل والمبدل عين قائمة قابلة للقبض فكذا ما يقوم مقامه وهذا المعنى لا يوجد فيما ليس ببدل رأساً ولا فيما هو بدل عما ليس بمال وكذا في بدل مال ليس للتجارة على الرواية الصحيحة انه لا تجب فيه الزكوة ما لم يقبض قدر النصاب ويحول عليه الحول بعد القبض لان الثمن بدل مال ليس للتجارة فيقوم مقام المبدل ولو كان المبدل قائماً في يده حقيقةً لا تجب الزكوة فيه فكذا في بدله بخلاف بدل مال التجارة (بدائع، ص: ۱۰۹، ج: ۲).

برای حکم حرمت شبه ربا هم کافی است پس در ملک ناقص به طریق اولی حرمت ثابت میشود بالخصوص وقتیکه عندالصاحبین رحمهما الله در دین اجرت هم ملک تام است.

(۹) وقال الامام قاضیخان رحمه الله تعالى: رجل أجر دارة سنة بعبد بعينه ثم ان الأجر اعتق العبد من ساعته لم يجز اعتاقه الا ان يكون تعجيل الاجر شرطاً في الاجارة او لم يكن شرطاً في الاجارة لكنه عجل (خانیه بهامش الهندیه ص: ۳۰۳، ج: ۲).

(۱۰) وقال ايضاً: وفي الاجارة المضافة الأجرة لا يملك الاجر بالتعجيل ولا باشتراط التعجيل (الى قوله) فيؤخذ بالرواية التي تثبت الملك في الاجارة لمكان الحاجة (خانیه بهامش الهندیه ص: ۳۰۳، ج: ۲).

(۱۱) وقال ايضاً: واذا ملك المستأجر العين المستأجرة بميراث اوهبة او نحو ذلك بطلت الاجارة ولو كانت الاجرة عيناً فوهبه من المستأجر قبل القبض بطلت في قول محمد رحمه الله تعالى ولو كانت الاجرة ديناً فوهبها من المستأجر قبل القبض او ابرأه جازت الهبة والابراء ولا تبطل الاجارة وقال ابو يوسف

رحمہ اللہ تعالی الابراء باطل فی الوجوہ کلہ والاجارۃ باقیۃ (عنایہ بہامش الھدیہ ص:۳۵۶، ج:۴).

(۱۲) وقال الامام برہان الدین رحمہ اللہ تعالی فی المحیط: فان کانت ھذہ التصرفات (الابراء والھبۃ للمستأجر) من المؤجر بعد استیفاء المنفعۃ جازت بلا خلاف (ھندیہ ص:۴۱۶، ج:۴).

(۱۳) وقال ایضًا: واذا تصارف الاجر والمستأجر الاجرۃ فاخذ بالدراھم دنانیر فان کان ذلک بعد استیفاء المنفعۃ اوکانا شرطا التعجیل فی الاجرۃ حتی وجبت الاجرۃ جازت المصارفۃ اجماعًا (حوالہ گذشتہ)

(۱۴) وقال ایضًا: وان کانت الاجرۃ شیئًا من المکیل والموزون بغیر عینہ موصوف فلا بأس بان یبیعہ من المستأجر قبل ان یقبضہ وھذا اذا وجبت بالاستیفاء اوباشتراط التعجیل (ھندیہ ص:۴۱۸، ج:۴).

(۱۵) وقال الامام المذکور رحمہ اللہ تعالی فی الذخیرۃ: ولواشتری المؤجر من المستأجر عینًا من الاعیان جاز فی قولھم جمیعًا ویتعلق العقد بمثل الاجرۃ دینًا فی الذمۃ وتقع المقاصۃ بین الثمن وبین الاجرۃ (ھندیہ ص:۴۱۶، ج:۴).

(۱۶) وقال الامام المرغینانی رحمہ اللہ تعالی فی شرح قول الامام القدوری رحمہ اللہ تعالی (الاجرۃ لاتجب بالعقد وتستحق باحدی معانی ثلاثۃ ـ الخ) وقال الشافعی رحمہ اللہ تعالی تملک بنفس العقد (الی قولہ) اذا استوفی المنفعۃ یثبت الملک فی الاجرۃ لتحقق التسویۃ وکذا اذا اشترط التعجیل او عجل من غیر شرط لان المساواۃ یثبت حقالہ وقد ابطلہ (ھدایہ ص:۲۹۳، ج:۳).

(۱۷) وقال الامام البابرتی رحمہ اللہ تعالی تحت قول الامام القدوری رحمہ اللہ تعالی (الاجرۃ لاتجب بالعقد ـ الخ) قال صاحب النھایۃ: الاجرۃ لاتجب بالعقد معناہ لایجب تسلیمھا واداؤھا بمجرد العقد ولیس بواضح لان نفی وجوب التسلیم لایستلزم نفی التملک کالمبیع فانہ یملکہ المشتری بمجرد العقد ولایجب تسلیمہ مالم یقبض الثمن والصواب ان یقال معناہ لاتملک لان محمدًا رحمہ اللہ تعالی ذکر فی الجامع ان الاجرۃ لاتملک وما لا یملک لایجب ایفاؤہ (وبعد اسطر) وعلی ھذا کان قولہ یستحق بمعنی یملک دل علی ھذا کلہ وقال الشافعی رحمہ اللہ تعالی تملک بنفس العقد والالم یکن محل الخلاف متحدًا (عنایۃ بہامش تکملۃ فتح القدیر ص:۱۵۲، ج:۷).

(۱۸) وکذا نقل عنہ العلامۃ قاضی زادۃ (تکملۃ فتح القدیر ص:۱۵۳، ج:۷).

(۱۹) وکذا قال العلامۃ سعدی چلپی رحمہ اللہ تعالی فی حاشیتہ علی العنایۃ (تکملۃ فتح القدیر ص:۱۵، ج:۷).

(۲۰) وکذا اقر الحافظ العینی رحمہ اللہ تعالی ما حرر العلامۃ البابرتی رحمہ اللہ تعالی (بنایۃ ص:۲۲۶، ج:۳).

(۲۱) وقال ایضًا: (فثبت الحکم فیما یقابله من البدل) ولهذا صح الابراء عن الاجرة قبل استیفاء المنفعة بالاجماع وصح الارتهان به بالاجماع وبه قال احمد رحمه الله تعالی فان قبل الثابت بالضرورة لایتعدی موضوعها فلا یتعدی من صحة العقد الی افادة الملک. فالجواب ان الضروری اذا ثبت یستتبع لوازمه وافادة الملک من لوازم الوجود عند العقد. (حواله گذشته)

(۲۲) وقال ایضًا: قد ذکر علاء الدین فی طریقة الخلاف ان فائدته هی انه لایثبت للموجر ولایة المطالبة بتسلیمها فی الحال ولو کانت الاجرة عینًا وهو قریبه لایعتق علیه فی الحال وعنده له ولایة المطالبة فی الحال ویعتق علیه فی الحال (بنایة، ص: ۶۲۸، ج: ۳).

(۲۳) وقال العلامة ابن نجیم رحمه الله تعالی: الخامسة لایملک الموجر الاجرة بنفس العقد وانما یملکها بالاستیفاء او بالتمکن منه او بالتعجیل او بشرطه فلو کانت عینًا فاعتقه الموجر قبل وجود واحد مما ذکرنا لم ینفذ عتقه لعدم الملک (الاشباه والنظائر، ص: ۲۰۳).

(۲۴) وقال ایضًا: واشار المصنف رحمه الله تعالی الی ان المستأجر لو باع الموجر بالاجر شیئًا وسلم جاز لتضمنه اشتراط التعجیل فتقع المقاصة بینهما (البحر الرائق، ص: ۳۰۰، ج: ۷).

(۲۵) وقال العلامة الطوری رحمه الله تعالی: قال رحمه الله تعالی (والاجرة لاتملک بالعقد بل بالتعجیل او بشرطه او بالاستیفاء او بالتمکن منه) یعنی الاجرة لاتملک بنفس العقد سواء کانت عینًا او دینًا وانما تملک بالتعجیل او بشرطه او باستیفاء المعقود علیه وهی المنفعة او بالتمکن من الاستیفاء بتسلیم العین المستأجرة فی المدة - آه - کلام الشارح والظاهر من اطلاق الماتن والشارح ان الاجرة تملک بالتمکن من الاستیفاء فی المدة سواء استعملها فی المدة اولا - الخ - (تکملة البحر الرائق، ص: ۳، ج: ۸).

(۲۶) وقال ایضًا وعبر المؤلف بقوله لاتملک لان لفظ محمد رحمه الله تعالی فی الجامع: الاجرة لاتملک بنفس العقد قال صاحب النهایة الاجرة لاتجب بالعقد معناه لایجب تسلیمها واداؤها بمجرد العقد ولیس بواضح لان نفی وجوب التسلیم لایستلزم نفی الملک کالمبیع فانه یملکه المشتری بمجرد العقد ولایجب تسلیمه ما لم یقبض الثمن والصواب ان یقال معناه لاتملک لان محمدًا رحمه الله تعالی ذکر فی الجامع الصغیر ان الاجرة لاتملک وما لایملک لایجب ایفاؤه (تکملة البحر، ص: ۵، ج: ۸).

(۲۷) وقال ایضًا: وفی المحیط لو طالبه بالاجرة عینًا وقبض جاز لتضمینه تعجیل الاجرة (حواله گذشته)

(۲۸) وکذا نقل عنه العلامة الطحطاوی رحمه الله تعالی (حاشیة الطحطاوی علی العلائیة، ص: ۹، ج: ۴).

(۲۹) وکذا نقل عنه العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی وقال: لو باعه بالاجرة - الخ (رد المحتار، ص: ۱۰، ج: ۵)

(۳۰) وقال الامام شیخ الاسلام ابوبکر بن علی رحمہ اللہ تعالیٰ تحت قول الامام القدوری رحمہ اللہ تعالیٰ (والاجرۃ لاتجب بالعقد) واذا استوفی المنفعۃ ثبت الملک فی الاجرۃ لتحقق التسویۃ وکذا اذا شرط التعجیل او عجل من غیر شرط (الجوھرۃ النیرۃ، ص: ۳۲۳، ج:۱).

(۳۱) وقال الامام النسفی رحمہ اللہ تعالیٰ : والاجرۃ لاتملک بالعقد بل بالتعجیل اوبشرطہ او بالاستیفاء اوبالتمکن منہ (کنز الدقائق، ص: ۳۱۳).

(۳۲) وقال الامام الزیلعی رحمہ اللہ تعالیٰ : لاتملک الاجرۃ بنفس العقد سواء کانت الاجرۃ عینًا او دینًا وانما تملک بالتعجیل اوبشرط التعجیل اوباستیفاء المعقود علیہ وھی المنفعۃ اوبالتمکن من استیفائہ بتسلیم العین المستأجرۃ فی المدۃ وقال الشافعی رحمہ اللہ تعالیٰ تملک بنفس العقد - الخ. (تبیین الحقائق، ص: ۱۰۶، ج:۵)

(۳۳) وقال العلامۃ احمد الشلبی رحمہ اللہ تعالیٰ فی حاشیتہ علی التبیین : (قولہ وقال الشافعی تملک بنفس العقد) قال الاتقانی وفائدۃ ھذا الخلاف ما ذکرہ علاء الدین العالم فی طریقۃ الخلاف وھو ان لایثبت للمؤجر ولایۃ المطالبۃ بتسلیمھا فی الحال ولوکانت الاجرۃ عبدًا وھو قریبہ لایعتق علیہ فی الحال-اھ (حوالہ گذشتہ).

(۳۴) وقال العلامۃ منلا مسکین رحمہ اللہ تعالیٰ : (والاجرۃ لاتملک بالعقد) ولایجب تسلیمہ بہ عددا عینًا کان اودینًا (بل) تملک الاجرۃ (بالتعجیل) من طرف المستأجر من غیر شرط (او بشرطہ) ای بشرط التعجیل (اوبالاستیفاء) ای باستیفاء المعقود علیہ (اوبالتمکن منہ) ای من استیفاء المعقود علیہ (منلا مسکین بہامش فتح المعین، ص: ۲۳۲، ج:۳).

(۳۵) وقال العلامۃ ابو السعود رحمہ اللہ تعالیٰ : (قولہ عینًا کان او دینًا) وقیل ان کانت الاجرۃ یدًا لاتملک بنفس العقد وان کانت دینًا تملک بنفس العقد ویکون بمنزلۃ الدین المؤجل وعامۃ المشائخ رحمھم اللہ تعالیٰ علی ان الصحیح الاول حموی عن الذخیرۃ (قولہ اوبشرطہ) والمراد انہ یستحقھا بالملک ولکن لایملکھا الا بالقبض کذا قیل والقول فی الدر عن شرح الوھبانیۃ للشرنبلالی انہ یفتی بروایۃ تملکھا بشرط التعجیل للحاجۃ (فتح المعین، ص: ۲۳۲، ج:۳).

(۳۶) وقال الامام ابن البزاز الکردری رحمہ اللہ تعالیٰ فی بحث الاجرۃ الطویلۃ : لوجعلت عقودا یلزم ان لاتملک الاجرۃ لان الاجرۃ لاتملک بالتعجیل ولابشرطہ فی المضافۃ قال الصدر رحمہ اللہ تعالیٰ تجعل عقودًا الا فی ھذا الحکم للحاجۃ وقال غیرہ تجعل عقودًا فی کل الاحکام لان فی ملک الاجرۃ بالتعجیل

اوشرطه فی المضافة روایتان فیفتی بروایة یملك فیها للحاجة (بزازیة بهامش الهندیه ص:۱۱، ج:۵).

(۳۷) وقال العلامة علی القاری رحمه الله تعالیٰ: (قوله ولا تجب الاجرة) ای لا تملك (بالعقد) سواء کانت عینًا او دینًا کذا ذکر محمد رحمه الله تعالیٰ فی الجامع وذکر فی الاجارة ان کانت عینًا لا تملك بالعقد وان کانت دینًا تملك به وتکون بمنزلة الدین لمؤجل عامة المشائخ علی ما فی الجامع وقال الشافعی واحمد رحمهما الله تعالیٰ تملك بنفس العقد (بل) تملك الاجرة (بتعجیلها او بشرطه او باستیفاء النفع او التمکن معه) (شرح النقایة ص:۱۰۳، ج:۲).

(۳۸) وقال العلامة الیاس رحمه الله تعالیٰ فی حاشیته علی شرح النقایة: (ولا یجب) تسلیم (الاجرة بالعقد) ای بنفس العقد عینًا کانت او دینًا وقال الشافعی رحمه الله تعالیٰ یملك بنفس العقد ویجب تسلیمها عند تسلیم الدار والدابة الی المستأجر لانها عقد معاوضة مطلقه یوجب ملکیة البدل بنفسه کعقد المبیع ، قلنا : عقد المعاوضة یقتضی تقابل البدلین فی الملك والتسلیم ای یثبت الملك فی البدلین معًا کالمبیع واحد البدلین وهو المنفعة لم تصر مملوکة بنفس العقد بل تراخی الملك فیها الی حین وجودها فکذا الاجرة . (حواله گذشته).

(۳۹) وقال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالیٰ: (والاجرة لا تستحق بالعقد) ای بنفس العقد فلا یجب تسلیمه به (بل بالتعجیل) فلیس له الاسترداد (اوبشرطه) فی العقد ای لو منجزة فلو مضافة لم تملك بشرط التعجیل اجماعًا وقیل تجعل عقودًا فی کل الاحکام فیفتی بروایة تملکها بشرط التعجیل للحاجة کما فی شرح الوهبانیة للشرنبلالی (اوباستیفاء المعقود علیه) من المنفعة (اوالتمکن منه) . (الدر المنتقی بهامش مجمع الانهر ص:۳۸۰، ج:۲).

(۴۰) وقال العلامة شیخ زادة رحمه الله تعالیٰ: (بل تستحق (بالتعجیل) هو (او بشرطه) ای بشرط التعجیل لان امتناع ثبوت الملك بنفس العقد لتحقق المساواة فاذا عجل او شرط التعجیل فقد ابطل المساواة التی هی حقه بخلاف الاجارة المضافة بشرط تعجیل الاجرة فان الشرط باطل لامتناع ثبوت الملك من البدل للتصریح بالاضافة الی وقت فی المستقبل المضاف الی وقت لا یکون موجودًا قبله ولا یتغیر هذا المعنی (اوباستیفاء المعقود علیه) لتحقق المساواة لانهما اذا العقد عقد معاوضة (او التمکن منه) ای من استیفاء النفع اقامة للتمکن من الشیء مقام ذلك الشیء (مجمع الانهر ص:۳۸۱، ج:۲).

(۴۱) وقال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالیٰ: (والاجر لا یلزم بالعقد فلا یجب تسلیمه به) بل بتعجیله اوشرطه فی الاجارة المنجزة اما المضافة فلا تملك فیها الاجرة بشرط التعجیل اجماعًا. وقیل تجعل

عقودا فی کل الاحکام فیبقی بروایة تملکها بشرط التعجیل للحاجة شرح وهبانیة للشرنبلالی (والاستیفاء) للمنفعة (او تمکنه منه) الا فی ثلاث مسائل کور فی الاشباہ (رد المحتار، ص:۱۰، ج:۶).

(۴۲) وقال العلامة الطحطاوی رحمه الله تعالی: وقول المصنف لایلزم بالعقد معناه لا یملک فان محمدًا رحمه الله تعالی ذکر فی الجامع الصغیر ان الاجرة لاتملک وما لا یملک لا یجب ایفاؤه.

وفی المحیط لو طالبه بالاجرة عینًا وقبض جاز لتضمنه تعجیل الاجرة والاجارة المضافة لاتملک فیها الاجرة بالتعجیل ولا بالشرط والغرض من هذه الاجارة تملک الاجرة. قال صدر الاسلام الاجل الشهید رحمه الله تعالی: الصحیح عندی انها تعتبر عقودًا فی حق سائر الاحکام وعقدًا واحدًا فی حق ملک الاجرة بالتعجیل اوبشرط التعجیل۔ اھ. (حاشیة الطحطاوی علی الدر، ج:۶، ج:۴).

(۴۳) وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله لایلزم بالعقد) ای لا یملک به کما عبر فی الکنز (رد المحتار، ص:۱۰، ج:۶).

(۴۴) وقال ایضًا وفی المحیط: لو باعه بالاجرة عینًا وقبض جاز لتضمنه تعجیل الاجرة طوری (حواله گذشته).

(۴۵) وقال ایضًا: وان عقودًا فلا تملک بالتعجیل ولا باشتراطه لانها مضافة فیفوت الغرض واجیب انما اختارة الصدر الشهید من انها تجعل عقدا واحدًا فی حق ملک الاجرة بالتعجیل او اشتراطه وعقودًا فی حق سائر الاحکام (رد المحتار، ص:۱۱، ج:۶).

(۴۶) وقال العلامة التمرتاشی رحمه الله تعالی: وجاز التصرف فی الثمن قبل قبضه تعین بالتعیین اولا وکذا الحکم فی کل دین قبل قبضه کمهر واجرة وضمان متلف سوی صرف وسلم (رد المحتار، ص:۱۵۲، ج:۵).

(۴۷) وقال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی فی شرح قول التمرتاشی (وجاز التصرف فی الثمن) بهبة اوبیع اوغیرهما لو عینًا ای مشارًا الیه ولو دینًا فالتصرف فیه تملیک ممن علیه الدین ولو بعوض ولا یجوز من غیره ابن ملک (وکذا الحکم فی کل دین کمهر واجرة وضمان متلف) وبدل خلع وعتق بمال وموروث وموصی به.

والحاصل: جواز التصرف فی الاثمان والدیون کلها قبل قبضها عینی (سوی صرف وسلم) فلا یجوز اخذ خلاف جنسه لفوات شرطه. (حواله گذشته).

(۴۸) وقرره العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی (حواله گذشته).

(۴۹) وکذا قال العلامة الطحطاوی رحمه الله تعالی (حاشیة الطحطاوی علی الدر، ص:۱۰۱، ج:۳).

(۵۰) وکذا قال الامام ابو اللیث السمرقندی رحمه الله تعالی (فتاوی النوازل، ص: ۲۶۶).

(۵۱) والامام طاهر بن عبدالرشید رحمه الله تعالی (خلاصة الفتاوی، ص: ۳۲، ج: ۳).

(۵۲) والامام المرغینانی رحمه الله تعالی (هدایه ص: ۸۵، ج: ۳).

(۵۳) والامام البابرتی رحمه الله تعالی (عنایه بهامش فتح القدیر، ص: ۲۶۹، ج: ۵).

(۵۴) والامام ابن الهمام رحمه الله تعالی (فتح القدیر، ص: ۲۹، ج: ۵).

(۵۵) والحافظ العینی رحمه الله تعالی (بنایه ص: ۱۳۰، ج: ۳).

(۵۶) والامام النسفی رحمه الله تعالی (کنز الدقائق، ص: ۲۳۳).

(۵۷) والامام الزیلعی رحمه الله تعالی (تبیین الحقائق، ص: ۸۲، ج: ۴).

(۵۸) والعلامة ابن نجیم رحمه الله تعالی (البحر الرائق، ص: ۱۱۹، ج: ۶).

(۵۹) والعلامة منلا مسکین رحمه الله تعالی (منلا مسکین بهامش فتح المعین، ص: ۵۹۵، ج: ۲)

(۶۰) والعلامة ابو السعود رحمه الله تعالی (فتح المعین، ص: ۵۹۵، ج: ۲).

(۶۱) والامام ابن البزاز رحمه الله تعالی (بزازیه بهامش الهندیه، ص: ۳۹۶، ج: ۳).

(۶۲) وصدر الشریعة الثانی رحمه الله تعالی (شرح الوقایة، ص: ۶۱، ج: ۳).

(۶۳) وکذا فی الهندیة عن الذخیرة (هندیة، ص: ۱۳، ج: ۳).

(۶۴) جواز تملیک الدین ممن علیه الدین ومن غیر من علیه الدین بشرط التوکیل بالقبض ولو ضمنًا.

این مسئله در تمام کتب موجود است طبق تحریر گذشته اگر عبارت هر کتاب را نقل کنیم زیات طوالت پیدا میشود .

(۶۵) جریان وراثت دلیل ملک است وسیجیء ما یخالفه عن الشامیة والجواب عنه این مسئله هم در هرکتاب است اگر عبارات همه راجمع کنم پس شماره تاکدام حد برسد.

(۶۶) مهر معجل بشرط یسار زوج علی المفتی به موجب تضحیه است در حالیکه این دین ضعیف است متعلق این هم عبارات کتب به استقصاء نقل میشود که عدد نصوص فقهیه به دوصد بالغ میگردد.

ادلة عدم الملک :

(۱) قال العلامة ابن نجیم رحمه الله تعالی: یعنی لایملک الاجرة الا بواحد من هذه الاربعة والمراد انه لایستحقها المؤجر الابذلک کما اشار الیه القدوری رحمه الله تعالی فی مختصره لانها لو کانت دینًا لایقال

الملكه المؤجر قبل قبضه (الى قوله) ليس له بيعها قبل قبضها (البحر الرائق، ص: ۳۰۰، ج: ۷).

(۲) وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى فى بيع الاستجرار: اما بيع حظ الامام فالوجه ما ذكر من عدم صحة بيعه ولا ينافى ذلك انه لومات يورث عنه لانه اجرة استحقها ولا يلزم من الاستحقاق املك، كما قالوا فى الغنيمة بعد احرازها بدار الاسلام فانها حق تأكد بالاحراز، ولا يحصل الملك فيها للغانمين الا بعد القسمة والحق المتأكد يورث كحق الرهن والرد بالعيب بخلاف الضعيف كالشفعة وخيار الشرط كما فى الفتح وعن هذا بحث فى البحر هناك بأنه ينبغى التفصيل فى معلوم المستحق بأنه ان مات بعد خروج الغلة واحراز الناظر لها قبل القسمة يورث نصيبه لتأكد الحق فيه كالغنيمة بعد الاحراز وان مات قبل ذلك لا يورث لكن قدمنا هناك ان معلوم الامام له شبه الصلة وشبه الاجرة والارجح الثانى وعليه يتحقق الارث ولو قبل احراز الناظر. ثم لا يخفى انها لا تملك قبل قبضها فلا يصح بيعها (ردالمحتار، ص: ۱۵، ج: ۴).

(۳) وقال الامام المرغينانى رحمه الله تعالى تحت قوله من له على آخر الف درهم فامره ـ الخ، او يكون امرا بصرف ما لا يملكه الا بالقبض قبله وذلك باطل (هدايه، ص: ۱۸۶، ج: ۳).

الجواب: در جزئيات مذكوره نفى الملك المطلق است نفى مطلق ملك نيست عند الامام رحمه الله تعالى در ديون ثلاثه يک دين هم مطلق نيست بلكه در همه ملک ناقص است. ونزد صاحبين رحمهم الله تعالى درهردو ملک مطلق است كما مر تفصيله عن الامام الكاسانى رحمه الله:

شبه ربا هم محرمه است لذا در ملک ناقص هم حكم حرمت است بالخصوص وقتيكه عند الصاحبين ملک مطلق است همين كافى است شبه ربا را كه نزد امام شافعى رحمه الله نفس عقد مثبت ملک مطلق است بلكه چنين روايت از امام صاحب رحمه الله هم آمده.

قال العلامة على القارى رحمه الله (ولا تجب الاجرة) اى لا تملك (بالعقد) سواء كانت عينا او دينا كذا ذكر محمد رحمه الله تعالى فى الجامع وذكر فى الاجارة ان كانت عينا لا تملك بالعقد وان كانت دينا تملك به وتكون بمنزلة الدين المؤجل وعامة المشايخ على ما فى الجامع (شرح النقاية، ص: ۱۰۳، ج: ۲).

وقال الامام ابو السعود رحمه الله تعالى: وقيل ان كانت الاجرة عينا لا تملك بنفس العقد وان كانت دينا تملك بنفس العقد ـ الخ. (فتح المعين، ص: ۲۳۲، ج: ۳).

دلائل مراد بودن ملک مطلق در جزئيات نافيه

(۱) فهرست طويله دلائل مثبته ملک

(۲) جزئیه اولی تحریر ابن نجیم رحمه الله تعالی است که او شخصاً در اشباه تملک اجرت را تحریر فرموده

و نصّه : والخامسة لایملک المؤجر الاجرة بنفس العقد وانما یملکها بالاستیفاء او بالتمکن منه او بالتعجیل او بشرطه فلو کانت عیناً فاعتقه المؤجر قبل وجود واحد مما ذکرنا لم ینفذ عتقه لعدم الملک (الاشباه والنظائر، ص:۲۰۳).

(۳) وقال هو نفسه فی البحر ایضاً : (قوله والاجرة لاتملک بالعقد) لان العقد ینعقد شیئاً فشیئاً علی حسب حدوث المنافع علی ما بینا والعقد معاوضة ومن قضیتها المساواة فمن ضرورة التراخی فی جانب المنفعة التراخی فی جانب البدل الآخر (البحر الرائق، ص:۳۰۰، ج:۷).

(۴) وقال ایضاً : واشار المصنف رحمه الله الی ان المستأجر لو باع المؤجر بالاجر شیئاً وسلم جاز لتضمنه اشتراط التعجیل فتقع المقاصة بینهما فان تعذر ایفاء العمل رجع بالدراهم دون المتاع . (حواله گذشته).

(۵) قائل جزئیه ثانیه علامه ابن عابدین رحمه الله تعالی است او در این تحریر خویش مثالهائی راتقدیم نموده از آن ثابت می شودکه نفی ملک مطلق شده نفی مطلق ملک نشده است .

(۶) شخصاً ابن عابدین رحمه الله تعالی در ثمن وتمام دیون تصرفات را جائز قرار داده است وقدمّ نصه (ردالمحتار ص ۱۵۳ج۵)

(۷) وقال هو نفسه: (قوله لایلزم بالعقد) ای لایملک به کما عبر فی الکنز (ردالمحتار، ص:۱۰، ج:۶).

(۸) وقال ایضاً : وفی المحیط لو باعه بالاجرة عیناً وقبض جاز لتضمنه تعجیل الاجرة طوری . (حواله گذشته).

(۹) وقال ایضاً : وان عقدوا فلاتملک بالتعجیل ولا باشتراطه لانها مضافة فیفوت الغرض واجیب انما اختارة الصدر الشهید من انها تجعل عقدا واحدًا فی حق ملک الاجرة بالتعجیل او اشتراطه وعقودا فی حق سائر الاحکام (ردالمحتار، ص:۱۱، ج:۶).

(۱۰) وقال ایضاً : (قوله اوشرطه) فله المطالبة بها وحبس المستأجر علیها وحبس العین الموجرة عنه وله حق الفسخ ان لم یعجل له المستأجر کذا فی المحیط لکنه لیس له بیعها قبل قبضها بحر (رد المحتار، ص:۱۰، ج:۶).

باوجود بار بار تصریح ثبوت ملک در بحر عدم جواز بیع نقل شده وبر آن هیچ بحث

نشده از آن معلوم میشود که این مبنی است بر انتفاء ملک مطلق واثبات مطلق ملک.

علاوه از آن از تحریر مذکور ابن عابدین رحمه الله تعالی معلوم میشود که عبارت علامه ابن نجیم رحمه الله تعالی متعلق استحقاق وعدم ملک در امور اربعهٔ فقط متعلق (شرط تعجیل) قرار داده شده از آن هم ظاهر میشود که در امور اربعهٔ امر اول یعنی تعجیل هر آنچه موجب ملک است در حالیکه عبارت بحر آنرا هم شامل است وقتیکه چنین امر اول مستثنی شد دلائل دیگر را پیش نظر گرفته امرین آخرین راهم مستثنی قرار داده اند وجزئیه بحر را فقط با امر ثانی مختص قرار دهند کما فعله ابن عابدین رحمه الله تعالی.

علامه طحطاوی رحمه الله تعالی هم در جزئیه شرط تعجیل نقل شده می فرماید (طحطاوی ص۶ج ٤)

امام ابوالسعود رحمه الله آنرا صراحة باشرط تعجیل متعلق قرار داده وثبوت ملک را ترجیح داده است

ونصه : (قوله اوبشرطه) والمراد انه یستحقها بالملک ولکن لایملکها الا بالقبض کذا قیل والقول فی الدرعن شرح الوهبانیة للشرنبلالی انه یفتی بروایة تملکها بشرط التعجیل للحاجة (فتح المعین، ص: ۲۳۲، ج:۲).

(۱۱) در جزئیه ثالثه متعلق تحریر امام مرغینانی رحمه الله در عدم تملک درحاشیه هدایه از کفایه همان شرح را نقل نموده که آنراعلامه کاسانی رحمه الله تحریر فرموده وقد مر نصّه :

اجرت مؤجله : بعض علماء تحریر نموده اند که تملک اجرت تنها با اجرت مطلقه خاص است دراجرت مؤجله باوجود استیفاء منافع تملک موجود نمیشودبراین دعوی دو دلیل می آرد.

(۱) بصورت تأجیل قبل الاجل حق طلب نباشد.

(۲) دین موجل مانع اخذ زکوة نباشد مردائن را.

این نظر و دلائل او درست نیست :

دلیل اوّل بنا بر این درست نیست که باوجود ملک حق طلب میباشد کما فی الرهن وحبس المبیع لاستیفاء الثمن.

بعد ازین جواب بنده در کتب فقه چنین صراحت رایافته که دین موجل هم دائن را ملک باشد.

قال العلامة ابو السعود رحمه الله تعالى: (قوله عيـنا كان او دينًا) وقيل ان كانت الاجرة عينًا لاتملك بنفس العقد وان كانت دينًا تملك بنفس العقد ويكون بمنزلة الدين المؤجل وعامة المشائخ رحمهم الله تعالى على ان الصحيح الاول حوى عن الذخيرة (فتح المعين، ص: ۲۳۲، ج: ۳).

وقال العلامة على القارى رحمه الله تعالى: (ولا تجب الاجرة) اى لا تملك (بالعقد) سواء كانت عينًا او دينًا كذا ذكر محمد رحمه الله تعالى فى الجامع وذكر فى الاجارة ان كانت عينًا لا تملك بالعقد ان كانت دينًا تملك به وتكون بمنزلة الدين المؤجل وعامة المشائخ على ما فى الجامع (شرح النقاية، ص: ۱۰۳، ج: ۲).

بر دليل ثانى جزئيه علائيه تحرير نموده :

وابن السبيل وهو كل من له مال لا معه ومنه قالوا من كان ماله مؤجلا (ردالمحتار ص ۳٤۳ ج ۲ باب المصارف)

بر ابطال اين دليل همين جزيه كافى است در آن تصريح است كه جواز اخذ زكوة عدم ملك را مستلزم نباشد در بعض صورت ها مالک نصاب هم مصرف زكوة ميگردد.

تحقيق

از تفصيل مذكور ثابت شد كه پول جمع شده مامور در پس انداز شخصى ملک مامور ميباشد مع هذا قبل از وصول آن بر او زكوة لازم نميباشد وتمام اضافات وصول شده به او حلال است كه در تعريف سود داخل نيست .

مسئله زكوة

علت عدم وجوب زكوة بر دين اجرت تفصيلاً در فوق از امام كاسانى رحمه الله نقل كرده شد.

مسئلهء ربا

اضافات پس انداز شخصى را بنا بر اين سود نگويد كه آن زائد است از اصل معاش وزيادت نباشد بر بدل اجل يا بر اجرت مملوكه بلكه در ابتداء عقد جهت اصل معاش اضافه است وتمام اضافات دراصل معاش محسوب شود مجموعه همه از ابتداى عقد بدل عمل است جهت تاجيل اضافه در اجل بلا شبه جائز است كما حررت فى رسالتى " زيادة البدل لاجل الاجل " شرح اين اضافات از ابتداء متعين باشد ازينجا فساد جهالت هم نيست . والله سبحانه وتعالى اعلم .

۲/ربيع الاخر ۹۹ هجرى

بسم اللہ الرحمن الرحیم
﴿ومَا توفيقي إلّا بالله عليه توكّلت وإليه أنيب﴾

حکم نوت کاغذی وحکم کرنسی

مقاله عربی : حضرت مولانا محمد تقی صاحب
اردو ترجمه : مولانا محمد عبدالله میمن
تبصره : حضرت فقیه العصر مدّظله .

عنوانات :

- حیثیت فقهی نوت ها
- تبدیلی ها وانقلابات نظام کرنسی اقوام
- نظر صاحب مقاله بر مسئله زیر بحث
- نوت کرنسی وزکوة
- تبادله نوت با نوث
- کرنسی ملکی با نوت ها بین هم تبادله نمودن
- قول راجح ومفتیٰ به در نظرصاحب مقاله
- کرنسی ها ونوت های ممالک را باهم تبادله نمودن
- بدون قبض مبادله نوت باکرنسی

تبصره

- طریقه درست مبادله
- مبادله کرنسی ملکی باهم
- مبادله با کرنسی دیگر ممالک
- مقاله عربی :: مولانا محمد تقی عثمانی رحمه الله
- ترجمه : مولانا عبدالله میمن

حکم نوت کاغذی وحکم کرنسی

در ماه محرم وربیع الاول بتاریخ۱۴۰۹هجری ماهنامه ابلاغ درحصه نوت کاغذی تحقیق عزیز محترم مولانا محمد تقی عثمانی رحمه الله را به لسان عربی ترجمه آنرا شائع نمود بعد از مطالعه بر بعض مواضع التجاء نمودم نظر ثانی را اما از طرف اونها کدام جوابی نرسید پس در آخر مقاله نظر خویش را بعنوان (تبصره) تحریر نمودم تاکه اهل علم بر آن تحقیق نموده اختلاف را مدنظر گرفته نظر خویش را متعین سازند. «رشید احمد»

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی سیدنا ومولانا محمد خاتم النبیین وعلی آله واصحابه الطاهرین وعلی کل من تبعهم باحسان الی یوم الدین.

حیثیت فقهی نوت : قبل از آغاز در احکام نوت کاغذی وقبل از تفصیل جزئیات وتفصیلات دانستن حقیقت کرنسی ضروری است .

در این حصه دو نظر است : (۱) این نوت حیثیت وثیقه قرض را دارد. (۲) این نوت ثمن عرفی است گروه اول کسانیکه نوت را وثیقه یا سند می پندارند که در تضمین مال خویش آنرا می گیرند پس نزد اینها نوت مانند حواله است پس در جائیکه حواله جواز داشته باشد در آنجا گرفتن نوت هم جواز دارد که توسط آن حق خویش را وصول کند واگر این پول سند ودستاویز طلایا نقره باشد یعنی اگر بر پشت آن طلایا نقره بانک باشد در این صورت به واسطه این پول خریدن طلا ونقره جواز ندارد چراکه تبادله طلا با طلا وتبادله نقره با نقره را بیع صرف میگویند ودر بیع صرف قبضه نمودن بر مبیع وثمن در یک مجلس شرط است اگر توسطه نوت طلا خریداری شود پس تنها از یک طرف قبضه موجود شد از طرف دوم قبضه موجود نشده است چراکه مشتری بر طلا قبضه نمود وبائع بر سند طلا وقتیکه از هر دو طرف قبض موجود نشد پس این بیع شرعاً جواز ندارد این چنین اگر کدام دولتمند این نوت را به فقیر در زکوة بدهد تازمانیکه فقیر عوض این سند را از بانک وصول نکرده یا با آن کاغذ چیزی خریداری نکرده تا این وقت زکوة آن شخص آداء نشده واگر آن نوت از فقیر ضائع شود پس آن شخص دولتمند از تادیه زکوة بری الذمه نمیگردد پس باید بار دوم زکوة را اداء کند .

نوت را اداء نمود مانندیکه مال وثمن را اداء نمود تادیه این نوت حواله دین پنداشته نشود پس با تادیه آن علی الفور زکوة اداء شود و توسط آن خریداری طلا و نقره هم جواز دارد.

پس باید یکی ازین دونظریه تائید گردد در نظر من بعد از مطالعه کتب فقه وکتب معاشیات نظر دوم راجح است که آن نوت ثمن عرفی پنداشته شود وباید حیثیت حواله را نداشته باشد.

انقلابات وتبدیلی ها در نظام کرنسی جهان

در عصر قدیم مردم تبادله اشیاء را به واسطه (Barter) مینمودند یعنی یک چیز را داده عوض آن چیز دیگر را می گرفتند اما جهت مشکلات زیاد این طریقه متروک گردید.

(۱) بعداً نظام دوم بنام زر بضاعتی (Commodity Money system) رائج شد در این نظام مردم اشیاء مختلف را بشکل ثمن تبادله میکردند چیزی را که کثیر الاستعمال می بود مثلاً لباس ، گندم، آهن، چرم وغیره را ذریعه تبادله می گردانیدند. اما در حمل ونقل این اشیاء بالخصوص در مناطق بعیده مشکلات زیادی می بود لذا چیز آسان وموجب اعتماد مردم را در جستجوشدند بالاخره طلا ونقره راکه قیمت زیادهم داشت اختیار نمودند اگر به شکل ظرف یا طوق ویا پارچه های طلا هریکی می بود این دو چیزی در تمام ممالک اختیار نموده شد که حیثیت بیعانه را دارد وبناء (زرمعدنی) (MetalicMoneySystem) مسمی گردید بر این نظام تغیرات زیادی گذشت که اختصاراً عرض میکنیم :[1]

(۱) در ابتداء این اشیاء با اختلاف سائز وشکل تبادله می شد احیاناً به شکل ظرف واحیانا بشکل پارچه وطوق وغیره که تنها وزن را اعتبار باشد .

(۲) تاقرن هفتم میلادی طریقه طلا ونقره ذوب شده که در وزن وخالصیت مساوی می بود با مهر شدگی تبادله میشد بر ظاهر قیمت آن سکه تحریر میشد (Face Value) قیمت آن زر ونقره (Gold or Silver content) برابر می بود این نظام را قاعده معیاری زر میگفتند که مردم در زر مهر شده زیورات وغیره در تبادله واخراج از ملک اختیار کامل

---

۱ - (۱) مثلا نزد کسی گندم می بود و او به برنج ضرورت میداشت پس او چنین شخص را تالاش می نمود که گندم وبرنج داشته می بود با او گندم را با برنج تبادله میکرد در عصر حاضر مردم لباس کهنه واخبارا وکاغذهای [illegible] را با ظروف پلاستکی وغیره تبادله میکنند طریقه اول متروک شده (مترجم)

داشتند که مردم نزد حکومت پارچه های طلا رامی بردند وحکومت آنرا سکه ساخته به آنان میداد یا سکه را برای ایشان درست می ساخت .

(۳) در بعض ممالک عوض یک پارچه دوپارچه یعنی در طلا ونقره بشکل کرنسی تبادله میشد ودرتبادله هر دو یک قیمت خاصی تعین میشد طلا به شکل کرنسی بزرگ ونقره به شکل کرنسی کوچک استعمال می شد این نظام را نظام دوحصه نی (Bi-Metalism) گفته میشد.

اما قیمت مقرره طلا ونقره بین هم در ممالک تغیر می کرد لذا مردم بر این طریقه هم کاملاً مطمئن نبودند.

مثلاً در امریکا قیمت یک زر سکه دار پانزده نقره سکه دار بود اما در عین وقت در یور پ‌قیمت یک زر سکه دار پانزده ونیم نقره سکه دار می بود در این صورت تجاران طلا را در امریکه خریداری نموده در یور پ‌به فروش می رساندند واز انجا نقره، سکه درار را آورده در امریکا به فروش می رساندند در مقابل طلا پس آن طلا را در یور پ به فروش می رساند در عوض آن نقره می گرفتند که در این سلسله طلای امریکائی کاملاً به یور پ‌انتقال می یافت بالاخره درسنه ۱۸۳٤م امریکا این تناسب را تغیر داد که یک طلای سکه دار را باشانزده نقره، سکه دار مساوی ساختند که معامله بر عکس صورت اول گردید که در این حالت سکه های طلا به امریکا انتقال می یافت وسکه های نقره به یور پ گویا سکه های طلا سکه های نقره را از امریکا خارج نمود .

(٤) سکه طلا ونقره اگر که در حمل ونقل نسبت به سامان سهل بودند اما از جانب دوم سرقت آن هم سهل بود لذا ذخیره نمودن زیاد آن ثروتمندان را مشکل بود پس مردم این سکه ها را نزد صرافان وغیره امانت می ماندند یعنی نزد (MoneyChanger) که آنان در مقابل این امانت یک وثیقه (RECEIPTS) می دادند آهسته آهسته این وثیقه ها بعد از اعتماد کامل حیثیت دستاویز را اختیار کرد که در بیع شراء بطور ثمن استعمال می شد که مشتری عوض پول آن رسید را به بائع می داد وبائع جهت اعتماد کامل بر آن رسید را عوض ثمن قبول می کرد.

این بود حیثیت ابتدائی نوت کاغذی که هنوز کدام شکل وصورت خاصی نداشت نی

کدام حیثیت قانونی داشت که مردم بر قبول نمودن آن مکلف می بودند بلکه در پذیرفتن آن مدار بود بر اندازه اعتماد بر صراف.

(۵) وقتیکه در سنه ۱۷۰۰م ترویج این نوت زیاد شد ومدار اعتماد مردم گردید بنام "نوت بانک" مسمی شد که قبل از همه در مملکت سویدن استام هوم بانک آنرا بشکل نوت کاغذی جاری نمود که در آنوقت صد در صد هما نقدر مالیت طلا موجود بود در مقابل نوت کاغذی وبر بانک التزام بود که او به همان مقدار نوت کاغذی راجاری کندکه به کدام مقدار نزدش طلا موجود باشد وصاحب نوت کاغذی را اختیار بود هر زمانیکه می خواهد به بانک مراجعه نموده در مقابل سلاخ طلاء را بدست آرد لذا این نظام را (معیار سلاخ) (Gold BullionStandard) نامیدند.

(۶) وقتیکه در سال ۱۸۳۳م این نوت ترویج یافت حکومت آنرا قانونی (Legal Tender) قرار داد وبر هر قرض گیرنده لازم نمود که این نوت کاغذی را مانند سکه طلا قبول کند بعداً دیگر بنوک تجارتی را از جاری نمودن آن منع نمود تنها وتنها بانک حکومتی آنرا جاری می نمود .

(۷) پس بانک های حکومتی در ایام جنگ وامن جهت کمبودی عائدات وجهت تکمیل منصوبه های حکومتی دچار مشکلات شد همانا که حکومت مجبور شد تا نوت های کاغذی را بکثرت جاری کند که از تناسب طلای موجوده اضافه است تا در تکمیل ضرور یاتش آنرا استعمال کند تا آنکه آن تناسب صد در صد نوت با طلا آهسته آهسته از بین رفت بنوک هم مطمئن شدند که در جاری نمودن نوت های اضافه کدام حرج نباشد اما تجاران آنرا بنا بر اعتماد کامل بر بنوک مرکزی می پذیرفتند که در وقت ضرورت بنوک به آنان طلا میدهد اگر که طلای موجوده نزد آنان کمتر است از نوت های جاری شده چنین نوت های کرنسی را زر اعتباری (FiduciaryMoney) گفته میشود .

از جانب دیگرجهت عدم توازن قیمت سکه با نوت تغیریافت کدام که بر قیمت ظاهر آن (Facevalue) که بر آن درج بود در مقابل اصل سکه چند درجه (Intrinsicvalue) که آنرا : زرعلامتی (TokenMoney) میگفتند چراکه اصلیت معدنی آن سکه محض علامت می بود بر قیمت ظاهر آن که نمائندگی قیمت ذاتی آنرا می نمود۔

(۸) رفته رفته زر اعتباری (۱) که مقدار آن به تناسب طلا چندین درجه اضافه گردید تا آنکه حکومت در خوف شد که توسطه نوت ممکن طلا را تکمیل نتواند بلکه این چنین در بعض شهرها سرزد که بنوک مرکزی مطالبه نوت کاغذی را با طلا عوض نکرد که حکومت ها شرط ماندند انگلستان بعد از جنگ ۱۹۱۴م تبدیل نمودن آنرا مسدود ساخت اما در سنه ۱۹۲۵م پس جواز داد اما بشرطیکه کم از هفده صد پوند را کسی حق تبدیل نمودن را ندارد که بنا بر این شرط عوام از تبدیل نمودن نوت به طلا محروم شدند.

چراکه مالک این مقدار طلا درآن وقت کم مردم بودند اما آنان جهت زر قانونی گردیدند نوت این حکم حکومتی را قابل مدار نگرفته آن نوت کاغذی را در معاملات داخلی با اجناس مانند طلا عوض می نمودند.

(۹) در سنه ۱۹۳۱م حکومت برطانیه تبدیل نمودن این نوت را در مقابل طلا کاملاً منسوخ قرار داد وحکم نمود که تنها همین نوت ها قابل مدار است اما حکومت ها احترام متقابل راحفظ نموده یک حکومت نوت حکومت دوم را با بازر مبادله می نمود فرضاً نوت امریکانی راحکومت بر طانیه با طلای مقابل عوض می نمودکه این نظام را نظام معیار مبادله طلا (GoldExchangeStandard) می گفتند.

(۱۰) این اصول جریان داشت اما وقتیکه در سال ۱۹۷۱م امریکا بابحران قلت طلا در مقابل دالر مواجه شد پس تبدیلی دالر را در مقابل طلا حتی برای ممالک دیگر هم منسوخ قرار داد بناءً حیثیت نوت کاغذی در استحکام طلا از بین رفت بعد از آن در سنه ۱۹۷۴م فند بین الاقوامی (InternationalMonetaryFund) در بدل طلا نظریه اخراج از زر مبادله تقدیم شد یعنی ارکان پارلمان بین الاقوامی حق دارند که کرنسی ممالک مختلف را برای مقدار معین قرض غیر ملکی تولید میکنند وبرای تعین مقدار ۰٫۸۸۶۷۶ ۹ گرام طلا را تعین نمودند که به این مقدار طلا که بکدام کرنسی خریداری شود حق تولید آن مقدار کرنسی را آن ملک دارد که بدل پشت پناهی کامل طلا گردید که آنرا (ایس دی آر) می گفتند.

بالاخره کرنسی طلا از دائره خارج شد ونوت یعنی سکه های کم قیمت عوض طلا قایم شد اما چونکه این نظام پائیدار ومستحکم نبود لذا تمام ممالک کوشیدند تا پس سکه طلائی مقام خویش را بگیرد بار دیگر ممالک کوشیدند در ذخیره نمودن طلا اما در عصر حاضر

باکرنسی مروج کدام تعلق ندارد اگر به شکل نوت باشد ویا به شکل پول سیاه. (١)

پس معلوم شد که کرنسی دنیا بر یک حالت اسقرار نداشت در ابتداء نوت حیثیت سند ودستاویز قرض را داشت که حیثیت ثمن ومال را نداشت مانندیکه علامه سید احمد بیک رحمه الله در کتاب بهجة المشتاق فی بیان حکم زکوة الاوراق. تحریر نموده وقتیکه در حصه حقیقت بانک نوت تعریف نمودیم دانستیم که این لغت فرانسی است که در آن لغت در تعریف بینک نوت می نویسد : (وقتیکه تحقیق نمودیم پس معلوم شد که بینک نوت یک نوت کرنسی است که حامل آنرا در وقت مطالبه قیمت حقیقی آن نوت داده میشود، این نوت کاملاً همان طور رائج بود البته این نوت مضمون می بود که در بدل آن ضمانت داده میشد تا مردم در داد ومعامله اعتماد کنند) .

پس این نوت سند قرض می بود در جز دوم تعریف نوت با آن مانند دهات کرنسی معامله میشد ازین عبارت کسی بر مالیت یا ثمنیت آن وهم نکند مقصد عبارت اینست که مردم در وقت معامله عوض کرنسی این نوت ها را قبول می کردند به این فکر که در وقت مطالبه قیمت آن به حامل نوت اداء شود که حکومت ضامن تادیه آن باشد پس دلیل صریح این شد که این نوت فقط وفقط سند ودستاویز است . (٢)

ازینجا علماء هندوستان فتوی داده بودند که نوت سند ودستاویز قرض است لذا با آن قبل از استعمال فقیر در ضروریاتش زکوة اداء نمیگردد وبا این نوت خریداری طلا ونقره جواز ندارد. (٣)

اما درعصر حاضر جمع غفیر علماء این نوت کاغذی رابه شکل (ثمن عرفی) مال قرار

---

١ - (ا) An Outline of Money , by Geofftey Growther.

(ب) Money and mam,by Elgin Groseclose,IVth edition,University of Oklahoma press. Norman ١٩٧

(ج) Modern Economic Theoty, by k.k. Dewett, New delhi.

(د) Encyclopaedia Britannica, Banking and Credit Money Durrency

(٥) حکم التعامل فی الذهب والفضة : للدکتور محمد هاشم عوض .

٢ - این عبارت ازبلوغ الامانی نقل شده یعنی از شرح الفتح الربانی للساعاتی ٨ : ٢٤٨:

٣ - (٢) امداد الفتاوی حضرت مولانا اشرف علی تهانوی رحمه الله ج ٢ ص ٥.

داده اند. مانند مرتب وشارح مسند احمد علامه احمد ساعاتی میفرمايد.

فالذی اراه حقا والدین لله علیه : ان حکم الورق المالی کحکم النقدین فی الزکوۃ سواء بسواء لانه یتعامل به کالنقدین تماما ولان مالکه یمکنه صرفه وقضاء مصالحه به فی ای وقت شاء فمن ملک النصاب من الورق المالی ومکث عنده حولا کاملا وجب علیه زکوته [1].

ترجمه : نزدم سخن درست که بر آن در حضور خداوند تعالی جوابده باشم اینست که حکم نوت های کاغذی در وجوب زکوٰة بعینه مانند طلا ونقره میباشد چراکه مردم معامله داری نوت های را مانند معامله داری طلا ونقره میکنند و توسط آن ضرورت خویش را تکمیل می کنند کسی که مالک نصاب این نوت ها بگردد بعد از گذشت یک سال بر او زکوة واجب میگردد .

همین است نظر تلمیذ مولانا عبدالحی لکنوی رحمه الله مصنف عطر هدایه وخلاصه التفاسیر مولانا فتح محمد لکنوی رحمه الله (سابق مفتی وصدر مدرس مدرسه تکمیل العلوم کانپور) که در آخر تحریر نموده که علامه عبدالحی لکنوی رحمه الله هم با من در این مسئله متفق بود خلاصه نظر او اینست که نوت کاغذی دوحیثیت دارد :

(۱) اینکه در خرید وفروخت ودر تمام معاملات حیثیت این نوت مانند سکه وثمن حقیقی باشد بلکه حکومت در قرض ها وادای حقوق مردم را بر آن مکلف میسازد که قرضخواه حق انکار را عوض ثمن خود داشته نباشد پس این نوت کاغذی (ثمن عرفی) گردید.

(۲) این نوت دستاویز جاری شده از طرف حکومت است که در صورت هلاک وضیاع آن یا در حالت مطالبه حامل سند آن بدل آن اداء میگردد پس در این صورت این نوت کاغذی حیثیت ثمن عرفی را ندارد چراکه بدل ثمن عرفی را درصورت هلاکت حکومت اداء نکند پس در این صورت نوت حیثیت دستاویز را دارد.

اما اگر به نظر عمیق دیده شود در این صورت هم ثمنیت این نوت کاغذی باطل نشده است چرا که مقصدحکومت ترویج نوت است به شکل ثمن عرفی ازینجا در صورت ادای قرض قبولیت آنرا حکومت اجباری قرار داده اما ثمن خلقی یعنی سکه طلا ونقره حیثیت وقیمت ذاتی هم دارند که نیاز ندارند به اعلان حکومتی در قیمتی گردیدن آنان ازینجا این

---

۱ - شرح الفتح الربانی للساعاتی آخر باب زکوة الذهب والفضه ۸:۲۵۱-

که احیانا از طلاونقره تیار شده واحیانا از مس والمونیم وآهن ظاهر است که هر چیز آنان مال متقوم باشند که قیمت ذاتی آنان بر قرار باشد به خلاف نوت های کاغذی که کدام قیمت ذاتی ندارد تنها یک پارچه کاغذ باشد. البته بعد از اعلان حکومت قیمتی میگردند لذا اگر حکومت ثمنیت این نوت ها را باطل کند پس آنرا هیچ قیمت باقی نمیباشد.

ازینجا مردم مانند کرنسی بر نوت اعتماد کامل ندارند ازینجا از حکومت تضمین گرفته شود که در صورت هلاک آن حکومت ضامن آن باشد در ادای بدل آن تضمین جهت ثمن عرفی بودن نه بلکه جهت حصول اعتماد مردم باشد تا مردم بلا خوف معامله داری کنند.

لذ حیثیت دستاویز بودن این نوت ها چنین نیست وقتیکه ثمنیت آن باطل شود چرا حاصل آن فقط آنقدر است که حکومت وعده اعطای بدل آنرا کند اما این وعده حکومتی بر معامله داری مردم چندان اثر نمیکند اگر حکومت آنراثمن عرفی نگرداند پس هیچگاه مردم را بر قبول نمودن آن مکلف نسازد وجهت قابل تبدیلی آن نوت ها اعتماد مردم بر آن نسبت به کرنسی هم اضافه تر میباشد چراکه در صورت هلاک وضیاع کرنسی اصل ثمن آن نباشد بر خلاف نوت های کاغذی که در صورت هلاکت حکومت بدل آنرا مهیا نموده. (۱)

نظر ما در حصه مسئله زیر بحث

هر دو نظریه که گذشت در مورد کرنسی در نظر ماهر دو نظریه که باهم مختلف اند هردو درست اند چرا که جهت مرور زمانه برکرنسی کاغذی تغیرات مختلف آمده بود پس بدون شک در ابتداء نوت کاغذی دستاویز قرض محسوب میشد.

بانک نوت دنیا قبل از ترویج چک بانکی به وجود آمده بود این نوت بانکی نزد قرض خواه به شکل سند پذیرفته میشد که قرض بر ذمه آن بانک میشد واگر این نوت به شخص دیگر داده میشد پس تمام حقوق آن نوت خود به خود به سوی آن شخص انتقال می یافت پس این حامل نوت شخصاً قرض خواه شمرده میشد از بانک ازینجا در ادای تمام حقوق مانند کرنسی حقیقی میباشد بین هر دو هیچ فرقی نیست وتادیه مقدار زیاد رقم باپول سیاه سکه خیلی ها دشوار میباشد چرا که حساب نمودن وپر نمودن را در کار دارد ودر حمل

ونقل آن تکلیف زیادی باشد پس کرنسی کاغذی در حساب آسان ودر حمل ونقل کم مشکل میباشد. (۱)

لیکن بعد از تغیرات فوق الذکر حالات فوقی نوت باقی نمی ماند در ابتداء نوت نزد صرافان وطلافروشان جمع میشد در آن وقت کدام شکل وصورت خاصی نداشت نه جاری کننده آن شخص واحد بود ونه کسی در حصه پذیرفتن حق خویش مکلف بود بعد از ترویج زیاد آن حکومت آن را زر قانونی (LegalTender) قرار داد وبانک های شخصی را از جاری نمودن آن باز داشت که بعد از این اعلان حیثیت نوت بادیگر دستاویزها در حیثیت مختلف بود :

(۱) این نوت مانند ثمن عرفی حیثیت زرقانونی را گرفت که مردم مکلف گردانیده شدند بر قبول نمودن آن دیگر دستاویزات مثلاً چک بانکی در حصه وصول نمودن حق کسی مکلف بر قبول نمودن آن نبود باوجودیکه ترویج این چک هم عام بود.

(۲) این نوت حیثیت غیر محدود زر قانونی (LegalTenderUnlimited) را اختیار نمود که پول سیاه کرنسی محدود زر قانونی (LimitedleglalTendar) است. لذا قرض بزرگتر هم با این نوت تادیه میشد وقرضخواه در قبول نمودن آن انکار نمی ورزید بر خلاف پول سیاه که اگر در قرض زیاد تادیه میشد قرضخواه ابا می ورزید لذا نوت کاغذی بر پول سیاه برتری داشت در اعتماد کامل.

(۳) دستاویز قرض راهر شخص جاری می نمود که شرعاً وقانوناً در آن ممانعتی نیست که قرضخواه این سند را به قرض خواه دیگر بدهد در ادای دین و آن به قرضخواه دیگر بدهد اما این نوت را علاوه حکومت کسی دیگر جاری نمی نمود مانند پول سیاه.

(٤) در تمام ممالک عرفاً وقانوناً این نوت به الفاظ کیش، ثمن وکرنسی یاد میشد که این الفاظ به دستاویزات دیگر مالی استعمال نمی شد.

(۵) مردم آن نوت را مانند پول سیاه با اعتماد کامل در لین ودین می پذیرفتند آنرا قرض نمی پنداشتند در عصر حاضر هم کسی چنین نیست که این پول را به این مفکوره می پذیرد که عوض آن طلا، نقره یا پول سیاه را حاصل کند.

---

۱ - انسانیکلوپیدیا، برتانیکا ۱۹۵۰، بر ۳ ص ٤٤ بینکنگ و کریدت.

(۶) بعد از تذکره ارتقای این نوت کاغذی بر پشت آن کدام چیز زر یا نقره موجود نبود نی تبدیل نمودن آن با زر ممکن بود حتی که امکان لین ودین در آن هم بین ممالک باقی نماند مانندیکه جیویفری گراوتر می نویسد :

"The Promise to pay which appears on their face is now utterly meaningless. Not even in amounts of – f ۱, ۷۰۰ can notes now be cnverted into gold. The note is no more Than a piece of paper, of no intrinsic value whatever, and if it were presented for redemption, the Bank of England could honour its (promise to pay one pound) only by giving silver coins or another note but it is accepted as money throughout the British Isles" [1]

تحریر بر کرنسی که در صورت مطالبه به حامل هذ اداء میگردد معنای این عبارت باقی نمیباشد چرا که در عصر حاضر هیچ صورت بدیل کرنسی با زر و نقره باقی نمانده حتی اگر مقدار این نوت ها هفده صد پوند یا زیاد تر از آن هم باشد در عصر حاضر نوت کرنسی یک کاغذ است که هیچ قیمت ذاتی ندارد اما اگر این پوند را به بانک مرکزی برطانیه ببرد عوض آن پول دیگر را بدهش اما این پوند کاغذی در تمام جزائر برطانیه بشکل کیش پذیرفته میشود . ازینجا ضرورت مطالبه بدل آن نیست.

خلاصه اینکه تضمین تحریر شده بر نوت از طرف حکومت ضامن قیمت ظاهری آن است که آن اسم دوم قیمت خریدارست ازینجا بانک پابند ومکلف دادن زر، نقره یا پول سیاه نباشد مانندیکه احیاناً در صورت مطالبه بانک مساوی قیمت ظاهری آن نوت دوم را تادیه میکند در حالیکه عوض نوت تادیه نوت را تادیه قرض گفته نمیشود بلکه گفته میشود که عوض یک کرنسی دوم کرنسی تادیه گردید بانک مرکزی این عمل را جهت اعتماد مردم میکند اما چنین نیست که این نوت در تعریف کرنسی داخل است.

پس دانسته شد که فقهاء این نوت را به حیثیت دستاویز قرض نمی شناسند بلکه آنرا به شکل فلوس نافقه یعنی سکهٔ مروجه به حیث کرنسی علامتی اختیار میکنند مانندیکه قیمت ظاهری فلوس نافقه چند مقدار افزود تر است از قیمت ظاهری آن وبین مردم رواج این نوت ها درلین ودین مانند فلوس نافقه میباشد بلکه در عصر حاضر وجود پول سیاه هم نادر

---

۱ - Geoffrey Growther : An Outline of money. P. ۱۶ .

است پس حکم نمودند که توسط این نوت ها باید زکوة اداء نشود بلکه مانند بیع الکالی بالکالی است یا خریداری با نوت ها زر ونقره را ناجائز قرار دادن که از قبیل بیع صرف است که در بیع صرف قبضه هر دو در مجلس لازمی است که در اینجا موجود نیست در این همه سخن ها جرح ناقابل تحمل لازم میگردد در حالیکه در چنین معاملات شریعت عرف عام مروجه را اعتبار داده است ودر چنین مباحث فلسفیانه داخل شدن بر زندگی عمل اثری نیفتد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

خلاصه کلام از بحث فوق دانسته شد که نوت کاغذی در حکم کرنسی باشد احکام دوم فقهی را در این حصه شرح کنیم والله المستعان.

نوت کرنسی و زکوة

وقتیکه نوت کرنسی معادل پنجاه ودونیم توله نقره گردد بالاتفاق بر آن زکوة واجب است چونکه حالاً این نوت حیثیت دستاویز قرض را ندارد. لذا بر این نوت ها حکم زکوة قرض جاری نمیشود بلکه بر آن حکم سکه های مروجه جاری میشود در مسئله وجوب زکوة سکه های مروجه در حکم سامان تجارت است، مانندیکه سکه های مروجه را بکدام مسکین بشکل زکوة بدهند بعد از قبضه مسکین بر سکه زکوة اداء میشود بعینه همین است حکم کرنسی نوت ها هم که بعد از قبضه فقیر بر آن فی الفور زکوة اداء میشود موقوف بر استعمال یا تبدیل نمودن آن بر زر ونقره نمیباشد.

تبادله نوت با نوت

تبادله نمودن نوت ها با نوت ها دو صورت دارد :

(۱) اینکه در یک کشور مقدار مختلف نوت ها را با هم تبادله کند.

(۲) صورت دوم اینکه کرنسی نوت یک ملک را با کرنسی نوت ملک دوم تبادله کند.

احکام هر دو نوع جدا جدا شرح میشود.

تبادله کرنسی نوت یک کشور دربین خود

مانندیکه سابق گفته شد که در تمام معاملات کرنسی نوت بعینه مانند سکه هاست مانندیکه سکه ها باهم مساوی یا مساوی تبادله میشوند این این چنین نوت های کرنسی یک

ملک هم باهم مساوی با مساوی تبادله میشود بشرطیکه در مجلس عقد بر یکی از بد لین قبضه نموده شود لذا اگر یکی از هر دو در مجلس عقد بر نوت ها قبضه نکرد وجدا شدند این عقد نزد امام ابوحنیفه رحمه الله امام مالک رحمه الله فاسد است چراکه نزد اینان فلوس با تعین نمودن متعین نمیگردد تعین انها فقط با قبض میآید.[1] لذا فلوسی که عقد بر آن شده اما هنوز قبض نشده متعین نمیباشد بلکه بر ذمه هر فریق دین میباشد وآن دین بیع است که بنا بر (بیع الکالی بالکالی) بودن ناجائز باشد.

این حکم در آن صورت است که تبادله نوت ها مساویانه باشد اما در صورت کمی وزیادت که عوض یک درهم دودرهم عوض یک ریال دو ریال وعوض یک دالر دو دالر داده شود در آن اختلاف فقهاء در جواز وعدم جواز مانند اختلاف آنان است در زیادت وکمبودی فلوس که نزد بعض فقهاء تبدیل نمودن یک فلس با دو فلس شرعاً جهت سود بودن حرام است همین است مسلک امام مالک، امام ابوحنیفه رحمه الله وامام محمد رحمه الله ومسلک مشهور حنابله واگر از طرف هر دو فلوس غیر متعین باشد نزد امام ابوحنیفه وامام ابویوسف رحمه الله این تبادله هم حرام است.[2]

نزد امام مالک رحمه الله این تبادله حرام است بنا بر قاعده‌ء که در هر معامله در قرض کمبودی وزیادت علت حرام بودن (ثمنیت) یعنی کیش، نقدی وکرنسی بودن است اگر ثمنیت حقیقی باشد مانند در زر ونقره یا عرفی واصطلاحی ثمنیت باشد مانند علاوه زر ونقره پول سیاه ونوت کاغذی لذا اگر در کدام عقد از هردو طرف یک نوع ثمن (کرنسی. نقد یا کیش) باشد نزد امام مالک رحمه الله در این عقد قلت وزیادت جواز ندارد نه قرض جواز دارد مانندیکه در المدونة الکبری تحریر نموده شده است :

ولوان الناس اجازوا بینهم الجلود حتی یکون لها سکة وعین لکرهتها ان تباع بالذهب والورق نظرة

---

[1] - یعنی اگر کدام عقد بر پول متعین شود وکدام فریق عوض آن پول آنقدر مالیت را بدیگر بدهد وقتیکه فریق دوم بر آن قبضه نمود فریق اول حق مطالبه را ندارد که نوت را پس مسترد کن من عوض

لان مالکاً قال لا یجوز فلس بفلسین ولا تجوز الفلوس بالذهب ولا بالدنانیر نظرة[1] .

ترجمه : اگر بین مردم خرید وفروخت با چرم آنقدر رواج داشت که آن چرم حیثیت ثمن وسکه را داشته بود نزد من در این صورت به واسطه زر ونقره قرض فروختن آن چرم جواز ندارد مانندیکه امام مالک رحمه الله تعالی میفرماید تبادله یک فلس با دو فلس جواز ندارد این چنین توسط زر نقره درهم ودینار هم به قرض فروش فلوس جواز ندارد چراکه در زر ونقره ودرهم ودینار ثمنیت اصلی وجود دارد ونزد امام مالک رحمه الله تعالی با ثمنیت اگر اجناس مختلف شود باز هم قرض جواز ندارد.

اما نزد احناف [2] علت حرمت ربا عوض ثمنیتِ (وزن) است اگر که فلوس عددی باشد چرا که در آن علت موجود نیست اما فقهاء احناف میفرمایند که ما قیمت را طبق فلوس بازاری کاملاً مساوی وبرابر می خواهیم که در اصطلاح مردم اعتبار جودت (اعلی) وردت (ادنی) بودن ختم میباشد لذا اگر یک پله عوض دو پله فروخته شود پس آن یک پله بلا عوض آمد وبودن آن پله خالی از عوض در عقد مشروط است لذا از آن ربا لازم میگردد اما این حکم تا آن وقت باشدکه درآن فلوس ثمنیت باقی باشد وآن با متعین شدن متعین نمیگردد .

---

۱ - المدونة الکبری للامام مالک، جلد: ۶، ص: ۱۰۳.

۲ - (۱) نزد احناف در دوچیز همجنس در تبادله اگر در مقابل یک چیز کدام عوض نباشد پس آن سود باشد در اشیاء عام اگر از یک جانب در تعداد زیادت باشد در کمیت پس کیفیت ووصف جانب دوم در مقابل آن باشد مثلاً اگر یک ظرف عوض دو ظرف فروخته شود پس گفته شود در یک بدتن چنین کمال است که در مقابل ظرف جانب دوم باشد لذا در اینجا کدام ظرف بلا عوض نیامد در صورت حال در مقابل ظرف (۱) اصلیت ظرف (۳) در مقابل ظرف (۲) وصف عمدگی ظرف (۳) باشد اما این در آنصورت وقتیکه در کدام چیز اوصاف معتبر باشد وآنرا کدام قیمت تعین شده باشد اما در جائیکه مقدار را اعتبار باشد در آنجا اوصاف در مقابل چیزی نباشد مانند چیزیکه شرعاً یا عرفاً یا خلقاً ثمن باشد در آن اعتبار اوصاف ختم باشد مانند یک روپیه اگر هر قدر جدید باشد باز هم فقط در مقابل آن یک روپیه باشد با یک سکه وروپیه اگر هر قدر بوسیده باشد باز هم در مقابل آن یک سکه روپیه باشد اگر که هر دو در اوصاف فرق دارند اما این فرق به اصطلاح بازار کالعدم باشد پس در قیمت هر دو فرقی نباشد لذا اگر یک روپیه عوض دو روپیه فروخته شود گفته نشود که روپیه دوم در مقابل وصف روپیه اول باشد لذا آن روپیه دوم بلا عوض باشد که اینرا سود گفته میشود (تقی)

لحظه به لحظه تغیر میکند. (۱)

وقتیکه مختلف الاجناس اند پس در اسم ودر پیمانه وجریان هم تفاوت دارند لذا باکم وبیش تبادله آن جواز دارد پس تبادله یک ریال با یک روپیه هم جواز دارد وبا بست روپیه هم. وقتیکه نزد امام شافعی رحمه الله تبادله سکه های یک ملک هم با کم وبیش جواز دارد پس چنین تبادله بین کرنسی ممالک بطریق اولی جواز داشته باشد همین است مسلک حنابله نزد امام مالک رحمه الله تعالی با وجود بودن آن از اموال ربویه جهت تبدیلی جنس تبادله آن باکم وبیش جواز دارد نزد اصحاب ابوحنیفه رحمه الله تعالی تبادله یک فلس بادو فلس بنا بر این ناجائز است که این سکه ها بین هم مساوی اند وهم مثل که در آن وقت یک سکه بلا عوض میگردد اما کرنسی های ممالک مختلف الاجناس باشند پس هم مثل ومساوی نشدند با بیش وکم تبادله آن جواز داشته باشد چراکه کدام حصه آن خالی عن العوض نباشد پس جواز دارد . در اینصورت تبادله یک ریال سعودی با چند کالدار جواز دارد.

در اینجا سوال اینست اگر مخالفت می آید از قیمت تعین شده حکومتی فرضاً قیمت ریال بست وپنج کالدار وقیمت دالر هشتاد وپنج کالداز تعین شده آیا با کم وبیش ازین مقدار تبادله جواز دارد ؟ مثلاً یک دالر را با نود کالدار تبادله کند آیا این سود است یا خیر؟ نزد من سود نیست چراکه این مختلف الاجناس اند که کمی وبیشی در آن جواز دارد که موقوف میباشد بر رضایت جانبین که بر آن احکام (تسعیر) (۲) جاری شود پس کسی که در اشیاء تسعیر را جواز میدهند در کرنسی هم جواز میدهند .

یکی اینکه مخالفت مردم ازین حکم درست نیست چراکه قاعده است کاری که جرم نباشد در آن مخالفت از حکومت جواز ندارد. (۳)

۱- در یک عصر نسبت یک وسه بود که یک ریال سه روپیه بود که یوما بعد یوم تغیر می گرفت که نسبت یک وچهار راگرفت بعداً یک وپنج که در این عصر نسبت یک وبست را دارند بر یک حال بر قرار نیستند.(مترجم)

۲ - تسعیر نرخنامه حکومتی را گوید تا مردم پابند آن باشند

۳ - بعضی فقهاء بر آن تصریح نموده اند مطالعه کنید شرح السیر الکبیر للسرخسی ۹۶/۱ ردالمحتار

عرفی است نه ثمنیت خلقی پس تبادله در فلوس مطلقاً جواز دارد. [۱]

امام ابوحنیفه رحمه الله وامام ابویوسف رحمه الله هم میفرمایند اگر متعاقدین این سکه ها را متعین ساختند پس ثمنیت ان با متعین نمودن باطل گردیده ودر حکم عروض ومتاع میگردد که در این صورت تبادله یک فلس با دو فلس جائز است .

در این مسئله قول مفتی به وراجح

اختلاف فوق الذکر با آن عصر تعلق دارد که در آن زر ونقره معیار تمام اثمان قرار داده شده بود وتبادله زر ونقره ترویج داشت وسکه ها نقره در معاملات تبادله میشد دیگر سکه هاهم اندک اندک استعمال میشد اما در عصر حاضر سکه های نقره دیده نمیشود.

بلکه در تمام گیتی عوض سکه های نقره سکه های علامتی ونوت های کرنسی استعمال میشود.مانندیکه در ابتداء این مقاله تحریر نمودیم پس در نظر من در این معامله باید قول امام مالک یا امام محمدﷺ اختیار نموده شود چرا که طبق اختیار نمودن مسلک امام ابوحنیفه رحمه الله ، امام ابویوسف رحمه الله وامام شافعی رحمه الله دروازه سود کاملاً باز گردد وهر معامله سودی جائز گردانیده میشود پس اگر قرض دهنده عوض قرض خویش سود بگیرد به آسانی میگیرد که قرضدار کرنسی خویش را به قیمت اضافه بفروشد پس عوض قرض خویش سود بگیرد.

به گمان غالب فقهائیکه تبدیلی یک سکه را با دوسکه جواز میدهند اگر در عصر حاضر تبدیلی کرنسی را مشاهده می نمودند هر آئنه فتوی میدادند بر حرمت آن در این معامله که تائید آن از قول بعض فقهاء میشود مانندیکه فقهاء ما وراء النهر در حصه عدالی وغطارفه با بیش وکم تبادله را حرام قرار داده اند. [۲]

در حصه این سکه ها فقهاء احناف تبادله باکم وبیش را جائز قرار داده اند جهت اغلبیت چرک وغش هریکی عوض مخالف جنس قرار داده میشود مانندیکه تبادله غش بانقره وتبادله نقره باغش گردانیده شود اما مشائخ احناف این تبادله را هم حرام قرار داده اند و در علت آن گفته اند :

---

۱ - نهایة المحتاج للرملی ج ۳ ص ۴۱۸، وتحفة المحتاج لابن حجر مع حاشیة الشروانی جلد ٤ ص۲۷۹.

۲ - عدالی وغطارفه نوع خاص سکه بود که اندک نقره وزیاد آن غش وچرک بود.

انها اعز الاموال لی دیارنا فلو ابیح التفاضل فیه ینفتح باب الربا.[1]

درشهر ما این سکه ها هم مال معزز پنداشته میشود ازینجا بابیش وکم فروخت آن دروازه سود را باز میکند.

پس اگر موازنه قول امام ابوحنیفه وابویوسف رحمه الله نموده شود دلیل امام محمد رحمه الله هم محکم وراجح معلوم میشود چرا که نزد امام ابوحنیفه رحمه الله وابویوسف رحمه الله بعد از ختم نمودن ثمنیت دراین سکه ها حکم جواز تبادله آن شود چراکه مقصد درست ختم نمودن ثمنیت در نظر نمی رسد چراکه آن شاذ ونادر است نزد بعض اشخاص حصه های سکه ها عوض ثمنیت مس المونیم وآهن یعنی پارچه های سکه ها مقصود میباشد تا با آن اشیاء ضرورت خویش را خریداری کنند از آن سکه ها چیز دیگر تیار کند لذا اگر متعاقدین بر ختم نمودن ثمنیت مصالحت نمودند که این حیله کاذبانه ومصنوعی است وشریعت آنرا قبول نمیکند بالخصوص در عصر حاضر تبدیلی سکه های حقیقی وخلقی را با نوت ها چرا که نقود زر ونقره نایاب شده رفت در دنیا.

البته در قول امام ابوحنیفه رحمه الله وامام ابویوسف رحمه الله عمل بر این مقرر میشود که بذات خود بحیثیت ماده مقصود بود مانندیکه مشاهده میشود که بعض اشخاص نوت های ممالک مختلف را نزد خویش نگاه میدارد که در آن بیع یا تبادله یا توسطه آن حصول ربح مقصود نمیباشد بلکه فقط جهت یادگار تاریخی آنرا نزد خود نگاه میدارد که اگر آننده مسلهود هم شود آن نزد او به شکل یادگار باشد پس در چنین کرنسی بنا بر قول هردو ائمه با زیادت واندکی تبادله آن جواز داشته باشد آن کرنسی که حصول آن بابیع ومنافع تعلق دارد ذات آن مقصود نباشد در تساهل نمودن در معامله آن در سود باز شود لذا افزودی وکمبودی در معامله آن جواز دادن درست نباشد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

پس کرنسی عصر حاضر در تبادله مساویه جائز ودر زیادت وکمبودی غیر جائز است.

اما نه به اعتبار حساب وتعداد نوت ها بلکه به اعتبار قیمت ظاهری که بر آن تحریر شده پس تبادله یک نوت پنجانی(۵۰) عوض پنج نوت های دهی(۱۰) جواز داشته میباشد که به اعتبار ظاهر قیمت پنج نوت دهی به پنجاه روپیه میرسد این نوت اگر که عددی است اما در

[1] - فتح القدیر باب الصرف جلد ۵ ص ۳۸۲

(۳) در صورت سوختن یا ضائع شدن کدام یکی با نمره آن نوت نوت دیگر راجاری نموده در صورت هلاکت یک مال هم عوض آن از طرف حکومت جاری نشود نه از طرف مال دهنده اگر که تبدیل روپیه ضائع شده را بانک تبدیل میکند اما نه به قصد دستاویز بلکه جهت اینکه حکومت این کاغذ راسکه قرار داده که بعد از چند سال استعمال زند، میشود پس بدون تبدیلی بقای آن ممکن نیست .

(٤) در صورت کساد نقود مالی قیمت آن کم میشود اما کاملاً ضائع نمی گردد بعداً آن کساد هم قیمت داشته می باشد با تفاوت قبل از کساد بر خلاف نوت که نوت صد روپیه قیمت آن معدوم نمیشود البته کالعدم میگردد که آن راعوض یک روپیه هم کسی نمیگیرد.

قوله : وقتیکه نوت کاغذی به فقیر در زکوة داده شود تا زمانیکه فقیر آن را با زر ونقره تبادله نکرده یا با آن متاعی نگرفته هنوز زکوة ان شخص اداء نشده است. (ص ٤)

تبصره : یک روپیه دستاویز نیست بلکه در حکم فلوس است لهذا زکوة از آن اداء کرده میشود نوت کلان دستاویز طلا یا نقره نیست بلکه پول سیاه ونوت یک روپیه دستاویز آن است. پس اگر به فقیر نوت کلان در زکوة داده شود یا عوض آن نوت یک روپیه گرفته شود باز هم زکوة أداء میشود به فقیر نوت کلان داده شد او آنرا به فقیر دوهم یا به غنی داد و او با آن متاعی را خرید یا نوت یک روپیه را گرفت باز هم زکوة آداء شده-لانّ قبض الوکیل کقبض الموکل-

قوله : از این جهت در قرنهای سابق علمائی بزرگ هندوستان فتوی داده بودند که نوت دستاویز قرض است لذا بذریعهٔ آن تاوقتی زکوة اداء نمیشود که فقیر آنرا هنوز در ضروریات خود به مصرف نه رسانده باشد. وخریدن زر ونقره با این جوازندارد. (صفحه ۱۳)

تبصره : تفصیل ادای زکوة در سابق گذشت وعلت ممانعت خریدن طلا ونقره از این جهت بود که در زمان سابق پیسه از نقره بود ونوت از دستاویز های نقره بود-

قوله : کدام شخص که بقدر نصاب مالک آن پیسه شود زکوة بر آن راجب میگردد بعد از گذشت یک سال (ص ۱۳)

تبصره : وجوب زکوة نوتها را از حکم دستاویز ها خارج نمی کند زیرا که نوت وثیقه مؤکد هست که حاصل نمودن مال از آن انتهائی سهل است که هر شخص آنرا حاصل نموده

امام محمد رحمه الله میفرماید وقتیکه این سکه ثمن اصطلاحی گردید رائج شد تا وقتیکه همه مردم ثمنیت آنرا باطل قرار نداده اند پس با باطل گردانیدن متعاقدین (بائع ومشتری) ثمنیت آن را باطل نگردد ازینجا با متعین نمودن آن متعین نمیگردد لذا تبدیل نمودن یک سکه با دو سکه جواز ندارد اگر چه متعاقدین آنرا تعین سازند.

اما امام ابو حنیفه وامام ابویوسف رحمهما الله میفرمایند چونکه سکه ثمن خلقی نیست لذا متعاقدین در تعین نمودن آن اختیار دارند که ثمنیت اصطلاحی آنرا ختم کنند که در این صورت این ثمن حکم عروض ومتاع را داشته باشد لذا با بیش وکم تبادله آن جواز دارد. [۱]

باقی ماند امام احمد ، پس امام احمد رحمه الله را در این مسئله دو قول است :

(۱) تبادله یک سکه با دو سکه جواز دارد نزد او علت حرمت ربوا (وزن) است ودر سکه ها جهتت عددی بودن وزن منعدم است پس حکم حرمت هم نباشد .

(۲) چنین تبادله در سکه ها بنا بر آنکه اگر چه این سکه ها عددی اند اما جهت پول سیاه نمودن وزنی میگردند ویا تبدیل نمودن پول سیاه با سکه اصلیت آن باطل نمیشود مانندیکه نان با وجودیکه عددی است اما بنا بر آرد بودن کیلی یا وزنی است مانندیکه علامه ابن قدامه رحمه الله تعالی میفرماید : (ان اعتبار القاضی ان ما کان یقصد وزنه بعد عمله کالاسطال ففیه الربا، ومالا فلا). [۲]

باتبدیل نمودن پول سیاه چیزی اگر که در آن اعتبار وزن باقی است باز هم بیع آن با بیش وکم جهت سود بودن حرام است مانند ظروف آهنی، استسل ومس (چراکه این اشیاء در بازار باوزن به فروش میرسند) واگر وزن را اعتبار داده نشود سود نباشد پس معلوم شد که نزد امام احمد تبادله نوت ها با افزودی ونقصان جائز است چراکه نوت کاغذی دراصل وزنی نیست به خلاف فلوس که اصلاً وزنی است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

نزد امام شافعی رحمه الله علت اصلی وخلقی حرمت ربا ثمنیت است که تنها در طلا ونقره وجود ارد پس تبادله یک سکه با دوسکه نزد او مطلقاً جواز دارد،چراکه در آنها ثمنیت

---

۱ - برای تفصیل بیشتر العنایه علی هامش فتح القدیر ج ۲ ص ۲۸۷.

۲ - المغنی لابن قدامه مع الشرح الکبیر جلد ٤ ص ۱۲۸،۱۲۹وفتاوی ابن تیمیه جلد ۲۹ ص ۴۶۰)

دوهم اینکه یک شخص باسکونت در یک کشور قولاً ویا عملا اعتراف میکند تاکه حکومت در کدام قانون ویا حکم مرتکب جرم نشود. مخالفت آنرا نمیکنم اما چنین مخالفت را سود گفتن هم جواز ندارد.

تبادله نمودن کدام کرنسی بدون قبضه

پس باوجودیکه بین کرنسی یک ملک بیشی وکمبودی جواز ندارد اما این بیع صرف هم نیست چراکه نوت کرنسی خلقةً ثمن نیست بلکه ثمن عرفی است واحکام بیع صرف در اثمان خلقی "زرونقره" میباشد ازینجا در مجلس عقد قبضه نمودن بر هر دو شرط نیست . البته نزد امام ابوحنیفه رحمه الله وامام ابویوسف رحمه الله اقلاً قبضه یک جانب شرط است که بدون آن معامله درست نیست چراکه نزد اینان سکه با تعین متعین نمی گردد وتعین بدون قبضه نمی باشد که در صورت جدا شدن هر دو مال هر یکی بر ذمه دوهمی دین باشد ودر صورت قبض نکردن بیع الدین بالدین لازم شود که جواز ندارد. [1]

چونکه اثمان نزد ائمه ثلاثه با تعین متعین میشود پس در تعین آن ضرورت قبضه نیست که در این صورت قبض نمودن نوت ها شرط صحت عقد نیست . [2]

سوال آیا قرض معامله کرنسی ها جواز دارد ویا خیر مانندیکه در عوام رواج است مثلاً کرنسی یک ملک رابه یک شخص تا یک مدت فرضا تا شش ماه عوض کرنسی ملک دیگر میدهد که آنرا در فلان مقام تسلیم او کند مثلاً زید را عمر یک هزار ریال در سعودی داد تا عمرو برایش عوض آن ده هزار کلدار را در سعودی تسلیم کند.آیا این معامله جواز دارد یا خیر؟ نزد امام ابوحنیفه رحمه الله جوازدارد چرا که نزد اودرعقد بودن اثمان در وقت بیع شرط نیست لذا در صورت اختلاف جنسین قرض جائز است مانندیکه شمس الائمه سرخسی رحمه الله میفرماید :

واذا اشتری الرجل فلوسًا بدراهم ونقد الثمن ولم تکن الفلوس عند البائع فالبیع جائز لان الفلوس الرائجة ثمن کالنقود وقد بینا ان حکم العقد فی الثمن وجوبها و وجودها معًا ولا یشترط قیامها

---

۱ - الدرالمختار مع ردالمحتار ج ٤ص ۱۸۳،۱۸٤.

۲ - المغنی لابن قدامة باب الصرف جلد ٤ ص ۱٦۹.

لیملکہ بائعہا لصحۃ العقد کما لا یشترط ذلک فی الدراھم والدنانیر[1].

ترجمه : اگر کسی فلوس را عوض دراهم گرفت وثمن را نقد نمود ونزد بائع فلوس نبود این بیع جواز دارد چراکه فلوس رائجه ثمن است مانند نقود قبلاً بیان نمودیم که حکم عقد در ثمن وجوب آن و وجود آن میباشد یکجا اما موجودیت آن در ملک بائع شرط نیستجهت صحت عقد مانندیکه این شرط نیست در دراهم ودنانیر.

لذا این بیع در این صورت با ثمن مؤجل صورت میگیرد که در صورت اختلاف جنس جواز دارد واین معامله در بیع سلم هم داخل است واکثر فقهاء درفلوس هم بیع سلم را جائز نموده اند چراکه سکه چنین عددی غیر متفاوت است که بابیان وزن صفت وغیره متعین میشود حتی که امام محمد رحمه‌الله تبادله یک فلس را با دو فلس جائز میدارد که نزد اوهم بیع سلم در سکه ها جواز دارد [2] این چنین نزد امام احمد در اشیائیکه تفاوت زیاد در آن نباشد وعددی باشد در آن بیع سلم جواز دارد.[3]

البته در صورت داخل نمودن این عقد در بیع سلم لحاظ آن شرائط که فقهاء آنرا طبق مسلک خویش برای جواز بیع سلم تعین نموده اند ملحوظ داشتن آن ضروری است که تفصیل آن در کتب فقه آمده است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین.

تبصره

تحقیق کننده گان استیت بانک معلومات دادند که تمام چا پشده پول سیاه ونوت یک روپیه طبق صادرات و واردات ملکی جاری شده است که بدنبال آن به تعداد روپیه نوت های بزرگ جاری میشود که نوت های دستاویز فلوس ویک روپیه در حکم فلوس شمرده میشود بر دلائل ذیل :

(۱) توضیح فوقانی استیت بانک .

(۲) مضمون تحریری دستاویز نوت های بزرگ

---

۱ - مبسوط السرخسی ، جلد : ۱۴ ، ص : ۲۴ .

۲ - فتح القدیر ج۵ ص ۳۲۷

۳ - المغنی لابن قدامه ، جلد : ۴ ، ص : ۳۲۷ .

تبادله تعداد آن مقصود نباشد بلکه قیمت ظاهری آن مقصود است که آن نوت از آن نمانندگی کند لذا مساوات در قیمت آن است . (۱)

معامله نوت ها مانندسکه ها ست که اصلا وزنی اند اما فقهاء آنرا عددی قرار داده اند پس ذات یا پول سیاه بودن آن مقصود نباشد بلکه قیمت آن مقصود باشد پس آن فلوس که قیمت آن ده روپیه باشد مساوی است به ده عدد فلس ها پس تبادله یک سکه با دو سکه جواز پیدا کرد یعنی اگر سکه ده فلس اگر که به ظاهریکی است اما حکماً ده سکه ها یک یک فلس است پس مساوی باشد باده سکه های واقعی پس همین است حکم آن کرنسی که در آن عدد ظاهر را اعتبار نباشد عدد حکمی آنرا اعتبار داده شود که از قیمت (Facevalue) آن ظاهر میشود لذا در آن مساوات ضروری است .

تبادله کرنسی ممالک مختلف در بین خود

بعد از تحقیق واضح شد که کرنسی مختلف یک ملک یک جنس است وکرنسی ممالک مختلف الاجناس میباشند مانندیکه سابق گفتیم ذات ومادهء کرنسی ها مقصود نمی باشد بلکه در عصر حاضر کرنسی جهت قوت خرید عبارت میباشد از معیار مخصوص وهر ملک معیار جداگانه مقرر نموده مثلاً در پاکستان روپیه در سعودی ریال در امریکا دالر که این معیار جهت اختلاف ممالک تبدیل میشود پس تعین کرنسی هر ملک بنا بر تعین واشارات آن ملک تعین شده میباشد کدام حیثیت مساوی نیست که تناسب پائیداری را بین آنها تعین کند بلکه بنا بر تغیر اقتصادی هر روز بلکه هر ساعت تغیر می یابد .

اما بر خلاف آن کرنسی یک ملک با سکه های آن دایم اختلاف آن با یک تناسب باشد مثلاً روپیه وپیسه که یک پیسه حصه صدم روپیه با افزودی ونقصان در این نسبت کدام فرقی نمی آید بر خلاف روپیه پاکستانی وسعودی که تناسبی بین آنها موجود نیست بلکه

---

۱ - ازینجاست که عوض هزار روپیه پول سیاه انسان یک نوت هزاری را دوست دارد نسبت به صد نوت یک یک روپیه اگر که اول در تعداد زیاد است لذا در وقت تبادله تساوی قیمت ظاهری اهمیت داشته باشد.

این هر دو روایت خلاف مذهب مشهور امام محمد رحمه الله تعالی است لهذا حمل شود که او در اینجا مذهب شیخین رحمهم الله رانقل نموده یا حمل شود بر اینکه از او هم یک روایت موافق شیخین رحمه الله وارد گردیده است مع هذا در روایت الجامع بر شرط تقابض اشکال باقی است زیراکه در مذهب شیخین رحمه الله تعالی تقابض شرط نیست تعین البدلین شرط است از اینجا بعض مشائخ آنرا غیر صحیح قرارداده اند وبعضی دیگر خلاف مذهب مشهور توجیه نموده اند.

علامه ابن عابدین رحمه الله میفرماید که در روایت مبسوط قبض احدالبدلین شرط است از اینجا بدون آن افتراق عن دین بدین لازم آید.

ظاهر است که روایت مبسوط طبق مذهب شیخین رحمه الله است که حاجت به تاویل ندارد که در آنجا عوض تقابض تعین البدلین شرط است طوریکه در مبسوط مذکوراست :

کما نص علیه فی الذخیرة فی بحث بیع فلس بفلسین بأعیانهما بقوله:(هذه المسئلة)وبقوله(العقابض مع العینیة).

اگر مقصد علامه ابن عابدین رحمه الله این باشد که بعد از تعیین البدلین قبض الواحد نیز شرط است پس این تعلیل خلاف افتراق عن دین بدین است واگر مقصد او این باشد که تعیین البدلین شرط نیست پس جهت خلاف بودن نص حدیث که عیناً بعین است خلاف قاعده مسلمه همهء فقهاء می باشد در غیر نقدین در تمام ربویات در بیع، بالجنس بر اشتراط تعیین البدلین وحرمت نساء همه اتفاق دارند.

علاوه از این در مبسوط صراحت اشتراط تعیین البدلین موجود است کماقدمنا من نص الذخیرة مرتین .

لذا از تحریر ذخیره روشن میشود که اخراج بیع الفلوس بالجنس از بیع صرف مطلق نیست بلکه مقید است باسه شرایط :

(۱) اول عندالشیخین رحمه الله

(۲) دوهم بصورة التفاضل

(۳) سوم تعیین البدلین فی المجلس

که در صورت این شرائط ثلاثه این عقد بیع صرف نیست ، لذا تساوی وتقابض در آن

است که چیک بانک مانند نوت مؤثق نیست ووصول نمودن رقم به واسطهء آن مانند نوت سهل نیست.

قوله : وقتیکه برنوت کرنسی چنین عبارت تحریر شده که دربصورت مطالبه برای حامل هذا أداء گردد درحالت موجوده کدام معنی ومقصد این عبارت باقی نمانده چرا که در دور حاضر کدام صورت تبدیل نمودن کرنسی با طلا موجود نیست (ص ۱۸)

تبصره : درست گرفتن قول وعمل هر عاقل وبالغ شرعاً وعقلاً ضروری هست پس لغووعبث بلکه خلاف واقع قرار دادن تحریر حکومت چگونه درست میباشد؟

طبق توضیح استیت بینک بر پشت نوتهائی کلان زر یا نقره نیست بلکه پول سیاه ونوت یک روپیه هست هر شخصی که به کدام بانک مراجعه نماید وعوض نوت کلان نوت یک روپیه را طلب کند بانک انکار نمیکند.

قوله : در این صورت این نوت حیثیت دستاویز قرض رانگرفته از اینجا بر این نوتها احکام زکوة در قرض جاری نمیشود. (۱۹)

تبصره : وجوب زکوة مستلزم ثمن عرفی بودن نوتهائی کلان نیست طبق تفصیلکه سابق گذشت.

قوله : وقتیکه نوت مروج به کدام غریب جهت زکوة آداء گردد زمانیکه فقیر سکه آن نوت را در قبض خود در آرد از آن وقت زکوة او اداء میشود یعینه همین است حکم نوتهائی کرنسی. (ص ۱۹)

تبصره : این تفصیل هم گذشته هست.

قوله : در تمام معاملات حکم نوت کرنسی بعینه مانند سکه ها ست مانندیکه سکه بین خود در تبادله مساوی جائز است این چنین نوت های یک ملک بین خود در تبادله مساوی بالاتفاق جائز است بشرطیکه در عقد مجلس یکی از فریقین به یکی از بدلین قبضه حاصل کند. (ص ۲۰)

وقوله : پس بین کرنسی یک ملک در وقت تبادله اگرچه باکم وبیش جواز ندارداما این بیع صرف هم نیست زیراکه نوت کرنسی حلقةً ثمن نیست بلکه ثمن عرفی یا اصطلاحی است در احکام بیع تنها در اثمان خلقی یعنی زر ونقره جاری میگردد. ازاینجادر مجلس عقد

قبضه، هر دو جانب شرط نیست البته نزد امام ابوحنیفه رحمه الله وامام ابویوسف اقلاً قبضه یک جانب ضروری است که بدون آن معامله درست نمیشود نزد این دو امامان سکه با متعین نمودن متعین نمیشود وتعین بدون قبضه حاصل نمیشود لذا اگر بلا قبضه متعاقدین جدا شدند پس بر ذمه هر فریق دین فریق دوم لازم میگردد که این را بیع الدین بالدین میگویند که جوازندارد (الدرالمختار مع ردالمحتار ج ۶ ص ۱۸۳،۱۸۴) (ص ۳۰) .

تبصره : بعد از تفحص کتب فقه عدم جواز صورت مذکوره معلوم شد وچنین گفتن که نزد شیخین رحمه الله تعالی سکه با متعین نمودن متعین نمی شود درست نیست زیراکه این قاعده باجود مخالف بودن تصریحات کتب فقه از معارض تفصیل این رساله هم به نظر میرسد.

عندالشیخین تعین فلوس میشود اما نزد امام محمد رحمه الله درست نیست بلکه بر این اختلاف حاصل تفصیل مذکوره احکام فقه این است :

(۱) بیع الفلوس بالفلوس بالتفاضل : نزد امام محمد رحمه الله در هر صورت ناجائز است وشیخین رحمهم الله بشرط تعیین البدلین فی المجلس را جائز قرار داده اند. تقابض بدون بدلین کافی نیست .

(۲) بیع الفلوس بالفلوس بالتساوی : دراینجا بالاتفاق تقابض فی المجلس شرط است همین است یک قول مذهب شیخین که تنها تعیین البدلین بلا تقابض هم کافی است یعنی وجود یکی ازتعیین وتقابضی شرط است.

قال الامام الکاسانی رحمه الله تعالی : تبایعا فلسا بعینه بفلس بعینه فالفلسان لایتعینان وان عینا الا ان القبض فی المجلس شرط حتی یبطل بترک التقابض فی المجلس لکونه افتراقا عن دین بدین ولو قبض احد البدلین فی المجلس فافترقا قبل قبض الآخر ذکر الکرخی انه لایبطل العقد لان اشتراط القبض من الجانبین من خصائص الصرف وهذا لیس بصرف فیکتفی فیه بالقبض من احد الجانبین لان به یخرج عن کونه افتراقا عن دین بدین وذکر فی بعض شروح مختصر الطحاوی رحمه الله تعالی انه یبطل لا لکونه صرفا بل لتمکن ربا النساء فیه لوجود احد وصفی علة ربا الفضل وهو الجنس (بدائع ،ص: ۲۳۷، ج: ۵). وقال الامام الطحاوی رحمه الله تعالی : ولابد من التعیین فی بیع الفلوس بمثلها لاتحاد الجنس کما مر فی بیع الفلس بالفلسین (حاشیة الطحطاوی علی الدر ،ص: ۱۱۰، ج: ۳).

(۲) اختلاف جنس در کرنسیهای ممالک مختلف.

این هر دو چیز ثابت نیست در این هیچ امکان بیع سلم موجود نیست.

طریقهء درست مبادله ویابیع

مبادله کرنسی ممالک باهم نوت یک روپیه در حکم فلوس است از اینجا باهم مبادله آن جائز است البته تفاضل ونساء حرام است البته اگر ضرورت افتند برنساء پس عوض مبادله با استقراض معامله نموده شود.

عوض نوتهای بزرگ گرفتن نوت یک روپیه این معامله در استقراض داخل نموده شود.

مبادله نوتهائی بزرگ باهم در حقیقت این مبادله مال با مال نیست بلکه مبادله رسید با رسید است.

مبادله با کرنسی ممالک دیگر مبادله یک نوت باهم متفاضلاً نیز جائز است البته به صورت تفاضل تعیین البدلین فی المجلس ضروری است علت جواز اختلاف جنس نیست بلکه این از قبیل بیع الفلوس بالفلوس است در داخل ملک جهت سد الباب الربوا تفاضل راناجائز قرار داده اند ودر کرنسی ممالک خارجی جهت فقدان این علت وضرورت عامه بر جواز فتوه داده شده است .

از اینجا این توجیه است که جواز تفاضل موقوف است بر این که متعاقدین به ذریعهء تعیین البدلین ثمنیت فلوس را باطل کنند ونوتها را که حکومت ثمن قرارداده است متعاقدین ثمنیت آنرا باطل نتواند کرد.لذا در مبادلهء داخلی وخارجی تفاضل جائز نیست البته کم وبیش نمودن از نرخ متعین حکومت تفاضل است صورةً نه حقیقتاً پس از اینجا جائز است .

نساء حرام است لاتحاد الجنس بوقت ضرورت معامله با استقراض نموده شود عوض نوتهائی کلان گرفتن یک نوت بوجه نساء ومبادله نوتهائی کلان باهم بوجه بیع الکالی بالکالی ناجائز است بوقت ضرورت معامله با استقراض نموده شود عوض مبادله استقراض گردانیده در این سهولت آزادی است از قید تأجیل در این استقراض تفاضل جائز است زیراکه این صورتاً تفاضل است نه حقیقتاً بدلین تنها در تعدادکم وبیش میشود در قیمت مساوی از این نه مقرض ونه مستقرض آنرا انتفاع بالقرض گفتند ونه درعرف عام بالقرض

میتواند. زیرا در وجوب زکوة حکم قرض را ندارد مال جمع شده در بانک هم در وجوب زکوة بحکم قرض نیست.در آنجائیکه صیک ورسید بانک بدرجه ها کم نسبت به دستاویز زیرا که رسید وچیک بانک به مقدار نوت معلق نیست که توسط آن پیسه وصول کرده شود.

قوله : حیثیت دوم این است که این نوت جاری شده است از جانب حکومت یک دستاویز وحکومت التزام نموده هست که در صورت هلاک آن مطالبه کننده حامل آن در وقت نوت کاغذی بدل آنرا أداء نماید. اما اگر به حیثیت دوم به تعمق فکر کرده شود واضح میگردد که حیثیت دوم نوت ثمنیت راباطل نمیکند زیرا که مقصد اصلی حکومت این بود که این نوت هم مانند ثمن عرفی درمیان مردم رائج گردد.چقدر اعتماد که مردم بر کرنسی داشتند به آن اندازه اعتماد بر نوتها نداشتند از اینجا حکومت وادار ومجبور بر گرفتن ضمانت شد که در صورت هلاک آن حکومت بدل آنرا أداء کند نه به این مفهوم که آن نوت در نظر حکومت حیثیت ثمن عرفی راندارد بلکه بنا بر این مفهوم تا مردم بدون خوف رخطر با آن دادوگرفت کنند. (۱٤،۱۵)

تبصره : این تا ویلات به وجوه ذیل درست نیست :

(۱) این تاویلات خلاف توضیحات بانک هست که در فوق ذکر شد.

(۲) تضمین خطیکه برنوتهای کلان تحریر شده همان تضمین خط بر نوت یک روپیه هم باید تحریر میشد.

(۳) طریقهء تضمین چنین بود که در صورت کساد یا ضیاع حکومت رقم این نوت را آداء میکرد، تحریری ضمانت بر نوتهائی کلان عوض کساد وضیاع باید عندالمطالبه مشروط میشد وتحریر نه نمودن ضمانت بر نوتهائی خورد دلیل صریح است که نوتهای کلان دستاویز است و نوت یک روپیه سکه که در حکم فلوس است.

قوله : پس این نوت حیثیت زر قانونی را اختیار نموده ومانند دیگر ثمن عرفی باید مردم مکلف شوند بر قبول عوض آن مانند دیگر دستاویز های مالی مثلاً قبول نمودن چیک بانک و وصول نمودن قرض خود که کسی بر قبول نمودن آن مکلف شده باشد باوجودیکه ترویج چک بانک عام شده است. (۱۶) .

تبصره : نوتهای کلان هم مانند چیک بانک دستاویز اند باوجود آن بین هر دو فرق این

ضروری نیست البته مانند ربویات دیگر تعیین البدلین در آن شرط است عدم صرف مقتضی عدم اشتراط تقابض است نه که مقتضی عدم اشتراط تعیین البدلین.
در شرائط ثلاثہء مذکوره اگر کدام شرط معدوم شود پس این عقد بیع صرف میگردد از اینجا تفاضل حرام وتقابض لازم میگردد.
درعبارت بدائع از بعض شروح مختصر طحاوی توضیح میشود که بیع فلس بفلس بیع صرف نیست به این معنی اگر که حقیقتاً بیع صرف نیست مع هذا بر آن تمام احکامات بیع صرف جاری میشود لذا حکماً بیع صرف است البته در بیع الفلوس بالدراهم او الدنانیز جهت اختلاف جنس وقدر تقابض وتساوی شرط نیست .

یک جزئیہء تنویرالابصار

در مقاله از حواله در مختار که کدام استدلال شده است آن از این جزئیه تنویر الابصار است که : (باع فلوساً بمثلها او بدراهم او بدنانیر فان نقد احدهما جاز)
در مبسوط ودیگر کتب مذهب تنها بیع الفلوس بالدراهم او الدنانیز موجود است مگر صاحب تنویر در آن مثلها را اضافه نموده که خلاف روایت ودر ایت است طبقیکه مصنف قبل از آن در بیع بالمثل تعیین البدلین فی المجلس را شرط قرار داده بود در آن کلیه بیع الفلوس بمثلها نیز داخل است که استثنای آن نه درکدام روایت معتبر منقول است ونه آن معقول است بر عکس آن فقهای کرام این جزبه را تحت کلیه مذکوره داخل نموده اند صراحتاً تعین البدلین را شرط قرار داده اند بلکه امام کاسانی رحمه الله تعالی در تعین البدلین تقابض فی المجلس را نیز شرط گرفته است وقد مرّ نصه .
همین است مذهب بعض مشائخ که بر حالت تساوی تعین درست نباشد لذا این عقد به حکم بیع صرف است که تقابض در آن شرط است مأخذ این مسئله در تنویر قول کرخی است که امام کاسانی بر آن رد نموده در بحر این مسئله بسوی محیط منسوب نشده اما اضافه (بمثلها) یقینی نشده بهرحال این قول روایتاً ودرایةً باطل است.
قوله : بین کرنسی های ممالک مختلف کدام تعلق پائیدار موجود نیست که همه راجنس واحد بگرداند پس از این جهت کرنسی های تمام ممالک بایکدیگر مختلف الاجناس اند از اینجا است که پیمانه ها اسامی وپول سیاه آنها هم مختلف اند .

پس در آن صورت که کرنسی های ممالک که مختلف الاجناس اند بین آنها تبادله باز یادت وکمی بالاتفاق جائز است (ص ۲۸)

تبصره : اختلاف وقیمتهای اشیاء مختلف ممالک دلیل اختلاف جنس آنها نیست در یک ملک یک چیز به نامهای مختلف در علاقه های مختلف موجود میشود ودر یک شهر انواع مختلف یک جنس با قیمتهای مختلف موجود میباشد. مثلاً کاغذ در یک ملک در ولایتهای مختلف بنام مختلف میباشد ودر یک شهر انواع مختلف آن آنقدر متفاوت میباشد در قیمت که عوض یک کاغذ ددو یا اضافه از دو کاغذ خریداری میشود فلوس حقیقیه ممالک مختلف نیز در اسم وقیمت مختلف اند پس آیا اینها نیز مختلفة الاجناس اند ؟

قوله : سوال این است که بانسبه معامله داری در کرنسیها جواز دارد یا خیر ؟ مانندیکه بین تجار وعوام رائج است که آنان کرنسی یک ملک را به شخص دیگر به این شرط میدهند که تو برایم در عوض آن بعد از این قدر مدت کرنسی کشور فلان را در فلان مقام تادیه نمائی مثلاً زید به عمرو در عربستان یک هزار ریال داد وگفت که تو برایم در پاکستان عوض آن چهارم هزار کلدار بدهی آیا این معامله جواز دارد یا خیر ؟

نزد امام ابوحنیفه رحمه الله این معامله جواز دارد زیرا که بیع اثمان نزد او و در وقت بیع بودن ثمن در ملکیت عقد کننده شرط نباشد لذا وقتیکه جنس مختلفین شد پس قرض ونسیه جائز است طبقیکه شمس الائمه سرخسی رحمه الله تعالی فرموده است (ص ۳۰، ۳۱)

که در آن فسادات ذیل موجود است :

(۱) این بیع الفلوس بالفلوس الغیر المعینه بدون التقابض مبنی است بر جواز ثبوت که در فوق نصوص فقه عدم جواز آنرا تثبیت نمود-

(۲) ثبوت برثمنیت نوتهای کلان موقوف است که دستاویزبودن آن در فوق ثابت گردید.

(۳) کرنسی ممالک مختلف بر قیود اختلافش موقوف است که ثابت نگردد.

(٤) در بیع نسیئةً تاجیل شرط است که در اینجا موجود نیست-

قوله : این معامله را در (بیع سلم) نیز داخل شده میتواند (ص ۳۱)

تبصره : در مسئله زیر بحث صحت بیع سلم بر ثبوت دوچیز موقوف است :

(۱) در حکم فلوس بودن نوتهای کلان

طبق نصوص مذکوره مذهب و دیگر تصریحات متعدد ائمه رحمه الله تعالی فقه که در بیع بالجنس عدم تعین یک جانب نساء باشد که حرام است کدام نظیر حرمت تفاضل وجواز نساء بدست نیآمد.

بلکه این کاملاً خلاف نصوص فقه است در این مورد امام ابن همام رحمه الله در اینجا چنین اشکال ظاهر نموده.

ولا يخفى ضعف قوله لان الجنس بانفراده يحرم النساء وانما يحرم لو كان كون المبيع او الثمن بغير عينه يستلزم النسيئة وليس كذلك الا ترى ان البيع بالنقود بيع بما ليس بمعين ويكون مع ذلك حالا فلكونه بغير عينه ليس معناه النسيئة (فتح، ص:۲۸۸، ج:۵).

با ادنى التفات حقائق دلائل كاملاً واضح به نظر ميرسد .

(۱) امام ابن همام رحمه الله طبق عادت خودبا شكل بحث اين اشكال را تنها دليل مسئله تقديم نموده در نفس مسئله اشكال نيست عندالشخين رحمهم الله بيع الفلس بالفلسين تنها تعين لبدلين فى المجلس كه بامشروط جائز است صورتهاى متباقى بالا تفاق ناجائز وممنوع است.

(۲) متبادله نقدين باهم يداً بيدا وبيع بالجنس ديگر ربويات شرط عينا بعين متفق عليه است تعين احدالجانبين را همه فقهاء نساء قرار داده اند.

(۳) قطع نظر تعليل فقها رحمه الله تعالى آنحضرت صلى الله عليه وسلم يدابيد وعينا بعين راشرط نموده اند كه علاوه آن همه سورتها را ربوا قرار داده اند قطع نظر آن كه طبق اصطلاح فقهاء نساء است يا چيزى ديگر.

از مذهب امام محمد رحمه الله تعالى ظاهر ميشود كه تعين فلوس درست نيست ومبادله آن باهم تفاضلاً جواز ندارد اما مبسوط جامع الصغير با آن خلاف دارند .

قال العلامة ابن نجيم رحمه الله تعالى فى بيع الفلس بالفلسين باعيانهما، وفى الذخيرة ذكر محمد رحمه الله تعالى هذه المسئلة فى صرف الاصل ولم يشترط التقابض فهذا دليل على انه ليس بشرط وذكر فى الجامع الصغير ما يدل على انه شرط ومن مشائخنا من لم يصحح ما فى الجامع الصغير لان التقابض مع العينية انما يشترط فى الصرف وليس به ومنهم من صححه لان لها حكم العروض من وجه وحكم الثمن من وجه فجاز التفاضل للاول واشتراط التقابض للثانى عملاً بالدليلين بقدر الامكان. آه (بحر، ص:۱۳۲، ج:۶).

پنداشته میشود.

علاوه از این علت عدم جواز مبادله نوتهای بزرگ تفاضل نیست بلکه بیع الدین بالدین است که مانند نوع نوتها تفاضل جائز است لذا کسیکه به طریق بیع جالی زیادت را حاصل کند او به طریقهء قرض همان زیادت راحاصل میکند پس آنرا نتقاع به قرض گفته نمیشود.

رشد احمد

دار الافتاء والارشاد

۳/ربیع الاوّل ۱۴۱۲ هجری یوم الجمعه

﴿ زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَٰتِ مِنَ النِّسَآءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَٰطِيرِ الْمُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَٰمِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَٰعُ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِندَهُۥ حُسْنُ الْمَـَٔابِ ۝١٤ ۞ قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيْرٍ مِّن ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّٰتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَٰجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَٰنٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ۝١٥ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ إِنَّنَآ ءَامَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۝١٦ الصَّٰبِرِينَ وَالصَّٰدِقِينَ وَالْقَٰنِتِينَ وَالْمُنفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ۝١٧ ﴾

(الأيات: ۱۴ - ۱۷)

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴾ سورة البقرة، الآية: ۲۲۹

مبادلهء نوتها ((حواله))

مجموعه تحقیقات متفرقه در ادوار مختلفه

- در این رساله مجموعه فتاوی مختلف را در حصه مبادله نوت ها که بالسان های مختلف جوابات سوالات مختلف تحریر شده
- از فتواها هر یکی از آن در مبحث مهم علم درج شده لذا عوض انتخاب بعض آنها همه آنها را در این رساله جاداده شد زیرا همه آن فتاوی مهم بوده .
- دربعض آنهابه خاطر تخالف به نظر می رسد که توسط تطبیق یا ترجیح رفع گردد.
- تفصیل مدلل ومحقق بدون تحریر ترتیب تاریخ در آخر همه درج شده است .
- در رساله، نوت کاغذی وکرنسی نیز در این موضوع اهم است فلتراجع.

(۱) مبادله نوت های حکومت های مختلف

سوال : آیا تومان ایرانی عوض کالدار پاکستانی در صورتیکه هر دو نوت هم باشند آیا تبادله انها جواز دارد ؟ مدلل تحریر فرمائید.

الجواب باسم ملهم الصواب : نوت را اگر که بعض ها مال قرار داده اند اما درست اینست که اضافه از یک روپیه مال نیست بلکه رسید مال است لذا در تبادله نوت های حکومت واحده گفته میشود که این در حقیقت مبادلة المال بالمال نیست بلکه مبادله رسید بارسید است اما در مبادله نوت دو حکومت این تاویل کرده نمیشود لذا بنا بر بیع بودن الکالی بالکالی بهر کیف جوازندارد«سواء کان متفاضلا او مساویًا یدًا بید اونسیئةً».

البته بیع یک نوت جواز دارد که در آن تفاضل جائز باشد اما نساء حرام لا تحاد الجنس. ومبادله نوت های بزرگ بصورت استقراض است. والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۲ / ربیع الاخر سنه ۹۰ هجری

(۲) مثل سوال بالا

سوال: ماتقول العلماء فی رجل باع عشر روبیات بتسعة تومان الی اجل معلوم والحال ان عشرة روبیات تباع بثمان تومان یدًا فی السوق والسعر غیر معین بل یزید وینقص والمراد بالروبیة والتومان القرطاس المسمی فی دیارنا باسکناس (نوت) هل الاسکناس دخل فی حکم الذهب والفضة ام لا؟ وفی الاولی هل التقابض شرط بین الاسکناسین اعنی الایرانی والپاکستانی اذا کان البیع یدًا بید ام لا؟ وقد یفهم من حاشیة شرح الوقایة ان بیع الاسکناس بالفلوس والذهب یجوز کیف ماکان و کذا لایشترط التقابض حیث قال واما (نوت) وهو القرطاس الرائج تحکمًا فیه مکتوب ثمنه ای عشرة او عشرون او الف فهو مهلک فی الروبیة علی الصحیح لانسبة له بالذهب فلایجوز بیعه بالروبیة الا متساویًا لما کتب فیه لکن التقابض لایشترط لان المساواة من حیث الثمنیة والتقابض مختصة بالذهب والفضة وهو لیس من هذا فیجوز بیعه بالفلوس والذهب کیف یشاء ۔الخ (ص: ۸۰، ج:۳).

بینوا الصور کلها بالدلائل فانها من اهم المسائل.

الجواب الاول من نیوتاؤن کراتشی:

فی الحدیث عن النبی صلی الله علیه وسلم اذا اختلف الجنسان فبیعوا کیف شئتم (الحدیث) یفهم من هذا الحدیث ان الجنس اذا اختلف یجوز البیع بالزیادة والنقصان لان التفاضل ممنوع عند اتحاد الجنس والنقود الرائجة بکل بلد تختلف بآخر فیکون فی حکم اختلاف الجنس فیجوز بیعه بالزیادة والنقصان و کذا لایشترط فیه التقابض لانه مختص بالذهب والفضة والنقود الرائجة غیر شاملة فیهما فلیس هو فی معنی بیع الصرف ویؤیده ماذکرتم من حاشیة شرح الوقایة، والله تعالی اعلم.

۱۸/جمادی الاولی، سنه ۱۳۹۰ھ.

الجواب الثانی من دار العلوم کراتشی:

سکهء ایرانی را به سکهء پاکستانی معاملهء بیع وشراء کردن نسیئةً حرام وناجائز وربا است، البته به طریق استقراض جائز است، صورتش اینک مقدار معین از تومان بدهد وبگوید که بعد از مدت معین آن قدر سکه پاکستانی یا هندی میگیرم که باوقیمت تومان اداء شود.

۲۷ / جمادی الاولی، سنه : ۱۳۹۱ هـ.

الجواب باسم ملهم الصواب: الجواب الثانی صحیح وقول المجیب الاول ((والنقود الرائجة بکل بلد تختلف بآخر فیکون فی اختلاف الجنس)) قول بلادلیل کیف ولو کان ذلک کذلک لجاز بیع الذهب

بالدنانیر معاملاً.

ویشکل علی الجواب الثانی بأن الاستقراض انما یصح فی الوزنی والکیلی والعددی المتقارب والاثمان الرائجة فی الممالك المختلفة غیر متقاربة.

والجواب ان هذا الشرط لرفع الجهالة وهی فی مسئلتنا مرتفعة باصطلاحهما علی قدر معین نعم لو اشترط المقرض الاداء فی بلد آخر تکون فیه کراهة السفتجة لجره نفع اسقاط الطریق بخلاف اشتراط المستقرض فانه یجوز لانه لیس فیه نفع المقرض ونفع المستقرض غیر ضار بل هو من مقتضیات الاستقراض، والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۳/رجب سنه ۹۱هـ

(۳) تبادله نوت پاکستانی با دالر

سوال: حجاج کرام را در دوران حج حکومت عوض روپیه دالر میدهد آیا شرعاً این بیع است یا ایفاء وعده؟ زیرا حکومت بر نوتها در ایفای وعده تصریح نموده ونوت حواله است نیز بفرمائید که چنین مبادله حکومتی جواز دارد یا خیر؟ آیا درآن شبه ربا نیست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: به ذمهء حکومت سکه پاکستانی قرض است واو آنرا اداء میکند دالر چونکه سکه امریکائی است این ایفاء نیست بلکه بیع است ودر این بیع ربوا از این جهت نیست که دالر رسید مالی نیست بلکه نفس مال است مانندیکه بر آن تحریر شده است لذا در آن نساء نیست وتفاضل بدین جهت جائز است که روپیه و دالر موزون نیست. فصار کبیع الفلس بالفلس والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۴/صفر سنه ۹۸ هجری

(۴) حکم حواله

معاملات حواله داری چه حیثیت دارد شرعاً در فیروز اللغات آمد حواله آن ورق است که از یکجا درجای دیگر با آن پول داده میشود در اینجا مراد از حواله اینست که کسی در اینجا پول را تسلیم شود واو توسط خط به کدام قریب خود بنوسید که در خارج مثلاً در بر ما وغیره چنین عمل میکنم موجب تحریر آن رشته دار او در اینجا آن پول راکه تعین شده اداء کند در انجا وصول کننده پول رابه آن اشخاص تسلیم کند که رشته دار او هدایت نموده بود و او در آنجا آن پول را وصول کند در نظر من این معامله حواله داری غیر قانونی

است آیا غیر شرعی نیز است ؟ بینوا توجروا۔

الجواب باسم ملهم الصواب : این کاروبار جواز ندارد در وقت ضرورت چنین تدبیر نموده شود که به رونده بر ما پول پاکستانی به قرض داده شود وقتیکه به بر مارسید پس بر وکیل قرضخواه پول پاکستانی را عوض پول بر مالی به فروش برساند. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲/ذیقعده سنه ۹۲ هجری

(۵) سوال مثل بالا

سوال : کسی در سعودی چند روپیه به شکل نوت های سعودی به کسی قرض داد پس پاکستانی آمد به رفیق یا رشته دار او در پاکستان عوض نوت های سعودی دادن پول پاکستانی جواز دارد یا خیر ؟ نیز باکمی وبیشی در آن معامله سود است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جائز است بشرطیکه شرط اداء نمودن در پاکستان تنها از جانب مستقرض باشد از جانب مقرض نباشد اما بشرطیکه خلاف قانون حکومتی نباشد کمی وزیادت جواز دارد اما تحت نرخ حکومتی. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۷/شوال سنه ۹۴ هجری

(۶) سوال مثل بالا

دوتن در یک کار شریک اند یکی در چمن دوهم در ایران در حواله پول پاکستانی یا ایرانی را حواله میکنند مثلاً یک تاجر می خواهد که از وایران سامان خریداری کند اما او از انجا پول ایرانی رابه این محلوظ نمی آرد که حکومت او را دستگیر میکند یا سراق او را اختتاف میکنند پس نزد شریک پاکستانی او می رود ومی گوید من را بر شریک ایرانی حواله دهید که او سد هزار روپیه پاکستانی را برایم در ایران بدهد اگر پول پاکستانی نزد درین شریک نباشد پس در تبادله آن برایش تومان ایرانی بدهد وشریک پاکستانی بر آن پول ایرانی راضی شد بنام اجوره دوصد روپیه هم بدهد واو بنام پارچه حواله را بدهد آیا این صورت حواله جواز دارد یا خیر ؟ آیا آن دوصد روپیه بنام اجوره جواز دارد یا آن یک مقدار غیر متعین پول دیگر رابه کاتب دهد آیا برایش جواز دارد ؟ واگر ان خط را کاتب

مفت تحریر کند آیاباز هم مجرم میباشد یا خیر ؟

صورت ثانیه : تاجری از ایران اراده رفتن به پاکستان را دارد تومان ایرانی را به شریک خود میدهد عوض آن از او در پاکستان پول پاکستان میگیرد شریک حساب نموده برایش بگوید عوض انقدر تومان پول تو اینقدر پاکستانی پول شود وبنام من پارچه حواله رابدهید که در چمن برایت انقدر پول حواله کنم آیا این حواله جواز دارد ؟ آیا کاتب این حواله ماخوذ است یا خیر ؟

تنبیه : باید دانست که در صورت اولی که بر صدهزار دوصدروپیه اضافه داده میشود آنرا به شریک ایرانی نمی دهد ودر صورت ثانیه صورت منافع این است اگر در بازار عوض صد تومان پنجاه کلدار گرفته میشود پس در حواله چهل روپیه داده میشود در این صورت هر دو در منافع شریک باشند .

صورت ثالثه : در قندهار یک هندو پول افغانی را وصول نمود وبنام ما حواله کرد ما با رسیدن حواله طبق پول پاکستانی پول را اداء نمودیم۔ صورت دوم اینست که هندو به واسطه تلفون یا خط آدر داد. که در کویته یا کراچی چند صد هزار روپیه را به فلان بدهید این پول هم طبق حکم او به آن شخص فرستاده شود پس در آخر ماه چند صد هزار روپیه بدهیم که او فی صد هزار دو صد روپیه به من اضافه میدهد طریقهء وصول این پول اینچنین است کسانیکه به افغانستان میروند از ما مطالبه حواله را میکنند ما به آنها بارچه میدهیم واز آنان پول پاکستانی را وصول میکنیم وعوض حواله دو صد روپیه اضافه از آنان میگریم که آنان در افغانستان از هندو این پول را وصول میکند آیا حواله مذکوره جواز دارد.وگرفتن آن پول اضافه بر تحریر حواله جواز دارد ویا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این هر سه صورتها ناجائز است حواله سفتجه است که در آن خطر سقوط طریق مقصود است از اینجا ربوا است وبنام اجرت گرفتن این پول شده نیز صراحتاً ربوااست واین کتابت حواله اگر با اجرت باشد یا بدون اجرت بهر کیف ناجائز است.

۱۶ / رجب ۱۴۰۰ هجری

(۷) سوال مثل بالا

آنها ازاینجا به اهل وعیال خود پول میفرستند فرستنده پول خود را از طریق بانک ارسال نمیکند لذا پولش رابه کسی میدهد که در بنگلادیش تجارت داشته باشد این شخص پول پاکستانی را از قیمت اضافه بانک وصول میکند وپول اضافه را بنام فیس وصول میکند بعداً این شخص مذکور پاکستانی در بنگلادیش به کدام ذمه دار بذریعه خط یا تلفون اطلاع میدهد وحکم میکند که به فلان شخص را آنقدر پول بنگلادیشی بدهید در انجام دادن این عمل مذکوره علاوه آن دو شخص شخص سوم به شکل دلال کار میکند وظیفهء او این است افرادیکه به بنگلادیش پول میفرستند آنها را پیدا میکند وتضمین را بدوش میگیرد وبا شخص ذمه دار آنانرا واصل بسازد پس در وقت حواله نمودن یک مقدار پول فیصدی را به شکل اجرت میگیرد.

پس امور ذیل قابل استفسار است :

(۱) اول در صورت مذکوره آیا تبادلهء پول پاکستانی عوض پول بنگلادیشی باکمی وزیادت جواز دارد ویا خیر ؟

(۲) دوم آیا عوض فرستادن بنام فیس یک مقدار پول را ازان گرفتن جواز دارد یا خیر ؟

(۳) شخص سوم که یک مقدار پول را بنام اجرت میگرد آیا برایش جواز دارد یاخیر؟

جواب کامل را تحریر نموده اجر دارین را حاصل کنید . بینوا توجروا.

۲/ربیع الثانی۱۴۰۵هجری

الجواب : از دارالعلوم کراچی ع ۱٤: حامداً ومصلیاً !

در حالات موجوده نوت ثمن عرفی میگردد لذا تبادله نوت یک ملک با نوت ملک دیگر با کمی وبیشی شرعاً جواز دارد این تبادله ربوا نیست البته در وقت عقد ضروری است که اقلاً یک فریق در مجلس تبادله پول را قبضه کند فریق دوم اختیار دارد در قبضه نمودن تا افتراق عن دین بدین لازم نیاید.که بعد در صورت قبضه نمودن، این شبهه باقی نمی ماند که جهت نسیه بودن بیع ربوا است، از این نوت در حکم فلوس است ودر بیع وتبادله فلوس مسئله شرعی این است که یک جانب از عاقدین بر فلوس قبضه کند وجانب دوم اختیار دارد در آداء کردن در جای دیگر یا وقت دیگر زیرا اگر مبیع ثمن باشد اگر عرفی باشد یا خلقی موجودیت آن نزد بائع ضروری نیست زیرا که او از قبیل مالا یتعین بالتعیین است

بائع دروقت آداء کردن در جائیکه اگر بخواهد آنرا بدهد قدرت دارد طبقیکه علامه شمس الائمه سرخسی درمبسوط وعلامه علاؤالدین حصفکی در درمختار وعلامه شامی در ردالمحتار امکان آنرا تحریر نموده ملاحظه فرمائید.

واذا اشتری الرجل فلوساً بدراهم ونقد الثمن ولم تکن الفلوس عند البائع جائز لان الفلوس الرائجة ثمن کالنقود وقد بینا ان حکم العقد فی الثمن وجوبها ووجودها معا ولا یشترط قیامها فی ملك بائعها لصحة العقد کما لا یشترط ذلك فی الدراهم والدنانیر (المبسوط ص ۲۴ ج ۱۳)

باع فلوسا بمثلها او بدراهم او بدنانیر فان نقد احدهما جاز وان تفرقا بلا قبض احدهما لم یجز کما مرّ (الدر المختار علی هامش رد المحتار ص ۱۸۲، ۱۸۳ ج ۴)

لان ما فی الاصل لا یمکن حمله علی انه لا یشترط التقابض ولو من احد الجانبین لانه لا یکون افتراقا عن دین بدین وهو غیر صحیح فتعین حمله علی انه لا یشترط منهما جمیعا بل من احدهما فقط (الشامیة ص ۱۸۳ ج ۴)

تاجائیکه تبادله نوتهائی یک ملک با نوتهائی ملک دیگر باکمی وبیشی تعلق قانونی دارد زیرا هر ساکن شهر با حکومت معاهده نموده که او تابع قانون حکومتی می باشد تا زمانیکه از نصوص شرعیه خلاف نکند وچونکه حکومت در حصهء کرنسی غیر ملکی توسط بانک یک سعر خاص راتعین نموده لذا خلاف نمودن از این سعرو تبادله باکمی وبیشی جرم قانونی است واز تکاب چنین جرم بکدام رعیت جواز ندارد.

باید دانست که تبادله عقد است ودر این عقد یکی از عاقدین حق گرفتن پول اضافه را به نام فیس ندارد. البته اجوره محنت دلال شرعاً جواز دارد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۵/ ربیع الثانی ۱۴۰۵ هجری

الجواب باسم ملهم الصواب: این جوابات به وجوه ذیل درست نیست:

(۱) اول نوت یک روپیه واقعتاً مال است مگر نوت بزرگ از آن بنا بر دلائل ذیل مال نیست بلکه رسید مال است.

(۱) برآن مضمون رسید تحریر شده است.

(۲) وقتیکه کدام نوت تحریق شود ویا بوسیده شود با مشاهده نمودن بودن شماره آن نوت جدید را عوض کند که با هیچ گونه مال چنین معامله کرده نمیشود وقتیکه در دستور

مال بوسیده شود پس تو از حکومت یا از دهنده مال مطالبه مال جدید را بکن اگر چه نوت یک روپیه بوسیده شده راهم بانک عوض کند اما نه به این مفهوم که رسید است بلکه بناء بر این که حکومت آن کاغذ را سکه قرار داده که بعد استعمال چند سال بوسیده شود لذا بدون تبدیل اسقاط آن سکه ناممکن است .

(۳) بعد از کساد نفود مالیه اگر که قیمت آن کم شود اما کاملاً منهدم نشود بلکه بعد الکساد نیز مالیت آن بر قرار باشد مانند قبل الکساد زیات تفاوت نکند بخلاف نوت که نوت صدروپیه کاملاً قیمت آن معدوم نشود اما کالعدم میگردد که آن صد روپیه را کسی به یک روپیه نیز نمیگرد.

(٤) شخصقا من از استیت بانک تحقیق کردم ثابت شد که اضافه از یک روپیه رسید است که قانوناً از مالیت موجوده آن جاری نشود.

(۵) حضرت مفتی محمد شفیع رحمه الله تعالی مال بودن نوت را تسلیم نکرده بود در حالیکه همین بود حیثیت نوت در حیات او پس بنا بر بیع الکالی بالکالی ناجائز است.

(۲) این جهت عقد بیع مع الشرط فاسد است شرط اینست که مشتری عوض این مبیع در بنگلادیش به فلان شخص بر ساند شرط خلاف مقتضای عقد باشد.

(۳) اگر این معامله قرض قرار داده شود باز هم جائز نیست چراکه این سفتجه است در پاکستان با قرض دادن در بنگلادیش شرط مسترد نمودن مقرض نفع اسقاط خطر طریق را حاصل کند. والله سبحانه وتعالی اعلم . ۵/جمادی‌الاولی‌سنه۱۴۰۵هجری

تحقیق مزید این مسئله با تفصیل با جواب دارالعلوم در رساله (نوت کاغذی وکرنسی) مطالعه شود . (مرتب)

(۸) مثل سوال بالا

سفتجه را علماء مکروه قرار داده اند آیا در عصر جدید (درافت ومنی آردر) در سفتجه داخل است یا خیر؟ در قرض سفتجه شرط نمی باشد آنرا فقهاء جائز گفته اند کما فی الشامیة باب الحوالة : اما علماء کرام گفته اند که : المعروف کالمشروط. همین است حقیقت درافت ومنی آردر که بر این شرط پول میدهد که در فلان شهر تسلیم فلان شود در هر دو ابتلاء عام نیز است آیا حل آن را علماء بر آورده اند ؟ اگر در کتاب های اکابر تحقیق باشد

حواله بر آن کتاب بدهید. بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : حکم مفصل منی آردر در امداد الفتاوی جلد سوم در کتاب الربوا موجود است خلاصه آن اینست :

آنرا اجاره رسانیدن پول گفته نمیشود :

اولاً بنا بر اینکه در داکخانه انداخته میشود که پول بعینه را نمی رساند ودر اجاره بعینه رسانیدن همان چیز لازمی است. ثانیاً زیرا که محکمه داکخانه ضامن این پول میباشد ودر اجاره بر اجیر تضمین نمی باشد.

اگر طبق قول صاحبین رحمهم الله امکان تضمین اجیر برآید باز هم برای عدم صحت اجاره دلیل اول کافی است، بعد از آن در جواب یک استفتاء طبق تفصیل مذکور پول آردر را در دوسیه های قرض وفیس کتابت وترسیل نموده اجرت تحریر نموده اما اشکال سفتجه را ذکر نکرده ازینجا معلوم میشود که بالاخره اشکال حل شده است .

در نظر بنده وقتیکه در قرض اسقاط طریق مقصود نمی باشد بلکه تنها اتصال تا مقام دوم مقصود باشد پس آن در سفتجه مکروهه داخل نیست اگر که مستلزم سقوط خطر طریق نیز میباشد اما بین مقصود ولازم فرق است طوریکه در قرض مقامی نیز نفع حفظ مال لازم است باوجود آن چنین قرض را در (کل قرض جر نفعاً فهو ربا) داخل نموده حرام قرار نداده اند.

در کتاب القرض در موطای امام مالک رحمه الله تعالی روایت است که پسران حضرت عمر فاروق رضی الله تعالی عنه عبدالله وعبید الله رضی الله تعالی عنهما در یک لشکر شریک بودند در بازکشت با امیر بصره حضرت ابوموسی اشعری رضی الله عنه ملاقات نمودند حضرت ابوموسی رضی الله عنه به آنان گفت شما را چنین نفع میدهم که از من پول بیت المال را به قرض بگیرید با آن مال خریداری کرده وآنرا در مدینه منوره سودا کنید نفع را به خود وراس المال را پس حواله بیت المال کنید.

در این طریقه هم نفع امن طریق حاصل شده اما مقصود این نبود بلکه نفع رسانیدن مقصود بود به دو پسران حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در تجارت لذا این سفتجه مکروهه نیست فارم پوسته خانه را ملازم پوسته خانه تحریر نمی کند بلکه پول فرستنده شخصاً آنرا تحریر میدارد در این صورت فیس مبنی آردر در راجستر با درج نمودن آنرا اجرت رسید

وارسال فارم قرار میدهند در این نیز کدام محظور بنظر نمی رسد که آنرا اجرت انتقال منی آردر قرض قرار دهند.

در نظر بنده تائید شرح مذکور در حاشیه شرح الوقایه در "تکمله عمده الرعایة" در کتاب الحواله از تحقیق مولانا فتح محمد رحمه الله هم معلوم میشود که تفصیل منی آردر وحواله را نیز شرح نموده ودر احکام آن میفرماید :

ویجب ان یعلم ان الذی فی زماننا المسمّاة فی لساننا (بهندی منی آرڈر) لیس من هذا ولا له حکم السفاتج لان السفاتج کانت لسقط خطر الطریق وذاللوصول. فان قلت علة الکراهة هی الدفع سواء کان لسقوط الخطر اوللوصول قلت بلی ولکن الخطر مما لا یجوز الکفالة به ولا اجر علیه لانه لیس فی وسع الانسان الادفع اللصوص والحفظ انما بفضل الله تعالیٰ واما الایصال تحل الاجرة علیه ویمکن العهدة علیه فلا یلزم من النهی عن نفع سقوط الخطر کراهة اجرة الایصال لکن الاشکال فی تصویره وتقریره اعنی فی ای عقد یحسب هی ایأخذ حکمه قلت انها حوالة وانت تعلم ان الحوالة قد تکون بمعنی الوکالة وقد تکون ان یحتال للدائن وقد یحتال لغیر الدائن وکذ المحتال علیه قد یکون مدیونا للمحیل وقد لایکون وقد یعطی المال من عنده ثم یأخذ من المحیل وقد یأخذ من المحیل ثم یؤدی الی المحتال له وقد یربح فی المال الذی اخذ من المحیل ویکون الربح حلالا له کما مرّ فی الکفالة فاذا دفع المحیل مالاً الی المحتال علیه وقال ادفعه الی فلان فی البلد الفلانی ولک اجرتی فی ایصاله وحسابه فای محذور یلزم لیحکم بالمنع ولا روایة ان الوکیل او المحتال علیه حرام علیه الاجرة والاخذ من الموکل والمحیل ان عمل فیه عملاً فلا بأس به ان شاء الله تعالیٰ لاسیما فی هذا الزمان ان تحرم بمنعه تعطلت الامور وکسدت التجارات وانقلبت الاحوال من الیسر الی العسر فلا یضاق علی الناس ولا یفتی بالفتنة بمجرد التأویل والتعبیر فیجب ان لا یسمع قول قائل بلا امر فاصل ونص ناطق وبعد هذا فاعلم ان الهندی الذی حصل لنا علمها الی الأن علی خمسة اقسام:

الاول (منی آرڈر) وهو ان یدفع الدراهم الی الحکومة ویکتب ان یدفعه فی البلد الفلانی الی الفلانی فاعوانها یأخذون الدارهم هنا وشیئاً زائداً لاجرتها ثم یدفعون الی المرسل الیه وان لم یأخذ هو اولم یعرف مکانه یردون الی المرسل.

والثانیة هو مایعاملون به الصیارفة ویأخذون الدراهم ههنا مع شئ وزائد فی اجرهم ثم یعطون سنداً مکتوباً فیه ذلک الدراهم فیرسل الدافع السند الی من ارسل الیه الدراهم وهو یذهب بالسند الی

دار الوكيل الأخذ الذي في بلد تتوي أخذ ماله عنه.

والثالثة ان يدفع درهما موجلاً الى شهر او شهرين ويكتب مثل ما قلنا. فلا يعطى الا بعد الاجل. لا بأس بذلك لكن المحذور فيه امران احدهما ان يرد شيئا على المحيل للاجل والثانيهما ان يأخذ المحتال عليه عن المحتال له شيئا ان طلب هو قبل الاجل وكل ذلك ربوا لكنه لا يتعلق بالعقد مالم يشترط.

والرابعة ان يأخذ رجل مالاً من الأخر واحال به على أخر موجلا ويكتب مثل ما قلنا لكن المحيل يدفع الى المحتال عليه شيئاً سوى الأخر ولا مدفوع حرام.

والخامسة ان يكتب رجل حوالة على الأخر ويدفعه الى رجل فيطلب هو من المكتوب اليه واذا قبض منه يعطيه واخذ اجرته فلا بأس بكلها الاما صرحنا بكراهة لكن الاحتياط في مثل ذلك المعاملات عن الربوا واجب. هذا ما ظهر لي في المقام بالهام الملك العلام فخذها وتشكر (تكملة عمدة الرعاية ص ۱۱۹ ج ۳)

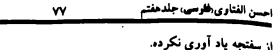
در این دور نوت های رسید این معامله را سهل نموده در منی آردر عوض پول پارچه رسید آن فرستاده میشود وبه مرسل الیه هم بنام آن رسید داده میشود که در آنجا معامله عوض مال معامله رسید بارسید میباشد رسید مقصود نمی باشد بلکه یک علامه ووثیقه می باشد که تبدیلی رسید مضر اجاره نمی باشد زیرا این مال نیست که ارسال آن بعینه لازم میباشد وگفته شود که منی آردر رسید است که بارسیدن به مرسل الیه عقد اجاره واقع میشود . والتضمین یقع علی قول الصاحبین رحمهما الله.

خلاصه اینکه در صورت ارسال نوت رسیدی پوسته خانه مال را معامله به قرض نمی دهد بلکه از ابتداء آن برحکومت قرض میباشد که حواله نمودن آن به مرسل الیه مقصود میباشد ازینجا در اینصورت سوال سفتجه پیدا نمیشود.

اگر فرضاً آنرا سفتجه تسلیم کنیم در اینجا نزد امام احمد رحمه الله سفتجه جواز دارد پس در صورت ابتداء عام وحوائج شدیده عمل برمذهب غیر جواز دارد.

حکیم الأمت قدس سره می فرماید: اگر در صورت ضرورت کدام امام بسوی سفتجه میلان نموده باشد بر آن عمل نمودن جائز است.

ممکن حضرت قدس سره از قول امام احمد رحمه الله مطلع شده باشد لذا در آخر تحریر



از سفتجه یاد آوری نکرده.

قال ابن قدامة رحمه الله تعالیٰ: وان شرط ان یعطیه ایاه فی بلد آخر وکان لحمله مؤنة لم یجز لانه زیادة وان لم یکن لحمله مؤنة جاز وحکاه ابن منذر عن علی وابن عباس والحسن بن علی وابن الزبیر وابن سیرین وعبد الرحمن بن الاسود وایوب السختیانی والثوری واحمد واسحاق وکرهه الحسن البصری ومیمون ابن ابی شبیب وعبدة بن ابی لبابة ومالک والاوزاعی والشافعی لانه قد یکون فی ذلک زیادة وقد نص احمد علی ان من شرط ان یکتب له بها سفتجة لم یجز ومعناه اشتراط القضاء فی بلد آخر وروی عنه جوازها لکونها مصلحة لهما جمیعا وقال عطاء کان ابن الزبیر یأخذ من قوم بمکة دراهم ثم یکتب لهم بها الی مصعب بن الزبیر بالعراق فیأخذونها منه فسئل عن ذلک ابن عباس فلم یر به بأسا وروی عن علی انه سئل مثل هذا فلم یر به بأسا وممن لم یر به بأسا ابن سیرین والنخعی رواه کله سعید وذکر القاضی ان للولی قرض مال الیتیم فی بلد لیوفیه فی بلد أخری لیربح خطر الطریق والصحیح جوازه لانه مصلحة لهما من غیر ضرر بواحد منهما والشرع لا یرد بتحریم المصالح التی لا مضرة فیها بل بمشروعیتها ولان هذا لیس بمنصوص علی تحریمه ولا فی معنی المنصوص فوجب ابقاؤه علی الاباحة (المغنی ص ۲۴۰ ج ۴)

وفی شرح المهذب: ولا یجوز ان یقرضه دراهم علی ان یعطیه بدلها فی بلد آخر ویکتب له بها صفیقة (کمبیالة) فیأمن خطر الطریق ومؤنة الحمل وهو مذهبنا وخالفنا احمد وغیره مستدلین بأن عبد الله بن الزبیر رضی الله تعالیٰ عنهما کان یقترض ویعطی من اقرضه صفیقة یأخذ قیمتها من مصعب اخیه والیه علی العراق (شرح المهذب ص ۱۷۲ ج ۱۳) فقط والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۲۵/ ربیع الثانی ۱۴۰۰ هجری

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﴾

ترجمه : اگر معامله سود را نمی گذارید پس اعلان جنگ را از جانب خداوند تعالی ورسول الله صلی الله علیه وسلم او بشنوید.

****
****

نظام بانکی بلا سود

((نتیجهء فکرمجلس تحقیق مسائل حاضره))

در بارهء قیام اداره تجارتی بلا سود در بانک ها در ماه شعبان ۱٤۱۲هجری مجلس تحقیق مسائل حاضردر دارالعلوم کراچی اجلاس اتخاذ نمودند که قوانین اسلام را مد نظر گرفته بعد از بحث وتمحیص تجاویز ذیل را تحریر نمودند :

آئنه ادوار

بعد از قیام پاکستان از ابتداء ملک را از سود پاک نمودن در اهل اسلام مرکز توجه علماء بود در حصه متوجه شدن به وبال ولعنت دنیوی واخروی نظام سود به علماء مراجعه نمودند.

عاجلاً تبدیلی نظام سود ازین جهت مهم بود که کدام مسلمان این لعنت را برای یک لحظه نیز متحمل نمیشود زیرا بر ان در قران وحدیث وعیدات شدید آمده که تفصیل آن در رسالهء خویش (بشارة اللظی لآكل الرّبا) شرح نموده ام در اینجا شکل مثال چند نصوص را تحریر میدارم

(۱)قَالَ اللهُ تَعَالٰى: ﴿ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﴾

اگر معاملهء سود را نگذاشتید پس بشنوید اعلان جنگ را از جانب خداوند ورسول او.

لعنت سود از جانب خداوند تعالی ورسول (صلی الله علیه وسلم) او بر هیچ ...

اعلان جنگ نشده است :

(۲) لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم آکل الربا وموکله وکاتبه وشاهدیه وقال هم سواء (رواه مسلم).

یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم نفرین فرسته بر سود گیرنده سود دهنده وکاتب وشاهد آن وفرموده همه یکسان اند .

(۳) قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : درهم ربا یأکله الرجل وهو یعلم اشد من ستة وثلاثین زنیة (رواه احمد).

یعنی یک درهم سود راکه کسی بخورد شدید تر است از سی وشش بار زنا نمودن .

(۴) قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الربا سبعون جزءً ایسرها ان ینکح الرجل أمه (رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان).

ترجمه : سود هفتاد جزء دارد جزء اندک آن بدکاری نمودن است با مادر خویش .

علماء انفراداً واجتماعاً طریقه متبادل سود را مسلسل به اداره های سودی ارایه نموده اند منتظمین آن اداره ها آنرا تشهیر نیز نموده اند اما بر آن عمل نمی کنند.

مایان نیز نظام سودی را طبق تجاویزعلماء با نظام خالص شرعی تبدیل نمودیم .

اما در آننده متاسفانه معلوم کردیم که آنها همانطور در نظام سودی شروع بودند وباپذیرفتن وتشهیر تجاویز علماء کرام عوام را همه یک جا یک دستی فریب دادند.

علماء کرام انفراداً واجتماعاً امت را از نظام سود واز عذاب دنیا وآخرت نجات دادند که مسلسل در حصه تجاویز نظام شرعی جدوجهد نمودند واوقات بیش قیمت خویش مصرف نموده آنان را آگاه ساختند منتظمین اداره های سوُدی صرف نمودند که این موضوع داستان طویل دارد در اینجا برچند مثالهای آن اکتفا میکنیم :

(۱) شخصی رئیس بانک سودی بود از آنجا استعفاء داد بانک شخص بلا سودی را آغاز میداشت از بنده در این مورد پرسید بنده برایش عوض تحریر نمودن جواب با مجلس علماء مشاورت نمودم بعد از چند روز مشاورت که همان شخص هم در آن شریک بود تا اگر کدام قانون اگر قابل قبول او باشد تا در آن ترمیم واصلاح نموده شود او تمام تجاویز را تسلیم نمود ووعده بینکاریرا طبق آن قواعد کاملاً شرعی را برایش تحریر نمودیم که او آنرا

تسلیم نمود وبه همان اسم یک بانک راهم آغاز کرد اما متاسفانه که پس در آن معامله سود کاری را آغاز کرد وطبق تجاویز علماء کرام بینکاری بلا سود را اعلان نمود متاسفانه که آن پارچه تحقیق علماء را نیافتم تا آنرا در اینجا به نشر می رساندم.

(۲) در سنه ۱۹۸ م ۱۶ اپریل کونسل مشاورتی اسلامی برای اصلاح بانک در جواب چند سوالات جوابات آنرا ارایه نمود اما با وجود کوشش کونسل اسلامی بانک آن نظام اسلامی را نپذیرفت من بنا بر دو علت شائع نمودن آن جوابات را مناسب ندانستم.

اولاً بنا بر اینکه در آن سوالات جامعیت نبود لذا جوابات آن هم تفصیل نظام شرعی را در برنداشت.

ثانیاً: بنا بر اینکه در صورت تحریر این تقریر کدام ماهر نظام سودی بانک موجود نبود پس فیصله نموده نشد که آیا سربراهان نظام سودی در آن اشکالات دارند یا خیر؟

(۳) درماه شعبان ۱۴۱۲ هـ برای اصلاح بانک (مجلس تحقیق مسائل حاضره) اجلاس دائر نمود که داستان آنرا در این رساله شائع نمودیم که در آن از قونصل بانک های پاکستان دو افسران شریک بودند در تجاویز رعایت آنها شده بود آنان بر بعض امور محض از ین جهت مصر بودند که بانک منافع زیاد داشت علماء بنا بر رعایت آنان بعض تجاویز نا مناسب آنان را نیز پذیرفتند باوجود آن تا الحال از بانک هیچ مقدار نظام سودی تبدیل نشد خداوند تعالی این قوم را هدایت کند فالیه المشتکی وهوولی التوفیق ولاحول ولاقوة الابه.

رشید احمد

۲۳/ذیقعده ۱۴۱۳ هجری

نکات متعلقه مشارکه

(۱) از آغاز مشارکه این اصول طی شده:

در ابتداء بانک با عمیل خویش وعده نموده که مدت مشارکه مثلاً در دوران شش ماه به شکل اجتماعی چقدر پول را مشارکه برای عمیل فراهم کند در آن عمیل حق دارد که تا مقدار رقم منظور شده وقتاً فوقتاً بنا بر بنیاد رقوم مختلف مشارکت بگیرد.

آغاز این حق از دوران طرح شدن معاهده باشد.

البته از اعتبار تقسیم نفع ونقصان آن عملاً آغاز مشارکه از آن وقت نموده شود وقتیکه

بار اول عملاً بر بنیاد مشارکه رقم از بانک گرفته شود .

(۲) در اصل بانک وعمیل آن هر یک حق دارد هر وقتیکه بخواهد شرکت رافسخ کند اما بانک بدوش خود این التزام را گرفته است که بدون کدام علت معقول قبل از اختتام سال عقد را یک طرفه فسخ نکند اما در تکمیل هر سال حق دارد تا برای سال آئنده شرکت رافسخ کند درصورتیکه معاهده از یک سال اضافه تجویز شده باشد.

مقصد آن تجویز این است که اگر در تجربه دو سال نا اهلی عمیل احساس شود جهت نجات یافتن از نقصان متوقع آئنده شرکت فسخ گردد از همین وقت تقسیم منافع یا اثاثه به عمل می آید.

(۳) وقتیکه بانک باکدام کمپنی مشارکت می نماید پس مقدار سرمایه فریقین تعین یا طرح شود که کمپنی در بلینس شیب آن سرمایه راکه مینماید پس در شرکت کمپنی همان سرمایه تصور شود.

یا بار دیگر فریقین بارضائیت با هم اثاثه کمپنی را جهت مقدار سرمایه کاری طی کنند.

البته تعیین سرمایه در آن صورت دارد وقتیکه بانک در تمام کار های کمپنی شریک باشد اما اگر در حصه مخصوص کمپنی شریک باشد در آن صورت تعیین سرمایه کمپنی بر بنیاد تقویم اثاثه آن باشد که در شرکت شامل شده بود اما این در آن صورت باشد که بانک کمپنی را کاملاً شریک نموده باشد در کار ومعامله .

از جانب دیگر حصهء رأس المال بانک آن پول نقد باشد که آنرا عمیل بطور شرکت فراهم نموده است .

قاعدهء شرکت در نفع ونقصان

(٤) بین فریقین تقسیم نفع طبق معاهده باهمی واقعةً در نفع حاصل شده به حساب فیصدی باشد وفریقین به تناسب سرمایه خویش در نقصان شریک باشند .

(۵) البته بانک با شرکای مختلف خویش فیصدی مختلف را شرح نموده مثلاً ده فیصد از یکی ودوازده فیصد از شخص دیگر .

(۶) فی الوقت استیت بانک تحت پالیسی های مالیاتی خویش بر بانک کمرشل حد گذاری کند که اواز کدام نوع مشتری چند فیصد سود وصول میکند.

در نظام غیر سودی این شرح سودی تعین نشود البته با مشتریان مختلف شرح منافع را اضافه تعین کند مثلاً قیود نهد که بانک با فلان شریک معامله شرکت راطی نموده از منافع حاصل شده ده فیصد آنرای برای خود طی کند وبرای فلان فریق از نفع حاصل شده آن دوازده یا پانزده فیصد بگیرد.

البته این قاعده در شرکت نقصان نا قابل تغیر است که هر شخص با تناسب سرمایه خویش نقصان را بدوش بگیرد در این قاعده بانک استیت تغیر نیارد .

(۷) در (مشارکه) در کردار عمل حتی الامکان برای نجات از پیچیدگی طی شود که شرکت در تمام عمل نباشد بلکه در حصهٔ مخصوص آن باشد مثلاً در خرید وفروخت اشیاء در نفع طی شده آن فی صدی حصه بین هر دو تقسیم شود .

(۸) اگر در معامله نقصان جهت بددیانتی تعدی ویا معاهده شکنی عمیل صورت گیرد پس این همه نقصان بدوش عمیل باشد بانک ضامن آن نقصان است تصفیه چنین معاملات توسط ثالث شود اگر ثالث فیصله نمود که در مشارکه در اصل نفع آمده مانندیکه عمیل آنرا پوشیده باشد پس در این صورت در نفع طی شده بانک حقدار فیصدی باشد باید دانست که متوقع نبودن نفع در آن کمی وبیشی پنداشته شود .

(۹) اگر بانک احساس نمود که عمیل مرتکب بد دیانتی غفلت شدید ومعاهده شکنی شده است پس قبل از تکمیل مدت شرکت را یک جانبه فسخ نموده سرمایه خویش را پس بگیرد توسط ثالث نفع یا نقصان را تعین نماید مانند دفعه چهارم در طی شده شرح حصه دار باشد.

(۱۰) در تضمین این حسابات عمیل جعل سازی نکند که در آن خلاف باشد از مفاد بانک مشارکه شرط نهد که هفتاد وپنج فیصد حصهء سرمایه خویش را برای خود تعین کند رقم را بر حصه های معمولی عمیل تبدیل کنید.

این قاعدهء تبدیل نیز در وقت قیام شرکت صورت میگیرد اما بانک تا آن وقت چنین نکند تا وقتیکه عمیل از آن شرح دو حصه نفع را کمانی نکرده است .

(۱۱) طبق فقره دهم حصهء های راکه بانک حاصل نموده حق اولیت خریداری آنرا حصه داران سابق عمیل داشته باشند. اگر آنها این حصه را خریدند پس به اتفاق این خریداران وبانک قیمت آن حصص مقرر گردد.

مرابحهء مؤجّله

(۱۲) در آن معاملات که بر شرکت یا مضاربت عمل ممکن نباشد در آنجا تجویز مرابحهء مؤجله پیش نهاد شود.

مثلاً یک دهقان از بانک برای خریداری ترکتور قرض میگیرد که بانک عوض قرض دادن برایش ترکتور را به صورت مرابحهء مؤجله بر او بفروشد.

این شرح خریداری را عوض (مارک اپ) (کاست پلیس) گفته میشود .

(۱۳) برای تعین در مدت تادیه آن کمی وبیشی آن پیش نظرگرفته شود یعنی اگر تادیهء آن حاصل باشد پس شرح (کاست پلیس) کم نموده شود واگر مدت تادیه طویل باشد پس اضافه کاست پلیس تعین شود اما تا زمانیکه بین او وعمیل بیع صورت میگیرد در آن صورت کل مدت تادیه باکاست پلیس قیمت مکمل تعین گردد.

(۱٤) برای بانک از خود خریداری تمام اشیاء مطلوبه مستقیماً مشکل است از اینجا برای خریداری اشیاء مطلوبه عمیل را وکیل خویش تعین نماید وآن عمیل ابتداءً آن چیز مثلاً ترکتور را به حیثیت وکیل بانک خریده وقبضه نماید وبعد از تکمیل خریداری بانک را مطلع سازد که به شکل وکیل برای شما ترکتور را خریدم وآنرا قبضه نمودم پس آن ترکتور را میخواهم تا برای خود بگیرم [1] بانک در این صورت ترکتورا بر عمیل بفروشد بانک از حیثیت وکیل از وقت خریداری تاخریدن بانک در این وقفه ترکتور در ملکیت بانک به واسطهء وکیل قبضه تقدیری است وبه ضمانت بانک پس وقتیکه بین عمیل ووکیل بیع منعقد شد تضمین ترکتور به سوی عمیل منتقل گردید.

(۱۵) درحین عقد وکالت عمیل به شکل وعدء اطمینان میدهد وقتیکه ترکتور در ملکیت وضمان بانک درآمد پس او آن ترکتور را باقیمت طی شده سابق از بانک خریداری میکند.

(۱۶) چونکه عمیل شخصاً به حیثیت وکیل ترکتور را خریداری نموده واز تمام اوصاف مطلوبه آن وکیل شخصاً واقف است پس وقتیکه بانک ترکتور را بر او بفروش رساند پس چگونه ودر هر جائیکه باشد به فروش رساند مانندیکه در اصطلاح فقهی گفته شده که این

---

[1] - مجلس این اضافه را نیز تحریر که غالباً سهواً تحریر شده است (که بانک جهت تصدیق قبض عمیل نماننده خود رافرستاده باشد برای قبض نمودن قبضه او را دستاویز – سند - میدهد) . ۱۲ رشید.

بیع شرط البراء ت من کله عیب است.لذاعمیل بعد از تکمیل بیع بناء بر کدام عیب ترکتور را پس بر بانک حق مسترد راندارد.

(۱۷) مرابحهء مؤجله که تحت معاهده برای تأدیه قیمت آن کدام تاریخ تعین شود تضمین تادیه آن را بانک از عمیل توسط یک وثیقه طلب کند.

(۱۸) در معاملات سودی اگر قرضدار در وقت خویش قرض را آداء نکرد سود بر او اضافه شود لذا جهت کم نمودن بار سود در تادیه آن بر وقت بکوشد اما در نظام غیر سودی اگر بر وقت آداء نشود خوف اضافه شدن سود نیست اما از این صورت افراد بی دیانت سوئ استفاده میکنند باوجود أهلیت تادیه در آن تاخیر مینمایند جهت اندیشه فوق در ابتداء در پاکستان چنین طریقه اختیار نموده شده بود در صورت عدم تادیه بر مارک اپ دیگر مارک اپ اضافه میگردد اما در ظاهر این یک نوع سود است که جواز ندراد بعض علمائی عصر جهت حل مسئله چنین تجوز نموده اند در وقت عقد مرابحه باعمیل تحریر نموده شود اگر تادیه آنرا در عین وقت نکرد پس یک حصه مخصوص دین واجب الاداء را از بودیجه صدقات به شکل خیرات تادیه کند بناء بر این مقصد بانک یک شعبهء خیرات را قائم نمود که نه در ملکیت بانک میباشد ونه عائدات آن بار قوم بانک شامل میشود بلکه توسط آن با ناداران همکاری نموده میشود وبر آنان قرض بلا سود گذاشته میشود.[1] بعض فقهای مالکیه چنین التزام را قضاءً نیز نافذ میپندارند بر عمیل خیرات دادن راه به کمیته وخیرات در این صورت لازم است وقتیکه باوجود اهلیت قرض بانک را تادیه نکند اما اگر تنگدست باشد واقعتاً از این حکم مستثنی میگردد او فند در خیرات ندهد در مکتوب اضافه نمود تعین تنگدستی عمیل چنین صورت گیرد که بر آن حکم بالا فلاس نموده شود.

طریقه کار مجوزه مرابحه مؤجله

(۱۹) در را پور تجویز نمودند تمام کمپنی ها وفرامین که قانوناً از جار ترد خارجی حسابات سالانه خود را آدرت میکنند آنها بدون رقم مشارکه بانک دیگر چیز را فراهم

---

۱ - تجویز مجلس این است که این ذخیره عوض بانک تحویل شخص ثالث گردد اما بانک مصر است که باید تحویل بانک گردد - رشید احمد.

نمیکنند البته اگر چارتد اکاونس خارجی وحسابات آردرت نداشته باشند یا قانوناً بر آن مکلف نباشند آنان یا بنوک حق معامله مرابحه مؤجله را دارند.

(۲۰) طریقه کار این بانکها چنین است فرامین مختلف چنین است که بسوی بانک مراجعه شود از آن قرض گرفته میشود بانک تا یک حد قرض آن را منظور میکند مثلاً از اول ماه جنوری تا ۳۱ ماه دسمبر یک کرور روپیه قرض میگرد پس در وسط این وقت به چقدر پول که ضرورت دارد از بانک گرفته شود واز پول گرفته شده احیاناً حق پس اداء نمودن را هم در وسط نیز دارد به تاریخ ۳۱ محاسبه میشود که چقد پول تاچند وقت نزد اومانده بود سود آن حساب را اداء کند چونکه در مرابحه مؤجله بعد از تعین یا قیمت کمی وبیشی نشود پس در راپور تجویز نمود به تاریخ اول جنوری باعمیل طی نموده شد که تابه ۳۱ ماه دسمرأشیاء مختلف یک کرور روپیه را بذریعه معاملات میتواند بفروشد که قیمت مجموعی نزد را به تاریخ ۳۱ دسمبر اداء نماید س معامله خریداری هر چیز بناء بر مرابحه مؤجله جدا گردد. که بعد از تعین قیمت تغیر نیاید.

در هر معامله این سخن ملحوظ است باید هر معامله که قبل از ۳۱ دسمبر صورت میگیرد همان مقدار شرح منافع مرابحه وبه کدام اندازه که ۳۱ دسمبر نزد یک میشود به همان مقدار شرح منافع کم شود. فرضاً به تاریخ اول ماه جنوری یک هزار سیر پنبه تحت طریقه کار مرابحه عمیل آنرا از بانک خریداری نمود ومنافع آنرا ۱۵ فیصد تعین کرد تحت این معامله عمیل واجب الاداء صد هزار روپیه است اگر بناء بر کدام علت عمیل واجب شد که فی الحال ۵۰۰۰۰ هزار روپیه را اداء کند پس برایش در بانک اکاؤنت خصوصی باز شود که توسط آن مانند دیگر هولدران اکاونت منافع به او داده شود در را پور اضافه شود که منافع این اکاؤنت خصوصی در شرح فیصدی از دیگران یک مقداراضافه تعین شود.

از این اکاونت عمیل وقتاً فوقتاً حق کشیدن پول خویش را دارد برای طریق کار او جهت تضمین رقم واجب الاداء فرضاً صد هزار روپیه رهن نهد مثلاً تان رخت یابندل پنبه پس چقدر حصه آنرا که او میگرد قیمت آنرا در اکاونت خصوصی داخل کند که این جزوی تادیه قیمت تصور میشود بلکه یک اکاونت جدید باز میگردد که بانک تبرعا آن حصه را به او میدهد تقریباً آنقدر حصه رهن را پس مسترد کند پس او از آن اکاونت به همان مقدار پول

را بگیرد که بعد از کشیدن در اکاونت پول باقی مانده بار هن یکجا مساوی با قیمت الادا، واجب باشد. این چنین تابه تاریخ ۳۱ دسمبر معاملات مختلف صورت میگیردد.

تا آنکه به تاریخ ۳۱ دسمبر تادیه، قیمت مجموعی تمام معاملات بر تکمیل شدن اکاونت خصوصی ختم میشود.

کرایه داری

(۲۱) در راپور یک طریقه دوم (کرایه داری) تجویز نموده شد در عصر جدید بعض اوقات از بانکها قرض گرفته میشود برای خریداری آثانه های جامد مثلاً جهت خریداری ماشین آلات در راپور تجویز نموده شود. در چنین مواقع بانک آلات ماشنی راخریده وبه عمیل به کرایه بدهد با ملحوظ این که بعد از یک مدت معین به ذریعه کرایه همه قیمت ماشین با منافع وصول میگردد.

در این مدت کرایه داری ماشین در ملکیت بانک میباشد وتضمین آن نیز بر بانک باشد.

خریداری مکان (تعمیر) وغیره

(۲۲) کدام قرضیکه برای خریداری مکان وغیره داده میشود در حصه آن چنین راپور تجویز شده که آن نیز بر بنیاد مرابحه، مؤجله شود یعنی ابتداءً مکان را بانک خریداری کند وعمیل را در این حصه وکیل بگیرد وقتیکه تعمیر در ملکیت بانک در امد آنرا عمیل بنا بر مرابحه، به فروش میرساند اگر مکان تعمیر گردد بعد از تکمیل تعمیر مکان مرابحة بر عمیل فروخته میشود.

اگر عمیل در خریداری یا تعمیر کدام حصه خود را بیندازد آن پول را به نام بیعانه وپیشکی بپندارد.

صورت دوم : هر حصه عمیل بطور شرکت میباشد در ملکیت مکان هر دو شریک می باشند بعد از آن بانک حصه خود را بر عمیل به مرابحه مؤجله بفروش رساند ابتداءً این صورت شرکت املاک بوده وثانیا مرابحه مؤجله در دستاویز ذکر مرابحه به شکل وعده شده است.

خریداری از عمیل

(۲۳) صورت آن چنین است :
که از عمیل قرض بگیرد وبل را تحویل بانک آف ایکسچینج نماید وبانک وکیل بالاستیفاء است از جانب عمیل از مشتری ثمن را وصول کند از اصل مشتری طبق حق الخدمة در وکالت بالاستیفاء بانک اجرت را طی کند فیصدی در وقت وصول ثمن حق الخدمت راکشیده قرض متباقی را مقاصه کند.

سروس چارج

(۲٤) بر قرض حسن سروس چارج را تعین میکند اما بشرطیکه مقدار سروس چارج واقعة نمانندگی اجرت مثل را بکند محض حیله نباشد .

نوت ضروری

در این حصه مراقبت قیام شعبه (رقابه شرعیه) ضروری است که بدون آن رعایت حدود شرعی درآن غیرممکن باشد باید اراکین این شعبه افرادی باشند که پانزده سال تجربه تدریس وافتاء را داشته باشند از نظر عمیق فقهی معاملات ومعاهدات یومیه بانک را مشاهده کنند ومعاملات فاسد وباطل را سد باب نمایند .

* * * * * * *

شرکاء مجلس تحقیق مسائل حاضره :

(۱) حضرت مولانا مفتی رشید احمد صاحب دارالافتاء والارشاد، ناظم آباد کراچی
(۲) حضرت مولانا مفتی عبدالشکور صاحب ترمذی جامعه حقانیه ساهیوال ، ضلع سرگودها
(۳) حضرت مولانا مفتی محمد وجیه صاحب دارالعلوم تندو الله یار
(٤) حضرت مولانا مفتی سبحان محمود صاحب ناظم دارالعلوم کراچی
(۵) حضرت مولانا مفتی محمد رفیع عثمانی صاحب صدر دارالعلوم کراچی
(۶) حضرت مولانا مفتی محمد تقی عثمانی صاحب نائب صدر دارالعلوم کراچی
(۷) حضرت مولانا مفتی دکتور عبدالواحد صاحب جامعه مدنیه کریم پارک لاهور
(۸) حضرت مولانا مفتی محمد انور صاحب جامعه خیرالمدارس ،ملتان

(۹) حضرت مولانا مفتی عبدالرحیم صاحب دارالافتاء والارشاد ، ناظم آباد کراچی
(۱۰) حضرت مولانا مفتی عزیز الرحمن صاحب دارالعلوم کراچی
(۱۱) حضرت مولانا مفتی محمود اشرف صاحب دارالعلوم کراچی
(۱۲) حضرت مولانا مفتی اصغر علی صاحب ربّانی دارالعلوم کراچی
(۱۳) حضرت مولانا مفتی عبدالرؤف صاحب دارالعلوم کراچی
(۱٤) حضرت مولانا مفتی محمد عبدالله صاحب دارالعلوم کراچی
(۱۵) حضرت مولانا مفتی محمد عبدالمنان صاحب دارالعلوم کراچی
(۱۶) حضرت مولانا مفتی محمد کمال الدین صاحب دارالعلوم کراچی
(۱۷) حضرت مولانا مفتی محمد خالد صاحب دارالعلوم کراچی
(۱۸) حضرت مولانا محمد اشرف صاحب دارالعلوم کراچی
(۱۹) حضرت مولانا مفتی مسیح الله صاحب دارالعلوم کراچی

****

اشکالات حضرت مولانا مفتی عبدالواحد صاحب

۱ - نکته (۱۰) باتجویز ذیل متفق نیستم زیرا شرط مذکور خلاف مقتضای عقد است اگر که در هر دو صورت شرکت عنان است اما هر دو عقد های جداگانه اند که در ابتدای امر عقد شرکت نموده شده بود که دو شریک داشت کمپنی وبانک سرمایه هر دو نیز متعین شده بود ونفع هر دو نیز اما بانک ۷۵٪ فیصد شرح منافع را برای عمیل کمپنی تعین نمود که در این صورت ۲۵٪ فیصد منافع بانک شد پس در نظر میرسد که بانک از ۷۵٪ فیصد سرمایه به خویش حصه های جدید کمپنی را ایجاد نمود نه چنیبن که بانک حصص موجود را خریده است.

کمپنی کاملاً یک شخص persoon است به این اعتبار بانک ۷۵٪ فیصد رسد پس راس المال یک شریک ۲۵٪ فیصد ورأس المال کمپنی یعنی شریک دوهم با ۷۵٪ فیصد منضم شده اضافه شد که اینطریق در شرح نفع تبدیلی آید پس در تبدیلی راس المال هر دو شریک ودر تبدیلی شرح نفع عقد شرکت جدید تشکیل شد.

شرکت دوهم اینکه با کمپنی دیگر حصه داران باشند این شرکت اجاره را متضمن است که با این طریقه منتضمین بانک داکتر را آوردند که اورا مانند دیگر دائر کتران ان تنخواه ALLOWANCES حاصل میکند که با چنین شرط یک شرکت بر دو شرکت های مختلف تبدیل میشود وبه شکل شرکت سابق باقی نمی ماند ازینجا بانک بر نقطه (۲) اکتفاء کند یا بانک وکمپنی شرط نهند که در صورت نبودن منافع بانک یک نماننده را حق عمل دهد در تصرفات کمپنی دخیل گردد.

ازینجا بانک شرح منافع خویش را اضافه تعین کند جهت دخل در عمل در شرح منافع تبدیلی نیاید واز جانب کمپنی به نماننده بانک کدام معاش داده نشود.

(۲) نکته (۱٤) تحت نکته مذکوره در حاشیه تحریر شده است.

(۳) نکته (۱۸) آن نیز تحت حاشیه تحریر شده است.

ضمیمه

طرق متبادل پروژه های سودی

«تقدیم کننده»

تجویز تقدیم شده از کمیته فور اسلام ایزیشن آف اکنامی

سوال : در عصر جدید ممالک مترقی وغیر مترقی در وقت اعلان بودیجه تکمیل آنرا توسط قرض گرفتن از ممالک همسایه واز افراد داخلی مملکت قرض میگیرد اما این قرض بشکل سود گرفته میشود.

بدون شک طریقه کار مثال آن اینست که اخراجات در دائره وسائل میباشد وضرورت نباید به قرض گرفتن که در آن تعیش سادگی واجتناب ورزیدن از تعیشات شرط لازمی است اما همه ماهرین معاشیات متفق اند بر اینکه اگر اخراجات مسرفانه تاحد معقول کم نموده شود باز هم یک ملک ترقی پذیر نیاز مند به قرض میباشد با مخصوص از طریق کومک عوام در بودیجه خساره تکمیل میگردد.

در نظام موجود حکومت جهت این غرض پروژه های سیونگ مختلف راجاری نموده مثلاً سند نیشنل دفینس ردیات مند خاص سند قرعه اندازی انعامی وغیره که با این بودیجه ها

حکومت اخراجات خویش را تکمیل کنند وعوض آن به عوام سود بدهند چنین پروژه ها در هر مملکت اسلامی جاری شده است .

پس سوال اینجا است که آیا بعد از خاتمهء سود این پروژه هائی سیونگ به شکل موجوده خویش باقی نماند لذا حکومت توسط قرض گرفتن از عوام خساره بودیجه را تکمیل میکند چونکه به این مردم جهت پروژه ها کدام پول اضافه داده نمیشود پس آنها در این پروژه ها سهم نمیگیرند بالخصوص در صورتیکه قیمت پول روز به روز نازل میگردد در چنین حالات جهت متبادل این پروژه ها تجاویز مختلف تقدیم نموده شده که بعضی از آنها تقریباً بی غبار است مثلاً حکومت در کار از عوام پول بگیرد وآنها را در نفع ونقصان شریک کند اماکار هائی نفع بخش حکومت خیلی کم است که به آن طریق همه ضروریات حکومت که توسط پروژه های سودی تکمیل میشد تکمیل نمیشود.

لذا چند صورتهای متبادل تجویز شود که از نقطعه نظر فقهی فکر در آن ضروری است تجاویز قرار ذیل اند یؒ

(۱) پروژه پس انداز نه حصه داران راوعده عائدات اضافی رادهد ونه از سابق وعده کند پس نفع کیف ما اتفق را بر مشارکین تقسیم کند این است طرز العمل حکومت ملیشیاء.

پس اگر در این صورت که با انها هیچ وعده نفع اضافی نشده اگر وقتا فوقتاً به انها انعامات داده شود واین انعامات معمول گردد پس طبق قاعده المعروف کالمشروط سود باشد یا خیر ؟ ویا جهت حق نداشتن مقرضین این در حسن قضاء داخل باشد ؟ ویا قانون معروف بحسن القضاء را باید اینجا مدنظر گیریم ؟

(۲) حکومت طبق صوابدید در صورت اضافه شدن عائدات همه مقرضین را انعام میدهد واگر اضافه نشود ویا عائدات قومی کم شود در این صورت انعامات به عوام ندهد.

باید این تجویز مدنظر گرفته شود باوجودیکه حکومت با عوام وعده نکرده اما بالواسطهء به شکل اجتماعی از پول انها عوائد حکومتی اضافه شده اگر بدون شرط قانونی به آنها انعام دهد در آن حرج نباشد .

(۳) حکومت باید به مقروضین دستاویز دهد که در آن قیمت اشیاء اضافه حساب شود مثلاً فی الحال صد روپیه باشد شش ماه بعد قیمت آن ده فیصد اضافه باشد پس جهت زیادت

قیمت در دستاویز نیز زیادت می آید که در بازار به همان قیمت فروخته میشود.

(٤) حکومت عوض قرض گرفتن از عوام با انها حکم بیع سلم را جاری میکند که در آخر در یک تاریخ معین تضمین فراهم نمودن بعض اشیاء را به آنها بدهد وبه یک سند سلم نیز به آنان بدهد که آرنده سند از مخزن معین آن اشیاء را تسلیم کند در وقت بیع سلم نرخ آن اشیاء نازل تراز بازار محسوب شود پس در صورت حصول اشیاء در وقت معین مالک سند آنرا بر قیمت اضافه تربه فروش برساند .

اگرحامل سند واقعة این اشیاء را تسیلم شود وبه فروش برساند پس در آن شرعاً اشکال نباشد بشرطیکه دیگر شرایط سلم موجود باشد اما باید دانست که حامل سند حق دارد که عوض گرفتن آن مواد از مخزن پول را از بانک یا محزن ویا از محزن به نرخ بازار بگیرد.

به ظاهر بیع مسلم فیه قبل از قبضه جواز ندارد آما ایا صورتی موجود است که در آن مخالفت قانونی شرعی لازم نیاید ؟

(۵) حکومت از عوام قرض میگیرد توسط تمسکات حکومتی غیر سودی قرض را گرفته وبر حاملین آن تمسکات باج نهاده میشود، آیا این مسئله باج در (**كل قرض جر نفعاً**) داخل است یاخیر؟

(۶) حکومت در حصه اداره بودیجه های شخصی واداره های بودیجه های تقاعد قانون مینهد که باید همه این بودیجه ها نزد حکومت باشد پس وقتیکه به کدام مامور پول آن داده میشود حکومت همان مقدار پول را بطور عطیه در بودیجه او داخل میکند این تجاویز زیر مشاورت (کمیته فور اسلام آنزیشن آف اکنامی) صورت میگیرد به نظر ما باید در این حصه مشاورت مقتداران اهل فتوی ملک گرفته شود. تا علماء دراین حصه لائحه عمل درست رابنمایند از شمایان التجاداریم که بر امور فوق نظر نموده و در این مورد ابراز نظر دارید.

الجواب باسم ملهم الصواب : (۱) بینهماخمسةفروق :

(۱) بعد از حسن معامله در مقیس علیه رغبت اقراض است ودر مقیس قبل از معامله اعلان گردد.

(۲) در مقیس علیه وعده شفوی یا ترغیب نیست تنها حسن معامله موجود است ودر مقیس تحریر زبانی اعلان شده است .

(۳) در مقیس علیه قرض متعین نیست بلکه اصل قرض در خطر است وقتیکه در مقیس نفع متعین باشد.

(٤) درمقیس همه مقرضین رانفع مساوی باشد ومعیارکمی وزیادت همه را یکسان است

(۵) مقیس علیه معامله یک شخص می باشد ومقیس برسطح عالمی است.

(۲) هذا والاول سواء.

(۳) لاوجه لتجویزه.

(٤) صحیح بالشرائط المعتبرة للسلم ولکن اما برای تجویز کنندگان الخ.

(۵) باج های جائز وناجائز حکومتی هر نوع که است اسقاط باج ناجائز از مقرض بلا شبهه جائز است واسقاط باج جائز نیز بنظر می رسد.

(۶) کیف جوزوه وهوعین الربا• والله سبحانه وتعالی اعلم.

رشید احمد

۲۶/ جمادی الثانیه سنه ۱۴۱۵ هجری

* * * * * * * * * * *
* * * * * * * * * *
* * * * * * * * *
* * * * * * * *
* * * * * * *

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﴾ ـ (القرآن)

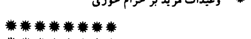
بشارة اللظی لآكل الربوا

افادات: فقیه العصر حضرت اقدس مفتی رشید احمد صاحب لدهیانوی دامت برکاتهم
تحریر: حضرت مفتی محمد ابراهیم صاحب

بشارة اللظی لاكل الربوا

- **خلاصه بحث:**
- نظام معشیت در اسلام
- معنای لغوی ربا
- معنای شرعی ربا
- حرمت ربا
- آیات بینات
- احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم
- وعید شدید برگیرنده ودهنده سود
- اعلان جنگ از جانب خداوند تعالی ورسول الله صلی الله علیه وسلم او
- لعنت خدا بر سود کیرنده سود دهنده کاتب وشاهد آن

- یک درهم سود بدتر باشد از سی وشش مرتبه زنا
- گناه سود شدید باشد از هفتاد مرتبه زنا با مادرش
- سود خور داخل بهشت نشود.
- تباهی سود
- تلبیسات سود خوران ملحد
- وعیدات مزید بر حرام خوری



نظام معشیت اسلام

خداوند تعالی امت مسلمه را تمغه (امت وسطی) داده نیز در ایمان، عقاید عبادات اعمال تمدن ومعاشرت اقتصاد ومعشیت بلکه در تمام شعبه های زندگی شان اعتدال وتوازن را بخشیده که با آن امتیاز دارند از دیگر امت هاکه نظام معشیت انها جدا است از نظام های رائج الوقت که یک نظام پاکی فطری است. درنظام سرمایه دارانه معدود چند افراد بر تمام وسائل ثروت بلا شرکت غیر قابض اند که جهت حصول زندگی بدون تفاوت جائز وناجائز طریقه ها را اختیار نمودند که بنام بانک انشورنس کمپنی ها وامداد باهمی تنظیم ها وپروژه های مختلف که ظاهراً تعاون با عوام وکمک با آنها معرفی شده اند اما در حقیقت طریقه حصول زر است که با طریقه های سابق فرق زیادی ندارد. البته اینقدر فرق است که : «شکاری سابق شبکه جدید»

مطمح نظر این گروه تنها مال وزر است همدردی مساکین وخدا ترسی نزد آنها مهمل والفاظ بی معنی است فقراء اگر خاک الوده شوند بر آنها باکی ندارد این بندگان هو او هوس وماهرین مکر وفریب کسی را چیزی نمیدهند تنها طریقه گرفتن آرزوی آنهاست.این همه وسائل را املاک حکومتی قرار میدهند که در آن دو نظریه ممکن نباشد.که مدار ترقی وافزونی نظام اقتصادی محنت فرد باشد که اورا موقع داده شود در بر آوردن آرزوی جائز خویش اما نظام اشتراکی حق جائز حصه فرد را سلب کند واو را مکلف میسازد که مانند پرزه های ماشینی بی جان در کار باشد که نتیجه لازمی آن اضطراب وبی قراری ...

عوام که بالاخره در صورت فتنه وبغاوت ظاهر شود.

نظام اشتراکی ظاهراً نظام سرمایه داری را از بین میبرد اما در تهداب هر دو یک نوع اند در نظام سرمایه دارانه سرمایه داران کوچک معیشت تمام ملک را ازبین میبرند واستحصال جمهوریت را میکنند ودر نظام اشتراکی سرمایه داران کوچک را از بین میبرد عوض آنها سرمایه داران بزرگ را جابجا میکنند که نسبت به آنها ظالم وبی رحم باشند. خلاف بنیادی هر دو نظام مبنی بر اصول فطرت است.

بر عکس آن نظام اسلامی پاک از افراط وتفریط یک نظام معاشی متوسط وعادلانه است که ملکیت واختیار فرد را کاملاً تسلیم نموده بالاضافه عائدات وقیودات مناسب نیز برآن وضع نموده تمام وسائل دولت را در یکجا منحصر ننموده که تا چار چوب اجتماعی معیشت را نقصان دهد:

ازجانب دیگردراختیارات حکومت نیز حد بندی نموده تا در ملکیت فرد دخل اندازی نکند.

در این نظام کامل عوض جنگ انداختن فرد وجماعت مفادات هر دو را بایکدیگر ارتباط داده خوشی یکی بر استراحت دوهم موقوف میباشدکه درنتیجه عوض عداوت ورقابت جدید تعاون باهمی وتوافق پیدا میشود پس عمارت این نظام معشیت را دایم جهت استوار داشتن اسلام قوانین محکم وضع نموده وبرخلاف کنندگان سزا عائد نموده جهت سدباب ارتکاز دولت مالداران را وقتاً فوقتاً بر انفاق ترغیب داده وفضائل انفاق را بیان نموده ومذمت بخل را شرح نموده هر صاحب نصاب وصدقات واجبه را مکلف نموده که اگر صاحب دولت در ادائیگی صدقات واجبه وزکات رخنه اندازی وانکار کند دولت او خود بخود ختم شود.

در جانب دوم در کمائی مال هم اسلام مردم را بی مهار نه نهاده ودر اکتساب مال آن طریق را مجاز نداده که به ضرر فرد یا جماعت تمام شود بر سود رشوت، غصب، سرقت، خیانت وقمار بازی ونقصان نمودن در تول وپیمانه قیود شدید وارد نموده فهرست طویل عقود باطله وفاسده بر آن مستزاد است بر سود که جرم مهلک وخوف ناک است آنقدر وعید شدید وارد نموده که اگر انسان با احساس از گرسنگی بمیر باز هم سود نمیگیرد.

تفسیر ربا

ربا در لغت زیادت واضافه شدن چیزی را میگوید و در اصطلاح شریعت آن زیادت

خاص که بدون عوض مالی حاصل شود پس اضافه مال علاوه سرمایه قرض نیز در آن داخل میباشد که آنرا رباالنسیئة گفته میشود اگر قرض را برای کار نفع داده باشد یا برای ضرورت وقتی که مانند زمانه جاهلیت در عصر حاضر نیز رائج است وتمام صورتهای بیع که در آن فضل بلا عوض میباشد در آن داخل است که آنرا (ربا الفضل) میگویند.

این قسم در زمانه جاهلیت رائج نبود اما رسول الله صلی الله علیه وسلم توسط وحی فرمودند که این نیز یک نوع رباست.

عن عبادة بن الصامت رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ: الذهب بالذهب والفضة بالفضة والبر بالبر والشعير بالشعير والتمر بالتمر والملح بالملح مثلا بمثل سواء بسواء يدا بيد فاذا اختلف هذه الاصناف فبيعوا كيف شئتم اذا كان يدا بيد　　(صحیح مسلم ج۲،ص۲۵،وعامة الکتب)

زر عوض زر نقره عوض نقره گندم عوض گندم جو عوض جو خرما عوض خرما نمک عوض نمک برابر برابر یکسان ودست بدست لازم باشد اماوقتیکه این اقسام باهم مختلف شوند پس مساوی یا باکمی وبیشی فروخت بفروشید بشرطیکه دست بدست باشد.

عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ الذهب بالذهب والفضة بالفضة والبر بالبر والشعير بالشعير والتمر بالتمر والملح بالملح مثلا بمثل يدا بيد فمن زاد واستزاد فقد اربى الآخذ والمعطى فيه سواء(حواله بالا)

زر عوض زر نقره عوض نقره گندم عوض گندم جو عوض جوخرما عوض خرما نمک عوض نمک مساوی دست بدست باشد کسی که زیاد دهد یا زیاد گیرد جرم سود را گرفت دهنده وگیرنده در گناه مساوی باشند.

این ارشاد نبوت این مسئله را روشن ساخت که ربو تنها در آن صورت محدود نیست که کسی را قرض دهی تنها عوض میعاد زیادت راوصول کند بلکه دیگر صورت های متعدد دارد که مرتکب آن نیز مرتکب ربا میباشد ومصداق وعیدات قرآنی است اگر کدام منکر حدیث از آن انکار ورزد اما هیچگاه محل تدید مسلمان نباشد البته در تفصیلات این نوع ربا اختلاف است که آیا این حکم در اشیاء سته منحصر است یا سرایت میکند به اشیاء دیگر. اگر اشیاء دیگر را شامل باشد پس تحت کدام قانون ؟

نزدائمه اربعه این اشیاء سته تخصیص ندارد بلکه مراد از حدیث یک قاعده‌ء است که

اشیاء سته توضیح آنرا میکند که در آن ضابطه آراء مجتهدین مختلف است که در اینجا بیان آن ممکن نیست .

خلاصه اینکه نزد احناف شرط تحقق ربا اتحاد قدر واتحاد جنس است یعنی در تبادله اشیاء کیلی ووزنی باید از هر دو جانب مساوات باشد ومعامله دست بدست باشد در غیر آن این جرم ربا است اگر تنها اتحاد قدرباشد ویا تنها اتحاد جنس پس مساوات شرط نیست اما دست بدست بودن ضرور است .

نزد مالیکه علت حرمت زر ونقره ثمنیت است ودر اشیاء متباقی علت حرمت نسیئه وقرض طعم یعنی در تمام اشیاء خوردنی قرض حرام وموجب ربا است وعلت حرمت فضل (کمی وبیشی) اقتیات (غذائیت) است وادخار یعنی چیزیکه غذای انسانی میگردد وذخیره شود وبدبوی نمیشود پس در مبادله آن مساوات شرط است .

نزد شافعیه در زر ونقره علت حرمت نقدیه یا ثمنیه است که این همه اشیار ثمن باشد ودر چهار اشیاء متباقی علت حرمت طعم است یعنی در اشیاء خوردنی در تبادله مساوات ومبادله دست بدست بودن ضروری است در غیر آن ربا میگردد . نزد حنابله در روایت مشهور طبق مذهب حنفیه علت ربا اتحاد جنس مع الوزن یا اتحاد جنس مع الکیل است در روایت دوم مانند شوافع ودر روایت سوم علاوه زر ونقره در اشیاء متباقی علت حرمت طعم وکیل ووزن است یعنی در اشیاء خورد ونوش باتول وپیمانه فروخته میشود تنها در این اشیاء حکم ربوا جاری میگردد .

اصحاب ظواهر که منکر قیاس اند پس نزد آنان این حکم تنها بر اشیاء سته منحصر است - الفقه الاسلامی وادلته ص : ۶۷۶ ج ٤ .

حالا آیات واحادیث متعلق حرمت ربا تقدیم میشود :

آیات :

(۱) ﴿ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِى يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيْطَٰنُ مِنَ ٱلْمَسِّ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلْبَيْعُ مِثْلُ ٱلرِّبَوٰاْ ۗ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلْبَيْعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْ ۚ فَمَن جَآءَهُۥ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ ۖ وَمَنْ عَادَ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٢٧٥﴾﴾ . (۲:۲۷۵)

ترجمه : کسانیکه می خورند سود را بر نمیخیزند در قیامت مگر بر میخیزد مانند

کسیکه خراب ساخته حواس او را شیطان به سبب آسیب رسانیدن این به آن سبب است که سود خواران گفتند بیشک که سوداگری مانند سودگرفتن است وحلال کرده است خدا سودا گری را و حرام ساخته است سود را. پس کسیکه آمد به وی پند ازطرف پروردگارش پس باز آمد پس اوراست آنچه گذشته وکار او سپرده شده است به خدا وکسیکه بر گشت به سود خواری پس آن گروه باشندگان دوزخ اند. ایشان در آنجا جاوید اند.

در این آیات انجام عبرتناک سود خوران بیان شده که آسیب زده برخیزند از قبر چونکه اینها در دنیا در مال سود به مرض جنون مبتلا بودند که در آن بر انها بین بیع وبوا امتیاز خلط گردیده بود پس در روز حشر خداوند تعالی آنها را در کیفیت خبط وجنون برانگیزد علی رؤس الاشهاد طبقیکه مومنان جبین کشاده بالاشوند پس سود خوران ذلیل وخوار باشند.

فقد اخرج الطبرانی عن عوف بن مالك ﷺ قال قال رسول الله ﷺ : اياك والذنوب التی لا تغفر الغلول فمن غل شيئا اتی به يوم القيامة واكل الربا فمن اكل الربا بعث يوم القيامة مجنونا يتخبط ثم قرء الآية (روح المعانی ص ٢٤ ج ٣، مجمع الزوائد ص ١١٩، ج ٤)

قال الهیثمی رحمه الله: وفيه الحسين بن عبد الاول وهو ضعيف

رسول الله علیه السلام ارشاد فرموده خود داری کنید از جرم های ناقابل معافی منجمله از آن سرقت نمودن است از مال غنیمت کسی که چیزی رااز غنیمت سرقت کند روز حشر با آن حاضر شود وسود خور کسی که سود می گیرد روز حشر مجنون وخبطی بر آنگیخته میشود پس استشهاداً رسول الله علیه السلام آیات ذیل را تلاوت نمود.

علت سزای سود خور این قول انهاست که میگفتند انماالبیع مثل الربو از یک سوار تکاب حرام قطعی را نمودند. صریحا خلاف نمود از قانون الهی اما بر علاوه گفتند بیع نیز مانند سود است در پاداش بغاوت این جرم هیزم دوزخ گردیدند.

چونکه استدلال بیهوده انها دلیل غبارترجهالت آنهاست لذا قرآن کریم نیز جواب این جهالت رابه انداز حاکمانه عوض انداز عالمانه ارایه نمود : ﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَوٰا۟﴾

در غیر آن فرق بیع وربا را احمق ترین انسان نیز میداند بنیاد تجارت بر نفع باهمی وتعاون است بائع ومشتری قوت جسمانی صلاحیت ذهنی ووقت خویش را صرف نموده وبا تبادله باهمی به یکدیگر نفع برسانند.

برعکس بنیاد سود بر خود غرضی مفاد پرستی وکسب زر است سود خور سرمایه را به قرض میدهد نشسته سود مقرره را کاری ندارد اگر مدیون با آن پول نفع حاصل کند ویا زیان شرح منافع سود را هر آتنه اداء کند ولو به خون جان باشد.

علاوه از آن معامله بائع ومشتری با یکبار خاتبه یابد باگرفتن منفعت کم یا بیش بائع اما به سود خور منافع به مهلت داده شود ومسلسل منفعت اگر مدیون از سرمایه آن فایده بدست آرد یا خیر؟

مثلاً کسی برای دفع حاجت قرض گرفت که آن پول از مدیون به سرقت برده شد که تو ان مسترد کردن آنرا نداشت سود خور با او هیچ نوع تخفیف ورعایت نمیکند بلکه باید در هر صورت پول او را اداء کند ولوکه بافروختن لباس تن خویش هم باشد که در یک نوع تجارت هم چنین بهیمیت موجود نیست.

(۲) ﴿ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَوٰا وَيُرْبِي الصَّدَقَٰتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴾ (۲: ۲۷۶)

توجمه : خداوند تعالی سود را محوه میکند وصدقات را اضافه میکند وخداوند پسند ندارد کفر کننده وگناهکاران را.

مال سود اگر هر قدر اضافه شد بالاخره منجر به زوال میگردد چنین مال نه در دنیا بقا دارد ونه در آخرت بار آور باشد.

عن ابن مسعود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال: الربا وان کثر فان عاقبته تصیر الی قل (مسند احمد ص ۳۹۵ ج ۱، ابن ماجه ص ۱۶۵، حاکم ص ۳۷ ج ۲)

قال الحاکم رحمه الله تعالی: هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه واقره الذهبی رحمه الله تعالی.

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود : مال سود اگر که اضافه شود اما انجام آن (همیشه بی برکتی) وکمبودی است.

این کمبودی مال خبیث سود مسئله نظر یا نی نیست بلکه با مشاهده دیده میشود که مال سود خور روز بروز اضافه میشود حتی بعض مشاهده کنندگان بگویند: يَٰلَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَآ أُوتِيَ.

اما همان شخص دیده شده که در چند یوم از کرور پتی به لک پتی واز لک پتی به هزار پتی نازل شده حتی چند یوم بعد عصابدست نیاز مند سوال گردیده خود میگوید.

بنگرید من را بنظر عبرت بنگرید اما باز هم بنگرید این مال حرام سود عوض راه های

حلال طعمه سارقان، شرابیان ، غارتگران محکمه ها وپولس گردد یا در ایام انتخابات به صدها هزار وپیه در مصرف اسراف استعمال شود ومصداق آن مثل گردد که گویند (مال حرام بود بجای حرام رفت) .

اگر احیانا مال حرام سودی نزد کسی محفوظ باشد در انصورت نیز سود خور سنگ دل، تنگ دل،بز دل ومجنون حرص وهوس وخست ودناء ت گردیده در صورت دیگر نتائج او واگذار شود.

این بود حال مال سود در دنیا بی سود وبی بهبود گردیدن آن در آخرت کاملاً عیان است کمائی سود خور در گردنش طوق لعنت وبرسرش وبال باشد خیر وخیرات حج وجهاد وصله رحمی اوغارت وکارت گردد .

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: ایها الناس ان الله طیب لا یقبل الا طیبا ـ الحدیث (صحیح مسلم ص۳۲۶ ج۱)

ترجمه : رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند : ای مردم آگاه باشید که ذات الهی پاکیزه است ودر بارگاه او چیز پاکیزه به شرف قبول برسد.

اما برعکس سود مال صدقه را خداوند تعالی در دنیا وآخرت اضافه سازد :

عن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال: ما من یوم یصبح العباد فیه الا ملکان ینزلان فیقول احدهما اللهم اعط منفقا خلفا ویقول الاخر اللهم اعط ممسکا تلفا (صحیح بخاری ص۱۹۴ ج۱، صحیح مسلم ص۳۲۶ ج۱)

ترجمه : رسول الله صلی الله علیه وسلم ارشاد فرمود : هر بامداد وشامگاه دو فرشته نازل میشوند یکی آنها میگوید : باری الها ! خرج کننده را عوض عطا فرما ! دوهمی میگوید : باری الها ! مال منع کننده یعنی بخیل را هلاک نما !

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: من تصدق بعدل تمرة من کسب طیب ولا یقبل الله الا الطیب فان الله یتقبلها بیمینه ثم یربیها لصاحبه کما یربی احدکم فلوه حتی تکون مثل الجبل (صحیح بخاری ص۱۸۹ ج۱، صحیح مسلم ص۳۲۶ ج۱)

ترجمه : رسول الله صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده کسی که از مال حرام به مقدار خسته انه خرما صدقه دهد وخداوند تعالی مال حلال را می پذیرد خداوند تعالی آنرا بدست راست خود می پذیرد و آنرا به مالک آن میآفزاید مانندیکه یکی شما چوچهء اسپ را

میپرورید حتی که آن صدقه اضافه شده مانند کوه میگردد
مانند هلاکت مال حرام وبرعکس تباهی مال حرام، برکت وزیادت مال حلال یک حقیقت مشاهده شده است اولاً چنین مال در جای خطا ضایع نمیشود، دوهم طبقیکه دیگران مال ودولت را در هر جای مصرف میکنند شخص صالح ومتدین برعکس مال حلال رادر جای های نیک به مصرف میرساند.

درس عبرت

اضافه شدن مال عوض صدقه وزکوة ومنحوسیت مال باز دارنده از صدقه وزکوة یک حقیقت روشن است که کافر منصف مزاج نیز آنرا تسلیم میکند اما متأسفانه که مسلمان امروز جهت رنگ وبوی ظلمت از این حقیقت انکار میکند عدهء مسلمانان که تارک فریضه زکوة اند آنها یک بر چهل مال خود را در زکوة نمیدهند اما از جانب دیگر در افات حوادث ومصارف ناجائز اضافه از نصف مال آنها از دست ایشان برآید اما دیوانه های دنیا این را نمیدانند.

ذیلاً واقعه یک انگلیس ودشمن اسلام بیان میشود تاکدام مسلمان غافل چشم عبرت را باز کند :

حضرت مولانا زکریا کاندهلوی رحمه الله فرموده است : در طفولیت از پدر بزرگوارم واز چند اشخاص دیگر این واقعه راشنیده بودم که در سهانپور در یک قریه بالخصوص قریه که در آنجا مرقد اعلی حضرت نور الله مرقده است نزدیک آن کوتی های انلگیس ها بود که یک خادم مسلمان داشتند آن انگریز در شهر دهلی ودیگر شهرهای بزرگ سکونت میکردا احیاناً میامدر کارش را مراقبت میکرد یک بارد ران جنگل آتش افروخته شد که گاه گاه چنین میشد باغات وجنگلات را آفروخت ونزدیک وقرب وجوار آن همه حریق گرید ملازم یک قصر بسوی دهلوی فرار نموده واقعه را به سمع اقای خود رساند که جهت تحریق جنگل همه کو تیها به شمول کوتی شما طعه حریق گردید دراین دوران انگلیس چیزی را تحریر مینمود، آنرا با اطمینان کامل نمود وهیچ التفاتی به ملازم نکرد .

خادم بار دوهم به صدای بلند گفت همه چیزها طعمه حریق گردید انگلس بار دوهم جهت لاپرواهی در جواب گفت که قصر وکوتی من تحریق نگردیده وتحریر خویش را

ادامه داد اما وقتیکه بار سوم خادم همان جمله را تکرار کرد انگلس گفت من به طریقه مسلمانان زکوة ال خویش را اداء مینمایم لذا مال من را اسیبی نمیرسد خادم باشنیدن این جواب آقا دویده دویده پس آمد دید که همه کوتی ها طعمه حریق گریدند به استثناء قصر و کوتی آن انگلیس.

فائده: خداوند تعالی غیر مسلم را نیز فائده میدهد در صورت عمل بر احکام اسلام ومایان توسط زکوة ندانسته مال خویش را قصداً نقصان میدهیم ومواجه به آفات میسازیم. (آ پ بیتی ص ۸۸ ج ۶)

(۳،٤) ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَذَرُوا۟ مَا بَقِىَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓا۟ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا۟ فَأْذَنُوا۟ بِحَرْبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ۖ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَٰلِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٩﴾ ﴾. (۲۷۸ - ۲۷۹ : ۲)

ترجمه: ای مؤمنان ! بترسید ازخدا وترک کنید آنچه مانده است از سود اگرهستید از اهل ایمان. (پس) اگرترک نکردید (پس) آماده باشید به جنگی ازطرف خدا ورسولش و اگر توبه کردید پس شماراست اصل مالهای شما، نه شما ظلم کنید ونه بر شما ظلم کنند .

مفسرین کرام در شان نزول این در آیات مینویسند قرض شخص قبیله ثقیف عمرو بن عمری مخزومی به دوش خانو داده بنو مغیره از مال سود ادامه داشت وقتیکه آنها بعد حرمت ربوا مطالبه قرض مع سود را نمودند بنو مغیره در جواب گفتند که مایان بعد از مسلمان شدن از کمائی زمانه اسلام سود را اداء نمیکم فیصله هر دو قبیله به حضرت عتاب بن اسید رضی الله عنه والی مکه رسید او آن قضیه را به خدمت رسول الله ﷺ فرستاد در این وقت آیاتها ذیل نازل شد که رسول الله ﷺ هردوآیات را تحریر نمود نزد عتاب فرمستاد با شنیدن این اعلان قرآنی مردم قبیله بنو ثقیف گفتند مایان به درگاه خداوند تعالی توبه کردیم وبقیه سود را گذاشتیم پس چیزی را از سود اصول نکردندا ابن کثیر ص ۱/۳۳۰ در دو ایاتهائی فوق وعید شید در حصه سود خور نازل شده وعید اول اخراج آنها از زمره مسلمین.

﴿ وَذَرُوا۟ مَا بَقِىَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓا۟ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴾

در مقام دوهم چنین ارشاد فرموده :

﴿ وَأَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴾ (۸ : ۱)

﴿ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَوْهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴾ (۹:۱۳)
خلاصه وعید اگر مومن تقاضای ایمان را تکمیل کنید ازین جرم باز گردید در غیر آن دعوای ایمان شما هیچ حقیقت ندارد. وعید دوم شدید وآخری تنبیه اعلان جنگ حضرت ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید روز حشر سود خور راگفته میشود تجهیزات را اماده کن وآمادگی بگیر برای جنگ خداوند ورسول او پس تلاوت نمود فان لم تفعلو (ابن کثیر ۲۳۰/۱ واز او روایت آمده باید حاکم مسلمان بار اول سود خور را باز دارد در صورت باز نگردیدن گردنش را بزند (حواله بالا) بعد از شوکت وعید شدید در مورد سود خوران نازل شده که دارنده جزوی ترین ایمان از آن باز گردد سود نه تنها قبیح شرعی باشد بلکه جرم مهلک معاشی، تمدنی، اخلاقی، وانسانی نیز باشد سود خور در حقیقت درنده آدم خور است درنده گان نیز جنس خویش را نمیخورند وسود خود این عمل را انجام میدهد امام قرطبی رحمه الله میفرماید تحت (فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ) که نزد امام مالک آمد وگفت کسی را بر شراب نوشی دیدم وگفتم اگر جرم بدتر از شراب باشد زوجه من بر من طلاق باشد امام مالک رحمه الله تعالی فرصت خواست تا فکر کند روز سوم پاسخ داد جرم بزرگتر از شراب سود است چرا خداوند باسود خور اعلان جنگ نموده لذا خانم بر تو طلاق نشده الجامع لاحکام القرآن ۳۶۴/۳.

(۵۶) ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٣٠﴾ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿١٣١﴾ ﴾ (۳:۱۳۱)

ترجمه : ای مؤمنان ا نخورید سود دوچند بردوچند و بترسید از خدا تا بهبودی یابید (کامیاب شوید). و بپر هیزید ازآتشیکه آماده کرده شده برای کافران .

درآیات اول تلقین به تقوی شده که از خوف الهی سود را بگذارید در زمانه جاهلیت دستور بود وقتیکه شخص کسی را قرض میداد بعد از تکمیل میعاد در صورت نه اداء نمودن قرض او آن قرض دو برابر اضافه میشد سال سوم جهت نه اداء کردن سه برابر اضافه میشد پس خداوند تعالی مسلمانان را ازین عمل انسان کش باز گردانید.

پس معنای اضعافامضاعفة این نیست که تنها دوچند سود حرام است این قید احترازی نه بلکه قید واقعی است که مذمت سود طریقه جاهلیت آمده در غیر آن تمام طریقه های سود

حرام است حرکت سود اهسته آهسته به درجه اضعافا مضاعفة میرسد .
بلکه در صورتیکه اصل سرمایه سود خور مانده وفائده او اضافه میشود. پس رفته رفته سود اضعافامضاعفة میگردد پس یک روپیه سود نیز ممنوع است.
در این آیات نیز مانند آیات سابق وعید عذاب مبهم آمده واین انش برای کفار آماده شده اما انجام سود خو با کفار باشد.
امام قرطبی رحمه الله میفرماید مصداق اصلی این وعید آن کفار اند که ربا را حلال دانسته میگیرند اما بعض مفسیرن می فرماید که خود داری کنید ازین گناه بد که انجام آن سلب ایمان میباشد که برای دایم هیزم دوزخ میگردید اعمال بدی که در وقت موت سبب سلب ایمان میگردد یکی از آن نافرمنی والدین قطع تعلق بارشته داران، سود خوری، خیانت در امانت وظلم بر بندهای خداوند است. (الجامع لاحکام القرآن ج ٤ ص ۲۰۲)
این شش آیات ازنصوص قطعی است درحرمت ربا علاوه ازآن آیات های دیگر نیز عبارة ویا اشاره بر حرمت ربا دلیل است.

﴿ وَلَا تَأْكُلُوٓا أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ ﴾ .... (۲ : ۱۸۸)

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَأْكُلُوٓا۟ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ ﴾ ....(٤ : ۲۹)

﴿ وَأَخْذِهِمُ ٱلرِّبَوٰا۟ وَقَدْ نُهُوا۟ عَنْهُ ﴾ (۴:۱۶۱)

﴿ سَمَّٰعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّٰلُونَ لِلسُّحْتِ ﴾ (۵:۴۲)

﴿ وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَا۟ فِىٓ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرْبُوا۟ عِندَ ٱللَّهِ ﴾ (۳:۳۹)

بخاطر اختصار در تشریح این چند احادیث در ذیل درج میکنیم :

احادیث :

عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال: اجتنبوا السبع الموبقات قالو یارسول الله و ما هن؟ قال الشرك بالله والسحر وقتل النفس التی حرم الله الا بالحق واکل الربوا واکل مال الیتیم والتولی یوم الزحف وقذف المحصنات المؤمنات الغافلات (صحیح بخاری ص ۳۸۸ ج ۱، صحیح مسلم ص ۲۰ ج ۱) واللفظ للبخاری.

ترجمه : رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ارشاد فرمود : خود داری کنید از هفت

گناهای مهلک، پرسیدند کدام اند یارسول الله صلی الله علیه وسلم؟ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ارشاد فرمودند : در ذات وصفات کسی را با خداوند تعالی شریک نمودن، جادو نمودن وقتل نمودن کسی به ناحق که خداوند تعالی قتل او را حرام گردانیده باشد مگر به حق (حکم شرع) سود گرفتن ، خوردن مال یتیم، عقب زدن به دشمن الله وتهمت زدن بر دوشیزه گان پارسا .

۲. عن سمرة بن جندب ؓ قال قال النبی ﷺ رایت اللیلة رجلین اتیانی فاخرجانی الی ارض المقدسة فانطلقنا حتی اتینا علی نهر من دم فیه رجل قائم و علی وسط النهر وفی روایة علی شط النهر رجل بین یدیه حجارة فاقبل الرجل الذی فی النهر فاذا اراد الرجل ان یخرج رمی الرجل بحجر فی فیه فرده حیث کان فجعل کلما جاء لیخرج رمی فی فیه بحجر فیرجع کما کان فقلت من هذا فقال الذی رایته فی النهر اکل الربوا (صحیح بخاری ص ۱۸۵، ص ۲۸۰ او ص ۱۰۴۳ ج ۲ وغیرها من مواضع عدیدة)

ترجمه : رسول الله صلی الله علیه وسلم ارشاد فرمودند در شب در خواب دیدم که دوتن نزدم آمدند ومن را به زمین پاک انتقال دادند رفتم تا آنکه بر جوی خون وارد شدیم که در آن یک شخص ایستاد بود وبرکناره جوی کسی بود در روی او سنگ ها بود شخص در داخل جوی او را باسنگ می زد وقتیکه نزدیک کناره دریاب می شد او را باسنگ زده بس به جای خود می رساند پرسیدم که اینها که اند ؟ او گفت داخل جوی که سنگ باران میشود سود خور است.

۳ - عن جابر ؓ قال لعن رسول الله ﷺ اکل الربا وموکله وکاتبه وشاهدیه وقال هم سواء (صحیح مسلم ص ۲۷ ج ۲) ومثله عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه (سنن ابی داؤد ص ۱۱۷ ج ۲، جامع الترمذی ص ۲۲۹)

ترجمه : رسول الله صلی الله علیه وسلم سود گیرنده سود دهنده تحریر کننده سود وشاهد بر سود را مورد لعنت قرار داده فرموده این همه مساوی اند در گناه.

۴ - عن ابی هریرة ؓ قال قال رسول الله ﷺ: اربعة حق علی الله ان لا یدخلهم ولا یذیقهم نعیمها مدمن الخمر واکل الربا واکل مال الیتیم بغیر حق والعاق لوالدیه (المستدرک ص ۳۳ ج ۲)

قال الحاکم رحمه الله: هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه و قد اتفقا علی خثیم وقال الذهبی رحمه الله: قلت ابراهیم قال النسائی متروک.

ترجمه : رسول الله صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده اند خداوند تعالی تضمین نموده که

چهار تن را داخل بهشت نکند ونه چشد آنها را ذوق بهشت را : (۱) دایم شراب خور (۲) سود خور (۳) غیرحق خورنده مال یتیم (٤) نافرمان والدین.

۵- عن عبدالله بن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال: الربا ثلاثة وسبعون بابا ایسرها مثل ان ینکح الرجل امه وان اربی الربا عرض الرجل المسلم (المستدرک ص ۳۷ ج ۲) قال الحاکم رحمه الله تعالی هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه واقره الذهبی رحمه الله تعالی.

ترجمه : رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید سود هفتاد وسه درجه گناه دارد اندک ترین گناه آن زنا نمودن انسان است با مادرش وسود بد ابروریزی مسلمان است.

۶- عن عطاء الخراسانی ان عبدالله بن سلام رضی الله عنه قال: الربا اثنان وسبعون حوبا اصغرها حوبا کمن اتی امه فی الاسلام ودرهم من الربا اشد من بضع وثلاثین زنیة قال: ویاذن الله بالقیام للبر والفاجر یوم القیامة الا لآکل الربا فانه لا یقوم الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس (مصنف عبدالرزاق ص ۳۱۶ ج ۸ شعب الایمان للبیهقی ص ۳۹۵ ج ۴ الدر المنثور ص ۳۶۶ ج ۱) قال الهیثمی رحمه الله تعالی: وعطاء الخراسانی لم یسمع من ابن سلام (مجمع الزوائد ص ۱۱۷ ج ۴)

ترجمه : حضرت عبدالله بن سلام رضی الله تعالی عنه میفرماید سود هفتاد ودو گناه دارد ادنی گناه آن اینست که انسان در حالت اسلام با مادرش زنا کند یک درهم سود بد تراست از سی وسه بار زنا نمودن وفرمود که خداوند تعالی روز قیامت هر نیک وبد را حکم میکند به مستقیم ایستاد شدن علاوه سود خور که مانند خبط شده شیطان ایستاد میشود وبیفتد.

۷- عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اعان ظالما بباطل لیدحض بباطله حقا فقد برء من ذمة الله عزوجل وذمة رسوله صلی الله علیه وسلم ومن اکل درهما من ربا فهو مثل ثلاث وثلاثین زنیة ومن نبت لحمه من سحت فالنار اولی به (المعجم الصغیر للطبرانی ص ۱۳۰ ج ۱ والاوسط شعب الایمان للبیهقی ص ۳۹۵ ج ۴ مجمع الزوائد ص ۱۱۷ ج ۴) قال الهیثمی رحمه الله تعالی: فیه (ای فی اسناد الطبرانی) سعید بن رحمة وهو ضعیف.

ترجمه : رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کسی که غیر حق اعانت کند ظالم را تاکه حق کسی را مانع شود پس از تضمین خداوند تعالی ورسول الله صلی الله علیه وسلم او خارج شود یعنی خدا ورسول الله او از او بیزار باشد وکسی که یک درهم سود را بگیرد مانندیکه سی وسه مرتبه زنا کرده باشد وکسی که گوشت وپوست او از حرام نمو کند زیاد حقدار آتش دوزخ باشد.

۸ - عن عبدالله بن حنظلة غسيل الملائكة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: درهم ربا يأكل الرجل وهو يعلم اشد من ستة و ثلاثين زنية (مسند احمد ص ۲۲ ج ۵، مجمع الزوائد ص ۱۱۷ ج ۴). قال الهيثمي رحمه الله: رواه احمد والطبراني في الكبير والاوسط ورجال احمد رجال الصحيح

ترجمه: رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرموده: یک درهم سود که آنرا دانسته استعمال کند بدتر باشد از سی وشش بار زنا.

۹ - عن عبدالله بن مسعود رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: ما ظهر في قوم الزنا والربا الا احلوا بانفسهم عقاب الله (مسند ابي يعلى ص ۲۲ ج ۵، مجمع الزوائد ص ۱۱۸ ج ۴) قال الهيثمي رحمه الله: رواه ابو يعلى واسناده جيد وقال المنذري رحمه الله: رواه الطبراني في الكبير باسناد جيد (الترغيب والترهيب ص ۳۰ ج ۳)

ترجمه: رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرموده در قومیکه زنا وربا ظهور کند آن قوم هر آنچه عذاب خداوند تعالی را بر خود نازل نموده اند.

۱۰ - عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ليلة اسري بي لما انتهينا الى السماء السابعة فنظرت فوق قال عفان فوقي فاذا انا برعد وبرق وصواعق قال فاتيت على قوم بطونهم كالبيوت فيها الحيات ترى من خارج بطونهم قلت من هؤلاء يا جبريل؟ قال هؤلاء اكلة الربا الحديث (مسند احمد ص ۳۵۳ ج ۲، سنن ابن ماجه ص ۱۶۴، مجمع الزوائد ص ۱۱۷ ج ۴، تفسير ابن كثير ص ۳۲۷ ج ۱) قال الهيثمي رحمه الله: وفيه على بن زيد وفيه كلام والغالب عليه الضعف

ترجمه: رسول الله صلى الله عليه وسلم ارشاد فرمود وقتیکه در شب معراج از هفت اسمانها گذر نمودیم بالادیدیم رعد وبرق را دیدم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بر قومی گذر نمودم شکم های ایشان مانند خانه های بزرگ بود که پُر بود از ماران که کاملاً از بیرون بنظر می رسیدند، پرسیدم ای جبرائیل علیه السلام اینها که اند ؟ گفت اینها سود خوران اند.

۱۱ - قال صلى الله عليه وسلم في خطبة حجة الوداع: الا كل شيء من امر الجاهلية تحت قدمي موضوع ودماء الجاهلية موضوعة و ان اول دم اضع من دمائنا دم ابن ربيعة بن الحارث كان مسترضعا في بني سعد فقتلته هذيل وربا الجاهلية موضوعة و اول ربا اضع ربانا ربا عباس بن عبدالمطلب فانه موضوع كله الحديث (صحيح مسلم ص ۳۹۷ ج ۱، مسند احمد ص ۷۳ ج ۵ وغيرهما)

ترجمه: رسول الله صلى الله عليه وسلم در خطبه طویل حجة الوداع ارشاد فرمود آگاه باشید تمام رسوم زمانه جاهلیت را تحت قدم نمود وخون (دیت وقصاص) زمانه جاهلیت

راتحت قدم نمودم قتل اول از همه قتل ربیعه بن حارث را از خانواده خوش عفوه نمودم که رضیع قبیله بنی سعد بود که قبیله هذیل او را به قتل رسانیده بودند وتمام سود های زمان جاهلیت را زیر قدم کردم قبل از همه سود عمویم عباس بن عبدالمطلب را هدر نمودم.

۱۲- وكتب رسول الله ﷺ لاهل نجران بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما كتب محمد النبي رسول الله لنجران (الى قوله) ولنجران و حاشيتها جوار الله و ذمة محمد النبي على انفسهم و ملتهم و ارضيهم و اموالهم و غائبهم و شاهدهم و عشيرتهم و بيعهم و ان لا يغيروا مما كانوا عليه و لا يغير حق من حقوقهم و لا ملتهم (الى) ومن اكل ربا من ذي قبل فذمتي منه بريئة. (دلائل النبوة للبيهقي ص ۳۸۹ ج ۵ زاد المعاد ص ۴۱ ج ۳)

ترجمه : رسول الله صلی الله علیه وسلم به اهل نجران تحریر نمود بسم الله الرحمن الرحیم : اینست آن عهدی که محمد رسول الله انرا به اهل نجران تحریر نموده (الی قوله) به اهل نجران وملحقات ان پناه خداوند وحفاظت ذمه داری رسول اوست جان انها را مذهب آنها را اراضی، اموال حاضر وغائب آنها را معبد های آنها را وتضمین است که در دین ومذهب آنها هیچ تغیر نیاید وکسیکه از اهل ذمه سود میگیرد از تمام تضمین های فوق الذکر محروم باشد بر این جملات اکتفاء نمودیم .

نقصانات معاشی

بعد از وعیدات در حق سود خوران تباهی های روحانی ومعاشی انها بیان شود تاچشم بصیرت این کوران بینا شود وعبرت گیرند تا بدانند که این مار منقش به کدام اندازه خطیر است.

(۱) همه میدانند که بنیاد سود بر خود غوضی مفاد پرستی وزر طلبی است که در آن نفع چند تن معدود ومضرت همه معاشره است که خون انسانیت رامی آشامند که مفاد آن متعلق موت تمام معاشره است که فلاح وبهبود معاشره را ضربه‌ء زند اگر افراد منسلک نظام عوض سخاوت شرافت وجوهر انسانیت ماتحت نظام سودی قرار گیرند پس رفته رفته همه انسانیت در معاشره دنیا طلب وبیزار ازآخرت گردند. پس معاشره چنین میگردد که :

ع : نمی روید از تخم بد بار نیک

(۲) تقاضای فطرت انسانی واصول معاشی این است که شریکان کار باید در نفع ونقصان نیز شریک باشند که نفع وخساره همه یکسان باشد اما معامله سود خوران برعکس آن است که قرض دهنده در خانه خویش نشسته اند اگر خساره شود همه بدوش عامل میباشد ودر صورت نفع حقِ اولیت سود خور را باشد. خلاصه اینکه اگر تمام مال قرضدار با خاک یکسان شود سود خور را خرخش وباک نباشد او در هر صورت اگر عامل بمیرد ویا خاک آلود باشد سود خود را بر دارد اینست عمل شقی وقسی القلب.

(۳) چونکه در مزاج سود خوران طمع خود غرضی ودنیا طلبی است پس به کسانی قرض میدهند که از انها امید سود زیاد را داشته باشند.به شخص مسکین ومفلس قرض حسن در کنار بلکه قرض سودی نیز نمی دهند نیز در امورعامه کم بودن شرح سود بر همین عقیده مبنی است که توسط ذهنیت این سنگ دلان سرمایه عوض جاهای مناسب در مکانات غیرمناسب مصرف میگردد. که از یکسو توازن معاشی بضمحل میشود واز جانب دیگر قرض گیرند گان بر سود داخل این لعنت گردند که جائز وناجائز را تمیز نمیکنند اگر این معامله سطح ملکی گردد پس خبائث سود در تمام ملک نشر شود ومساکین مجبوراً از ممالک دیگر به گرفتن سود نیاز مند شوند. پس انها قدرت ادای قرض رانداشته باشند چه حائیکه بر علاوه آن سود را نیز تادیه کنند که سال به سال بر او افزوده شود وچاره نجات از آن مصیبت را ندارد علاوه اینکه بر عوام تکس های گونا گون را عائد کنند اسعار را بلند برند وهر نوع حربه را روی کار کنند به صدها هزار پول را از جیب عوام بگیرند.

خلاصه اینکه سود چنین لعنت است که معیشت عوام را غارتگر واقدار انسانی را زهر قاتل باشد.

(٤) تا بنوک اشخاص مسکین رسیده نتوانند سرمایه داران وتجار قرض میگیرند که ده اضعاف زیاد قرض گرفته می توانند چندنهنگ ها بزرگ بر تمام سرمایه قوم قابض میگردند معیشت آنها را تباه میکند اسعار اشیاء در اختیار انها باشد اگر اسعار را بالا برند ویا نازل کنند عوام اختیار ندارند. همه میداند که با این عمل چقدر نقصان وضربه برمعیشت می افتد.

(۵) وقتیکه دولت از هر گوشه در چند دست بیفتد پس آنها بر آبرو عزت مال ومنال فقراء احاطه کنند آنها را غلام گردانند با عزت انها بازی کنند که همه انها بدانند که عائد

همه روزه آنها به آنها تکافو نمیکند نفقه آنها را. پس اگر آن عوام مواجه یا خود کشی فاقه کشی حتی با سرقت وچپاولگری شوند قرین قیاس باشد.پس باید فکر شود وقتیکه مساکین وطبقه متوسط حصه اکثر معاشره را تشکیل میکند پس جذبه عمل انها سرد شود ومعیشت قومی متاثر گرددبه صدها هزارتن با افلاس بی روزگاری ومفلوج بودن صنعت ملکی، تجارت وزراعت گردند واگر در این نظام غیر فطری فائده، است تنها چند تن سود خوران راست ودیگران را پیام موت باشد که عزت حیاء ناموس واخلاق آنها با موت وهلاک مواجه شود.

(۶) در کار سودی سرمایه، نباشد یا با عدم مساوی باشد ووقتیکه بر آن مال آفت سماوی بیفتد درآن برسود خور نقصی نباشد سود خور منفعت خویش را هر آنته میبردارد وتمام خساره را عائد دوش قوم میکند. ﴿ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ ﴿٢٢﴾ ﴾

این بود یک معلومات سرسری اگر به نظر عمیق در این مورد قرآن وحدیث مطالعه شود دانسته می شود که جرم بزرگ که مورد وعیدات زیاد قرار دار فقط وفقط سوداست.

من را با دیده عبرت نگاه کنید

چند واقعات تباهی سود خوران در تکمیل این مضمون نامکمل برای عبرت دیگران است که دلیل واضح این ارشاد الهی است : ﴿ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَوٰا ﴾

واقعه های ذیل را یک راوی ثقه برای بنده بیان نمود هر دو واقعه چشم دید اوست.

(۱) سمسار بزرگ شهر.............. که بزبان هر کسی نامش گرفته میشد از هندوها سود میگرفت اولادمذکر نداشت دو دختر داشت که هر دو را عاروسی کرده بود داماد بزرگ او نیز شرابی، قمار باز و او باش بود نصف دارائی او بدست آن افتید روزیٰ او هم در حالت خمار بودن زیر عراده شده داعی اجل را لبیک گفت دارائی او به داماد دوم او ماند سمسار صاحب بالاخره هر دو خانه ها را سودا کرده خالی بیرون از شهر در یک جای دور پناه گرفت بالاخره در همانجا بحالت زار جان داد روزی بود که بلبلان اسم او را می گرفتند اما نام او امروز باقی نماند.

(۲) پیشه اوشخص دوم که کار خانه بزرگ داشت در حدود بست وسه تن اجیران در آنجا مصروف کار بودند او هم در لعنت سود ملوث بود بالاخره از مردم قرضدار شد تا حدود باخسرانی مواجه شد که تمام دکانات مکانات واراضی را نیلام نمود باز هم قرض مردم را

نکافو نکرد بالاخره دست به خودکشی زد در آن هم ناکام شد از مردم کناره در محافل شرکت نمی نمود بالاخره با اهل وعیال خویش در ملک دوم همسایه پناه گرفته وخاموش شده است کسی از او تا امروز نام نمی برد.

(۳) یک رفیق صمیمی ام میگوید تضمین قرض کسی را کردم همانا که به دعوه اش حاضر نشد او را در کراچی یافتم معذرت خواست وعده داد چند یوم بعد می آیم همانا که بعد از چند یوم او را در لاهور یافتم بالاخره صد هزار روپیه قرض مردم بدوش من افتید مردم ملامتم کردند کسی از رفیقانش گفت بالاخره در تتبع شدم شخص سوم برایم گفت او ظالم سود میگرفت کارش را از سود آغاز کرده بود ای بنده های خداوند تعالی محتاط باشید در معاملات دنیوی.

(٤) انجام تاج کمپنی به همه معلوم است.

انتهای بهیمیت

سود خور در بر آوردن مراد سودی خود باک ندارد اگر هر کسی را زیر قدم کرد یا مال او را تلف کرد ویا مال وعزت او را پایمان نمود چند واقعات قرار ذیل است که بهیمت اورا ترجمانی میکند.

(۱) شخص مسکین از سود خوری پنج هزار روپیه قرض گرفت در صورت عدم تادیه او سود خور او را غلام گرفت واولاد هایش را کنیز همانا که سود به شصت هزار روپیه بالغ شد بعد از تادیه شصت هزار روپیه اولاد هایش را از چنگ غلامی او نجات داد کسی دیگر قرض گرفت ومفلس شد بالاخره غلام او گردید همانا که با فروختن یک دست خود بر او از قید او رهائی یافت.

(۳) شخص سوم پانچ هزار قرض گرفت وچند ماه بعد با تادیه پانزده هزار روپیه رهائی یافت این سه واقعات را شخصی بیان نموده که هنوز درقید حیات وعالم بزرگ است.

(٤) در سنه ۱۹۳۷م علامه شاه انور شاه کشمیری رحمه الله در جلسه بزرگ پشاور باخطا به بلیغ که بست وهشت موضوعات را در بر داشته وهمه را در روشنی قران وحدیث شرح نمود من جمله موضوع سود نیز درآن بود، فرمود مردم در مراسم عاروسی ها فاتحه خوانی وغیره سود گرفته که در آن مرتکب چندین جرم ها میشوند پسر بزرگوارش حضرت مولانا

انظر شاه صاحب خطبه بلیغ شیخ صاحب را ملخص نمود در دوام نقش اوکه این قرض به سود گرفته شود که بالاخره با هلاک دنیا وآخرت منجر میگردد.

شاه صاحب فرمود سود حیثیت مرض جذام را دارد که می افزاید وکم نمی شود ازینجا ست که رسول الله علیه وسلم در مورد سود بر سود گیرنده، سود دهنده ، شاهد سود کاتب سود بر همه گناه سود را مساوی تقسیم نموده که در دنیا جذام روحانی واخلاقی ودر آخرت موجب دوزخ گردد.

بلکه شاه صاحب تمثیل داد که ریاست های بزرگ اسلامی جهت لعنت سود نصارای ودر صورت عدم ادائیگی ریاست ها از تسلط آنها بر آمده ۲۳۷ .

مولانا صاحب اضافه نمود متأسفانه که امت محمدی طبقه مجاهدین یک مملکت سفید دستاران، لنگی داران، ریش داران واصحاب رسوخ داخل هندوستان شده در آنجا مردم را به سود قرض دادند وهدایات پیامبر بزرگوار اسلام را مدنظر نگرفتند باوجودیکه در فریضهء جهاد نیز سهم میگیرند.(۲۳۷)

در حاشیه می افزاید این واقعات سودی مجاهدین چقدر تشدد پسند واقع میگرفتند یک راوی ثقه افسانه میکند که مجاهدی بر کسی قرض داشت هماناکه او فوت شد جنازه اش بدوش مردم بود که مجاهد اطلاع یافت گفت جنازه را توقف کنید بر این شخص قرض دارم مردم عذر ومنت نمودند وقتیکه او فوت شده پس اورا عفوه کن مجاهد چارپارئی جنازه را توقف داد وگفت قبل از وصول قرضم کسی حق بردن جنازه را ندارد هماناکه مردم از جانب خویش قرض این میت را اداء نمودند. نگاه کنید این مجاهد به کدام اندازه شقی القلب بود.

اللهم احفظنا من هذه القساوة ونعوذ بالله من الشقاوة ومن التجاوز على الله ورسوله

شاه صاحب در سفر لاهور بود وقتیکه مسئله جواز سود در جوش وخروش بود علماء وزعماء دانست که سخن بر عکس است با شمول صاحب اخبار زمیندار مولانا ظر علی شاه صاحب گردهم آمده بودند وعقیده داشتند که سود خوری مسلمان را سود مند باشد اما وقتیکه از زبان شاه صاحب جواب منفی را شنید که در هیچ صورت معامله سود جواز ندارد یک ونیم ساعت بر آن بیان نمود پس مولانا ظفر علی شاه صاحب طرز سوال را تبدیل کرد وگفت پس نظریه شما چیست شاه صاحب گفت شما را خوب آگاه ساختم گردن من را

جسر نگیرید برای دوزخ سلسله سود طریقه وصل بدوزخ است.

علامه رشید رضا صاحب در (المنار) یک واقعه با عبرت دیار خویش را بیان نموده-

یک مصری ذاهد متمول از دولت خویش به مساکین کمک میکرد قرض میداد بدون تحریر ووثیقه مقروض با توجه پس قرض اورا اداء میکرد وتحریر میکرد متمول میگفت قرض دارم بر شما منت نمی گذارم در هر صورت من را نفع باشد پس با تحریر چرا ثواب خویش را کم نمی کنم حالات تبدیل شد ومزاج گشت از قسمت بد سود گرفتن را شروع کرد پسرش را نیز سوگند می داد که کسی را بدون سود قرض ندهی در هندو ستان هزاران تن را سود به هلاک رساند.

کسی که بر یک شخص ده هزار داشت که سود آن به پنجاه هزار روپیه بالغ شد در شهر دیگر کسی پنجصد روپیه مقروض بود که بعد از پانزده سال آن به سی وشش هزار روپیه رسید .

در فابریکه ها وقتیکه مامورین وملازمین گرفتار سود ومهاجن شود یک روپیه تنخوا را به خانه برده نتواند همه پول تسلیم فابریکه شود.

در شهر (جاسناله) ملازمین در کان ذغال بانک کار میکردند که همه غرق شدند وقتیکه حکومت با کان کمک میکرد کمک را تنها بزرگان فابریکه تسلیم میشدند ملازمین باوجودیکه هلاک شده بودند به آنها از آن چیزی نرسید.

ازین واقعات مهلک دانسته میشود که نظام مهاجنی وسود طرز مهلک است انسانها را پس اگر در معاشره آه وناله مظلومان را حکومت بشنود باید شرح سود راکم کند ویا این بیشه ملعون را خاتمه دهد تنها دین اسلام است که سود را خاتمه میدهد اما فابریکه ها وموسسات ازین فوائد اسلام استفاده نمی کنند وپروژه هائی سودی را بند نمی کنند . (ص ۲۳۷ ، تا ص ۲۳۹)

در اینجا آن اشتباهات را متذکر رشویم که جهت آن مردم سود را جواز میدهند خداوند تعالی آنها را هدایت کند ومعاوشما دا از رسوائی دنیا وآخرت نجات دهد.

تلبیس های ملحدین سود خوران

(۱) ارشاد حضرت عمر رضی الله تعالی عنه است : ثلاث وددت ان رسول الله ﷺ عهد الينا

فیہن عهدا نعهی الیه الجد والکلالة وابواب من ابواب الربا . (تفسیر ابن کثیر ص ۳۰ ج ۱)

در حصه سه چیز تأسف میکنم که باید در آن حصه از رسول الله صلی الله علیه وسلم می پرسیدم تا مطمئن میشدم مسئله میراث مسئله جد وکلاله وچند باب از ابواب ربا ازین جمله بعض ملحدین افواه نموده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از بیان شافی ربا از دنیا رحلت نمود پس ملحدین می گویند تعریف وتعین احکامات بیان شده ربوا ایجادات فقه است که آنرا فقهاء از خود اجتهاد نموده اند نه از حکم قرآن .

در حقیقت این تلبیس ابلیس شیطانی ملحدان است واین جملات حضرت عمر فاروق رضی الله تعالی عنه اشاره است به قسم دوم ربا (رباالفضل) که متعلق است با بعض جزئیه نه با نفس ربا طریقه مروجه ربا در وقت نزول قران رائج بود مبهم نبود وقتیکه در آن حصه آیات نازل شدهمه مخالف وموافق مفهوم آنرا درک نمودند بدون سوال از ماهیت وحقیقت ربا همه صحابه کرام یکبارگی سود را ترک گفتند اما کفار بد سرشت با قیاس شیطانی آنرا جواز قرار دادند : ﴿قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلْبَيْعُ مِثْلُ ٱلرِّبَوٰاْ﴾

ملحدین باید فکر کنند که باکه ها بسازند ؟

مسئله ربوا از روز اول تا امروز کاملاً بی غبارست (عیان را چه حاجت به بیان) البته در بعض جزیات آن بین فهقاء کرام اختلاف است که آن اختلاف درحق امت باعث رحمت است اشکال حضرت عمر رضی الله عنه هم از همین باب بود والا در حقیقت یک شخص عام فهم هم اشکال واجمال نداشت چه جائیکه مانند حضرت عمرفاروق رضی الله عنه شخصیت علم واجتهاد ودر ارشاد او بیان جدوکلاله نیز آمده در حالیکه در میراث انها هیچ ابهام باقی نمانده مسئله کلاله در قرآن کریم ومسئله جد در احادیث مذکور است.

البته در تفصیلات او جزئی اختلاف است که به مانند حضرت عمر فاروق رضی الله عنه هر فقیه ومجتهد را موجب فکر وتشویش میباشد حضرت عمر رضی الله عنه خواهشمند ازاله آن گردید.

علاوه ازین در حصه ربا ارشاد خاص او موجود است : عن القاسم بن عبد الرحمن قال قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه انکم تزعمون ان لا نعلم ابواب ولان اکون اعلمها احب الی من ان یکون لی مثل مصر وکورها ومن الامور لا یکن یخفین علی احد هو ان یبتاع الذهب بالورق نسیئا وان یبتاع الثمرة وهی معصفرة لم تطب وان یسلم فی سن . (مصنف عبد الرزاق ص ۲۶ ج ۸)

حضرت عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه ارشاد فرمود شما فکر میکنید که مایان حکم ربا را نمی دانیم اگر من تمام مسائل را درک کنم برایم عزیز باشد از مصر وسلطنت مصر (پس باوجود این اشکال جزئی) اکثر مسائل ربا چنین است که بر کسی هم پوشیده نیست واو اینکه عوض زر ونقره قرض فروخته شود میوه خام عوض بیشود با میوه پخته ودر حیوان بیع سلم نموده شود با این ارشاد فاروقی کاملاً روشن شد که در ربا هیچ نوع ابهام باقی نمانده است تنها در بعض جزیات ربوا اشکال وابهام است پس بهانه گیری از اختلاف ضمنی انکار از ربای صریح انکار صریح است از آیات وحدیث باید منکرین بدانند که چنین نوع اختلاف تنها در ربانیست بلکه جزوی اختلاف در صوم، صلوة زکوة وتمام احکام اساسی اسلام است شیخ الحدیث مولانا محمد ذکریا قدس سره می نویسد بین صحابه کرام هزار ها مسائل مختلف فیهابود ومسئله نیست که بین فقهاء مختلف فیها نباشد از ابتدای نیت بستن چهار رکعت نماز تابه سالم در دوصد مسئله بین ائمه اربعه اختلاف است که از نظرم گذشته. (فضائل تبلیغ ص ۳۵)

اگر مردم بهانه گیری کنند پس نماز را ترک گفته بلکه آهسته آهسته تمام احکامات اسلام را ترک کنند.

(۲) دلیل دوم را بر جواز سود می آرند.

در قرآنکریم به طریقه باطل از خوردن مال مردم منع آمده ومی فرماید: ﴿ وَلَا تَأْكُلُوٓا أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ ﴾ مصداق این آیات آن عوائد است که بدون رضایت مالک مردم آنرا بدست آرند مثلاً به سرقت، غصب خیانت وغیره اما معامله سود چونکه به رضایت مردم صورت می گیرد بلکه عموماً بنا بر تحریک قرضدار صورت می گیرد لذا هیچ دلیل عقلی درعدم جواز آن به نظر نمیرسد.

جواب: اولاً این تفسیر اکل بالباطل خطاست طبق تفسیر همه مفسرین تمام طریقه های نا جائز وصول مال حرام در اکل بالباطل داخل اند عام از آن که رضایت فریقین در آن باشد یا خیر.

قال الامام القرطبی رحمه الله: من اخذ مال غيره لا على وجه اذن الشرع فقد اكله بالباطل (الجامع الاحكام القرآن ص ۳۳۸ ج ۲)

و قال البغوی رحمه الله: (بالباطل) بالحرام یعنی بالربا و القمار و الغصب والسرقة والخیانة و نحوها (معالم التنزیل ص ۴۱۸ ج ۱)

در آیت دوم آمده : ﴿إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَـٰرَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ﴾ مال یکدیگر را به شکل حرام نخورید اما اگر کدام تجارت باشد بارضایت جانبین پس جواز دارد اگر تنها رضایت جانبین کافی می بود تجارت را چرا شرط نمود ؟ چرانه فرمود.الا عن تراض منکم؟ پس دانسته شد که نفع وزیادتیکه حاصل شود بدون عوض مالی حرام باشد باوجودیکه بار ضایت جانبین حاصل شود

سوم تنها سود که در صورت ضرورت شخصی به کسی قرض داده شود وسود بگیرد که شخصاً آن اشخاص نیز حرام می خورند در حالیکه این معامله نیز با رضایت باهمی صورت میگیرد پس آن قرض سودی چگونه حلال باشد ؟ ودر صورت تجارت از بانک ها سود گرفته شود ودر صورت خساره جبران بر قوم انداخته میشود آیا هر فرد قوم بر آن سود رضایت دارد ؟

وقتیکه معامله جهت نقصان یک شخص ناجائز میباشد پس در صورت نقصان قوم چگونه جواز پیدا کند جوابات علی سبیل التنزل داده شود در غیر آن حرمت سود بر کسی هم پوشیده نیست .

نه کدام شخص عاقل بران فریب میخورد واگر تنها رضامندی دلیل جواز باشد پس مراکز زنا، قمار بازی رشوت وغیره تمام بارضایت صورت میگیرد باید همه آن جائز پنداشته شود.

(۳) دلیل دیگری را میگیرند :

وقتیکه کسی خانه دکان مرکب وغیره را به کراء می دهد واجوره معقول را عوض آن میگیرد پس اگر شخص دیگر سرمایه نقد میدهد چرا کرای انرا نگیرد ؟ در حالیکه این چیز برای مردم نفع مند نیز است از اشیای ضرورت :

جواب : این جواب را شخص عامی نیز میداند که چیز کرایه کاملاً در اختیار کرایه دار میباشد در دوران استعمال میده شود پوسیده شود ضعیف شود جهت استعمال قینمت آن کم شود وپول نقد مانند مکان ودوکان ومرکب بجای خود چیز استعمال نیست بلکه وسیله

حصول اشیای استعمال است تاکه مصرف نشود چیزی بدست نیاید اگر باقی ماند از آن نفع گرفته نشود پس قیاس نمودن آن بر ایشای استعمال بی معنی باشد سود خور چیزی راکه بنام کراه می دهد همان چیز را در اصطلاح قرآن کریم ربوا گفته شده است .

(٤) یک دلیل دیگری را می گیرند : کسی سرمایه محفوظ خویش را به یک شخص قرض میدهد پول خویش را در خطر می اندازد صاحب سرمایه نیز از آن نفع می گرفت اما او ایثار نمود نفع شخص دوم را بر نفع خود ترجیح داده ، شخص دوم از آن کمائی کند پس مالک سرمایه چرا حقدار منافع نباشد ؟ویک حصه کم را از قرضدار وصول نکند ؟

جواب : بدون شک قرض دادن به کسی نیکی بزرگ است اما کدام محکمه فیصله نمود که باید عوض هر نیکی باید اجوره نقد باشد ؟

تقاضای ایثار اینست : نیکی بکن درد ریا بینداز، اما با احسان نمودن مصداق «**نیکی برباد گناه لازم**» میگردد وفرضیکه بنام وصول سود داده شود کدام منطق آنرا ایثار می گوید ایثار نیکی بی مزدوی ومعاوضه را میگوید قرض دادن هر آنته ایثار است اما فرض یا واجب نیست اگر کسی به نیت همدردی چنین میکند بکند در غیر آن سرمایه خویش را نزد خویش نگاه بدارد اما حق ندارد که عوض نیکی اندک مرتکب لعنت سود گردد.

خطرهلاک مال درست است اما طریقه آن اینست که عوض قرض از مدیون چیزی را رهن بگیرد یا کسی را ازاوضامن وکفیل بگیرد تا در صورت هلاک مال او آن شخص ضامن باشد.

(٥) برجواب فوق یک اشکال وارد میشود شما گفتید یاقرض حسنه بدهید ویا سرمایه خویش را محفوظ بدارد در عصر حاضر در هزار یک تن کسی را بدون غرض قرض حسنه میدهد در حالیکه تمام ضروریات همه روزه افراد واجتماع شخصی وملکی با قرض تکمیل میشود که در این صورت ضروریات معاشی مفلوج میگردد.

جواب : بدون شک این زندگی مسرفا نه بدون قرض بسر نمی رود بلکه جز لازمی آن گردیده وقرض بی سود هم موجود نیست بالخصوص در قرض طویل المیعاد واضافه تر که بنیاد همه بازار گرم سود است این لعنت را در ممالک اسلامی وغیر اسلامی تحفظ داده شده اما قرض با سود در اسلام مجاز ندارد در قرن اول اسلام نیز چنین ضروریات ومشکلات بود

اما افراد مخیر اسلام آنقدر عطیات وتبرعات میدادند که سود خوران عصر حاضر توان آنرا با سود ندارند پس باید عوض بازار گرم لعنت سود از تبرعات وعطیات اهل خیر کار گرفته شود تا اداره های شخص وملکی با قرض های غیر سودی پیش روند.(حیاة الصحابه ۱۴۳ ج ۳ باب انفاق الصحابة فی سبیل الله) مطالعه شود پس اگر کسی در جنگل سود گرفتار شد، راه اخراج آن نیست (خود کرده را علاجی نیست) این صورت حال مانند رشوت است که یک کار جائز هم بدون رشوت بر آورده نمیشود احیانا یک رئیس جهت رشوت از عهده اش معزول میشود اما بس توسط رشوت خود را مقرر میسازد پس در این صورت کدام هشیار دلیل جواز رشوت را بدهید ؟

نظام متبادل سود نظام مضاربت است در اسلام که سرمایه از یکی ومحنت از شخص دوم میباشد در این نظام رب المال را نفع مال آن ومضارب را اجوره عمل او میرسد واگر خساره وارد شود پس سرمایه رب المال وعمل مضارب در آن میرود در حالیکه در نظام سودهمه خساره بدوش عامل میباشد ازاینجا بنا بر ضرورت وافادیت نظام بانکی هم کسی منکر نیست اما نجاست وگندگی سود هر نفع آنرا بر خساره تبدیل نموده اگر در بانک هم عوض سود عمل مضاربت آغاز شود پس افضل ترثابت خواهد شد در حق ملک ورعیت. والحمدلله اولاً وآخراً.

محمد ابراهیم - ۵ محرم ۱۴۱۵ هجری

وعیدات دیگر بر حرام خوری

(۱) حرام خور هیزم دوزخ می باشد .

عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم :لا یدخل الجنة لحم نبت من السحت و کل لحم نبت من السحت کانت النار اولی به. (احمد دارمی بیہقی)

(۲) حرام خور داخل بهشت نمیشود .

عن ابی بکر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال:لا یدخل الجنة لحم غذی بالحرام.(شعب الایمان للبیہقی) ،

(۳) در صورتیکه حصه دهم لباس حرام باشد با آن نماز قبول نمیشود.

عن ابن عمر رضی الله عنه رفعه:من اشتری ثوبا بعشرة دراهم وفیها درهم حرام لم یقبل الله تعالی له صلوة ما دام علیه(احمد)

(٤) صدقه از مال حرام قبول نمیشود در حرام برکت نمیباشد اگر مال حرام را از پشت گذاشت پس همه سامان دوزخ می باشد .

عن عبدالله بن مسعود رضی الله عنه عن رسول الله ﷺ قال: لا یکسب عبد مالا من حرام فیتصدق منه فیقبل منه ولا ینفق منه فیبارك له فیه ولا یترکه خلف ظهره الا کان زاده الی النار ،الحدیث(احمد)

(۵) در صدقه مال حرام عوض ثواب عذاب میباشد.

ابو الطفیل رضی الله عنه رفعه: من کسب مالا من حرام فاعتق منه و وصل منه رحمه کان ذلك اصرا ،للکبیر بسط(مجمع الزوائد)

(۶) دعای حرام خور پذیرفته نمی شود .

عن ابی هریرة رضی الله عنه فی حدیث: ثم ذکر الرجل یطیل السفر اشعث اغبر یمد یدیه الی السماء یارب یارب ومطعمه حرام ومشربه حرام وملبسه حرام وغذی بالحرام فانی یستجاب لذلك(مسلم)

یک شخص با سفر طولانی پراگنده موغبار آلود بسوی آسمان دست دراز نموده یارب یارب گفته خلاصه اینکه با تمام اسباب اجابت دعا باز هم دعای او قبول نشود زیرا از حرام نمی پرهیزد.

* * * * * * * * * * *

بابُ القرض وَالدّین

استقراض مکیلات وموزونات جواز دارد

سوال : آیا استقراض مکیلات وموزونات جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : استقراض مکیلات، موزونات وعددی متقارب جواز دارد علاوه آن در چیز دیگر جواز ندارد۔

قال فی التنویر فی فصل فی القرض: وصح فی مثلی لا فی غیرہ۔

وفی الشامیة : (قوله فی مثلی) کالمکیل والموزون والمعدود المتقارب کالجوز والبیض وحاصله ان المثلی مالا تتفاوت آحاده تفاوتاً تختلف به القیمة فان نحو الجوز تتفاوت آحاده تفاوتا یسیرا (ردالمحتار ص۱۹۱ ج۴) واللہ سبحانه وتعالیٰ اعلم۔ ۳۰/ ذی قعده سنه ۷۲ هجری

حیله جواز صلح عن الدین در تخارج

سوال : آیا تملیک الدین من غیر من علیه الدین بالتوکیل جواز دارد در هدایه در کتاب الکفالة آمده : لانه (الکفیل) ملك الدین بالاداء فنزل منزلة الطالب کما اذا ملکه بالهبة (هدایة ص۱۱۸ ج۳)

ازینجا معلوم شد که در هبه چونکه توکیل موهوب له ضمنی میباشد ازینجاجواز بنظر می رسد، نیز در کتاب الوکالة آمده : کان هذا تملیك الدین من غیر من علیه الدین من غیران یوکله بقبضه ذلك لایجوز (هدایة ص۱۸۶ ج۳)

ازینجا نیز معلوم میشود که تملیک بالتوکیل جواز دارد اما بعد از ین جزئیه متصل این نیزاست که : کما اذا اشتری بدین علی غیرالمشتری۔

در اینجا اعتراض وارد میشود که بآید این صورت جائز شود چرا در آن بائع را ضمنا وکیل بالقبض گفته شده است لذا با تحقیق شافی مایان را ممنون سازید. بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : تملیک بالتوکیل الضمنی جواز دارد مانندیکه در کفاله است.

قال الامام ابن الهمام رحمه اللہ تعالیٰ : والوجه ان یقال بعقد الکفالة سلطه علی قبضه عند الاداء (فتح القدیر ص۲۰۹ ج۵)

این چنین در هبة الدین للمعین نیز جهت این توکیل ضمنی جواز دارد طبقیکه در هدایه تصریح آمده امابرای غیرمعین هبه الدین درست نیست چراکه توکیل غیرمعین درست نیست

قال الامام المرغینانی رحمه الله تعالیٰ: ویکون امرا بصرف مالا یملکه الا بالقبض قبله وذلك باطل کما اذا قال اعط مالی علیك من شئت. (هدایة ص ۱۸۶ ج ۳)

البته بر فقیر غیر معین صدقه دین درست است :

بخلاف ما اذا امره بالتصدق لانه جعل المال لله تعالیٰ وهو معلوم. (هدایة ص ۱۸۶ ج ۳)

اما اینکه تملیک الدین بالعوض للمعین بالتوکیل الضمنی چگونه جواز ندارد ؟ طبقیکه در هدایه در جزئیه مذکور فی السوال آمده : کما اذا اشتری - الخ. آنرا جوابات مختلف است.

قال العلامة البابرتی رحمه الله تعالیٰ : واجیب عن الاعتراض المذکور فی بعض الشروح بوجه آخر ایضا وهو ان البائع لو صار وکیلا فانما یصیر وکیلا فی ضمن المبایعة ولا بد من ان یثبت لیثبت المتضمن والمبایعة لم تثبت لما فیه من تملیك الدین من غیر من علیه الدین فلا یثبت المتضمن بخلاف ما نحن فیه لان التوکیل بالقبض یثبت فیه بأمر الآمر انه یسبق الشراء وبخلاف ما اذا وهب الدین من غیر من علیه الدین حیث تصح الهبة ویثبت الامر من الواهب للموهوب له بالقبض فی ضمن الهبة لان الملك یتوقف الی زمان القبض فیکون التوکیل بالقبض سابقا علی التملیك معنی (تکملة فتح القدیر ص ۵۸ ج ۶) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم. ۲۰/ ربیع الاول سنه ۸۶ هجری

زیور طلا را به قرض دادن وقیمت آنرا پس گرفتن

سوال : یک شخص از سمسار طلا باب را گرفت به قرض چندی بعد سمسارگفت که عوض طلا قیمت آنرا اداء کن سوال اینجا ست که آیا قیمت روز خرید را اداء کند ویا قیمت امروزرا وآیا این جواز دارد یا خیر ؟ بعضی علماء بنا بر سود بودن آنرا ناجائز قرار داده اند وآیا بین ربو نسیه وقرض فرق است یا خیر ؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : عوض زیو در گرفتن قیمت آن هیچ شائبه ربو نباشد.

قال العلامة رحمه الله تعالیٰ: (و) صح (بیع من علیه عشرة دراهم) دین (ممن هی له) ای من دائنه فصح بیعه منه دینارا بها) اتفاقا وتقع المقاصة بنفس العقد اذلا ربوا فی دین سقط.

وقال ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ: (قوله وتقع المقاصة بنفس العقد) ای بلا توقف علی ارادتهما لها بخلاف المسألة الآتیة ووجه الجواز انه جعل ثمنه دراهم لا یجب قبضها ولا تعیینها بالقبض وذلك جائز

اما الان العیون للاحتراز عن الربوا ای ربوا النسیئة ولا ربوا فی دین سقط انما الربوا فی دین یقع الخطر فی عاقبة ولذا لو تصارفا دراهم دینا بدنانیر دینا صح لفوات الخطر (ردالمحتار ص۲۶۶ ج۴)

البته اگر عوض زیور زیور میگیرد پس در این صورت مبادلة الجنس بالجنس گفته مغالطه ربو است اما در حقیقت این صورت نیز ربو نیست بلکه قرض است.

ربو نسیه در آن صورت میباشد وقتیکه مبادلة الجنس بغیر الجنس باشد یا مبادلة الجنس بالجنس باشد اما در آن لفظ مبادله، بیع یا معاوضه استعمال شده باشد اگر جنس را بدهد وهمان جنس را پس بگیرد اما الفاظ بیع، مبادله یا معاوضه در آن استعمال نشود پس این قرض است اگرلفظ قرض استعمال شودیا خیراوبلا شبه جواز دارد. والله سبحانه وتعالی اعلم

۲۶/محرم سنه ۸۳هجری

تدبیر وصول نمودن قرض

سوال : از یک خانم بیوه پدرش صد روپیه قرض گرفته که پس قرضش را اداء نمی کند نی اراده، ادای آنرا دارد پدرش تجار روغن است روغن را در خانه دخترش می نهد اگر دخترش اندک اندک روغن راخفیه خفیه گرفته قرضش راتکمیل کند بالاخره پدرش را اطلاع دهد باوجودیکه پدرش ممکن آزرده شود آیا این طریقه جواز دارد یا خیر ؟ نا گفته نماند دختر بیوه وغریب است وپدرش دارنده وغنی ؟ بینوا توجروا۔

الجواب باسم ملهم الصواب : این طریقه جواز دارد اما باید احتیاط نموده شود که اضافه ازحق خویش نگیرد اطلاع دادن پدرضروری نیست بالخصوص درصورتیکه آزرده نیزمیشود.

قال فی العلائیة : لیس للذی الحق ان یأخذ غیر جنس حقه وجوزه الشافعی رحمه الله تعالیٰ وهو الاوسع. وقال ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ: (قوله وجوزه الشافعی) قدمنا فی کتاب الحجران عدم الجواز کان فی زمانهم اما الیوم فالفتوی علی الجواز (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم۔

۶/شوال سنه ۸۶هجری

بعد از قرض دادن سکه (پول) تبدیل گردید

سوال : کسی زمین خویش را بست سال قبل عوض صد درهم رهن نمود بعد ازبست سال سکه پاکستانی عوض پول نقره ای با پول کاغذی تبدیل گردید بعد از انتهای رهن مالک

پول دراهم نقره یاقیمت آنرا می خواهد ورهن کننده پول رائج الوقت رامی دهد در این حصه فیصله چگونه در کارست ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این معامله قرض است در قرض تادیه مثل مقروض واجب است نقره چونکه خلقتاً ثمن است لذا با ترک با تعامل نیز ثمنیت آن کاسد نمیگردد لذا مثل آن یعنی باید صد درهم از نقره را اداء کند . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۰/ذی‌قعده ۸۹هجری

بشرط کمیشن در حیوان قرض دادن به قصاب

سوال : بکر قصاب است زید او را به این شرط یک هزار روپیه قرض داد که فی حیوان پنج روپیه به زید کمیشن میدهد یعنی اگردر پنج روز ده حیوان را ذبح نمود وگوشت آنرا فروخت پس پنجا روپیه به زید بدهد آیا این معامله شرعاً جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : ای معامله حرام است بر هر حیوان گرفتن رقم معین سود است البته اگر در منافع به نصفه کاری یا ربع وغیره شریک شود پس آن در عقد مضاربت داخل شده جائز باشد. والله سبحانه وتعالی اعلم **۲۷/ربیع‌الاوّل‌سنه۹۶هجری**

دین رابه قیمت کم به دست غیر مدیون به فروش رسانیدن

سوال : کسی از در یور موتر ویا مالک آن که از حصه های مختلف مملکت به کراچی مال میآرد وآنرا بلتی میکند پس این شخص فرضاً قیمت بلتی دوهزار روپیه میشود مالک یا در یور رابست کم دوهزار روپیه میدهد آیا این طریقه جائز است اگرنا جائز باشد طریقهء جواز آن چگونه است تاوقت دریور نیز ضائع نگردد . بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : این معامله بناء بر دوعلت حرام است اول اینکه این بیع الدین من غیر من علیه الدین است جواز ندارد. دوهم اینکه در این رقم زیادت وکمی سود است که حرام است طریقه درست این است که مالک موتر جهت وصول نمودن کرایه کسی را وکیل بگیرد او را به شکل اجوره بست روپیه بدهد پس مساوی آن از بلتی قرض بگیرد واو را بگوید که قرض من را وصول کن عوض آن قرض که من گرفته بودم آنرا بگیر مگر

اگر در این صورت وکیل قرض را وصول نکرد پس از مؤکل حق مطالبه قرض را دارد. برای صحت این صورت شرط است که برای توکیل شرط اقراض راوضع نکند اگر بدون گرفتن قرض دریور کسی راوکیل نگرفت پس برایش جواز ندارد که وکیل نفع استجاره را از قرض بگیرد زیرا آن سود است از اینجا صورت درست این است که مالک موتر فی الحال پول را نگیرد بلکهٖ کسی را بر موکل نموده اجوره وکیل را بگیرد تا آن شخص اجوره را وصول کرده وآنرا تسلیم مالک کند. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۳/ربیع الثانی ۱۴۰۰هجری

در قرض تاجیل باطل است

سوال: در صورتهای ذیل حکم شرع چیست؟

(۱) کسی تا یک ماه از کدام شخص قرض گرفت آیا قبل از تکمیل مدت قرضخواه حق مطالبه را دارد؟

(۲) اگر بعد از تکمیل مدت معین مقروض تنگدست باشد آیا قرضخواه درحصه وصول قرض خویش حق جبر را دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: (۱) قرضخواه قبل از تکمیل مدت معینه حق طلب را دارد البته بلا ضرورت طلب نمودن قرض جرم وعده خلافی است.

قال الامام التمرتاشی رحمه الله تعالیٰ: ولزم تأجیل کل دین الا القرض.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ: (قوله فلا یلزم تأجیله) ای انه یصح تأجیله مع کونه غیر لازم فللمقرض الرجوع عنه لکن قال فی الهدایة فان تأجیله لایصح لانه اعارة وصلة فی الابتداء حتی یصح بلفظة الاعارة ولا یملکه من لا یملک التبرع کالوصی والصبی ومعاوضة فی الانتهاء فعلی اعتبار الابتداء لایلزم التأجیل فیه کما فی الاعارة اذلا جبر فی التبرع وعلی اعتبار الانتهاء لایصح لانه یصیر بیع الدراهم بالدراهم نسیئة وهو ربا اه ومقتضاه ان قوله لایصح علی حقیقته لانه اذا وجد فیه مقتضی عدم اللزوم ومقتضی عدم الصحة وکان الاول لاینافی الثانی لان مالایصح لا یلزم وجب اعتبار عدم الصحة ولهذا علل فی الفتح لعدم الصحة ایضا بقوله ولانه لولزم کان التبرع ملزما علی المتبرع ثم

للبدل المردود حکم العین کأنه رد العین والاکان تملیک دراهم بدراهم بلا قبض فی المجلس والتأجیل فی الاعیان لایصح اه ملخصا ویؤیده ما فی النهر عن القنیة التأجیل فی القرض باطل. (ردالمحتار ص۱۸۰ ج۴)

(۲) در حالت افلاس مقروض جبر نمودن بر او جواز ندارد.

قال سبحانه وتعالیٰ: ﴿ وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۰/شعبان سنه ۱۴۱۵ هجری




﴿ مَّن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾ (۲۴۵)

****
****

﴿ مَّن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴾ (۵۷ ۱۱)

****

﴿ إِن تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ﴾ (۶۴ ۱۷)

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَمَا تَوْفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

الحطّ من المؤجّل بشرط اداءه المعجّل

«عفوه نمودن یک حصه دین مؤجل به این شرط که حصه متباقی آنرا فی الحال آداء نماید جواز ندارد»

«ازاله اشتباه جواز از بعض عبارات فقهی»

اسقاط حصه دین به شرط تعجیل

سوال: کسی بر یک شخص دین مؤجل دارد مدیون یک حصهء دین را برای داین عفو نمود بدین شرط که دائن دین متباقی را فی الحال اداء نماید آیا شرعاً این عمل جواز دارد؟

یک مولوی صاحب توسط عبارت تنویر وشامیه جواز آنرا ثابت نموده در تنویر آمده: قال اذا لی خمسمائة غداً من الف لی علیك علی انك بری من الباقی فقبل بری وان لم یود ذلك فی الغد عاددینه (ردالمحتار ص ۵۳۳ ج ۴)

وعبارت شامیه چنین است: لو قال ابرأتك عن الخمسة علی ان تدفع الخمسة حالة ان كانت العشرة حالة صح الابراء لان اداء الخمسة يجب عليه حالاً فلا یکون هذا تعلیق الابراء بشرط تعجیل الخمسة ولو مؤجلة بطل الابراء اذا لم یعطه الخمسة (ردالمحتار ص ۵۳۳ ج ۴)

شمایان در این باره تحقیق نموده وما را مطلع سازید. بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: این معامله جواز ندارد قاعده این است اگر از طرف جانبین احسان باشد طبقیکه در صورت مسؤله از طرف دائن در ترک حصه دین واز طرف مدیون در اسقاط اجل باشد پس این معاوضه است جهت موجب بودن ربوا جواز ندارد اگر احسان از جانب واحد باشد آنرا ابراء گفته میشود نه معاوضه که جواز دارد.

قال فی التنویر ولا یصح (الصلح) عن دراهم علی دنانیر مؤجلة اوعن الف مؤجل علی نصفه حالاً اوعن الف سود علی نصفه بیضاً.

وفی الشرح والاصل ان الاحسان ان وجد من الدائن فاسقاط وان منهما فمعاوضة.

وفی الشامیة (قوله فمعاوضة) ای ویجری فیه حکمها فان تحقق الربا او شبهة فسدت والا صحت. قال

ط ان الاحسان ان وجد من الدائن بان صالح علی شیء هو ادون من حقه قدراً ووصفاً او وقتاً. وان منهما ای من الدائن والمدیون بان دخل فی الصلح مالا یستحقه الدائن من وصف کالبیض بدل السود او ما هو فی معنی الوصف کتعجیل المؤجل او عن جنس بخلاف جنسه. (ردالمحتار ص ۵۳۳ ج ۴)

قدوری رحمه الله تعالی این اصل را با الفاظ دیگر بیان نموده:

قال (القدوری) وکل شیء وقع علیه الصلح وهو مستحق بعقد المداینة لم یحمل علی المعاوضة وانما یحمل علی انه استوفی بعض حقه واسقط باقیه (الی قوله) ولو کانت له الف مؤجلة فصالحه علی خمسمائة حالة لم یجز. قال العلامة المرغینانی رحمه الله تعالی لان المعجل خیر من المؤجل وهو غیر مستحق بالعقد فیکون بازاء ما حطه وذلک اعتیاض عن الاجل وهو حرام (هدایة ص ۲۵۱ ج ۳)

قریب با آن جزئیه مذکوره بالائی شامیه عن الطحاوی است:

بان دخل فی الصلح مالا یستحقه الدائن الخ

وجزئیه تنویر: الصلح الواقع علی بعض جنس ماله علیه اخذ لبعض حقه وحط لباقیه.

جزئیه مذکوره تنویر در مورد فی السوال الف حاله است در آنجا احسان ازطرف دائن است واز طرف مدیون هیچ احسان نیست یا به الفاظ دیگر دائن یک چیزی غیر مستحق بالعقد را مثلاً تاجیل وغیره را در صلح شرط نه نموده بود زیرا تعجیل از ابتداء بود از اینجا این صورت به قاعده مذکوره جواز دارد غیر آن الف موجل را گرفته جواز هیچ صورت ندارد زیرا علت عدم جواز در جزئیه مذکوره است آن علت در اینجا موجود است.

علاوه از این جزئیات ذیل تصریح شده بر معجل کردن.

قال العلامة البابرتی رحمه الله تعالی ومن له علی آخر الف سود حالة الخ (عنایة علی هامش الفتح ص ۴۲ ج ۷)

وقال الامام الزیلعی رحمه الله تعالی (قوله ومن علی آخر الف الخ) ای ان لم یؤدها النصف وهو خمسمائة لایبرأ وهذا عند ابی حنیفة ومحمد رحمهما الله تعالی

وقال ابو یوسف رحمه الله تعالی یبرأ وان لم یؤد ولا تعود الیه المائة الساقطة ابدا لان اشتراط الاداء ضائع لان العقد واجب علیه فی کل زمان یطالبه هو فیه اذا لمال علیه حال الخ. (تبیین الحقائق ص ۴۳ ج ۵)

وقال العلامة الشلبی رحمه الله تعالی فی حاشیة علی التبیین (قوله فی المتن ومن له علی آخر الف الخ) قال الاتقانی وصورتها فی الجامع الصغیر محمد عن یعقوب عن ابی حنیفة رحمهم الله تعالی فی رجل یکون له علی رجل الف درهم حالة الخ (تبیین الحقائق ص ۴۳ ج ۵)

کنز مطبع صفدری بمبیٔ ص ۲۹۲ برومن له علی اخر الف در ذیل بین السطور این حاشیه است.
ای الف در هم حالة کذا فی شرح الجامع للبزدوی وقاضیخان والمحبوبی.
علاوه این نصوص ظاهر است که الف حالی مراد است چراکه این اصل است در معاملات تاجیل امرعارضی است که شرطاً ثابت شود ودرقرض باوروود شرط نیز تاجیل ثابت نمیشود جزئیه شامیه که آنرا از جامع الفصولین نقل نموده این استدلال درست نیست زیرا که در آن مقصود بالذات تحقیق صحت مقید است در صورت عشره حاله جهت غیر مقید بودن تقیید درست نیست ودر صورت عشره موجله تقیید جهت مقید بودن درست است پس تقاضای صحت تقیید است که در صورت عدم اعطاء الخمسة ابراء باطل است علاوه از اینکه در صورت اعطاء خمسة جهت مانع دیگر ابراء درست نمیباشد وهوالاحسان من الجانبین الموجب للرباء اگر اینمحمل جزیه فوق حسن قرار داده نشود پس این جزیه بنا بر خلاف اصول تصریحی شامیه ودیگرست قابل قبول نباشد.
فائده : تعلیق بالشرط ابراء مبطل ابراء است وتقیید بالشرط درست است در شامیه تعلیق بالشرط المتاخره را جائز قرار داده.
قال فی التنویر ولو علق بصریح الشرط کان ادیت الی او اذا اومعی لایصح. وفی الشامیة (قوله بصریح الشرط) قال القهستانی وفیه اشعار بأنو قدم الجزاء صح. فی الظهیریة لوقال حططت عنك النصف ان نقدت الی نصفها فانه حط عنه هو وان لم ینقد نساً ثمانی (ردالمحتار ص ۵۴۳ ج ۴)
اما این درست نیست تعلیق الابراء بالشرط به هر کیف مبطل است اگر جزاء مقدم باشد یا موخر ابراء در هر صورت درست نیست.
قال العلامة الرافعی رحمه الله تعالی ولایظهر وجه لصحة الحط نقدا ولا والصواب مانقله السندی عن الظهیریة انه لایصح الحط نقدا ولم ینقد فی هذه المسئلة (التحریر المختار ص ۲۳۹ ج ۲)
درحصه تقیید بالشرط در تنویر وعلائیه آمده که تقیید باوجودیکه مبطل ابراء نیست اما وقتیکه تقیید درست باشد شرط مقدم باشد اگر شرط مؤخر ذکر شود این تقیید درست نباشد لذا بهر صورت بری است البته اگر تصریح کند که پانصد را اداء کن از متباقی بری باشی بشرطیکه همه باقی اداء گردد واگر اداء نگردد بری نباشی این تقیید درست است اگر شرط موجود نشد بری است والا فلا.
قال فی التنویر قال اداِلی خمسماءة غداً من الف لی علیك علی انك بری من الباقی فقبل بری وان لم یؤد

ذلك فى الغد عاد دينه وان لم يوقت لم يعد وكذا لو صالحه من دينه على نصفه يدفعه اليه غدا وهو برىء مما فضل على انه ان لم يدفعه غدا فالكل عليه كان الامر كما قال وان ابرأه عن نصفه على ان يعطيه ما بقى غدا فهو برىء ادى الباقى الغد اولا (ردالمحتار ص ۵۳۳ ج ۴)

اما درست اینست که مطلقاً ابراء مقید است . اگر اداء را مقدم ذکر کند ویا ابراء را مقدم طبیکه علامه مرغینانی میفرماید که لفظ ابراء اولاً مطلق است ولفظ علی برای معاوضه شرط استعمال میشود در صورت معاوضه ابراء مقید نباشد وبتقدیر شرط مقید باشد لذا با شک تقیید ثابت نمیشود.

این دلیل مخدوش است زیرا در اینجا گرفتن علی برای معاوضه جواز ندارد چراکه اداء راعوض قرار دادن درست نباشد زیر اداء قبلاً واجب بود پس علی برای شرط متعین گردد.

نیزدر تکمله فتح القدیر ۴۵/۷ بین هر دو صورت فرق مذکور است علاوه از آن بر این جزیه تنویر علامه شامی رحمه الله تعالی عنه میفرماید:

(قوله ما بقى غدا) لو قال ابرأتك عن الخمسة على ان تدفع الخمسة حالةً ان كانت العشرة حالة صح الابراء لان اداء الخمسة يجب عليه حالاً فلا يكون هذا تعليق[1] الابراء بشرط تعجيل الخمسة ولو معجلة بطل الابراء اذا لم يعطه الخمسة جامع الفصولين كذا فى الهامش (ردالمحتار ص ۵۳۳ ج ۴)

لان اداء الخمسة تعلیل دال است در تقدیم حالت ابراء نیز تقیید بقید مفید درست است ودر ولومؤجلة الخ در آن کاملاً تصریح آمده.

خلاصه اینکه تعلیق بالشرط به هر کیف مبطل ابراء است وتعلیق بالشرط بهر صورت درست است وبهر صورت ابراء مقید وجود شرط است .

این اختلاف روایات مبنی بر لفظ علی است که در آن احتمال معاوضه وشرط هر دواست لذ اگر لفظ شرط را صراحة استعمال نمود بالاتفاق بهر کیف ابراء مقید باشد اگر شرط مقدم باشد ویا مؤخر. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۵/صفر سنه ۱۷هجری

---

۱ - استعمل ههنا لفظ التعليق موضع التقييد كما قال فى موضع آخر من الشامية والمراد من التعليق المذكور التقييد بالشرط بقرينة الامثلة المذكورة (ردالمحتار ص ۲۵۱ ج ۴ كتاب البيوع) وايضاً فيها لعله اراد بالتعليق التقييد بالشرط فانهم يطلقون عليه لفظ التعليق (ردالمحتار ص ۲۶۰ ج ۴ قبيل باب الصرف) ۱۲ منه

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِيۡمِ

﴿وَمَا تَوۡفِيۡقِيۡۤ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَاِلَيۡهِ اُنِيۡبُ﴾

اداء القرض من الحرام

اداء قرض از مال حرام درست نیست

افاضه : حضرت فقیه العصر دامت برکاتهم

تحریر : حضرت مفتی عبدالرحیم صاحب مدظله

****

اداء القرض من الحرام

در مردم معروف است کسی که نزدش مال حرام باشد از غیر مسلم قرض گیرد آنرا مصرف کند سپس از مال حرام قرض او را اداء کند.

در این رساله :

تصریح است که در ادای قرض تادیه مال حرام جواز ندارد ونه مقروض با آن بری الذمه میگردد .

- نشادادن بر عبارات بعضی فتاوی جهت وقوع تسامح
- تنقیح، ترجیح ، توجیه وتطبیق عبارات فقهاء کرام رحمهم الله .

****

اداء القرض من الحرام

(۱) سوال : در فتاوی عزیزی طبع مجیدی کانپور ص ۲۸ مرقوم است :

سوال : اگر کسی به شکل جائز قرض بگیرد ومسجد تیار کند پس به رشوت وغیره آن

قرض را اداء کند آیا تعمیر چنین مسجد شرعاً درست است یا خیر؟

جواب : تعمیر این مسجد جائز وباعث ثواب است بر آن حکم مسجد نموده شود وامید ثواب در آن است با وجودیکه تادیه قرض را با مال خبیث نموده است اما وقتیکه قرض را اداء کرد این خبث به قرض اول سرایت نمیکند . والله سبحانه وتعالی اعلم .

ودر مجموعة الفتاوی مولانا عبدالحی لکهنوی صاحب قرار ذیل درج نموده.

سوال : اگر مغنیه ویا زانیه قرض بگیرد وبه آن مسجد راتیار کند وبا پول حرام خویش آن قرض را تادیه کند حکم چنین مسجد چیست ؟

جواب : این مسجد را هم مسجد گفته میشود وقرض نیز اداء گردید در سراجیه آمده :

المغنية اذا قضی دینها من کسبها اجبر الطالب علی الاخذ.

سوال : اینجا ست که آیا فتوی شاه عبدالعزیز صاحب دهلوی وفتوی مولانا عبدالحی درست است یا خیر اگر درست نیست پس چه باید کرد . باید به کدام فتوی عمل نموده شود ؟ بینوا توجروا .

(۲) دوهم اینکه مقدار زیاد وقف را در بانک داخل نمود نیت واقف سودگرفتن نبود اما نزد کسی که نزدش نهاده شد او یک مقدار زیاد سود را در بانک گرفت سوال اینجاست اگر ازکدام کافرقرض گرفته شود وبا آن مسجد یا مدرسه تیار شود وقرض آن کافر از مال سود اداء گردد یا از دارالحرب مثلاً روسیه یا ملک دیگر وبا آن پول سود مال خریداری شود وآن سامان را در مصارف وقف صرف کند یا عوض تکس حکومتی آنرا در خزانه حکومت داخل کند.

در روشنی فتاوی حضرت تهانوی وحضرت لکنوی در این مورد جواب شما چیست ؟ در فتاوی مولانا عبدالحی صاحب ج ۲ ص ۱۹۰ ص چنین آمده :

فی ملتقط الناصری اکل الربٰوا او کاسب حرام اهدی الیه او اضافه وغالب ماله حرام لایقبل ولایاکل مالم یمیزان ذلك المال حلال ورثه او استقرضه وان کان غالب ماله حلالا لابأس بقبول هدیته والاکل معه.

ازین جزیه معلوم میشود که صاحب مال حرام قرض بگیرد ودر قرض مال حرام را اداء کند وبا آن مال قرض اگر آنرا صدقه کند اورا ثواب داده شود دادن آن در نذر وتحفه نیز درست است .

در حفظ الاصفرین آمده : فی الخلاصة قال فی شرح حیل الخصاف شمس الائمة ان الشیخ ابا القاسم کان ممن یاخذ جائزة السلطان وکان یستقرض جمیع حوائجه ویقضی دینه بما یاخذه من الجائزة.

امیدواریم که با مشاهده فتوی مذکور اصل مسئله را نقاب کشائی نمائید. بینوا توجروا

عبدالرشید نعمانی - جامعة العلوم الاسلامیه - بنوری تاؤن کراچی

الجواب باسم ملهم الصواب : الربوا والرشوة واجرة الزنا واجرة الغناء کل ذلک حرام سحت لم یخرج عن ملک صاحبه فلا یجوز تأدیة القرض به ولو اعطاه لم یتاد لانه مال الغیر فلا یملکه المقرض لان الحرام لا یحل بتبدل الید کما سیتضح من التفصیل الآتی،

الکلام علی ما فی الفتاوی العزیزیة : نذکر اولا انواع المال الخبیث واحکامها ثم نتکلم علی جواب الفتاوی العزیزیة فنقول وبالله التوفیق وبیده ازمة التحقیق:

اعلم ان الخبث فی المال خبثان: الاول: خبث عدم الملک کالغصب (رد المحتار ص ۰ ج ۰) وکالرشوة (شامیة ص ۳۰ ج ۰)، وحکم هذا النوع ان هذا المال حرام سحت ینتقل حرمته من ذمة الی ذمة ولو تبدلت الایدی وبیعه لا یفید ملکا ما للمشتری وکذا الاقراض (رد المحتار ص ۲۹۲ ج ۰)

الثانی: خبث فساد الملک ثم هو قسمان: الاول: ما ثبت فیه الملک بعقد من العقود کالبیع الفاسد وحکمه انه لا یطیب للعاقد ویجب رده بفسخ العقد ویکره شراؤه للمسلمین واستقراضه ایضا لکونه مانعا للرد لکنه یطیب للمشتری والمستقرض لزوال المانع (رد المحتار ص ۰ ج ۰)

والی هذا النوع یتجه ما تکرر ذکره فی کلام الفقهاء رحمهم الله من ان تبدل الملک یوجب تبدل العین.

الثانی: ما ثبت من دون عقد ما کخلط مال الغیر بمال الغیر او بمال نفسه بحیث لا یتمیز فان مثل هذا الخلط استهلاک موجب للملک للخالط فی اصل الامام رحمه الله،

وفی حکم هذا المخلوط ثلاث روایات:

الروایة الاولی: یجوز الانتفاع للخالط بنفس الخلط.

ولا یخفی ان هذه الروایة یردها القران والسنة والاجماع والقیاس فلا عبرة بها.

الروایة الثانیة: لا یحل باداء الضمان ایضا بل یجب تصدقه بکل حال.

وهذه مرجوحة ایضا اذ لا وجه لقول الحرمة بعد اداء الضمان او ارضاء المالک باختیاره

الروایة الثالثة: یحل باداء الضمان او اختیاره فبدونه لا یحل له الانتفاع ولا یجوز شراؤه ولا استقراضه ولا استهداؤه لکن یملکه الاخذ ملکا خبیثا کما کان للماخوذ منه فلا یطیب له ما لم یؤد

بدله او بغیر الضمان فی الصحیح من المذهب (ردالمحتار ص۳۰۰ ج۴)

اما تحقیق هذا فلیحقق لك بالضرورة ان ما فی الفتاوی العزیزیة من ان الدین یعادی بمال خبیث لا یصح علی الاطلاق کما قد عرفت فی احکام انواع الخبیث ولا یمکن حمله علی الاول من نوعی فساد الملك لان السؤال عن اداء الدین بمال الرشوة ولا علی المال المخلوط حتی یحمل علی روایة ضعیفة.

فالاقرب انه مبنی علی ما نقل عن بعض الحنفیة ان الحرام لا یتعدی الی ذمتین

قال فی العلائیة: الحرام ینتقل (الی) وفی حظر الاشباة: الحرمة تتعدد مع العلم بها الخ

وفی الشامیة: (قوله الحرمة الخ) نقل الحموی (الی) وما نقل عن بعض الحنفیة من ان الحرام لا یتعدی ذمتین سألت عنه الشهاب بن الشلبی فقال: هو محمول علی ما اذا لم یعلم بذلك اما لو رای المکاس مثلا یاخذ من احد شیئا من المکس ثم یعطیه آخر ثم یاخذ من ذلك الآخر آخر فهو حرام اه (شامیة ص۰۰ ج۰)

الکلام علی مجموعة الفتاوی :

احتج العلامة رحمه الله تعالیٰ بما فی السراجیة حیث اباح اجرة المغنیة ثم قاس علیها اجرة الزانیة.

لکن الحق ان اجرة المغنیة حرام ولا عبرة بقول الحل قال العلامة رحمه الله تعالیٰ:

ولا تصح الاجارة لعسب التیس وهو نزوه علی الاناث ولا لاجل المعاصی مثل الغناء والنوح والملاهی ولو اخذ بلا شرط یباح.

(قوله یباح) کذا فی المحیط وفی المنتقی: امرأة نائحة او صاحبة طبل او زمر اکتسبت مالا ردته علی اربابه ان علموا والا تتصدق به وان من غیر شرط فهو لها.

قال الامام الاستاذ: لا یطیب والمعروف کالمشروط اه

قلت وهذا مما یتعین الاخذ به فی زماننا لعلمهم انهم لا یذهبون الا باجر البتة ط (ردالمحتار ص۰۰ ج۰)

فلم یصح قیاس اجرة الزانیة علی اجرة المغنیة بناء الفاسد علی الفاسد

وما نسب الی الامام رحمه الله تعالیٰ من ان الاجارة علی الزنا فاسدة والاجرة فی الفاسد منها یحل اخذها و یملکها الآخذ فهو باطل للوجوه الآتیة:

۱ – مخالف للقرآن کما هو ظاهر لمن اعطاه الله مسکة من فهم.

۲ – قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مهر البغی خبیث

۳ – عقد الاجارة علی العمل الحرام باطل بنص الفقهاء قاطبة رحمهم الله تعالیٰ

۴ – یرده العقل ردا شدیدا.

۵ - فتح لابواب الفواحش

فلذا حمله بعضهم علی ما اذا استاجر لعمل مشروع کالطبخ مثلا مع شرط الزنا والحق ان هذه الروایة غیر ثابتة عن الامام رحمه الله تعالیٰ کما نقل العلامة الرافعی رحمه الله تعالیٰ عن الحموی رحمه الله تعالیٰ ونصه:

ثم رایت السندی قال نقلا عن الحموی ما ذکره شرح المجمع عن المحیط ان ما تاخذه الزانیة بعقد الاجارة حلال عنده لم ار فیه و بعید عن الامام المعروف بالورع فتح هذا الباب. (التحریر المختار ص۳ ج۲)

وعلی هذا فلا یجوز اداء القرض من الربوا لانه مال الغیر فیکون معطیا مال الغیر.

وما فی المجموعة عن الملتقط فلیس فیه الاستقراض اکل الربوا و کسب الحرام وهو خارج عما نحن فیه لان الکلام فی اداء القرض من الحرام والاستقراض لا یلزمه نفس الاداء فضلا عن اللزوم بمال معین

وما فی شرح الحیل فمحمول علی ما اذا لم یعلم ان غالب مال السلطان حلال او حرام او علی ما اذا یعلم ان غالب ماله حلال

وفی هاتین الصورتین یجوز الاخذ و کان الشیخ المذکور یعمل ما یعمل لامکان ان یکون الماخوذ من الحرام الغیر المعلوم او من الحرام القلیل و لما لم یعتبر الشرع هذا الامکان فی الجواز حمل عمله علی الورع لا علی اللزوم لا محالة والا فالجائزة لا تخلوا اما حلال واما حرام ان حلالا فلا یصح الاستدلال اذا الکلام فی الحرام و ایضا فای فائدة ج فی حیلة الاستقراض وان کانت حراما فلا یحل الاخذ و یعارض ایضا ما فی الملتقط علاان کتاب شرح الحیل لیس مما یحتج به عند الفقهاء رحمهم الله تعالیٰ.

والحاصل ان القرض لا یتادی بکسب الزانیة والمغنیة والربوا لان الاجارة علیهما باطلة فلم تملک الزانیة والمغنیة ما اعطیتا من الاجرة فهو مال الغیر و مال الغیر لا یتادی به القرض والحرام لا یحل بتبدل الید و کذا الربوا هذا ما عندی والله تعالیٰ اعلم.

عبدالرحیم - نائب مفتی دار الافتاء والارشاد

۱۹/رجب لیلة الجمعة ۱۴۰۱ هجری

بَابُ الکفالة وَالحَوالة وَالوکالة

بایدکفیل بالامررجوع کندبرمکفول عنه ودرصحت حواله رضایت محتال علیه شرط است

سوال : زید عم فاطمه است از زوج فاطمه مسمی بخالد مهر فاطمه را گرفت، بعده خالد فاطمه را گفت که مهرم را پس بده تا ترا طلاق دهم، فاطمه کسی را گفت از شخصی رقم گرفته بکفالت خود مرا بده تا از خالد خلاصی حاصل کنم، رقمیکه از کسی بکفالت خود خواهی گرفت از پسرَان زید وصول خواهی کرد، چراکه بذمهء زید مهر من ست که آنرا از خالد وصول کرده فوت شد، پس کفیل از عمرو رقم گرفته فاطمه را داد، بعده عمرو از کفیل مطالبه کرد وکفیل از پسران زید مطالبه کرد، مگر پسران زید می گویند که مایان متعلق این حواله هیچ علم نیست، اکنون درین باب فیصله شریعت مطهره چیست ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : کسیکه برای عمرو کفالت را قبول کرده است برای عمل آن کفیل از جانب فاطمه است وبرائی فاطمه بامرش قرض گرفته از عمرو، پس این کفیل را حق رجوع خواهد رسید بر مکفول عنها یعنی فاطمه اما فاطمه حواله کرده دین خود را بر پسران زید، واین حواله باطل ست، چراکه محتال علیهم یعنی پسران زید برین حواله راضی نشده اند ورضای محتال علیه برای صحت حواله شرط است. پس کفیل را بر پسران زید حق رجوع نیست، بر فاطمه رجوع کند وفاطمه بر پسران زید رجوع کند در ترکه زید، بشرطیکه زید بر مهر فاطمه بطور قرض قبض نموده است اما در صورت ثبوت هبهء مهر از جانب فاطمه مرزید را بر پسران زید فاطمه راحق رجوع نیست.

قال فی شرح التنویر: فان لوزم الکفیل لازمه ای لازم هو الاصیل ایضا حتی یخلصه واذا حبسه له حبسه هذا اذا کفل بامره ولم یکن علی الکفیل للمطلوب دین مثله والا فلا ملازمة ولا حبس سراج (رد المحتار ص [illegible] ج [illegible])

وایضا فی کتاب الحوالة من التنویر شرط لصحتها رضا الکل بلا خلاف الا فی الاول

وفی الشامیة تحت (قوله رضا الکل) واما رضا الثالث وهو المحتال علیه فلانها الزام الدین ولا لزوم بلا التزام درر (رد المحتار ص [illegible] ج [illegible]) والله سبحانه وتعالی اعلم. ذی القعدة [illegible] هجری

حکم حواله

سوال : عبدالله بر عبدالرحمن قرض داشت از عبدالرحمن مطالبه نمود عبد الرحمن برایش گفت قرض من که بدوش عبدالرحیم است آنرا وصول کن به عبدالرحیم هم در حضور عبدالله گفت قرض من که بدوش توست آنرا تسلیم عبدالله کن تاهنوز عبدالرحیم آن قرض را تسلیم عبدالله نکرده .

سوال : اینجا ست آیا عبدالله حق مطالبه قرض خویش را از عبدالرحمن دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این حواله است وقتیکه از محتال علیه قرض وصول نشود پس بر اصل مقروض عود کند لذا در این صورت عبدالله حق مطالبه را از عبدالرحمن دارد. والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۲/ذی‌القعده ۹۹هجری

حکم اجر مروج کفیل در ممالک عربیه

سوال : من ساکن (عمان) هستم در آنجا یک هوتل دارم که در آن یک رفیق پاکستانی را با خود شریک نموده ام هوتل بنام من است خواستن اجیران به ویزه نیز بدوش من است تضمین همه چیزها بدوش من است شریک من پاکستانی ازین چیزها مبراست پس من برای او گفتم همه عائدات هوتل از تو باشد با تادیه اخراجات ومعاشات عاملین من را در هر ما دو صد یا سیصد ریال عمانی بده حکم این معامله شرعاً چگونه است آیا جوازدارد یا سود است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این صورت جواز ندارد طریقه درست آن اینست که هوتل را به کراء بگیرید در تعمیرات آن اندک اضافه نمائی با ساختن میزوچوکی وغیره وماهانه کرای آن چیز را دوصد یا سیصد ریال تعین کنی که آنرا به رفیق خوش پاکستانی به کرابدهی. والله سبحانه وتعالی اعلم . ۴/رجب ۱۴۰۱هجری

وکیل نابالغ حق فروختن زمین را ندارد

سوال : زید نابالغ است وکیل او زمینش را با عمر وتبادله نمود برای توثیق امضای زید

را نیز گرفت بعد از بلوغ زید رضای سابق آن کافی است یا رضای دوهم جدید ضروری است ؟ بینوا توجروا

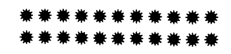
الجواب باسم ملهم الصواب : از وکیل زید وصی پدر یا پدر کلان اوست پس این مبادله درست است بشرطیکه زمین حاصل شده به زید دوبرابر قیمت زمین باشد اگر کم از آن باشد درست نیست واگر آن وکیل پدر یا جد زید را وکیل نگرفته باشد پس در هیچ صورت باید زمین زید فروخته نشود واین مبادله کالعدم گردانیده شود.

فی شرح التنویر : وجاز بیعه (الوصی) عقار صغیر من اجنبی لا من نفسه بضعف قیمته (الی قوله) وهذا لو البائع وصیا لا من قبل ام او اخ فانهما لا یملکان بیع العقار مطلقا ولا شراء (ردالمحتار ص ۵۰۲ ج ۵) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم. ۱۸/ رمضان المبارک سنه ۹۴ هجری

* * * * * * * * * * * *

﴿لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ ﴿۱۹۶﴾ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿۱۹۷﴾ لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِّنْ عِندِ اللَّهِ وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ ﴿۱۹۸﴾﴾

(پاره : ۳، آیات : ۱۹۶- ۱۹۸)



کتابُ القضاء وَالدعوی وَالشهادَاتْ

قضاء علی الغائب بضرورت جائز باشد

این بحث در کتاب النکاح تحت عنوان (حکم غائب غیر مفقود) گذشته است .

حکم قضاء بشهادة الزور

این بحث در کتاب التفسیر والحدیث گذشته است .

سوگند دادن به شاهد

سوال : زید باکسی نزاع نمود جهت تثبیت فیصله در حق خویش توسط چند شاهد تزویرودروغ دعوه خویش را توثیق داد اندیشه است که این شاهد دروغ بعد از دانستن صورت حال مجبور نموده شود بر شاهدی گفتن تا در محضر حاکم شاهدی بگوید مایان شاهدان عینی واقعه در این معامله هستیم که در این صورت لازم است که حاکم آنها را سوگند بدهد ؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر حاکم مناسب پنداشت شاهد را سوگند بدهد .

قال فی شرح التنویر: فلو امر قضاته بتحلیف الشهو و وجب علی العلماء ان ینصحوه و یقولوا له لا تکلف قضاتك الی امر یلزم منه سخطك او سخط الخالق تعالی

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله: تحت قوله(سخطك) و نقل عن الصیرفیة جواز التحلیف و هو مفید بما اذا راه القاضی جائزا ای بان کان ذا رای اما اذا لم یکن له رای فلا ط عن ابی السعود والمراد بالرای الاجتهاد(ردالمحتار ص۳۷۴ ج۴)

و ایضا فی شرح التنویر: وفی البحر عن الفتح یحلف الشهود فی زماننا لتعذر التزکیة اذ المجهول لا یعرف المجهول و اقره المصنف ثم نقل عنه عن الصیرفیة تفویضه للقاضی فلیحفظ ولا تنس ما مر عن الاشباه

وفی الحاشیة: ای قبیل التحکیم من ان الامام لو امر قضاته بتحلیف الشهود وجب علی العلماء ان ینصحوه ویقولوا له الخ (ردالمحتار ص۳۷۵ ج۴) والله سبحانه وتعالی اعلم

مثل سوال بالا

در این ایام در محکمه ها سوگند به قران داده میشود که بدون این طریقه تمیز شهادت صدق وکذب درک نه شود حکم شرعی دراین مورد چیست بنا برضرورت ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جواز دارد . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۷جمادی الاولی ۸۹هجری

باوجود موجودیت شاهدان مدعی فیصله حلف برداشتن بر مدعیٰ علیه

سوال : زید به مکه مکرمه میرفت از عمرو سیزده صد روپیه مقروض بود زید شخصی را بنام کالاخان مستری در تضمین داد کالاخان در محضرشاهدان اعتراف نمود اما بعد از رفتن زید به مکه کالاخان از تضمین پول منکر شد اهالی محله هم شاهدان عمرو را رد نمودند ودر حق کالاخان فیصلهٔ نمودند که کالاخان سوگند بردارد که نه از زید مقروضم ونه تضمین تادیه پول را نموده ام.

سوال : در اینجا ست در صورت موجودیت شاهدان مدعی آیا بر منکر قسم ضروری است یا خیر ؟ وشرعاً فیصله اهالی محله درست است یاخیر وآیا زید حق مطالبه پول خویش را دارد یا خیر ؟ بینوا توجرُوا

الجواب باسم ملهم الصواب : در صورتیکه نزد مدعی شواهد موجود باشد فیصله سوگند بر مدعی علیه خطا وخلاف شرع است اهل محله در صورتیکه شاهدی گواهان را قبول نکردند مجرم پنداشته شوند-

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البینة علی المدعی والیمین علی من انکر .والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۲۶/ذی الحجه سنه ۹۸ هجری

قضاء بعلم القاضی معتبر نیست

سوال : اگر قاضی بر راست گوئی مدعی علم داشت آیا قاضی بدون شاهدان طبق علم خویش در حق مدعی حق فیصله را دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جواز ندارد.

قال العلائی رحمه الله تعالیٰ :(والکتابة بعلمه کالقضاء بعلمه) فی الاصح بحر لمن جوزة جوزها ومن لا

فلا الان المعتمد عدم حكمه بعلمه في زماننا اشباه.

وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى: تحت قوله (لمن جوزه جوزها) وشرط جوازه عند الامام ان يعلم في حال قضائه في المصر الذي هو قاضيه بحق غير حد خالص لله تعالى من قرض او بيع او غصب او تطليق او قتل عمد او حد قذف فلو علم قبل القضاء في حقوق العباد (الى قوله) فرفعه لا يقضي عنده وقالا يقضي الخ (قوله الا ان المعتمد) اى عند المتأخرين لفساد قضاة الزمان وعبارة الاشباه الفتوى اليوم على عدم العمل بعلم القاضي في زماننا كما في جامع الفصولين (وبعد سطرين) هذا موافق لما مر عن الفتح من الفرق بين الحد الخالص لله تعالى وبين غيره ففي الاول لا يقضي اتفاقا بخلاف غيره فيجوز القضاء فيه بعلمه وهذا على قول المتقدمين وهو خلاف المفتى به كما علمت (ردالمحتار ص ٣ ج ٣) والله سبحانه وتعالى اعلم. ١٧/ذى الحجه سنه ١٤٠٣ هجرى

فیصله بر حلف مدعی خطا است

سوال : از یک مولوی صاحب سرقت شد وکسی مال اورا دزدید، مولوی صاحب بر کسی دعوه نمود آن شخص گفت من سوگند می بر دارم مولوی صاحب گفت من نیز سوگند می بر دارم مولوی صاحب سوگند برداشت واز آن شخص پول سرقت شده را تسلیم شد در حالیکه مدعی علیه نیز آماده سوگند بود بر سوگند مولوی صاحب رضا مند نبود مگر مردم او را مجبور نمودند بر دادن پول .

الجواب باسم ملهم الصواب : این پول برای مولوی صاحب حلال نیست، زیرا (البینة للمدعی والیمین علی من انکر) والله سبحانه وتعالی اعلم . ٢٧/شوال سنه ١٧ هجری

گوسفند کوچک را با شهادت بزرگ ثابت نمودن عقیقه نمودن آن جواز ندارد

این مسئله در کتاب الأضحیة والعقیقه مذکور است.

دعوای خریداری از مورث

سوال : مسمی زید دو قطعه زمین را که باهم متصل بودند یک بند خشکابه بطور حد فاصل درمیان اینها بود همین خشکا به که این وقت آباد، وآن دیگر با آب کاریز آباد شده بود درآن وقت غیر آباد بود، مسمی زید که این وقت زمین بند خشکابه آباد بود بر مسمی عمرو فروخت ، بعد از وفات شدن زید مسمی عمرو بند زمین کاریزی مذکورات بالا در

تصرف خود کرد که کلهم زمین یک ست وبمن فروخت شده اند بیک عقد. پسر بائع درین مزاحمت کرد.پس درین دعوای عمرو شرعاً بیک عقد قرار وثابت نه گردید. آیا اصل این بیع درست ست یا نه ؟ بینوا بالحق والصواب

الجواب باسم ملهم الصواب : بیع این قطعه زمین که پسر بائع اقرار بیع آنرا می کند صحیح ودرست ست. اما قطعه متنازعه فیها پس تاوقتیکه عمرو مشتری با شهادت شرعیه خریدنش را ثابت نه کند دعوای او مسموع نیست. اگر مشتری از آوردن شهادت عاجز گردید بر پسر بائع که مدعی علیه ست بشرط طلب مشتری حلف لازم خواهد شد که او را متعلق بیع اراضی معهوده هیچ علم نیست. اگر مدعی علیه از حلف انکار کند دعوای مشتری ثابت حق خواهد شد.

قال فی شرح التنویر : واذا ادعی بکر سبق الشراء له علی شراء زید ولا بینة یحلفه خصمه وهو بکر علی العلم ای انه لایعلم انه اشتراه قبله لما مر کما اذا ادعی دیناً اوعیناً علی وارث اذا علم القاضی کونه میراثاً او اقربه المدعی اوبرهن الخصم علیه فیحلف علی العلم (ردالمحتار کتاب الدعوی ج ۴) - والله سبحانه وتعالیٰ اعلم. ۲۷/صفر سنه ۷۲هجری

طفل نابالغ را با شهادت بالغ تثبیت نمودن درست نباشد

این بحث در مسائل شتی آمده است.

در وقت تحمل شهادت بلوغ شرط نیست

سوال : کسی درسن ده دوازده سالگی واقعه را مشاهده نموده بود بعد از بلوغ بر آن شاهدی گفت آیا این شهادت درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در وقت تحمل شهادت بلوغ شرط نیست عقل ممیز کافی است لذا در صورت مذکور شهادت قبول است .

قال فی العلائیة : وشرائط التحمل ثلاثة العقل الکامل وقت التحمل. وفی الشامیة : المراد مایشمل التمییز بدلیل ماسیأتی فی الباب الآتی (ردالمحتار ج ۴) وایضاً فی العلائیة لاتقبل (الیٰ قوله) وصبی ومغفل ومجنون الا فی حال صحة الا ان یتحملا فی الرق والتمییز واداها بعد الحریة ولو لمعتقه کما مر وبعد البلوغ (ردالمحتار ج ۴) - والله سبحانه وتعالیٰ اعلم. ۱۲/ذی القعده سنه ۷۲هجری

قال فی شرح التنویر : ومن الشرائط عدم قرابة ولاداوزوجية او عداوة دنيوية اودفع مغرم او جرمغنم کماسیجئ (ردالمحتار ص۵۱۳ ج۴) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم۔

غرہ ذی لعقدہ سنہ ۷۳ ہجری

شهادت دشمن قبول نیست

سوال : آیا شهادت دشمن در معاملات دنیوی جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در معاملات دینیه شهادت خصم معتبر است اما در مخاصمت دنیوی قبول نیست .

فی شرائط الشهادة من شرح التنویر : عدم قرابة ولاداوزوجية اوعداوة دنيوية۔

وفی الشامیة : ان شهادة العدو علی عدوه لا تقبل وان کان عدلاً وصرح یعقوب باشا فی حاشیته بعدم نفاذ قضاء القاضی بشهادة العدو علی عدوه (ردالمحتار ج۴) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم۔

غرہ ذی لعقدہ سنہ ۷۳ ہجری

شهادت ریش تراش قبول نیست

سوال : آیا شرعاً شهادت ریش تراش قبول است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : ریش تراشی فسق وگناه بزرگ است که در محضر مردم علی الاعلان مرتکب آن جرم میگردد که این استخفاف شریعت است پس این شخص فاسق میگردد شهادت فاسق قبول نیست .

قال فی شرح التنویر : ویحرم علی الرجل قطع لحیة (ردالمحتار کتاب الحظر والاباحة ج۵) وزیادة التفصیل فی کتاب الصوم من شرح التنویر ورد المحتار۔

البته در صورت ضیاع حق که شهادت عادل موجود نباشد وریش تراش شخص صادق باشد پس شهادت او در این صورت قابل قبول است. والتفصیل فی الشامیة. والله سبحانه وتعالیٰ اعلم۔

غرہ ذی لعقدہ سنہ ۷۳ ہجری

شهادت فاسق

سوال : آیا شهادت فاسق قبول است یا خیر در صورتیکه در عصر حاضر شاهدان عادل خیلی کم پیدا میشود؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در صورت نیافتن شاهدان عادل نزد متاخرین شهادت فاسق نیز معتبر است بلکه احیانا بر شهادت فاسق فیصله نمودن ضروری است مثلاً در صورت ضیاع حقوق .

قال الامام علاء الدین ابو الحسن الطرابلسی رحمه الله: (مسالة) قال القرافی فی باب السیاسة نص بعض العلماء علی انا اذا لم نجد فی جهة الا غیر عدول اقمنا اصلحهم واقلهم فجورا للشهادة علیهم ویلزم مثل ذلک فی القضاة وغیرهم لئلا تضیع المصالح قال وما اظن احدا یخالف فی هذا فان التکلیف شرط فی الامکان وهذا کله للضرورة لئلا تهدر الاموال وتضیع الحقوق قال بعض واذا کان الناس فساقا الا القلیل النادر قبلت شهادة بعضهم علی بعض ویحکم بشهادة الامثل فالامثل من الفساق هذا هو الصواب الذی علیه العمل وان انکره کثیر من الفقهاء بالسنتهم وکذلک العمل علی صحته کون الفاسق ولیا فی النکاح ووصیا فی المال وهذا یؤید ما نقله القرافی واذا غلب علی الظن صدق الفاسق قبلت شهادته وحکم بها والله تعالی لم یامر برد خبر الفاسق فلا یجوز رده مطلقا بل یتثبت فیه حتی یتبین صدقه من کذبه فیعمل علی ما تبین وفسقه علیه (معین الحکام ص ۷۰) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۶/شعبان ۹۷ هجری

بعد از طلاق خانم بر شوهر دعوهٔ متاع را نمود

سوال : بعد از طلاق خانم بر شوهر دعوه متاع راکرد پدر شوهر گفت بعد از فسادات پنجاب با شمول مال خانم همه مال مایان به غارت برده شده است آیا در این صورت بر شوهر مال خانم واجب است یا خیر؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : خانم با شهادت تثبیت کند که مالش نزد شوهر موجود است در این صورت خانم حقدار مال است اما اگر مال ضائع شده باشد در آن صورت خانم را چیزی نرسد.والله سبحانه وتعالی اعلم .

۶/ذی قعده سنه ۷۳ هجری

در وقت شهادت در حضور قاضی ارشاره نمودن به مدعی ومدعی علیه ضروری است

سوال : اگر شاهد جهت خوف مدعی علیه وقاضی در غیاب هر دو شاهدی بگوید آیا این شهادت قابل مدار است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : درشهادت حضور در مجلس قاضی وروبروی مدعی ومدعی علیه اگر حاضر باشد شاهدی گفتن شرط است لذا در صورت مسؤله شهادت قابل مدار نیست .

قال فی شرح التنویر : وهی ان علی حاضر یحتاج الشاهد الی الاشارة الی ثلاثة مواضع اعنی الخصمین والمشهود به لو عینا لادینا وان علی غائب کما فی نقل الشهادة او میت فلا بد للقبولها من نسبة الی جده الخ (ردالمحتار ج۴) والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۲/ذی قعده سنه ۷۳هجری

با دو شتر ماده یک چوچه هست، صاحب هر شتر بر آن دعوه دارد

سوال : دوتن در جنگل شتر چرانی میکردند به یک وقت هر دو شتر زائید که یک چوچه راگرگ برد وچوچه دوم شیر هر دو شتر رامی نوشید وپستان هردو را میگیرد مالک هر شتر دعوه دارد که این چوچه شتر من است در این مورد حکم شرع چیست نزدیکی هم شاهد نیست ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : وقتیکه نزدیکی هم شاهد نیست وچوچه شیر هر دو شتر را می نوشد این چوچه در قبضه هر دو مالک است پس بین هر دو مشترک باشد.

قال فی التنویر: ولو برهنا علی نتاج دابة وارخا قضی لمن وافق سنها تاریخه فلو لم یؤرخا قضی بها للذی الید ولهما ان فی ایدیهما او فی ید ثالث وان لم یوافقهما فلهما ان کانت فی ایدیهما او کانا خارجین فان فی ید احدهما قضی بها له وقال فی الشرح: هو الاصح.

وفی الشامیة: (قوله ولو برهنا) یتصور هذا بأن رای الشاهدان انه ارتضع من لبن انثی کانت فی ملکه و اعتلف من علفه او رایا ارتضع من انثی فی ملک احد فصل الشهادة للفریقین الخ (قوله للذی الید) هذا قید لما اذا ادعی کل منهما النتاج فقط اذ لو ادعی الخارج الفعل ذی الید کالغصب والاجارة العاریة فبینة الخارج اولی لانها اکثر اثباتا لاثباتها الفعل علی ذی الید الخ (ردالمحتار ج۴) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۰/ذی الحجه سنه ۷۳هجری

دعوهٔ زوجین بر متاع

سوال : در متاعی که مختص به احدالزوجین نباشد در صورت دعوه زوجین کدام را ترجیح داده شود در آن ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در این صورت قول زوج معتبر است لذا آن مال زوج است
قال الامام العلائی رحمه الله تعالی: وان اختلف الزوجان فی متاع البیت فالقول لکل واحد منهما فیما صلح له مع یمینه الا اذا کان کل منهما یفعل او یبیع ما یصلح للاخر فالقول له لتعارض الظاهرین درر وغیرها والقول له فی الصالح لهما وما فی یدها فی یده والقول لذی الید بخلاف ما یختص بها لان ظاهرها اظهر من ظاهره وهو ید الاستعمال۔

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی : قال فی الشرنبلالیة قوله الا اذا کان کل منهما یفعل او یبیع ما یصلح للاخر لیس علی ظاهره فی عمومه فلی قول احدهما یفعل او یبیع الاخر ما یصلح له لان المرأة اذا کانت تبیع ثیاب الرجال او ما یصلح لهما کالآنیة والذهب والفضة والامتعة والعقار فهو للرجل لان المرأة وما فی یدها للزوج والقول فی الدعاوی لصاحب الید بخلاف ما یختص بها لانه عارض ید الزوج اقوی منها وهو الاختصاص بالاستعمال کما فی العنایة (ردالمحتار ص۱۸ ج۴). والله سبحانه وتعالی اعلم
۱۷ / جمادی الاولی سنه۸۷هجری

دعوی قرض بر میت

سوال : عمویم فوت شد عده زیاد مردم مدعی قرض بر او شدند اما نزد کسی هم گواه موجود نیست نه عمویم وصیت تحریری نموده ونه وصیت شفهی کرده بود ورثه عمویم باوجود اظهار لاعلمی در فکر تادیه قرض اند اما در استدعای ثبوت شرعی اند نزد مدعی ها نیز شواهد نیست در این صورت چه باید کرد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر قرضخواهان شهادت شرعیه نداشته باشند پس ورثه را بر لا علمی سوگند داده شود.

قال فی التنویر : واذا ادعی سبق الشراء یحلف خصمه علی العلم، کذا اذا ادعی دینا او عینا علی وارث اذا علم القاضی کونه میراثا او اقر به المدعی او برهن الخصم علیه (ردالمحتار ج ۴ ص۴۸۳) - والله سبحانه وتعالی اعلم۔
۲۸ / صفر سنه ۱ ۹هجری

بوقت عقد زیورات تسلیم شده به خانم ملکیت از که میباشد ؟

سوال : زید مامور حکومتی بود که وفات یافت خانم پسر صغیر وبرادرانش از او وارث ماندند زیوراتیکه از طرف خسران وغیره اقارب به خانم در وقت عقد داده شده بود آیا این

مال از خانم باشد یا آن نیز بین ورثه تقسیم شود ویا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: درزیورات داده شده از طرف خسران تفصیل چنین است. اگر در وقت دادن خسران آنان توضیح نموده باشند طبق توضیح آنان عمل نموده شود در غیر آن فیصله بر مدار عرف نموده شود اگر بین خانواده آن یا بین اهالی آن شهر زیورات بشکل ملکیت داده میشد خانم مالک آن است در غیر آن مالک آن نیست، اما اشیاء داده شده از طرف دیگر اقارب همه در ملکیت خانم داخل است. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۳/صفر سنه ۹۵ هجری

بحث مفصل در حصه دعوه نسب ومدت سماع

سوال: پدرم فوت شد من را با برادرانم ورثه از ترکه پدرم محروم نمودند ادعا میکنند که پدرم با مادرم نکاح نکرده بود پس تو با برادران وهمشیره هایت ثابت النسب نیستی من بر اثبات نسبت وورثه بر عدم نکاح شاهد آوردیم گواهان کدام گروه قبول شود ناگفته نماند. پدر مرحوم من از خانم سابق یک پسر داشت که اهالی قریه تمام جائیدات پدرش رابنام او کردند وقتیکه بست وسه سال بعد مسئله ترکه شروع شد این اولاد خانم دوهم نیز دعوه دار وراثت شدند وگفتند باید مایان نیز ورثه حقیقی مرحوم گردانیده شویم پس از نظر شرع در این مورد وارث حقیقی میت کدام گروه اند؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در شریعت بینه جهت اثبات دعوی میباشد نه جهت رد آن لذا در صورت مسؤله بر عدم نکاح تثبیت شواهد را اعتبار نباشد بالخصوص وقتیکه حتی الامکان جانب نسب را ترجیح باشد وفعل مسلمان حتی الامکان بر صلاح محمول گردانیده شود.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله:

تنبیه: لاتسمع بینته ولا بینة ورثته علی تاریخ نکاحها بما یطابق قوله لانها شهادة علی النفی معنی فلا تقبل والنسب یحتال لاثباته مهما امکن والامکان هنا بسبق التزوج بها سرا بمهر یسیر وجهرا باکثر سمعة ویقع ذلک کثیرا وهذا جوابی لحادثة فلیتامله مع نبلالی. (ردالمحتار ص۶۸۱ ج۲)

اما اینکه در مدت بست وسه سال ورثه میت بامشاهده نمودن تصرفات پسرش خاموش بودند ایا حق ایشان ساقط شد یا خیر در این حصه اولاً عبارات فقهاء را تقدیم میکنیم.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (قوله باع عقارا) وکذا لو وهب او تصدق او سلم وقبله المبیع اذا لو اجر

او رهن او اعار ثم ادعی الحاضر تسمع اذ لیس من لوازم ذلک الخروج عن الملک وقد یرضی الشخص بالانتفاع بملکه ولا یرضی بالخروج عن ملکه ولانه فی البیع نحوه علی خلاف القیاس فلا یقاس علیه غیره ولم ار من نبه علیه فلیتأمل رملی الول ومثل البیع الوقف کما افتی به الشهاب الشلبی والفقه علی ذلک ثلاثة عشر عالماً من اعیان الحنفیة فی عصره کتب اسماءهم وخطوطهم بعوالفقه فی اخر کتاب الدعوی من فتاواه المشهورة فراجعها ثم اعلم ان التقیید بالبیع انما یظهر بالنسبة الی القریب اما بالنسبة الی الاجنبی فلا لما فی جامع الفتاوی اول کتاب الدعوی عن الخلاصة رجل تصرف فی ارض زماناً ورجل اخر یری تصرفه فیها ثم مات المتصرف ولم یدع الرجل حال حیوته لا تسمع دعواه بعد وفاته اھ وفی الحامدیة عن الولوالجیة رجل تصرف زماناً فی ارض و رجل اخر یری الارض والتصرف ولم یدع ومات علی ذلک لم تسمع بعد ذلک دعوی ولده فتترک علی ید المتصرف اھ والظاهر ان الموت غیر قید بدلیل انهم لم یقیدوا به هنا وبه علم ان مجرد السکوت عند الاطلاع علی التصرف مانع وان لم یسبقه بیع واما السکوت عند البیع فلا یمنع الادعوی القریب ثم اعلم انه نقل العلامة ابن الغرس فی الفواکه البدریة عن المبسوط اذا ترک الدعوی ثلاثاً وثلاثین سنة ولم یکن مانع من الدعوی ثم ادعی لا تسمع دعواه لان ترک الدعوی مع التمکن یدل علی عدم الحق ظاهرا اھ ومثله فی البحر وفی جامع الفتاوی وقال المتاخرون من اهل الفتوی لا تسمع الدعوی بعد ست وثلاثین سنة الا ان یکون المدعی غائباً او صبیاً او مجنوناً ولیس لهما ولی او المدعی علیه امیرا جائرا یخاف منه کذا فی الفتاوی العتابیة اھ والظاهر ان عدم سماعها بعد هذه المدة اعم من کونه مع الاطلاع علی التصرف او بدونه لان عدم سماعها مع الاطلاع علی التصرف لم یقیدوه هنا بمدة فلا منافاة بین کلامهم تأمل ثم اعلم ان عدم سماعها لیس مبنیاً علی بطلان الحق حتی یرد ان هذا قول مهجور لانه لیس ذلک حکم ببطلان الحق وانما هو امتناع من القضاة عن سماعها خوفاً من التزویر ولدلالة الحال کما دل علیه التعلیل والا فقد قالوا ان الحق لا یسقط بالتقادم کما فی قضاء الاشباه فلا تسمع الدعوی فی هذه المسائل مع بقاء الحق للاخر ولذا لو اقر به الخصم یلزمه کما فی مسألة عدم سماع الدعوی بعد مضی خمس عشرة سنة اذا نهی السلطان عن سماعها کما تقدم قبیل باب التحکیم فاغتنم هذا التحریر المفرد (ردالمحتار ص۳۳۷ ج۴)

ونقل ط عن الخلاصة لا تسمع بعد ثلاثین سنة اھ (ردالمحتار ص۳۴۲ ج۴)

(تنبیهات): الاول قد استفید من کلام الشارح ان عدم سماع الدعوی بعد هذه المدة انما هو للنهی عنه من السلطان فیکون القاضی معزولا عن سماعها لما علمت من ان القضاء یتخصص فلذا قال الا

بامر ای فاذا امر بسماعها بعد هذه المدة تسمع وسبب النهی قطع الحیل والتزویر فلا ینافی ما فی الاشباه وغیرها من ان الحق لا یسقط بتقادم الزمان اھ ولذا قال فی الاشباه ایضا ویجب علیه سماعها ای یجب علی السلطان الذی نهی قضاته عن سماع الدعوی بعد هذه المدة ان یسمعها بنفسه او یأمر بسماعها کی لا یضیع حق المدعی والظاهر ان هذا حیث لم یظهر من المدعی امارة التزویر (وبعد صفحة) السادس استثناء مال الیتیم مقید بما اذا لم یترکها بعد بلوغه هذه المدة و بما اذا لم یکن له ولی کما یأتی (ردالمحتار ص۳۴۸ ج۴)

از عبارات فوق امور ذیل ثابت شد :

(۱) توسط اطلاع علی التصرف بلا قید مدت دعوی ساقط میگردد.

(۲) باعلم بیع تنها حق قریب ساقط گردد حق اجنبی ساقط نمیگردد.

(۳) مدت عدم سماع پانزده سال است که بعد از این مدت حاکم به قاضی اجازه نمی دهد پس باید در این صورت حاکم دعوی را به دقت بشنود یا کسی را به سماع دعوه مقرر کند.

(٤) بعد از سی یا سی وسه وسی وشش سال حق دعوی ساقط میشود قول مفتی به سی وشش سال است

(۵) اگر مدعی نابالغ باشد یا بنا بر کدام عذر دعوه نکرده باشد. پس این مدت بعد از بلوغ وبعد از زوال عذر محسوب میشود .

(۶) بعد از این مدت دعوی عدم سماع مبنی بر خوف تزویر است پس در جائیکه خوف تزویر نباشد چنین که قاضی با قرائن یقین کند صدق مدعی را یا شخصاً مدعی علیه مقر باشد پس بعد از آن مدت نیز سماع دعوی درست است.

(۷) بعد ازین مدت متعینه دعوی عدم سماع قضاء است در غیر آن عندالله حق صاحب حق را کسی ساقط نکند در این تمام صورت ها سقوط دعوی بنا بر خوف تزویر است .

طبقیکه از عبارت علامه ابن عابدین فهمیده میشود (خوفاً من التزویر) وعبارت علامه حصکفی رحمه الله : وجعل سکوته کالافصاح قطعا للتزویر والحیل (ردالمحتار ج۵ ص۵۲۳)

ودر مسئله مذکوره خوف تزویر نیست چراکه اولاد خانم اول اعتراف میکند که ماحق وراثت اورا نمی دهیم چراکه آنها اولاد خانم دوهم را از پدرش ثابت النسب نمی پندارند قبلاً گفته شد که ثابت النسب باشد از پدر ایشان لذا حق وراثت را داشته باشند. والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۳/ربیع الآخر سنه ۹٦ هجری

قانون عدم سماع دعوی بعد از سه سال خلاف شرع است

سوال : قبل از سه سال کسی باتبدیلی اسم وولدش در محکمه بر جائیداد کسی دعوه نمود حاکم درحق اوفیصله نمود بعد از سه سال ورثه حقیقی میت از جعل سازی این شخص مطلع شدند عرض نمودند اما چونکه درمحکمه قانون است که بعد از سه سال عریضه کسی قبول نمیشود پس محکمه عرض او را قبول نکرد دراین صورت چه بایدکرد؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : شرعاً در حصه عدم سماع دعوی تحدید سه سال نیامده بعد از سه سال نیز دعوه مدعی شنیده میشود البته فقهاء در صورت عذرسی وشش سال را تحدید نمودند تا این مدت خاموشی مدعی دلیل کذب آن است ودر صورت عذر اگر دانسته شد که مدعی واقعًا برحق است بعد ازسی وشش سال نیز حق دعوی را دارد.

قال فی الاشباه: ان الحق لایسقط بتقادم الزمان. والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۱/صفر سنه ۹۸ هجری

شهادت شاهد وعده معاف مردود است

سوال : عمرو خلاف زید دعوه نمود که زید چهارتن را بر قتل او مامور ساخته بود که انها عوض من پدرم را به قتل رساندند پسانتریکی از آن چهار تن شاهد وعده معاف گردید که با شهادت او سه تن دیگر دستگیر شدند.

سوال اینجاست که حیثیت شاهد وعده معاف چگونه است؟ نیز گناه قتل آیا بر آمر میباشد ویا بر قاتلین مامور شده ؟ ؤبر اینها آیا دیت مقتول یعنی کسی راکه به قتل رساندند واجب میگردد ویا قصاص آن؟بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : امر قتل گناه کبیره است اگر بر آن حکم قتل مرتب شود وباقی مامورین که مرتکب قتل شدند شدید مجرم ومرتکب گناه کبیره اند.

قال فی التنویر وشرحه: والثالث خطا وهو نوعان لانه اما خطا فی ظن الفاعل کان یرمی شخصا ظنه صیدا اوحربیا اومرتدا فاذا هو مسلم او خطا فی نفس الفعل کان یرمی غرضا او صیدا فاصاب ادمیا او رمی غرضا فاصابه ثم رجع عنه او تجاوز عنه الی ماوراءه فاصاب رجلا او قصد رجلا فاصاب غیره الخ

وشهادت فاسق مردود میباشد، البته نزد متاخرین شهادت فاسق مقبول است بشرطیکه قاضی بر صدق او مطمئن باشد ظاهر است که در حصهء چنین مجرم اظهار اطمینان مشکل میباشد دوهم اینکه درچنین شهادت منفعت شخصی شاهد میباشد . فلترد شهادته کالشهادة للوالد والولاد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۵/محرم سنه ۹۹ هجری

در شهادت علی القول اختلاف زمان ومکان مضر نیست

سوال : زید بر طلاق اقرار میدارد در این حصه دوتن شاهد نیز اند یکی میگوید زید در وزخانم خویش را در حضور من طلاق کرد دوهم میگوید امروز خانم خویش را در حضور من طلاق نمود پس در نتیجه این شهادت متضاد حکم شرع چیست آیا با این شهادت خانم زید طلاق میشود یا خیر؟ در صورتیکه شهادتها متضاد اند . بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : باوجود اختلاف مکان وزمان این نصاب شهادت را اعتبار باشد زیرا با اختلاف زمان ومکان کلام مختلف نمیشود.

قال العلامة ابن نجیم رحمه الله تعالی: قال لامرأته ان کلمت فلانة فانت طالق فشهد احدهما انها کلمته غدوة والاخر عشیة طلقت (وبعد صفحة) ولو شهد شاهد انه اوصی الیه یوم الخمیس والاخر انه اوصی الیه یوم الجمعة جازت لانها کلام لا تختلف بزمان ومکان کذا فی وصایا الولوالجیة. (البحر الرائق ص ۱۰۰ ج ۷)
والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۵/صفر سنه ۹۹ هجری

قسم نمودن بر فعل غیر

سوال : بر زید سوگند لازم گردید اما جهت عدم اعتماد بر او گفتند باید عوض او پدرش سوگند بردارد آیاچنین سوگند بر داشتن بر فعل غیر جائز است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : سوگند نمودن بر فعل غیر جواز ندارد البته سوگند بر لا علمی جواز دارد یعنی چنین گفتن حلفیه که فلان این کار رانکرده جواز ندارد اما چنین گفتن که من علم ندارم جواز دارد.

قال فی التنویر وشرحه: والتحلیف علی فعل غیره یکون علی العلم ای انه لا یعلم انه کذلک لعدم علمه بما فعل غیره ظاهرا (رد المحتار ص ۴۰۲ ج ۴) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۷/رمضان سنه ۱۴۰۰ هجری

بنا بر کاغذات سابق حکومتی قبضه دیرینه حجت نیست

سوال : بریک قطعه زمین دوفریق دعوه دارند با مطالعه تفصیل با جواب نوازش فرمائید، عبدالوحید وبرادران او مدعی اند ومدعی علیه الله وسایا ودیگر افراد اند، میگویند این زمین پدر کلان من است حاجی الله دو مالک زمین نور محمد بود بعد از او شش پسران او بر آن قابض بودند محمد خان شاه محمد احمدخان بهادر پنجل وبهاوالدین قبضه نیز درست مانست ومدعی میگوید صد سال قبل در کاغذات حکومتی این زمین سرکاری بود که پدر کلانم بایک هندو آنرا از حکومت تصرف نمود که بعداً از هند ونیز آنرا پدر کلانم خرید در این صورت سه پسران او نور محمد ، رسول بخش ومحمد اسحاق بر آن قابض بودند بعداً رسول بخش قبل از عاروسی فوت شد و این زمین پشت در پشت نزد ماست قباله زمین هم بدست من است در صورتیکه قبضه زمین دردست مدعی است پس شرعاً فیصله این زمین در حق کدام فریق نموده شود در حالیکه دراین حصه سلسله مدت دراز گذشته است.بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : از مشاهده نمودن کاغذات حکومتی درک وفهمیده شد که زمین در ملکیت مدعی است امام سرخسی، امام قاضی خان وعلامه بزازی رحمهم الله کاغذات سرکاری را بلا شهود نیز حجت گردانیده اند.

کما صرح به العلامة ابن عابدین فی رسالة نشر العرف فی بناء بعض الاحکام علی العرف ونصه:

وحاصله ان ما مر من قولهم لایعتمد علی الخط ولایعمل به مبنی علی اصل المنقول فی المذهب قبل حدوث العرف ولما حدث العرف فی الاعتماد علی الخط والعمل به فی مثل هذه المواضع افتوابه.

وذکر العلامة المحقق الشیخ هبة الله البعلی رحمه الله تعالیٰ فی شرحه علی الاشباه مانصه (تنبیه) مثل البرائت السلطانیة الدفتر الخاقانی المعنون بالطرة السلطانیة فانه یعمل به وللعلامة الشیخ علاء الدین الحصکفی رحمه الله تعالیٰ شارح التنویر والملتقی رسالة فی ذلک حاصلها بعد ان نقل ماهنا من انه یعمل بکتاب الامان ونقل جزم ابن الشحنة وابن وهبان بالعمل بدفتر الصراف والبیاع والسمسار لعلة امن التزویر کما جزم به البزازی والسرخسی وقاضی خان وان هذه العلة فی الدفاتر السلطانیة اولی کما یعرفه من شاهد احوال اهالیها حین نقلها اذلا تحرر اولا الا باذن السلطان ثم بعد اتفاق الجم الغفیر علی نقل ما فیها من غیر تساهل بزیادة او نقصان تعرض علی المعین لذلک فیضع خطه علیها ثم تعرض علی المولی لحفظها المسمی بدفترامینی فیکتب علیها ثم تعادا صولها الی امکنتها المحفوظة بالختم

والامن من التزویر مقطوع به وبذلک کله یعلم جمیع اهل الدولة والکتبة فلو وجد فی الدفاتران المکان الفلانی وقف علی المدرسة الفلانیة مثلا یعمل به من غیر بینة وبذلک یفتی مشائخ الاسلام کما هو مصرح فی بهجة عبدالله افندی وغیرها فلیحفظ انتهی ما نقله من شرح الشیخ هبة الله البعلی (رسائل ابن عابدین ج۲ص۱۴۳)

یک دلیل قبضه ناجائز مدعی علیه این هم است که تمام مطالبات زمین مالیه وغیره آن به اسم مدعی درج شده است اگر مدعی علیه صادق می بود پس باید قباله وغیره را بنام خود تبدیل می کرد . قبضه دیرینه در مقابل کاغذات سرکاری هیچ حیثیت ندارد . والله سبحانه وتعالی اعلم .
۲۶/صفر۱۴۰۷ هـ

شهادت کسیکه پرده شرعی را مراعت نمیکند مردود است

سوال : کسی که خانم ودخترانش از غیر محرم مثلاً یازنه پسر کاکا پسر ماما پسر خاله وغیره پرده نمی کنند احیاناً با انها خلوت نیز میکند در حالیکه این شخص بر باز داشتن آنان نیز قادر است آیا شهادت او قبول است یا خیر؟ نیز شرح نمائیدکه از کدام اشخاص پرده در کارست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : چنین شخص را در شرع دیوث میگوید که دیوث فاسق بزرگ است در حصه آن در حدیث وعیدات شدید آمده که داخل بهشت شده نمی تواند وشهادت فاسق مردو است .

علاوه از آن چنین شخص کاملاً بی حیاست باک نمی داند بر خانم خویش که کجا میرود وچه میکند . در حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم حیاء را با ایمان لازم گردانیده است وقتیکه یکی آن زائل شود . دوم نیز زائل میشود چقدر وعید شدید است بی پرده گی فسق وفجور چندین درجه اضافه تر باشد از جرم های دیگر مثلاً :

(۱) این فسق متعدی است یعنی توسط بی پردگی درعامه مردم بد نظری میلان خواهش جنسی وبدکاری خلق میشود جرم وگناه همه ملوثان ومرتکبان این جرم بدوش کسی باشد که حجاب شرعی را مراعت نمی کند. **ولیحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم**

(۲) این فسق وفجور بغاوت علانیه است است از خداوند تعالی ، خداوند جل جلاله اعلان نموده جرم های امت راکاملاً عفوه کنم علاوه جرم باغی علانیه که هیچگاه آنها راعفوه نمیکنم.

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: کل امتی معافی الا المجاهرین. (رواه البخاری رحمه الله تعالی.

(۳) کسانیکه پرده نمی کنند پس آنان این حکم قطعی الهی را بدمیپندارند که کفر است. پس شهادت چنین فاسق، بی حیاء دیوث وباغی ظاهر خداوند تعالی ورسول او مردود است. البته در وقت ضرورت با مراعت داشتن سه شرایط شهادت فاسق قبول میشود.

(۱) وقتیکه شاهد عادل میسر نشود.

(۲) وقتیکه اندیشه حق تلفی مدعی باشد.

(۳) فاسق چنین صاحب مروت باشد که بر صدق اوظن غالب باشد.

عن عمار بن یاسر رضی الله عنه مرفوعه ثلاثا لا یدخلون الجنة ابدا الدیوث والرجلة من النساء ومدمن الخمر قالوا فما الدیوث قال الذی لایبالی من دخل علی اهله رواه الطبرانی فی الکبیر.

عن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله ﷺ قال ثلاثة قد حرم الله علیهم الجنة مدمن الخمر والعاق والدیوث الذی یقر فی اهله الخبث رواه احمد والنسائی (مشکوة ص ۳۱۸ ج ۲)

عن ابن عمر رضی الله عنه ان النبی ﷺ قال ان الحیاء والایمان قرناء جمیعا فاذا رفع احدهما رفع الاخر وفی روایة ابن عباس رضی الله عنه فاذا سلب احدهما تبعه الاخر رواه البیهقی فی شعب الایمان (مشکوة ص ۴۳۲ ج ۲).

قال العلامة الحصکفی رحمه الله فی باب قبول الشهادة وعدمه: تقبل من اهل الاهواء ای اصحاب بدع (الی ان قال) ومن مرتکب صغیرة بلا اصرار ان اجتنب الکبائر کلها وغلب صوابه علی صغائره درر وغیرها قال: وهو معنی العدالة وفی الخلاصة: کل فعل یرفض المروءة والکرم کبیرة واقره ابن کمال قال ومتی ارتکب کبیرة سقطت عدالته.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله: معزیا الی الفتاوی الصغری: العدل من یجتنب الکبائر کلها حتی لو ارتکب کبیرة تسقط عدالته وفی الصغائر العبرة للغلبة او الاصرار علی الصغیرة فتصیر کبیرة ولذا قال و غلب صوابه اه قال فی الهامش: لا تقبل شهادة من یجلس مجلس الفجور والمجانة والشرب و ان لم یشرب هکذا فی المحیط فتاوی هندیة وفیها والفاسق اذا تاب لا تقبل شهادته ما لم یمض علیه زمان یظهر علیه اثر التوبة والصحیح ان ذلک مفوض الی رای القاضی اه

(قوله کبیرة) الاصح انها کل ما کان شنیعا بین المسلمین وفیه هتک حرمة الدین کما بسطه القهستانی وغیره کذا فی شرح شرح الملتقی

وقال فی الفتح: وما فی الفتاوی الصغری العدل من یجتنب الکبائر کلها حتی لو ارتکب کبیرة تسقط

عن الحموی الصغائر الغیر الغالبۃ لتصیر کبیرۃ حسن (رد المحتار ص ۳۷۰ ج ۵).

قال العلامۃ علاء الدین ابو الحسن رحمہ اللہ تعالیٰ: (مسالۃ) قال القرافی فی باب السیاسۃ نص بعض العلماء علی انا اذا لم نجد فی جھۃ الا غیر العدول اقمنا اصلحھم و اقلھم فجورا للشھادۃ علیھم و یلزم مثل ذلک القضاۃ وغیرھم لئلا تضیع المصالح قال وما اظن احدا یخالف فی ھذا فان التکلیف شرط فی الامکان وھذا کلہ للضرورۃ لئلا تھدر الاموال وتضیع الحقوق قال بعضھم و اذا کان الناس فساقا الا القلیل النادر قبلت شھادۃ بعضھم علی بعض ویحکم بشھادۃ الامثل فالامثل من الفساق ھذا ھو الصواب الذی علیہ العمل وان انکر کثیر من الفقھاء بالسنتھم و کذلک العمل علی صحۃ کون الفاسق ولیا فی النکاح و وصیا فی المال ھذا یؤید ما نقلہ القرافی واذا غلب علی الظن صدق الفاسق قبلت شھادتہ و حکم بھا واللہ تعالیٰ لم یامر برد خبر الفاسق فلا یجوز ردہ مطلقا بل یتثبت فیہ حتی یتبین صدقہ من کذبہ فیعمل علی ما تبین و فسقہ علیہ (معین الحکام الباب الثانی والعشرون ص ۳۰)

وقال العلامۃ الحصکفی رحمہ اللہ تعالیٰ: (والفاسق اھلھا فیکون اھلہ لکنہ لا یقلد) وجوبا ویاثم مقلدہ کقابل شھادتہ بہ یفتی وقیدہ فی القاعدیۃ بما اذا غلب علی ظنہ صدقہ فلیحفظ درر واستثنی الثانی الفاسق ذا الجاہ والمروءۃ فانہ یجب قبول شھادتہ بزازیۃ قال فی النھر و علیہ فلا یاثم ایضا بتولیۃ القضاء حیث کان کذلک الا ان یفرق بینھما انتھی.

قلت: سیجیء تضعیفہ فراجعہ.

وقال العلامۃ ابن عابدین رحمہ اللہ تعالیٰ: (قولہ لکنہ لا یقلد وجوبا الخ) قال فی البحر وفی غیر موضع ذکر الاولویۃ یعنی الاولی ان لا تقبل شھادتہ وان قبل جاز وفی الفتح ومقتضی الدلیل ان لا یحل ان یقضی بھا فان قضی جاز و نفذ اھ. ومقتضاہ الاثم وظاھر قولہ تعالی. ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا. ان لا یحل قبولھا قبل تعرف حالہ وقولھم بوجوب السؤال عن الشاھد سرا وعلانیۃ طعن الخصم او لا فی سائر الحقوق علی قولھما المفتی بہ یقتضی الاثم بترکہ لانہ للتعرف عن حالہ حتی لا یقبل الفاسق وصرح ابن الکمال بان من قلد فاسقا یاثم واذا قبل القاضی شھادتہ یاثم اھ (قولہ بہ یفتی) راجع لما فی المتن فقد علمت التصریح بتصحیحہ وبانہ ظاھر المذھب واما کون عدم تقلیدہ واجبا ففیہ کلام کما علمت فافھم (قولہ وقیدہ) ای قید قبول شھادۃ الفاسق المفھوم من قابل اھ ح وعبارۃ الدرر حتی لو قبلھا القاضی وحکم بھا کان اثما لکنہ ینفذ وفی الفتاوی القاعدیۃ ھذا اذا غلب علی ظنہ صدقہ وھو مما یحفظ اھ

للعدو الظاهر انه لا یاثم ایضا لحصول العیین المامور به فی النص تامل قال ط فان لم یغلب علی ظن القاضی صدقه بان غلب کذبه عنده او تساویا فلا یقبلها ای لا یصح قبولها اصلا هذا ما یعطیه المقام اه (ردالمحتار ص ۳۰۰ ج ۴)

قال الامام الحصکفی رحمه الله تعالی: والعدالة لوجوبه لا لصحته خلافا للشافعی رحمه الله تعالی: فلو قضی بشهادة فاسق نفذ و اثم فتح الا ان یمنع منه ای من القضاء بشهادة الفاسق الامام فلا ینفذ (الی قوله) وما فی القنیة والمجتبی من قبول ذی المروة الصادق فقول الثانی بحر وضعفه الکمال بانه تعلیل فی مقابلة النص فلا یقبل الرد المصنف.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله بشهادة فاسق نفذ) قال فی جامع الفتاوی واما شهادة الفاسق فان تحری القاضی الصدق فی شهادته تقبل والا فلا اه فتال وفی الفتاوی القاعدیة هذا اذا غلب علی ظنه صدقه وهو مما یحفظ درر اول کتاب القضاء وظاهر قوله وهو مما یحفظ اعتماده اه (قوله النص) وهو قوله تعالی واشهدوا ذوی عدل منکم واجمعا عنه اول القضاء (ردالمحتار ص ۳۰۲ ج ۴).

آن رشته داران قریبی که پرده نمودن از آنها فرض است :

(۱) پسر کاکا (۲) پسر عمه (۳) پسر ماما (٤) پسرخاله (۵) ایور (۶) جیته (۷) سنو (۸) زن برادر (۹) زن کاکا (۱۰) خالو (۱۱) شوهر کا بهتیجا (۱۲) شوهر کا بهانجا (۱۳) شورکاچچا (۱٤) شوهر کامامو (۱۵) شوهر کاپهوپها (۱۶) شوهر کاخالو

نسبت به اغیار پرده نمودن از رشته دار غیر محرم شدید تر است زیرا که جهت کثرت آمد ورفت واختلاط بی حجابانه خوف فتنه وخطر در آنها زیاد است.

ازینجا ست که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده : الحمو موت.

تفصیل کامل اهمیت فرضیت پرده در رساله (هدایة المرتاب فی فرضیة الحجاب) ووعظ (پرده شرعی) مطالعه شود. والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۵/شعبان سنه ۱٤۱۵ هجری

شهادت تصویر گران مردود است

سوال: کسی که بلا ضرورت تصویر خودرا می گیرد ویاتصویر دیگران را می کشد یا نزدش درخانه یا در دوکان تصویران می نهد آیا شهادت او شرعاً معتبر است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بلا ضرورت عکس گیری ویا عکاسی ویا نگهداشتن آن جرم بزرگ وحرام است که بر آن وعیدات شدید آمده است کسی که بدون ضرورت

تذکره، کارت قومی پاسپورت وغیره عکس میگیرد یا عکاسی میکنید فاسق ومردود الشهادت است . تفصیل کامل در جواب سوال اول گذشت.

وعیدات بر تصویر

عن ابی طلحة ﷺ قال قال النبی ﷺ: لا تدخل الملائکة بیتا فیه کلب ولا تصاویر متفق علیه.

عن ابن عباس ﷺ عن میمونة رضی الله عنها ان رسول الله ﷺ اصبح یوما واجما وقال ان جبرئیل کان وعدنی ان یلقانی اللیلة فلم یلقنی اَمَ والله ما اخلفنی ثم وقع فی نفسه جرو کلب تحت فسطاط له فامر به فاخرج ثم اخذ بیده ماء فنضح مکانه فلما امسی لقیه جبرئیل فقال لقد کنت وعدتنی ان تلقانی البارحة قال اجل ولکنا لا ندخل بیتا فیه کلب ولا صورة فاصبح رسول الله یومئذ فامر بقتل الکلاب حتی انه یامر بقتل کلب الحائط الصغیر ویترک کلب الحائط الکبیر رواه مسلم.

عن عائشة رضی الله عنها ان النبی ﷺ لم یکن یترک فی بیته شیئا فیه تصالیب الا نقضه رواه البخاری

وعنها رضی الله عنها عن النبی ﷺ قال: اشد الناس عذابا یوم القیمة الذین یضاهون بخلق الله متفق علیه

عن ابی هریرة ﷺ قال سمعت رسول الله ﷺ یقول: قال الله تعالی و من اظلم ممن ذهب یخلق کخلقی فلیخلقوا حبة اوشعیرة متفق علیه.

عن عبدالله بن مسعود ﷺ قال سمعت رسول الله ﷺ یقول: اشد الناس عذابا عندالله المصورون متفق علیه.

عن ابن عباس ﷺ قال سمعت رسول الله ﷺ یقول: کل مصور فی النار یجعل له بکل صورة صورها نفسا فیعذبه فی جهنم قال ابن عباس ﷺ فان کنت لابد فاعلا فاصنع الشجر ومالا روح فیه متفق علیه

وعنه ﷺ عن النبی ﷺ: فی حدیث طویل فی اخرة و من صور صورة عذب و کلف ان ینفخ فیها ولیس بنافخ رواه البخاری

وعن ابی هریرة ﷺ قال قال رسول الله ﷺ: یخرج عنق من النار یوم القیمة لها عینان تبصران واذنان تسمعان ولسان ینطق یقول انی وکلت بثلاثة بکل جبار عنید و کل من دعا مع الله الها اخر و بالمصورین رواه الترمذی (مشکوة ص ۳۸۵ و ۳۸۶) والله سبحانه وتعالی اعلم

برحرمت تصویر تفصیل بحث دررساله (النذیر العریان عن عذاب صورة الحیوان) مطالعه شود.

شهادت کسی که تلویزون را مشاهده میکند مردود باشد

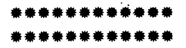
سوال : کسی که در خانه اش تلویزون دارد واو با اطفالش آنرا مشاهده میکند آیاشهادت او پذیرفته میشود یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : تلویزون منشای بی حیانی، عریانی، بی ادبی زناکاری سرقت چپاولگری وبی مهار شدن اولاد ووبال گردیدن جان والدین وناسور خطیر است لذا تمام وعیدات که در حصه عکس گیری وعکاسی آمده همه آن وعیدات در حصه مشاهده کننده تلویزون نیز منطبق است .

پس کسی که در این جرم ملوث باشد فاسق بزرگ ومجرم به گناه کبیره پنداشته می شود لذا شهادت چنین شخص مردود است . در حصه تلویزون رساله (تی وی مهلک تراز تی بی) مطالعه شود که علاوه هلاکت دنیوی جسمانی ودینی باعث هلاکت اخروی وقبر نیز گردد. والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۵/ شعبان سنه ۱٤۱۵هجری

****

****



﴿ قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿٢٤﴾ ﴾

کتابُ الصّلح

در تخارج حیله جواز صلح عن الدین

سوال : در درمختار چهار حیله جواز صلح عن الدین مذکور است.

ونصه : وصح لو شرطوا ابراء الغرماء منه ای من حصته لانه تملیك الدین ممن علیه فیسقط قدر نصیبه عن الغرماء او قضوا نصیب المصالح منه ای الدین تبرعا منهم احالهم بحصته او اقرضوه قدر حصته منه وصالحوه عن غیره بما یصلح بدلا و احالهم بالقرض علی الغرماء وقبلوا الحوالة وهذه احسن الحیل ابن کمال والاوجه ان یبیعوه کفا من تمر او نحوه بقدر الدین ثم یحیلهم علی الغرماء ابن ملك (درمختار، کتاب الصلح)

وفی الشامیة: (قوله احسن الحیل) لان فی الاولی ضررا للورثة حیث لا یمکنهم الرجوع علی الغرماء بقدر نصیب المصالح وکذا فی الثانیة لان النقد خیر من النسیئة اتقانی (قوله والاوجه) لان فی الاخیرة لا تخلو عن ضرر التقدیم فی وصول مال ابن مالك. (ردالمحتار ص۵۳۰ ج۴)

اشکال در اینجاست که ضررحیله (النقدخیر من النسیئة) در حیله ثانیه وثالثه در هر دو موجود است طبقیکه در عبارت فوق شامی بر آن تصریح شده پس حیله ثالثه چگونه احسن الحیل گردانیده شد؟ بینوا بیانا شافیا توجروا اجرا وافیا.

الجواب باسم ملهم الصواب : در حیله ثانیه ضرر (النقد خیر من النسیئة) مبنی بر این است که در این حیله حواله تسلیم میشود در حالیکه در آن قول حواله خلاف تحقیق است طبقیکه در شامی آمده.

(قوله واحالهم) لا محل لهذه الجملة هنا وهی موجودة فی شرح الوقایة لابن ملك وفی بعض النسخ او احالهم (ردالمحتار ج۴ ص۵۳۰)

وقتیکه بنای ضرر مذکور خلاف تحقیق است پس در حیله ثانیه قول بر این ضرر درست نباشد ابن ملک بر صاحب در رد نموده این جمله را افزود اما این اضافه درست نیست.

قال الطحطاوی رحمه الله: ذکره ردا علی صاحب الدرر وتبعه المصنف حیث قال ولا یخفی ما فیه ای هذا الوجه من الضرر ببقیة الورثة ولکنه لا یندفع لانه یرجع علیهم بما احالهم به فیکون الضرر علیهم مرتین اه (طحطاوی ص۳۰۰ ج۴)

ازاین عبارت این سخن نیز معلوم شد که اگر در حیله دوم حواله هم تسلیم شود باز هم در این حیله (النقد خیر من النسیئة) ضرر نیست، لهذا در حیله دوم درباره، ضرر قول زیلعی بر حق است .

ونصه: وان شرطوا ان یبرأ الغرماء منه ای من الدین صح لانه اسقاط او تملیک الدین ممن علیه الدین وکل ذلک جائز وقال صاحب الهدایة وهذا حیلة الجواز و اخری ای حیلة اخری ان یعجلوا قضاء نصیبه متبرعین ثم قال فی الوجهین ضرر ببقیة الورثة والاوجه ان یقرضوا المصالح مقدار نصیبه ویصالحوا عما وراء الدین و یحیلهم علی استیفاء نصیبه من الغرماء وهذا فی الوجهین ظاهر لانهم اذا اعطوا المصالح شیئا مقدار الدین او قدر الدین ولم یحصل لهم الدین فقد حصل لهم ضرر دنیوی ولیس فی الصورة الثالثة مثل ذلک من الضرر لانهم وان خرج منهم قدر الدین لکن حصل لهم الدین بمقابلته فانتفی عنهم الضرر الاضرر النقد فان العین خیر من الدین اه (زیلعی ص ۱۵ ج ۵)

بعد از آن حیله رابعه را اوجه قرار داده خلاصه اینکه در حیله اولی عوض مصالح حصه دین وعین عوض هر دو وصول شود دیگر ورثه عوض حصه دین رابدهند اماحصه دین به آنان نرسد لذا آنها را ضرر است ودرحیله ثانیه در مصالح صلح تنها عوض حصه عین وصول شود وحصه دین تبرعاً به ورثه داده شود وبر مقروض در این مصالح رجوع نکند در آن دیگر ورثه را ضرر باشد که حصه دین را به مصالح بدهند اما از مقروض وصول نکنند در حیلهٔ ثالثه مصالح تنهااز حصه عین صلح نموده شود وحصه دین به ورثه متباقی داده شود وآنرا از مقروض وصول کنند که در آن به فریقین ضرر نباشد پس این احسن الحیل است. البته در آن ضرر (النقدخیرمن النسیة) به ورثه باشد اما این ضرر اهون تر دو ضرر اول است ودر حیله رابعه این ضرر نیز نباشد در مصالح حصه عین ودین صلح کنند عوض هر دو را وصول کنند مانند حیله اولی وحصه دین را به باقی ورثه بدهند در مقابل آن حصه دین وصول شود به حیله بیع در این ورثه را ضرری نباشد البته آنقدر باشد که عوض حصه دین اول داده شده بعداً حصه دین وصول گردد اما این ضرر اندک است از حیله ثالثه چرا که درحصه ثالث دین را وارث از مال خود میدهد ودر رابعه از ترکه دفیعه این ضرر چنین ممکن است که از ترکه عوض حصه دین کم از مقدار حصه دین داده شود بالخصوص وقتیکه مدار صلح بر تسامح باشد پس حیله رابعه اوجه است ودر حیله ثانیه ضرر (النقد خیر من النسیئة) نباشد در

ثانیه باشد که ورثه متباقی حصه دین را اداء کنند اما از مقروض وصول نکنند از کسانیکه ضرر (النقد خیر من النسیة) را در حیله ثانیه تحریر نموده اند قول انها خلاف تحقیق است همین را در کفایه زیلعی وتکمله فتح القدیر حق دانسته اند. وگفته اند. اذ لانسیئة عند التبرع ومتعلق (النقد خیر من النسیة) در حاشیه عنایه آمده (القول فیه بحث). واللّٰه سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۱۵/رجب سنه ۷۵ هجری

چهار مسائل اهم تخارج

سوال : کسی فوت شد که پنج پسر وشش دختر داشت و در ترکه زمین، طلا باب وسامان آلات نیز داشت در این مورد یک وارث سیزده صد روپیه مقروض نیز بود اموال او قیمت شد که بالغ گردید به چهارده هزار روپیه حصه هر وارث تعین شد دختران که عاقل وبالغ وعاروسی شدگی بودند از سهم های کامل دست بردارشدند منتهی یک دختر یک گاؤمیش را که یک هزار قیمت داشت گرفت دوهمی ماشین خیاطی راکه چهار صد روپیه قیمت داشت ویک گاوراکه پنجصد روپیه قیمت داشت وگاو را سوم چند بسوه زمین گرفته مال متباقی را به برادران بخشیدند بعد از پنج سال در این مورد یک مولوی صاحب فتوی داد که این مسئله تخارج از دوعلت باطل است اول اینکه در ورثه وارث غیر بالغ موجود است که در این صورت تقسیم تخارج باطل میباشد.

دوهم اینکه دین از تخارج کشیده شود شما دین راکه بر وارث بود از آن نکشیدید که باید با اموال منقول شامل میشد پس باید تخارج از سرنو نموده شود نظر شما در این مورد چیست عنایت فرمائید ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در اینجا چهار امور قابل تحقیق است :

(۱) آیا تخارج بغبن فاحش درست است یا خیر ؟

(۲) در صورت موجودیت صغیر در ورثه آیا تخارج درست است یا خیر ؟

(۳) آیا دین بر کدام وارث مانع تخارج میباشد یا خیر ؟

(٤) اگر از مصالح بعض ورثه راحصه داده شود وبعضی دیگران را داده نشود آیا این مانع تخارج است یا خیر ؟

تحقیق امور اربعه قرار ذیل است :

(۱) اگر در ترکه منقوله حصه مدیون اضافه از میراث باشد پس مانع تخارج میباشد در غیر آن نمیباشد چراکه علت منع دین (تملیک الدین من غیر من علیه الدین) است که در ترکه منقوله دین متجاوز از حصهٔ میراث موجود است که علاوه مصالح مدیون دیگر ورثه نیز مالک دین میگردند اما در ترکه منقوله در دین متجاوز این علت مفقود است که در ترکه منقوله قیمت آن گرفته شده تقسیم گردد که با تراضی همه ورثه دین در حصه مدیون داده شود.فهو تملیک الدین ممن علیه الدین وهوجائز۔

در مسئله زیر بحث این صورت است لذا این دین مانع صحت تخارج نباشد.

(۲) اگر بدل صلح از ترکه قرار نگیرد بلکه مصالح را از خود اداء کند این تخارج مطلقاً درست باشد واگر از ترکه بدل صلح قرار گیرد چونکه در آن حق همه ورثه است پس رضایت همه در آن شرط باشد.

قال العلائی رحمه الله : ولو اخرجوا واحدا من الورثة فحصته تقسم بين الباقي على السواء ان كان ما اعطوه من مالهم غير الميراث وان كان المعطى مما ورثوه فعلى قدر ميراثهم يقسم بينهم.

وقال ابن عابدین رحمه الله: افاد ان احد الورثة اذا صالح البعض دون الباقي يصح وتكون حصته له فقط كذا لو صالح الموصى له كما في الانقروي سائحاني (ردالمحتار ص ۔۔ ج ۔)

قلت: في مسالتنا وقع التخارج بتراضي الورثة فاندفع هذا الاشكال ايضا لكن بقي رضا الصغير و سياتي حكمه

(۳) بدل صلح اگر هر قدر کم باشد تخارج در آن جواز دارد البته اگر با کسی فریبکاری شود که در وقت صلح قیمت درست چیزی آشکارا نشود بعداً غبن فاحش ظاهر شود پس توسط قاضی اختیار فسخ این صلح را دارد.

في شرح التنوير: ولو ظهر غبن فاحش لا يدخل تحت التقويم في القسمة فان كانت بقضاء بطلت اتفاقا لان تصرف القاضي مقيد بالعدل ولم يوجد ولو وقعت بالتراضي تبطل ايضا في الاصح لان شرط جوازها المعادلة ولم توجد فوجب نقضها خلافا لتصحيح الخلاصة فلو قال كالكنز تفسخ لكان اولى وتسمع دعواه ذلك اي ما ذكر من الغبن الفاحش ان لم يقر بالاستيفاء وان اقر به لا.

وفي الحاشية: (ولو ظهر غبن فاحش في القسمة) اي في التقويم للقسمة بان قوم بالف فظهر انه يساوي

خمسمائة. وفيها ايضا (قوله قلت الخ) المقتضاه انها تحتاج الى الفسخ وان معنى تبطل ويبطله ابطالها و به يظهر قول الكنز تفسخ حيث لم يقل تنفسخ. (ردالمحتار ص ۳ ج ۵)

ازین مسئله علانیه سوء تفاهم شود که در صورت غبن فاحش تخارج باطل میباشد در حالیکه از آنجا معلوم میشود که در آن صورت خیار فسخ میباشد ودعوی او مسموع میباشد غبن نقصان ظاهر شده بعد از عقد را گوید نقصان ظاهر شده در وقت عقد را غبن فاحش نگوید در تخارج بدل صلح مشروط کمیت نباشد معهذ جهت تسکین قلب چند امور تحریر شود.

(۱) در کتب مذهب آمده وقتیکه بدل صلح زر یا نقره مکیل یا موزون باشد صحت تخارج را شرط باشد که بدل صلح در آن چیز اضافه شود از حصه مصالح که در اشیاء مذکوره نباشد پس در آن کدام کمیت مشروط است.

(۲) تخارج بحکم بیع باشد ودر بیع تراضی متعاقدین در تفاوت کثیرة بدلین جائز باشد.

(۳) قال ابن عابدین رحمه الله: اوصی رجل بثلث ماله ومات الموصی فصالح الوارث الموصی له من الثلث بالسدس جاز الصلح وذكر الامام المعروف بخواهر زاده ان حق الموصی له وحق الوارث قبل القسمة غير متاكد يحتمل السقوط بالاسقاط. (ردالمحتار ص ۳ ج ۲)

در اینجا اسقاط بالصلح مراد است نه مطلق اسقاط (كما حررت فی كتاب الوصية والفرائض) تحت عنوان : حق وارث با اسقاط آن ساقط نمیگردد. مثال اسقاط بالصلح در عبارت مذکوره در صلح من الثلث بالسدس مذکور است که در آن نسبت تضعیف وتنصیف باشد شخصاً علامه ابن عابدین مثال غبن فاحش را در اینجا چنین بیان نموده باهمین نسبت.

كما مر من نصه: بأن قوم بألف فظهر انه يساوی خمسمائة.

ازینجا معلوم شد باتفاوت فاحش تخارج جائز است.

(٤) اگر صغیر شخصاً عاقد باشد پس بیع وشراء ودیگر عقود مانند دائره بین النفع والضرر در عقد صلح نیز عاقل بودن صغیر شرط باشد بلوغ شرط نباشد.

عقد صغیر عاقل منعقد نمیشود وعقد عاقل غیر ماذون منعقد میشود اما موقوف است.

بر اذن بعد البلوغ یا بر اذن ولی ولی فی المال بالترتیب اینان اند.

پدر ، وصی پدر ، جد وصی جد ، قاضی

وفی صلح شرح التنویر: وشرطه العقل لا البلوغ والحرية فصح من صبی ماذون ان عری صلحه عن ضرر بین. (ردالمحتار ص۳ ج۴)

وفی الهندية: واما شرائطه فانواع منها ان يكون المصالح عاقلا فلا يصح صلح المجنون والصبی الذی لا يعقل هكذا فی البدائع. (عالمگیریة ص۳ ج۴)

وفی كتاب الماذون من شرح التنوير: وتصرف الصبی والمعتوه الذی يعقل البيع والشراء ان كان نافعا محضا كالاسلام والاتهاب صح بلا اذن وان كان ضارا كالطلاق والعتاق والصدقة والقرض لا وان اذن به وليهما وما تردد من العقود بين نفع وضرر كالبيع والشراء توقف على الاذن حتى لو بلغ فأجازه نفذ فان اذن لهما الولی فهما فی شراء وبيع كعبد ماذون فی كل احكامه. (ردالمحتار ص۳ ج۵)

واگر صبی شخصاً مباشر عقد نباشد بلکه کسی دیگر از طرف او عقد کند پس عاقل بودن صبی شرط نباشد وصلح منعقد میگردد . البته در حصه نفاذ شرط است که ولی صبی ازطرف او عقد کند فی المال واگر غیر وی عقد نمود منعقد است اما موقوف باشد بر اذن صبی بعد البلوغ یابر اذن قاضی البته درتقسیم غیر دوروایت است. (۱) عام عقود مانند فضولی موقوف باشد . (۲) این تقسیم باطل است یعنی منعقد نمیگردد علت فرق را علامه رحمتی چنین بیان نموده که در انعقاد عقد فضولی وجود متعاقدین شرط است که در اینجا مفقود است.وسنذکر نصه عن الرافعی رحمه الله تعالی

قال ابن عابدين رحمه الله: قال فی المحيط فلو قسم بغير قضاء لم تجز الا ان يحضر (الغائب) او يبلغ (الصغير) فيجيز طوری وهذا ما قدمه الشارح (ردالمحتار ص۳ ج۵)

ونص الشارح المتقدم: وصح برضاء الشركاء الا اذا كان فيهم صغير او مجنون لا نائب عنه او غائب لا وكيل عنه لعدم لزومها حينئذ الا باجازة القاضی او الغائب او الصبی اذا بلغ او وليه ولو شركاء بطلت منية المفتی وغيرها.

وقال ابن عابدين رحمه الله: (قوله اذا كان) استثناء منقطع كما يفيده قوله بعد لعدم لزومها او استثناء من محذوف ای ولزمت اهـ ط او اراد بالصحة اللزوم (قوله الا باجازة القاضی) الظاهر رجوعه للمستثنيات الثلاث (قوله او الغائب او الصبی اذا بلغ) ولو مات الغائب او الصبی فاجازت ورثته نفذت عندهما خلافا لمحمد منية المفتی والاول استحسان والثانی قياس وكما تثبت الاجازة صريحا بالقول تثبت دلالة بالفعل كالبيع كما فی التاتارخانية وفی المنح عن الجواهر: طفل وبالغ اقتسما شيئا

ثم بلغ الطفل و تصرف فی نصیبه و باع البعض یکون اجازة (قوله هذا) ای لزومها باجازة القاضی و نحوه لو کانوا اهل شرکة فی المیراث فلو شرکة فی غیره تبطل و مقتضاه انها لا تنفذ بالاجازة فلیتأمل.

وعبارة المنیة هکذا: اقتسم الورثة بلا امر القاضی و فیهم صغیر او غائب لا تنفذ الا باجازة الغائب او ولی الصغیر او یجیز اذا بلغ اقتسم الشرکاء فیما بینهم و فیهم صغیر او غائب لا تصح القسمة فان امرهم القاضی بذلك صح.

القول: سیذکر المصنف تبعا لسائر المتون ان القاضی لا یقسم لو کانوا مشترین و غاب احدهم فکیف تصح قسمة الشرکاء بامر القاضی. اللهم الا ان یراد به الشرکاء فی المیراث لکن یبقی قول الشارح ولو شرکاء بطلت محتاجا الی نقل ونقل الزاهدی فی قنیته: قسمت بین الشرکاء و فیهم شریك غائب فلما وقف علیها قال لا ارضی لغبن فیها ثم اذن لحراثه فی زراعة نصیبه لا یکون رضا بعد ما رد فلیحرر ولا تلتبس ما قدمه من ان للشریك اخذ حصته من المثلی بغیبة صاحبه و ما نقله عن الخانیة فانه مخصص لما هنا. (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۲)

وقال الرافعی رحمه الله تعالی: (قوله الظاهر الرجوعه المستثنیات الثلاث) یدل له ما نقله فی المنح عن السراج بقوله ولهم ان یقسموا لانفسهم اذا تراضوا الا ان یکون فیهم صغیر لا ولی له او غائب لا وکیل عنه فحینئذ لا تجوز بالاصطلاح بل لا بد من القاضی لانه لا ولایة لهم علی الصغیر ولا علی الغائب فان امر القاضی بها جاز علی الصغیر والغائب لان له ولایة علی الصغیر و نظرا علی الغائب و تصرفه یصح علی المیمع (قوله لکن یبقی قول الشارح ولو شرکاء بطلت محتاجا الی نقل) علل المطلان الرحمتی فی هذه المسألة بان کل واحد اجنبی فی حق صاحبه فلم یوجد قابل عن الصغیر و نحوه و هو شرط عقد الفضولی وجود القابل عن المالك ولا یتوقف شطر العقد علی غائب بخلاف مسألة الورثة لان بعضهم یصلح خصما عن الباقین فیصح ان یکون بعضهم مقاسما و بعضهم مقاسما اهـ و معلوم ان الشارح ثقة فی النقل یعتمد علیه فیه حتی یوجد ما یخالفه (التحریر المختار ص۲۰۰ ج۲)

از تحقیق مذکوره ثابت شد که در عبارات فقهاء درجائیکه وجود صغیر رامانع صحت تقسیم ترکه گردانیده اند یعنی در آنجا تقسیم لازم ونافذ نباشد بلکه موقوف باشد بر اذن ولی یا اذن ولی یا اذن بعد البلوغ ازین عبارات عدم انعقاد بعض اصاغر مبنی است بر سوء تفاهم در استدلال .

مسئله زیر بحث :

از تحقیق امور بالا مسئله زیر بحث روشن میشود که در آنجا غیرولی از جانب صغیر عقد تخارج نموده ازینجا عقد تخارج علی الارض موقوف است که بعد از اذن وارث یا قاضی نافذ میگردد یا انتظار شود تااذن بعد بلوغ صبی اگر صبی قبل ازبلوغ فوت شد اذن،ورثه او نافذ باشد عقد تخارج علی العروض از ابتداء نافذ ولازم است. لان للام والاخ بیع المنقول من مال الصغیر لغیر تجارۃ.

ومارأیت حکم فسخ احد من الشرکاء تلک القسمة قبل الاذن والظاهر الجواز کما فی سائر العقود الموقوفة.

(۱) اختیار بیع ارض صغیر راولی ندارد الافی صور مخصوصه، اماولی اختیار تقسیم عقار را دارد چراکه تقسیم من کل الوجوه بیع نباشد بلکه من وجه بیع ومن وجه افراز است .

(۲) پدر ووصی پدر جد ووصی جد وقاضی علاوه اینان کسی اختیار تقسم راندارد نه اختیار تصرف را در مال صغیر دارد اختیار تجارت را در مال وزراعت را در زمین آن ندارند البته مادر برادر وعموی او حق حفاظت را دارند ومال منقول او را به قصد نفقه ولباس او به فروش برسانند به اجازه او بشرطیکه صغیر در پرورش آنان باشد البته اگر در ترکه طعام ولباس باشد در مصرف نمودن آن بر صغیر پرورش انها شرط نباشد.

قال فی التنویر: او اشتری الوارث الکبیر طعاما او کسوة للصغیر من مال نفسه.

وفی الشرح: فانه یرجع ولا یکون متطوعا.

وفی الحاشیة: کذا فی الخانیة ونصها او اشتری الوارث الکبیر طعاما او کسوة للصغیر من مال نفسه لا یکون متطوعا و کان له الرجوع فی مال المیت والترکة اھ. اقول: ولم یشترط الاشهاد مع ان فی انفاق الوصی خلافا کما مر وینبغی جریانه هنا بالاولی علی انه قد وقع الاختلاف فی انفاقه علی الصغیر نصیبه من الترکة نفقه مثله فی انه یصدق ام لا قولان حکاهما الزاهدی فی الحاوی ثم قال والمختار للفتوی ما فی وصایا المحیط بروایة ابن سماعة عن محمد رحمه الله تعالی مات عن ابنین صغیر و کبیر والف درهم فانفق علی الصغیر خمسمائة نفقة مثله فهو متطوع اذا لم یکن وصیا ولو کان المشترک طعاما او ثوبا واطعمه الکبیر الصغیر اوالبسه فاستحسن ان لا یکون علی الکبیر ضمان اھ

وفی جامع الفتاوی ولو انفق الاخ الکبیر علی اخیه الصغیر من نصیبه من الترکة ان کان طعاما لم

يضمن وان كان دراهم فكذلك ان كان في حجره وفي غير ذلك يضمن ان لم يكن وصيا اهـ ومثله في التاتارخانية وقدم المصنف في فصل البيع من كتاب الكراهية والاستحسان ان يجوز شراء ما لا بد للصغير منه وبيعه لاخ وعم وام وملتقط هو في حجرهم واجارته لامه فقط اهـ ومثله في الهداية وعليه فيمكن حمل ما مر عن محمد رحمه الله تعالى على ما اذا لم يكن في حجره تأمل وعلى كل فما في الخانية مشكل ان لم يكن الكبير وصيا فليتأمل (ردالمحتار ص۳۰۰ ج۵)

خلاصه اینکه در واقعه معهوده باید مادر وبرادر صغیر زمین او را تحویل حکومت کند.

(۳) تحقیق فوق در نفس مسئله است اگربرادران را همشیره ها جهت نارضائی آنان یا جهت عار وشرم در رواج به او بدهند باز هم به ذمه برادران حق شرعی آنان باقی باشد. والله سبحانه وتعالی اعلم.   ۱۵/ربیع الآخر سنه ۱۴۰۰ هجری

صلح فاسد

سوال: هنده یک نمره زمین داشت شوهرش را اجازه تعمیر دوخانه را داد اما شوهر جبراً در آن خانه دو منزله تیار کرد که خانم برآن راضی نبود بالاخره پدر هنده فیصله نمود که زمین مع مکان ۳/۱ از هنده باشد و ۳/۲ از شوهر.

اگرمنزل پائین رابه کراء میدهند کراء آن ۲/۱ ازهنده باشد ومصارف منزل بالا بین هر دونصف باشد مالیه سالانه رامساوی اداء کنند بعد ازصلح بلا اذن شوهردرتعمیر اضافه نمود. آیا هنده حق فسخ را در آن دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: صلح عن مال بمال به تصریح فقهاء بیع باشد در مصالحت ۲/۱ مصارف برهنده طی شد در حالیکه حصه او ۳/۱ می شود پس این شرط خلاف مقتضای عقد است وصلح مذکور فاسد است حسب سابق زمین ملکیت هنده ومکان ملکیت شوهر میباشد اگر چه قبل از صلح بدون اذن هنده آنرا تعمیر نموده زیرا باصلح اذن متحقق گردید البته در تعمیر وتصرفات بعد الصلح اذن ثابت نشده پس حکم آن چنین است:

(۱) اگر هنده می خواهد حکم کند زید را بر هدم بناء.

(۲) اگر باهدم زمین هنده را نقصان فاحش میرسد پس قیمت تعمیر را اداء کند تا کاملاً مالک تعمیر گردد.

(۳) اگرنقصان یسیر باشد تعمیر را هدم کند ضمان نقصان زمین بر زید واجب باشد.

قال فی التنویر: ومن بنی او غرس فی ارض غیرہ بغیر اذنه امر بالقلع والرد وللمالك ان یضمن له قیمة بناء او شجر امر بقلعه ان نقصت الارض.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله ان نقصت الارض) ای نقصانا فاحشا بحیث یفسدها اما لو نقصها قلیلا فیاخذ ارضه ویقلع الاشجار ویضمن النقصان سائحانی عن المقدسی (ردالمحتار ص۳۰ ج۶)

والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲/محرم سنه ۱۴۰۵ هجری

جواب از جامعة الاسلامیه بنوری تاون

وقتیکه تعمیر توسط مال مشترک هنده وزید صورت گرفت ودر صورت اختلاف هردو بر مصالحت پدر هنده راضی شدند که هنده هیچ نوع نارضائی نداشت پس بعد از آن اختیار فسخ عقد را ندارند زیرااین مصالحت طبق قوانین شرع صورت گرفته بوده تفصیل قرار ذیل است :

(۱) از جانب مصالح علیه ومصالح عنه از هر دو جانب مال است از جانب هنده زمین واز جانب شوهر مال مصرف شده بر تعمیر.

(۲) بنا برمصالحت هنده عوض ۴/۱ زمین از پدر ۴/۱ عمارت دومنزله را حاصل نمود وزید عوض ۴/۱ مکان از هنده ۴/۳ راحاصل نمود.

(۳) بعد از مصالحت زید وهنده در تعمیر دومنزله هریکی حسب تناسب شریک شدند.

(٤) چونکه به حیثیت خانم وشوهر بدون مطالبه تقسیم زوج زوجه شریک شدند اما زید طبق مشوره خانم تعمیر نکرد پس اثرات ذیل بر آن مرتب گردید.

الف : اگرهنده مطالبه ترمیم وتبدیلی شده باشد پول مصرف شده در این حصه بدوش شوهر باشد بدوش خانم نباشد خانم حق مطالبه پول را ندارد.

ب : اگر زید با تعمیر اضافه عمارت را نقصان داده باشد غرامت آن برزید است بر هنده نیست راگر زید وهنده این مکان مشترک را تقسیم می کنند دوصورت دارد.

(۱) یا ۴/۱ زمین به هنده داده شود یا قیمت حصه چهارم آن زمین ومکان به هنده داده شود چگونه که توافق ممکن است .

نوت : جواب محترم المقام مفتی رشید احمد صاحب مدظلهم نزد مادرست نیست زیرا ودر تحریر درتناسب کرا ۲/۱ منزل دوم رادر تقسیم شرط فاسد گردانیده وطبقیکه با شرط فاسد

بیع فاسد میشود این چنین صلح عن مال جهت در حکم بیع بودن فاسد قرار داده شود.

درحالیکه اولاً این شرط فاسد نیست زیرا بنا برمصالحت در مکان دومنزله به زید ۳/۴ به هنده ۱/۴ متعین گردید وبر منزل بالا قبضه شوهر است که ۱/۴ آن در اختیار خانم است ودر منزل پائین ۱/۴ ازهنده و ۳/۴ از زید باشد در صورت کرا در حصه پائین کرای آن ۱/۴ ازهنده مقرر شود زیرا هنده در منزل بالا ۱/۴ را در منزل بالا استعمال می کند که عوض آن به هنده در منزل پائین ۱/۴ مزید میسر شد که مجموعه نصف منزل پائین گردید این شرط طبق قانون شرع است لذا این شرط فاسد نیست پس تحریر مصالحی کاملاً درست وصحیح است.

ثانیاً صلح حکما ومالا ابتداءً بیع است برای مدعی و(الی) دفع خصومت برای مدعی علیه ومعامله صلح مبنی است بر مسامحت زیرا بنیاد بیع بر مماکست ومضایقت است لذا باید بر این فتوی نظر ثانی نموده شود.والله سبحانه وتعالی اعلم. ۵/محرم سنه ۱۴۰۵ هجری

(۱) در کرا ۱/۴ شرط فاسد نباشد الخ.

جواب : مبادلة المنافع بالمنافع جائز است علاوه از آن منافع منزل پائین بصورت کرایه اولاً غیر متیقنه ثانیاً غیر مقدوره ثالثاً غیر متعینه است .

(۲) صلح حکماً ومآ لا بیع باشد (الی) دفع خصومت برای مدعی علیه.

جواب : وقتیکه صلح به حکم بیع تسلیم شود پس برای صحت آن وجود شرایط بیع لازم میباشد کما صرحوابه .

برای مدعی علیه دفع خصومت بودن آنرا از حدبیع خارج نکند علاوه از آن وقتیکه دفع خصومت باشد که مدعی علیه منکر است اگر او اقرارنمود برحق مدعی پس در حق او نیز ابتداء بیع است .

(۳) معامله صلح مبنی بر مسامحات است . الخ

جواب : در صلح مسامحة در استیفاء ملک است ودر اینجا اضافه از ملکیت خویش گرفتن کراء شرط گردانیده شده کراء ملک نیست بلکه منفعت است تناسب مشروط دراستیفاء منافع طبق تناسب ملک نیست این شرط خلاف مقتضای ملک است این چنین با تفاوت ملک مساوات در مصارف نیز خلاف مقتضای ملک است. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۵/ذی الحجه سنه ۱۴۰۵ هجری

کتاب المضاربت

حکم مضاربت فاسده

سوال : زید تجارت می نمود همانکه درسنه ۱۹۵۲ پسرش عمرو از تعلیم فارغ شد او نیز باپدر شانه به شانه در کار پرداخت پدر با او معاهده نمود که ۳/۲ از پدر و ۳/۱ از پسرش باشد چهار سال بعد معاهده تغیر شد ۳/۳ از پدر ۳/۱ از پسر حالاً پسرش می خواهد که جد او مستقل شود پدرش درجواب گفت معاهده های تحریر شده همه فرضی بود سرمایه همه با منافع از من است عوض خدمت تو در تعلیم واز دواج بر تو مصارف شده پسرش قناعت ندارد ومیگوید شب وروز کوشان بودم بر علاوه این معامله پول دیگری را هم با آن ضم نموده ام دعوه دارد که پدرش درسنه ۱۹۵۳ عهد را تجدید نمود که حصه سوم مال از پسرم باشد فیصله شرعی در این چیست سوالات ذیل را حل وشرح نمائید :

(۱) آیا شرعاً پسر ۳/۱ رادر منافع حق دارد یا خیر ؟

(۲) آیا گفته زید که آن معاهده فرضی بود و قابل قبول نیست، آیا این قول پدر درست است در حالیکه شاهدان واقعه هم حیات اند .

(۳) آیا انحراف از معاهده تحریری جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این عقد مضاربت است اما شرایط ذیل صحت مضاربت در اینجامفقود است :

(۱) نقد بودن مال کاروبار جاری ضروری است اگر مال در شکل سامان وغیره باشد مضاربت درست نیست .

قال فی التنویر: وشرطها کون رأس المال من الاثمان (ردالمحتار ج۴ص۵۲۹)

(۲) عمل را تنها مضارب کند اگر رب المال نیز عمل راشرط کند این مضاربت درست نیست .

قال فی التنویر: و کونه مسلما الی المضارب.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ: (قوله مسلما) فلو شرط رب المال ان یعمل مع المضارب لاتجوز المضاربة (ردالمحتار ج۴ص۵۳۰)

(۳) مضارب تنها در نفع شریک است ضامن نقصان نیست اگر طی شود که در نقصان نیز شریک باشد این مضاربت نیست.

قال فی شرح التنویر: ومن شروطها کون نصیب المضارب من الربح حتی لو شرطه من رأس المال او منه ومن الربح فسدت (ردالمحتار ج۴ص۵۰۰)

بنا بر مفقود دیت این شرایط مضاربت فاسد میگردد که در آن مآلاً اجاره فاسد میگردد پس به مضارب اجرت مثل یعنی معاش اجیر داده میشود (چیزیکه کم باشد از منافع مقرره داده شود).

قال فی شرح التنویر: واجارة فاسدة ان فسدت فلا ربح للمضارب حینئذ بل له اجر مثل عمله مطلقا ربح اولا بلا زیادة علی المشروط (ردالمحتار ص۵۰۱ ج۴)

تحت تحریر مذکور جوابات سوالات مذکوره قرارذیل است.

(۱) به عمرو کم از اجرت مثل ومنافع مقرره داده شود-

(۲،۳) قول مذکور زید درست نیست معاهده تحریری را معاهده فرضی گفتن درست نیست مگر اینکه معاهده فرضی را باشواهد تثبیت کند در غیر آن از عمرو سوگند گرفته شود اماشهادت یا قسم باید در مجلس قاضی است. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۶/ربیع الآخر سنه ۸۵هجری

مثل سوال بالا

سوال: زید از مدت چند سال برای حج داخله میکند اما اسمش نمی برآید آن پول حج را به یک تاجر داده وگفته درتصرف سه چیز اختیار داری.

(۱)تقسیم نفع ونقصان بنا بر یک بر دو یعنی ۲/۱ باشد

(۲) تقسیم نفع ونقصان بنا بر سه بر دو یعنی ۳/۲ باشد

(۳)تقسیم نفع ونقصان بنا بر پنج بر دو یعنی ۵/۲ باشد

پس تاجر با اصل پول منافع زید را یکجا نموده تسلیم کرد اما در سال آننده نیز قرعه زید نبر آمد زید پول را بار دوم به تاجر میدهد.

سوال در اینجاست که: (۱) آیا معامله طی شده بین زید وتاجر مضاربت است؟ آیا آن نفع به زید جائز است.

(۲) اگر آن نفع برای زید حرام باشد آیا آنرا پس تسلیم تاجر کند یا در جای دیگر مصرف کند ؟

(۳) اگر این معامله بین زید وتاجر ناجائز باشد پس آیا آن پول نزد تاجر قرض باشد ویا امانت ؟ آیا زکوة آن بر زید واجب است یا خیر ؟ بینوا توجروا۔

الجواب باسم ملهم الصواب : ۱ – ۲ : بین فریقین در مضاربت منافع تعین نشده لذا این مضاربت فاسده است باید هر دو جانب توبه کنند منافع همه از زید باشد تاجر را اجوره عمل او داده شود (اجرت مثل) که اضافه نباشد از صورت های تقسیم منافع.

قال فی الهندیة : ومنها ان یکون نصیب المضارب من الربح معلوما علی وجه لا تنقطع به الشرکة فی الربح کذا فی المحیط (عالمگیریه ص۲۸۷ ج۴)

قال فی شرح التنویر : واجارة فاسدة ان فسدت فلا ربح للمضارب حینئذ بل له اجر مثل عمله مطلقا ربح او لا بلا زیادة علی المشروط (ردالمحتار ص۵۳۹ ج۴)

(۳) این پول نزد تاجر امانت است زکوٰة آن در هر حالت بر زید است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۳ رمضان سنه ۱۴۰۲ هجری

خرج وصول ثمن در مضاربت برکه ها باشد

سوال : مضارب خرج آمدورفت را خلف وصول ثمن دین را از کجا بگیرد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : دین اگر در همین شهر باشد خرج آن بر مضارب است در غیر آن از مال مضاربت اگر خرج اضافه از دین باشد مقدار زائد بر مضارب است .

قال الامام العلائی رحمه الله : افترقا و فی المال دیون و ربح یجبر المضارب علی اقتضاء الدیون اذ حینئذ یعمل بالاجر فلو الاربح لا جبر لانه حینئذ متبرع ویؤمر بان یوکل المالك علیه لانه غیر العاقد

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله : (قوله بالاجر) ظاهره ولو کان الربح قلیلا قال فی شرح الملتقی و مفاده ان نفقة الطلب علی المضارب وهذا لو الدین فی المصر والا فلی المضاربة قال فی الهندیة وان طال سفر المضارب و مقامه حتی اتت النفقة فی جمیع الدین فان فضل علی الدین حسب له النفقة مقدار الدین وما زاد علی ذلك یکون علی المضارب کذا فی المحیط (ردالمحتار ص۵۰۰ ج۴) والله سبحانه وتعالی اعلم.

حکم نفقه مضارب

سوال : آیا مصارف مضارب از مال مضاربت است یا از کجا ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در دوران سفر مضاربت خورد ونوش وکراء ولباس طبق معمول تجار از مال مضاربت لازم باشد واگر در شهر خویش عمل کند نفقه او بدوش خودش باشد اما مصارف علاج را درهر دو صورت از مال خود بگیرد .

قال العلامة الحصكفي رحمه الله: واذا سافر ولو يوما فطعامه وشرابه وكسوته وركوبه(الى) وكل ما يحتاجه عادة اي في عادة التجار بالمعروف في مالها لو صحيحة لا فاسدة لانه اجير فلا نفقة له كمستبضع ووكيل وشريك كافي وفي الاجير خلاف وان عمل في المصر سواء ولد فيه او اتخذه دارا فنفقته في ماله كدوائه على الظاهر (ردالمحتار ص٥٠٣ ج٤) والله سبحانه وتعالى اعلم. ۲۴ / ذی الحجه ۱۲ هجری

تفصیل نقصان در مضاربت

سوال : زید دو هزار روپیه را به مناصفه مضاربت از بکر گرفته یک مقدار پول زید نیز در آن است آیا درصورت نقصان زید نیز در نقصان شریک است ؟ بینو توجرواء

الجواب باسم ملهم الصواب : دو هزار روپیه بکر با پول یکجا شدهء عمرو همه راس المال محسوب میشود، نقصان از منافع تجارت اداء گردد. وقتیکه تلافی نشود بقدر حصص از پول هر دو تاوان گرفته شود.

قال الامام الحصكفي رحمه الله تعالى: وما هلك من مال المضاربة يصرف الى الربح لانه تبع فان زاد الهالك على الربح لم يضمن ولو فاسدة من عمله لانه امين (ردالمحتار ج٤ ص٥١٦) والله سبحانه وتعالى اعلم. ۱۲ / رمضان ۸۷هجری

مثل سوال بالا

سوال : زید بکر را زمین داد تا بکر با پولش در آنجا گیاه بفروشد ومنافع بین هر دو مشترک باشد آیا این معامله جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : شرط شرکت تنها در نقصان باطل است باز هم مضاربت

ابتداء نقصان را از منافع وضع کنند بعد از آن اگر وضع نشد نقصان متباقی را از مال رب المال وضع کنند.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: وفی الجلالیة کل شرط یوجب جهالة فی الربح او یقطع الشرکة فیه یفسدها والابطل الشرط وصح العقد اعتبارا بالوکالة.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله بطل الشرط) کشرط الخسران علی المضارب.(ردالمحتار ص۳ ج۵)

قال فی التنویر: وما هلك من مال المضاربة یصرف الی الربح فان زاد الهالك علی الربح لم یضمن وان قسم الربح وبقیت المضاربة ثم هلك والمال او بعضه ترادالربح لیاخذ المالك راس المال وما فضل بینهما وان نقص لم یضمن.(ردالمحتار ص۳ ج۵)

وقال العلامة ابن نجیم رحمه الله تعالی: فکل شرط یؤدی الی جهالة الربح فهی فاسدة وما لا فلا مثل ان یشترط ان تکون الوضعیة علی المضارب او علیهما فهی صحیحة وهو باطل.(البحر الرائق ص۳ ج۷) والله سبحانه وتعالی اعلم. ۴/ذی الحجه ۹۸هجری

شرط عمل بر رب المال مفسد عقد می گردد

سوال: زید مبلغ چهار هزار روپیه را قسم مضاربت به بکر وعمرو داد شخصاً زید نیز بر ذمه خود یک عمل آنرا گرفت آیا این معامله مضاربت درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: شرط نمودن عمل در مضاربت بر رب المال جواز ندارد واین مضاربت فاسد است .

قال فی التنویر: واشتراط عمل رب المال مع المضارب مفسد.(ردالمحتار ج۴ ص۵۴۳). والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۶/ربیع الاول سنه ۱۹هجری

تعیین نفع در مضاربت جواز ندارد

سوال: زید یک مقدار پول را به عمر جهت عمل سرمایه داد اما شرط گذاشت که ماهوار باید عمرو او را چهار صد درهم بدهد آیا این عمل درست است ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: در مضاربت برای یک فریق تعین نفع جواز ندارد چنین مضاربت فاسد است وصول نمودن نفع معین برای رب المال سود وحرام است .

قال فی التنویر: و کون الربح بینہما شائعا (ردالمحتار ج۴ص۵۳۲) واللہ سبحانہ وتعالیٰ اعلم۔
۲۵/ربیع الاول سنه ۹۳ هجری

سپردن راس المال به مضارب در مضاربت شرط است

سوال : صورت های ذیل مضاربت چه حکم دارد ؟
(۱) زید با بکر مضاربت نمود اما پول را بدست خود گرفت وشخصاً در مضاربت نیز شرکت ورزید حکم این مضاربت چیست .
(۲) در وقت معامله مضاربت رب المال عوض یک مشت دادن پول مضاربت را اندک اندک تسلیم مضارب نمود آیا این صورت درست است ؟

الجواب باسم ملهم الصواب : (۱) این صورت جواز ندارد باید در مضاربت همه پول تسلیم مضارب شود وعمل را نیز تنها مضارب انجام دهد رب المال دخل داشته نباشد در عمل مضارب.
(۲) به کدام مقدار پول که در مضاربت داده شود در همان مقدار پول مضاربت درست است بشرطیکه پول تسلیم مضارب گردد.

قال العلائی رحمه الله تعالیٰ: وکونه مسلما الی المضارب لیمکنه التصرف بخلاف الشرکة لان العمل فیها من الجانبین (ردالمحتار ج۴ص۵۳۰) واللہ سبحانہ وتعالیٰ اعلم ۔ ۱۴/رمضان ۹۵ هجری

فیصدی منافع در مضاربت ضروری است

سوال : (الف) و (ب) سرمایه گذاری کار را مشترک ساختند (ج) نیز با آنان سرمایه گذاری کرد اگر یک مقدار نفع به ج بدهند در هر ماه درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در مضاربت تعین مقدار فیصدی نفع ضروری است لذا این معامله درست نیست. والله وتعالی اعلم . ۲۰/شوال سنه ۹۵ هجری

مخالفت نمودن از شرط مضاربت

سوال : الف مضاربت نمود با (ب) ورب المال شرط نهاد باید از کمپنی سروس بوت خریداری شود که او چهارده فیصد تخفیف دارد ده فیصد از شما وچهار فیصد از من باشد

باوجودیکه اطلاع یافت خاموش ماند پول مضاربت را اندک اضافه نمود بالاخره مطالبه نفع خویش را طبق فیصدی کمپنی سروس طالب شد پس در این صورت منافع چگونه تقسیم شود؟بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در صورتیکه رب المال از کمپنی دوم مال خرید بدان رضایت داشتند پس باید منافع طبق شرط تقسیم گردد.

اگر مضارب خلاف شرط رب المال خریداری کرد مال به ذمه او میباشد نقصان را هم متحمل شود ومنافع جهت خبث واجب التصدق میباشد چیزیکه جهت حق غیر در آن خبث آمده باید پس تسلیم مالک اصلی گردد لذا باید کل منافع تسلیم رب المال گردد.

قال الامام المرغیانی رحمه الله تعالیٰ: فیکون سبیله التصدق فی روایة ویرده علیه فی روایة لان الخبث لحقه وهذا اصح (هدایة ص۱۲۳ ج۳ کتاب الکفالة)

اما چونکه رب المال بر اسقاط حصه زائد راضی شده بود لذا از منافع به قدر حصه به او داده شود.

کما قالوا فی الاجارة الفاسدة. والله سبحانه وتعالیٰ اعلم. ۱۵/جمادی الاولی سنه۹۷هجری

معامله نمودن مضارب بانفس خویش وبا اصول وفروع خویش

سوال : کسی زید را پول به مضاربت داد وگفت (اعمل ماشئت) پس مضارب دانسته یا نداسته با اصول وفرع خویش یا با خویش عقد مضاربت را انجام داد شرعاً حکم آن چیست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : مضارب وکیل رب المال است بنا برتفصیل ذیل.

(۱) باید وکیل با نفس خویش وبا اصول وفروع خویش عقد نکند.

(۲) در صورت اختیار دادن به مضارب حق دارد که با اصول وفروع خویش عقد کند اما با خویش واولاد صغار خویش حق عقد را ندارد.

(۳) اگر مؤکل در حصه عقد بالنفس والولد الصغیر اجازه صریح داده باشد در آن حصه قول جواز وعدم جواز هر دو مذکور است.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالیٰ: لا یعقد وکیل البیع والشراء والاجارة والصرف والسلم ونحوها مع من ترد شهادته له للتهمة وجوازه بمثل القیمة الا من عبده ومکاتبه الا اذا اطلق له المؤکل کبع ممن شئت

فیجوز بیعه لهم بمثل القیمة اتفاقا کما یجوز عقده معهم باکثر من القیمة اتفاقا ای بیعه لا شراؤه باکثر منها اتفاقا کما لو باع باقل منها بغبن فاحش لا یجوز اتفاقا وکذا بیسیر عنده خلافا لهما ابن ملك وغیره وفی السراج لو صرح بهم جاز اجماعا الا من نفسه وطفله وعبده غیر المدیون

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (قوله الا من نفسه) وفی السراج لو امره بالبیع من هؤلاء فانه یجوز اجماعا الا ان یبیعه من نفسه او ولده الصغیر او عبده ولا دین علیه فلا یجوز قطعا وان صرح به الموکل لان الوکیل بالبیع لا یملك الشراء لنفسه لان الواحد لا یکون مشتریا وبائعا فیبیعه من غیره ثم یشتریه منه وان امره الموکل ان یبیعه من نفسه واولاده الصغار او ممن لا تقبل شهادته فباع منهم جاز بزازیة کذا فی البحر ولا یخفی ما بینهما من المخالفة وذکر مثل ما فی السراج فی النهایة من المبسوط ومثل ما فی البزازیة فی الذخیرة عن الطحاوی وکان فی المسألة قولین خلافا لمن ادعی انه لا مخالفة بینهما.

(ردالمحتار ص۳۰۰ ج۴) والله سبحانه وتعالی اعلم. ۹/ذی قعده سنه ۱۴۰۰ هجری

به کرا گرفتن مضارب دکان خویش را

سوال : زید وعمرو در دکان مملوکهٔ زید کار تجارت راشروع کردند زید دو هزار وعمرو چهار هزار اند از نمودند دوهزار روپیه بکر نیز آنان را به شکل مضاربت داد زید وعمرو سال دوصد کرای دکان را وضع نمودند در نفع متباقی هر دو به مقدار مشقت خویش سهم میگرفتند ومتباقی نصف نفع را طبق سرمایه تقسیم مینمودند بکر این تقسیم را منظور نمود بعد از گذشت یک سال دو صد روپیه کرای دوکان چهار صد روپیه نفع زید وعمرو چهار صد روپیه دیگر نفع را با تناسب سرمایه تقسیم نمودند یعنی همه نفع یک هزار روپیه بود که در آن طبق سرمایه زیدوبکر را صد صد روپیه وعمرو را دو صد روپیه رسید آیا چنین تجارت با تفاوت فوق الذکر شرعاً جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : طبق یک قول به اجازه رب المال مضارب حق عقد را بانفس خویش دارد لذا دکان خویش را به کراء گرفتن جواز دارد . والله سبحانه وتعالی اعلم

۶/ذی الحجه ۱۴۰۱ هجری

کتاب الودیعة والعاریة والهبة والصّدقة

نهادن ودیعت نزد نابالغ درست است وبانترک حفظ آن ضمان لازم میگردد

سوال : اگر صبی مودع حفاظت را ترک کند آیا بر او ضمان لازم گردد یا خیر ؟ در درمختار آمده : کون المودع مکلفا شرط لوجوب الحفظ علیه فلو اودع صبیا فاستهلکها لم یضمن. بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : نهادن ودیعت نزد صبی ماذون درست است وبنا بر ترک حفظ بر او ضمان لازم گردد ومراد از صبی در جزیه درمختار صبی محجور است زیرا جزیه دوهم درمختار چنین است.

فان کان الصبی والمعتوه مأذونا لهما ثم ماتا قبل البلوغ والافاقة ضمنا

وجزئیة شامیه : ویستثنی من ایداع الصبی ما اذا اودع صبی محجور مثله وهی ملک غیرهما فللمالک تضمین الدافع والآخذ (ردالمحتار ص۵۰۱ ج۴) که آن هم نیز بر همین دال است.

تعلیل رافعی نیز مشعر همین است :

حیث قال : لان الصبی من عادته تضییع الاموال فاذا سلمه المودع علیه بهذه العادة فکأنه رضی بالاتلاف (التحریر المختار ج۲ ص۲۲۵)

در عالمگیری کاملاً تصریح آمده :

ومنها عقل المودع فلا یصح قبول الودیعة من المجنون والصبی الذی لا یعقل واما بلوغه فلیس بشرط عندنا حتی یصح الایداع من الصبی المأذون (عالمگیریه ص۳۳۸ ج۴) والله تعالیٰ اعلم.

۹/ جمادی الاولی ۷۵ هجری

مستعار گرفتن حیوان برای شیر دوشیدن

سوال : آیا به عاریت گرفتن یا به اجاره گرفتن گاو شیر ویا گاومیش برای شیر جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : به عاریت گرفتن آن جواز دارد اما اجاره گرفتن آن جواز ندارد.

قال فی شرح التنویر : استأجر شاة لارضاع ولده او جدیه لم یجز لعدم العرف.

وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالیٰ: ولا مها وقعت علی اتلاف العين (ردالمحتار ج۵ص۳

والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۱۷/ ذی الحجه ۸۷ هجری

دادن چیز مستعار به شخص دیگر

سوال : زید چیزی را برای استعمال خود از کسی به عاریت گرفت آیا حق داری آن را زید به کسی دیگر نیز به عاریت بدهد ویادر این حصه اجازه مالک ضروری است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اعاره چهار صورت دارد :

(۱) دادن آن صراحة ممنوع است .

(۲) مستعمل تعین نموده شود.

(۳) سکوت شود.

(٤) تصریح شود براذن عام .

در صورت اول دادن آن به غیر جواز ندارد.

در صورت دوم تفصیل است اگر آن چیز به استعمال مستعمل متاثر شود جواز ندارد در غیر آن جواز دارد.

در صورت سوم دادن آن به غیر جواز دارد اما اگر متاثر میشود جواز ندارد ویا به شخص دوم بدهد شخصاً او استعمال نکند.

در صورت چهارم اذن عام است. (ردالمحتار ص ۵۶۲ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲/ربیع الاول سنه ۱۹ هجری

حکم ضیاع امانت

سوال : من از شهر سکر سودا می آرم در وقت رفتن به آن شهر نزدم پنجصد روپیه بود کسی دیگر نیز برایم پنجصد روپیه داد تا برایش سودا بیاورم پول او را با پول خویش در یک جیب ماندم وپول متباقی را در جیب دیگر در راه پول از جیبم گم شد ندانستم آیا کیسه بر کشید ویا گم شد آیا در این صورت وقتیکه پنجصد روپیه من نیز ضائع شده است ضامن پنجصد روپیه آن شخص میباشم یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر پول آن را با پول خویش چنین یکجا نموده بودی که بین هردو تمیز نمی شد در این صورت ضامن میباشی واگر چنین یکجا نهاده بودی که تمیز می شد ضامن نیستی البته اگر مالک گفته بود پول را با پول خویش یکجا بمان یا عرف عام چنین بود در این صورت نیز ضامن نیستی . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۳/شعبان سنه ۹۹ هجری

مثل سوال بالا

سوال : شخصی نزد کسی مال خویش را ودیعت نهاده بود اما او بنا بر اذن عام یا اذن صاحب آن مال را با مال خویش یکجا نمود همانا که مال از او ضائع شد آیا بر او ضمان است یا خیر ؟ بینواتوجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر جهت اذن عام یا اذن خاص یکجا نموده بوده در این صورت ضامن نمی باشد .

قال فی التنویر : وكذا لو خلط المودع ماله بغير اذن بحيث لا تتميز ضمنها وان باذنه اشتركا كما لو اختلطت بغير صنعه. قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالیٰ : (قوله بغير صنعه) فان هلك هلك من مالهما جميعاً ويقسم الباقي بينهما على قدر ما كان لكل واحد منهما كالمال المشترك (ردالمحتار ج۴ ص۵۰۰) . والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۱۳/شعبان سنه ۹۹ هجری

غفلت مستودع موجب ضمان است

سوال : کسی نزدیک شخص ۹۶۰۰ تومان ایرانی بطور امانت نهاد بعداً گفت چهار هزار رابه فلان یک هزار رابه فلان پنجصد را به فلان بده آن شخص کاهلی کرد پول را زود تسلیم نکرد همانا که حکومت اعلان کرد نوت های پنجصد تومانی بعد از ده یوم منسوخ است اما نتدار نمی دانست که در آن پول نوت های پنجصد تومانی است پول را تبدیل نکرد ومیعاد گذشت آیا تضمین آن پول بر اما نتدار استیا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : دراین مسئله غفلت مستودع به نظر می رسد لذا مستودع ضامن است .

قال فی الهندیة : واما حكمها فوجوب الحفظ على المودع وصيرورة المال امانة فی يده ووجوب

اداء عند طلب مالکه کذا فی الشامی (عالمگیریة ص ۳۳۸ ج ۳)

وقال فی شرح التنویر : ولو منعه الودیعة ظلما بعد طلبه لردو دیعته فلو لحملها الیه لم یضمن ابن ملك بنفسه ولوحکما کو کیله بخلاف رسوله ولو بعلامة منه علی الظاهر قادرا علی تسلیمها ضمن والا بأن کان عاجزا اوخاف علی نفسه او ماله بأن کان مدفونا معها ابن ملك لایضمن کطلب الظالم (ردالمحتار ج ٤ ص ٥٥٢) ۲۳/شوال سنه ۱٤۰۰ هجری

هبة الصغیر جواز ندارد

سوال : طفل نابالغ به کسی چیزی را داد آیا قبول نمودن آن جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : نه خیر ! جواز ندارد. قال فی شرح التنویر : وشرائط صحتها فی الواهب العقل والبلوغ والملك فلا تصح هبة صغیر ورقیق ولو مکاتبا. (ردالمحتار ص ۵۱۰ ج ۴) والله سبحانه وتعالی اعلم. ۵/رجب ۷۴ هجری

هبه بدون قبض معتبر نباشد

سوال : کسی یک پسر ویک دختر داشت بنا بر اینکه پسرش با همشیره خویش حسن سلوک کند یک خانه خویش را بنام دخترش کرد ووثیقه تحریر نمود چندی بعد فکرش تغیر شد خانه را که بنام دخترش کرده بود آنرا تسلیم پسر کرد وخانه راکه بنام پسر نموده بود وسند نیز تحریر نمود آنرا تسلیم دختر نمود آیا چنین تبدیلی بار دوم ورجوع برای پدر جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : هبه بلا قبض هنوز تمام نشده است چونکه پسر بر یک مکان قبضه نموده بود خانه دیگر که همشیره در آن سکونت میکرد هبه آن درست نباشد لذا در حق پسر این هبه پدر درست وصحیح است البته اگر پسر بر هر دو خانه قابض می بود پس آن هبه تام باشد ودر حق دختر هبه خانه دوهم درست نبود.

قال فی شرح التنویر : وتتم الهبة بالقبض الکامل ولو الموهوب شاغلا لملك الواهب لامشغولا به (ردالمحتار ج ۴ ص ۵۱۹) والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲/رجب ۸۲ هجری

رجوع در هبه

سوال : کسی به پسرش زن گرفت ویک قطعه زمین را بنام او کرد اما قواله بنام پدر بود هشت سال بعد پدر درهبه خویش پس رجوع نمود وگفت نمی خواهم تا نواسه ها یم بی حصه بمانند آیا این رجوع پدر درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر پدر زمین را بنام پسر کرده باشد وپسر بر آن قابض شده باشد به هر صورت زمین از پسر باشد اگر که قباله زمین نزد پدر هم باشد اما اگر زمین را فقط برای منفعت برای پسر داده باشد وهبه نکرده باشد در این صورت پدر حق رجوع را دارد. والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۹/ربیع الثانی ۱۴۰۰ هجری

مثل سوال بالا

سوال : در جواز رجوع در هبه تفصیل را بیان نمائید ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جواز رجوع صورت های مختلف دارد با احکام مختلف.

(۱) با رضایت موهوب له در هر صورت رجوع جواز دارد.

(۲) باقضای قاضی رجوع درست است .

(۳) بعد از قبولیت هبه در صورت دادن عوض بذریعه قضاء رجوع درست است .

(٤) اگر موهوب له ذی رحم محرم باشد پس به قضای قاضی نیز رجوع درست نباشد مگر در صورتیکه اوشخصاً راضی شود . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۳/ذی قعده ۱۴۰۰ هجری

هبة المعتوه

سوال : آیا هبه معتوه از مالش جواز دارد ؟ وکدام تصرفات معتوه درمالش نافذ است وکدام تصرفات او غیر نافذ است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : هبه معتوه درست نیست ودر تصرفات او تفصیل است.

تصرفی که در آن نفع اوباشد بلا اذن ولی درست است مثلاً قبول نمودن هبه وچیزیکه در آن نقص او نیامده باشد با اذن نیز نافذ نباشد مثلاً هبه دادن چیزیکه احتمال نفع ونقصان

اذن کافی نیست درغیاب پدروجد حاکم مسلمان نائب است در صورت نبودن آن سفید ریشان قریه کسی را انتخاب کنند.

قال الامام الحصکفی رحمه الله تعالی: وتصرف الصبی والمعتوه الذی یعقل البیع والشراء ان کان نافعا محضا کالاسلام والاتهاب صح بلا اذن وان ضارا کالطلاق والعتاق والصدقة والقرض لا وان اذن به ولیهما وما تردد من العقود بین نفع وضرر کالبیع والشراء توقف علی الاذن حتی لو بلغ فاجازه نفذ فان اذن لهما الولی فهما فی شراء وبیع کعبد ماذون فی کل احکامه

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله ولیه ابوه) ای الصبی وفی الهندیة والمعتوه الذی یعقل البیع یاذن له الاب والوصی والجد دون الاخ والعم وحکمه حکم الصبی. (ردالمحتار ص۱۳۰،۱۲ ج ۵) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۲۶/محرم سنه ۸۷هجری

هبه چیز مشترک

سوال : چند شریکان یک چیز مشترک خویش راهبه نمودند یک عالم فتوی داد که این هبه درست نیست شمایان دراین مورد چه نظر دارید رهنمائی کنید ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این صورت هبة المشاع درست است وهبة المشاع مانع صحت هبه آن شیوع است که نزد موهوب له باشد.

ولا تصح الهبة للشریک لانه لم یوجد الافراز المشروط لتمام القبض. والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۲۵/شوال سنه ۸۷هجری

تفاضل درهبه اولاد

سوال : حکم تفاضل را درهبه دادن به اولاد با تفصیل شرح نمائید. والاجر علی الله الکریم

الجواب باسم ملهم الصواب :

(۱) اگر قصد او اضرار دیگران باشد مکروه تحریمی است که قضاءً نافذ ودیانة واجب الرد می باشد.

(۲) اگر قصدش نه اضرار باشد ونه ترجیح دادن مکروه تنزیهی تسویه بین ذکور واناث مستحب است .

(۳) در صورت دیانت داری، خدمت گذاری، درخدمات دینیه مشغولیت ودر صورت

احتیاج تفاضل مستحب است .

(٤) زیاد از قدر قوت ندادن به اولاد بی دین یا او را محروم نمودن ومال زائد را در امور دینیه صرف نمودن مستحب است .

قال الامام الحصکفی رحمه الله: وفی الخانیة لا بأس بتفضیل بعض الاولاد فی المحبة لانها عمل القلب وکذا فی العطایا ان لم یقصد به الاضرار وان قصده یسوی بینهم یعطی البنت کالابن عند الثانی وعلیه الفتوی ولو وهب فی صحته کل المال للولد جاز واثم.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (قوله وعلیه الفتوی) ای علی قول ابی یوسف رحمه الله من ان التنصیف بین الذکور والاناثی افضل من التثلیث الذی هو قول محمد رحمه الله رملی (ردالمحتار ص۵۰۲ ج۴)

وقال الامام طاهر بن عبدالرشید رحمه الله: وفی الفتاوی رجل له ابن وبنت اراد ان یهب لهما شیئا فالافضل ان یجعل للذکر مثل حظ الانثیین عند محمد رحمه الله وعند ابی یوسف رحمه الله بینهما سواء هو المختار لورود الآثار.

ولو وهب جمیع ماله لابنه جاز فی القضاء وهو اثم نص عن محمد رحمه الله هکذا فی العیون.

ولو اعطی بعض ولده شیئا دون البعض لزیادة رشده لا بأس به وان کانا سواء لا ینبغی ان یفضل.

ولو کان ولده فاسقا فاراد ان یصرف ماله الی وجوه الخیر ویحرمه عن المیراث هذا خیر من ترکه لان فیه اعانة علی المعصیة.

ولو کان ولده فاسقا لا یعطی له اکثر من قوته (خلاصة الفتاوی ص۴۰۰ ج۴)

وکذا نقله عنه العلامة ابن نجیم رحمه الله وقرره

ونقل ایضا عن المحیط: یکره تفضیل بعض الاولاد علی البعض فی الهبة حالة الصحة الا لزیادة فضل له فی الدین وان وهب ماله کله لواحد جاز قضاء وهو اثم (البحر الرائق ص۲۸۸ ج۷)

وقال العلامة الطحطاوی رحمه الله: (قوله وکذا فی العطایا) ویکره ذلک عند تساویهم فی الدرجة کما فی المنح والهندیة اما عند عدم التساوی کما اذا کان احدهم مشتغلا بالعلم لا بالکسب لا بأس ان یفضله علی غیره کما فی الملتقط ای ولا یکره وفی المنح روی عن الامام انه لا بأس به اذا کان التفضیل لزیادة فضل له فی الدین وفی خزانة المفتین ان کان فی ولده فاسق لا ینبغی ان یعطیه اکثر من قوته کیلا یصیر معینا له فی المعصیة انتهی وفی الخلاصة ولو کان ولده فاسقا فاراد ان یصرف ماله الی وجوه الخیر ویحرمه عن المیراث هذا خیر من ترکه انتهی ای للولد وعلله فی البزازیة بالعلة السابقة (قوله یسوی

بینهم) قال فی البزازیة الافضل فی هبة الابن والابنة التثلیث کالمیراث وعند الثانی رحمه الله تعالی التنصیف هو المختار ولو وهب جمیع ماله من ابنه جاز قضاء و هو اثم نص علیه محمد رحمه الله تعالی اه فانت تری نص البزازیة خالیا عن قصد الاضرار وقال فی الخانیة ولو وهب رجل شیئا لاولاده فی الصحة واراد تفضیل البعض علی البعض فی ذلک لا روایة لهذا فی الاصل عن اصحابنا و روی عن الامام رحمه الله تعالی ان لا باس به اذا کان التفضیل لزیادة فضل له فی الدین وان کانا سواء یکره و روی المعلی عن ابی یوسف رحمه الله تعالی انه لا باس به اذا لم یقصد به الاضرار وان قصد به الاضرار سوی بینهم یعطی الابنة ما یعطی الابن وقال محمد رحمه الله تعالی یعطی للذکر ضعف ما یعطی للانثی والفتوی علی قول ابی یوسف رحمه الله تعالی (الطحطاوی علی الدر ص۳۹۹ ج۳) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۲/ر شوال سنه ۸۸ هجری

دادن صدقه نفلی به هاشمی جواز دارد

سوال: آیا هاشمی حق گرفتن صدقهء نفلی را دارد یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: هاشمی حق گرفتن صدقه واجبی راندارد اماحق گرفتن صدقه نفلی را دارد.

قال الامام المرغینانی رحمه الله تعالی: ولا تدفع الی بنی هاشم لقوله ﷺ یابنی هاشم ان الله تعالی حرم علیکم غسالة الناس واوساخهم وعوضکم منها بخمس الخمس بخلاف التطوع لان المال ههنا کالماء یتدنس باسقاط الفرض اما التطوع بمنزلة التبرد بالماء (هدایة ص۲۰۶ ج۱) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۷/محرم ۹۳ هجری

در صورت هبه دادن به نابالغ قبضه پدرش کافی است

سوال: کسی طفلش را طلاء نقرهٔ یا نقدیات داد آیا قبضه پدر در حصه طفلش کافی است یا قبضه طفل لازمی است اگر قبضه طفل لازمی باشد پس آیا پدر به شکل ولی کافی نیست آیا بر او صدقة الفطر، زکوة وقربانی واجب است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: هبه دادن به اولاد نابالغ قبضه پدردرملک اولاد کافی است

قال الامام الحصکفی رحمه الله تعالی: وهبة من له ولایة علی الطفل فی الجملة وهو کل من یعوله فدخل الاخ والعم عند عدم الاب لو فی عیالهم تتم بالعقد.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله بالعقد) ای الایجاب فقط کما یشیر الیه الشارح کذا

فی الهامش وهذا اذا اعلمه او اشهد علیه والاشهاد للتحرز عن الجحود بعد موته والاعلام لازم (ردالمحتار ج۴ص۵۰۱)

بر نابالغ زکوة وقربانی واجب نیست

قال فی التنویر : وشرط افتراضها عقل وبلوغ واسلام وحریة (ردالمحتار ج ۲ ص ۴) وفی اضحیة التنویر : وقیل لا۔

وفی الشرح : صححه فی الکافی (الی قوله) وهو المعتمد (ردالمحتار ج۵ص۲۲۳)

البته اگر نابالغ صاحب نصاب باشد بر او صدقة الفطر واجب است لذا باید در اینصورت ولی او آنرا از مال این نابالغ اداء کند.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ : حتی تجب علی الصبی والمجنون اذا کان لهما مال ویخرجها الولی من مالهما (ردالمحتار ج۲ص۶۹) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم۔ ۲۳/محرم ۹۵ هجری

هبه بالشرط

سوال : ما قولکم رحمکم الله فی الهبة بالشرط هل هو جائز ام یصح ویبطل الشرط؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : ان کان الشرط ملائما فیصح الشرط والعقد کلاهما والا فیصح العقد ویبطل الشرط۔

قال فی التنویر : ومالا یبطل بالشرط الفاسد القرض والهبة والصدقة الخ۔

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ : کوهبتك هذه المائة او تصدقت علیك بها علی ان تخدمنی سنة نهر فتصح ویبطل الشرط لانه فاسد فی جامع الفصولین ویصح تعلیق الهبة بشرط ملائم کوهبتك علی ان تعوضنی کذا ولو مخالفا تصح الهبة لا الشرط (ردالمحتار ج ۴ ص ۲۵۲) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم۔ ۳/ذی الحجه ۹۵ هجری

مثل سوال بالا

سوال : در پوهنتون در حصه یک ملازم شرط نهاده شد اگر ملازم دوسال ملازمت نمود در پوهنتون ودر این دوران تعلیم را ادامه داد ماهوار سیصد روپیه اضافه برایش داده میشود اما اگر قبل از تکمیل دوسال از پوهنتون رفت پول وصول کرده را پس تسلیم پوهنتون کند آیا

الجواب باسم ملهم الصواب : این وظیفه هبه است که با شرط فاسد باطل نمیگردد وشرط باطل است لذا با مخالفت شرط پس گرفتن وظیفه ملازم جواز ندارد.

قال فی شرح التنویر: وحکمها انها لا تبطل بالشروط الفاسدة فهبة عبد علی ان یعتقه تصح ویبطل الشرط (ردالمحتار ج۴ص۵۶۷) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم۔ ۲۲/شعبان۹۷ هجری۔

در هبه بالعوض نیز شیوع مانع صحت است

سوال : وقتیکه هبه بالعوض در حکم بیع است در آن شیوع مانع صحت هبه است ویا مانند بیع المشاع هبه آن نیز درست است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این معامله انتهاءً بیع است وابتداءً هبه لذا بصورت شیوع درست نیست.

قال فی الهندیة: فان کانت الهبة بشرط العوض شرط لها شرائط الهبة فی الابتداء حتی لایصح فی المشاع یحتمل القسمة ولا یسقط بها الملك قبل القبض الخ (عالمگیریة ج۴ص۳۹۳) - والله سبحانه وتعالیٰ اعلم۔ ۳/ذی الحجه۱۴۰۰هجری

باکلمه (گذاشتم) هبه درست نمیشود

سوال : کسی فوت کرد که یک خانم پنج پسر ویک دختر داشت درترکه مرحوم یک خانه بود اولاد در وقت تقسیم جهت ختم نزاع گفتند ما سهم خود را برای والده گذاشتیم چندی بعد والده آنخانه را برای مسجد وقف نمود در حالیکه اولاد او در حالت غربت قرار دارند آیا این اقدام والده درست است یاخیر ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : بالفظ (گذاشتیم) ملکیت والده ثابت نشده است البته اگر اولاد گفته باشند هبه نمودیم یا دادیم پس این هبه است که در صورت تقسیم ورثه اگر هر حصه دار را آنقدر سهم رسد که قابل انتفاع باشدهبه آن درست نباشد واگر قابل انتفاع نباشد پس هبه مشترک درست باشد در صورت صحت هبه وقف درست ودر صورت غیر صحت هبه وقف نا درست میباشد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۸/محرم سنه ۱۴۰۱هجری

آیا در هبة المشاع قبضه وتصرف مثبت ملک میباشد یا خیر ؟

سوال : کسی جهز خویش را بشکل مشترک به چند افراد هبه نمود موهوب لهم آنرا قبض نمودندوتصرف کردند وآن شخص مذکور فوت شد. سوال در اینجا ست که :

(۱) آیا این هبه درست است یا خیر؟

(۲) آیا بصورت عدم صحت رد علی الورثه واجب است یا خیر؟

(۳) بصورت هلاک آیا بر موهوب لهم ضمان لازم است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: هبة المشاع درست نیست درحصه ثبوت ملک دوقول است:

(۱) راجح ومفتی به اینست که ملک ثابت نشده لذا رد علی الورثه واجب باشد وبصورت هلاک ضمان واجب باشد قبل از در آن ردنیر تصرف واهب وبعد از موت تصرف ورثه او نافذ باشد وتصرف موهوب له نافذ نباشد.

اینست نظریه امام محمد وامام ابوحنیفه رحمهم الله.

(۲) ثبوت ملک میباشد اما این ملک خبیث وفاسد است لذا واجب الرد باشد وبصورت هلاک ضمان لازم است .

والتفصیل فی الشامیه. والله سبحانه وتعالی اعلم . ۶/رمضان سنه ۱۴۰۳ هجری

حکم هبة المشاع بعد القسمة

سوال : در صورت هبة المشاع موهوب لهم شئ موهوب را تقسیم نمودند آیا این هبه درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر به اذن صریح واهب تقسیم نموده باشند تقسیم درست است در غیر آن درست نیست .

قال فی التنویر: فان قسمه وسلم صح.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ : (قوله فان قسمه) ای الواهب بنفسه او نائبه او امر الموهوب له بأن یقسم مع شریکه کل ذلک تتم به الهبة کما هو ظاهر لمن عنده ادنی فقه تأمل رملی. والعطیة فی الهبة الصحیحة قبض لا فی الفاسدة جامع الفصولین. (ردالمحتار ج۴ص۵۰۰) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم .

۳/شوال ۱۴۱۳ هجری

تفصیل قبض الهبة

سوال : آیا در صحت هبه قبض موهوب له در مجلس شرط است ویا بعد از مجلس نیز درست است ؟بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : بعد از مجلس بدین شرط قبض معتبر است که به اذن صریح واهب شده باشد اگر اذن در وقت هبه باشد یا بعد از آن در داخل مجلس اذن صریح برای قبض شرط نیست بلکه تخلیه وتمکن من القبض کافی است .

قال الامام الحصکفی رحمه الله تعالی :(و) تصح (بقبض بلا اذن فی المجلس) فانه هنا کالقبول فاختص بالمجلس (و بعده به) ای بعد المجلس بالاذن، وفی المحیط لو کان امرہ بالقبض حین وهبه لا یتقید بالمجلس ویجوز القبض بعده (والتمکن من القبض کالقبض فلو وهب لرجل ثیاباً فی صندوق مقفل و دفع الیه الصندوق لم یکن قبضا) لعدم تمکنه من القبض (و ان مفتوحا کان قبضا لتمکنه منه) فانه کالتخلیة فی البیع) اختیار وفی الدرر والمختار صحته بالتخلیة فی صحیح الهبة لا فاسدها (ردالمحتار ص۵۱۰ ج۴)

وقال العلامة الطحطاوی رحمه الله تعالی : (قوله و بعده به) لان الاذن ثبت نصا و الثابت نصا ثابت من کل وجه فیثبت فی المجلس و بعد المجلس شلبی (قوله لا یتقید بالمجلس) لما ذکر ان الاذن ثبت نصا الخ (حاشیة الطحطاوی ص۳۹۹ ج۳). وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی : تحت (قوله فان قسمه) والتخلیة فی الهبة الصحیحة قبض لا فی الفاسدة جامع الفصولین (ردالمحتار ص۵۱۰ ج۴) والله سبحانه وتعالی اعلم

۲۴/شوال ۱۴۱۴ هجری

به رعایت گرفتن چیز نابالغ جواز ندارد

سوال : آیا عاریة چیز طفل ناچیز خویش را والدین استعمال نموده میتوانند یا خیر ؟

نیز چیز طفل عاقل مثلاً قلم، کتاب، دسمال وغیره عاریة استعمال آن برای استاد وغیره جواز دارد یا خیر در صورتیکه با رضایت آنان باشد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اشیاء مملوکه نابالغ برای والدین استاد مرشد وغیره برای همه ناجائز است وگناه کبیره.

باید والدین اطفال خویش را مالک اشیاء عام استعمال نگردانند بلکه به قصد استعمال در قبضه آنان داخل کند که در این صورت والدین بنا بر ضرورت حق استعمال آن اشیاء را دارند وبه اجازه والدین استاد ومرشد نیز حق استعمال آنرا دارند.

قال الامام التمرتاشی رحمه الله تعالیٰ: هی تملیک المنافع مجاناً (ردالمحتار ج۴ص ۵۰۲)

وفی قرض الشامیة: قال فی الهدایة فان تأجیله لایصح لانه اعارة وصلة فی الابتداء حتی یصح بلفظة الاعارة ولا یملکه من لایملک التبرع کالوصی والصبی (ردالمحتار ج۴ص ۱۷۴) - والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۱۹/شعبان سنه ۱۴۱۵ هجری

****

****

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلْتُمْ إِلَى ٱلْأَرْضِۚ أَرَضِيتُم بِٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا مِنَ ٱلْءَاخِرَةِۚ فَمَا مَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا فِي ٱلْءَاخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّا تَنفِرُواْ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْـًٔاۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي ٱلْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحْزَنْ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفْلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلْعُلْيَاۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾ ٱنفِرُواْ خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَٰهِدُواْ بِأَمْوَٰلِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ ﴾

کتابُ الاجَارة

اجاره را بدین شرط گرفتن که اگر قبل از اتمام کار رفت حقدار اجوره نمیباشد

سوال : با دهقان کسی به شکل اجیر کار میکرد ودهقان گفت اگر قبل از اتمام سال وظیفه را ترک گفتی حقدار اجوره سال گذشته نباشی حکم این نوع عقد چگونه است ؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : بدین شرط اجاره فاسد میگردد پس اجیر حقدار اقل اجر مثل اجر مقرر میباشد.

قال فی الهندیة: وان تکاراها الی بغداد علی انها ان بلغته بغداد فله اجر عشرة دراهم و الا فلا شیء له فالاجارة فاسدة وعلیه اجر مثلها بقدر ما سار علیها کذا فی المبسوط (عالمگیریة ص ۳ ج ۴)

وقال ایضاً: فالفاسد یجب فیه اجر المثل ولا یزاد علی المسمی ان سمی فی العقد مالا معلوما وان لم یسم یجب اجر المثل بالغا و فی الباطل لا یجب الاجر. (عالمگیریة ص ۳ ج ۴) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۴/ جمادی الآخره سنه ۷۲ هجری

زمینکه در آن درخت باشد اجاره آن جواز ندارد

سوال : کسی زمین را به مقاطعه داد در زمین جنگل موجود است آیا آن جنگل ملک زمیندار است یا ملک مقاطعه دارد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در این صورت مقاطعه درست نیست جنگل ملکیت مالک زمین است وقتیکه در دوران عقد تملیک جنگل را برای مقاطعه دار شرط نکرده باشد پس ظاهراً این جنگل ملکیت زمیندار میباشد.

تفصیل این ست در زمینیکه درخت های میوه دار زمیندار موجود است اگر در قطع نمودن نقصان باشد به مقاطعه دادن آن زمین درست نباشد.

قال فی الشامیة: عن البزازیة تحت (قوله و یساق علی اشجارها) استاجر ارضا فیها اشجار او اجلها زراعة و فیها اشجار ان کان فی وسطها لا یجوز الا اذا کان فی الوسط شجرتان صغیرتان مضی علیهما حول او

حولان لا کبیرتان لان ورقهما و ظلهما یاخذ الارض والصغار لا عروق لها وان کان فی جانب من الارض کمسناة والجداول یجوز لعدم الاخلال اھ (ردالمحتار ص ۰ ج ۰)

وفی التنویر وشرحه: اجرها وهی مشغولة بزرع غیرہ ان کان الزرع بحق لا تجوز الاجارة لکن لو حصده وسلمها انقلبت جائزة

وفی الشامیة: (قوله بزرع غیره) ای غیر المستاجر فلو کان الزرع له لا یمنع صحتها والغیر یشمل المؤجر والاجنبی الخ (ردالمحتار ص ۰ ج ۰)

اما اگر باقطع نمودن درخت ضرری وارد نشود به اجاره دادن چنین زمین جواز دارد اما باید زمیندار زمین را خالی از درختان به مقاطعه دار بسپارد از وقت قطع درخت ابتداء مدت شروع میشود.

قال فی شرح التنویر: اجرها وهی مشغولة بزرع غیره (الی قوله) مالم یستحصد الزرع فیجوز و یؤمر بالحصاد والتسلیم به یفتی بزازیة.

وایضا فیه عن الوهبانیة: تصح اجارة الدار مشغولة یعنی و یؤمر بالتفریغ وابتداء المدة من حین تسلیمها وفی الاشباه استاجر مشغولا وفارغا صح فی الفارغ فقط وسیجئ فی المتفرقات

وفی الشامیة: (قوله وسیجئ فی المتفرقات) ای متفرقات کتاب الاجارة وسیجئ ایضا حمل ما فی الاشباه علی ما لو استاجر عینا بعضها فارغ وبعضها مشغول یعنی وفی تفریغ المشغول ضرر فلا ینافی ما فی الوهبانیة (ردالمحتار ص ۰ ج ۰)

اگر در اجاره این سخن طی شده بود که اجاره دار مستحق درختان باشد، باز هم اجاره صحیح نمیشود.

قال فی الشامیة تحت (قوله فیستاجر ارضه الخالیة) وانما لا یصح استیجار الاشجار ایضا لما مر انها تملیک منفعة فلو وقعت علی استهلاک العین قصدا فهی باطلة الخ (ص ۰ ج ۰)

وایضا فیها فی بیان جواز استیجار الظئر: (قوله بخلاف بقیة الحیوانات) بخلاف استیجارها للارضاع وفی التاتارخانیة استاجر بقرة لیشرب اللبن او کرما او شجرا لیاکل ثمرة او ارضا لیرعی عنبه الفصیل او شاة لیجز صوفها فهو فاسد کله وعلیه قیمة الثمرة والصوف والفصیل لانه ملک الاجر وقد استوفاه بعقد فاسد بخلاف ما اذا استاجر ارضه لیرعی الکلا (ردالمحتار ص ۰ ج ۰)

قال الرافعی بحوالة: (قوله بخلاف ما اذا استاجر ارضه لیرعی الکلا) فانه لا یجب قیمة الکلا لعدم ملکه وان

كانت الاجارة فاسدة (التحرير المختار ص ٣٣١ ج ٣)

اگر ضرورت به اجاره دادن زمین بادرختان افتد پس باید اول درخت را بر مقاطعه دار به فروش برساند واگردرخت میوه دار باشد پس آنرا به مساقات به مقاطعه دار بدهد بعد از آن زمین را به او اجاره بدهد.

قال فی الشامیة تحت (قوله بزرع غیره) فلوکان للموجر ای رب الارض فالحیلة ان یبیع الزرع منه بثمن معلوم ویتقابضا ثم یوجره الارض کما فی الخلاصة عن الاصل و کذا لوساقاه علیه قبل الاجارة لابعدها کما قدمناه (ردالمحتار ج ۵ ص ۲۰) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۱۱ رجب سنه ۷۲هجری

حیله به مقاطعه دادن باغ

سوال : در عصر جدید باغات به تیکه داری داده میشود آیا صورت جواز آن موجود است یا خیر؟ بینواتوجروا۔

الجواب باسم ملهم الصواب : اولاً باغ را بر مساقات یعنی حصه معینه بدهد پس از آن زمین باغ را به مقاطعه بدهد وکدام حصه را که در میوه باغ مالک نهاد برای مقاطعه دار آنرا مباح گرداند.

فی شرح التنویر:- فیستاجر ارضه الخالیة من الاشجار بمبلغ کثیر و یساقی علی اشجارها بسهم من الف سهم.

وفی الشامیة: (قوله مبلغ کثیر) ای بمقدار ما یساوی اجرة الارض و ثمن الثمار (قوله و یساقی اشجارها) یعنی قبل عقد الاجارة و الا کانت الاجارة ارض مشغولة فلا تصح کما سیاتی (ردالمحتار ص ۰ ج ۰)

وایضا فیها تحت (قوله بالاولی) وفی فتاوی الحانوتی التنصیص فی الاجارة علی بیاض الارض لایفید الصحة حیث تقدم عقد الاجارة علی عقد المساقاة اما اذا تقدم عقد المساقاة بشروطه کانت الاجارة صحیحة کما صرح به فی البزازیة (ردالمحتار ص ۰ ج ۰)

وقال الرافعی رحمه الله: (قوله فلا تصح کما سیاتی) الذی ذکره الحموی اخر السابع عشر من فن الحیل نقلا عن المحیط الرضوی استیجار الاشجار لایجوز وحیلته ان یواجر الارض البیضاء التی تصلح للزراعة فیما بین الاشجار باجر مثلها وزیادة قیمة الثمار ثم یدفع رب الارض الاشجار معاملة الیه علی ان

ان یکون لرب الارض جزء من الف جزء و یأمره ان یطبع ذلک الجزء حیث اراد لان مقصود رب الارض ان یحصل له زیادة اجر المثل بقیمة الثمار و مقصود المستأجر ان یحصل له ثمار الاشجار مع الارض و قد حصل مقصودهما بذلک فیجوز اھ (التحریر المختار ص ۱۴۰ ج ۲)

ظاهراً بین دوجزیه فوق تعارض بنظر می رسد از جزیه شامیه معلوم میشود که تقدیم نمودن عقد مساقات بر عقد اجاره ضروری است، امام رافعی شرط نکرده بلکه تصریح نموده اگر عقد مساقات بعد از عقد اجاره نموده شود نیز درست است تطبیق اینست که اجاره اگر که قبل المساقات درست نباشد اما بعد از مساقات اجاره سابق درست است.

چراکه علت عدم صحت اجاره شغل زمین است بملک الموجر ودر درمختار وردالمحتار تصریح اجاره سابق درست است لذا در اینجا نیز اگر که اجاره فاسد بود اما وقتیکه باعقد مساقات اشجار نیز سپرد مستاجرگردید پس اجاره صحت یافت واگرهر دو جزیات بر اختلاف روایات محمول شود باز هم ترجیح روایت ثابت ازدلیل توجیه فوق معلوم میشود البته احتیاط در این است که عقد مساقات مقدم گردانیده شود.والله سبحانه وتعالی اعلم۔

۱۲/رجب سنه ۷۳هجری

مقاطعه بدین شرط که مقاطعه دار زمین را هموار کند فاسد است

سوال:کسی زمین را بدین شرط به مقاطعه داد که مقاطعه دار زمین را هموار کند آیا این شرط بر مقاطعه دار لازم است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : مقاطعه بدین شرط فاسد است .

قال فی التنویر و شرحه: تفسد الاجارة بالشروط المخالفة لمقتضی العقد (الی قوله) و بشرط طعام عبدو علف دابة و مرمة الدار الخ. (ردالمحتار ص ۳۷ ج ۵)

وایضاً فیه: او ارضاً بشرط ان یثنیها ای یحرثها او یکری انهارها العظام او یسرقنها لبقاء اثر هذه الافعال لرب الارض فلو لم تبق لم تفسد

وفی الشامیة عن المنح تحت (قوله بشرط ان یثنیها) فان کان اثره یبقی بعد انتهاء العقد یفسد لان فیه منفعة لرب الارض والا فلا اھ (ردالمحتار ص ۱۷ ج ۵)

اگر مقاطعه دار در اجاره فاسده قطعا زراعت نکرده بود پس زمیندار حقدار پول اجاره نباشد واگر زراعت نموده بود تنها در اجر مثل زمین کاشت کرده واجر مقرره اقل آنرا مستحق باشد.

قال فی التنویر و شرحہ: واعلم ان الاجر لا یلزم بالعقد فلا یجب تسلیمہ بہ (الی قولہ) او الاستیفاء للمنفعۃ او تمکنہ منہ (الی قولہ) فیجب الاجر لدار قبضت ولم تسکن لوجود تمکنہ من الانتفاع وھذا اذا کانت الاجارۃ صحیحۃ اما فی الفاسدۃ فلا یجب الاجر الا بحقیقۃ الانتفاع الخ (ردالمحتار ص ج)

وایضا فیہ: وتفسد بجہالۃ المسمی کلہ او بعضہ کتسمیۃ ثوب او دابۃ او مأۃ درھم علی ان یرمھا المستاجر لصیرورۃ المرمۃ من الاجر فیصیر الاجر مجہولا وتفسد بعدم التسمیۃ (الی قولہ) فان فسدت بالاخرین بجہالۃ المسمی و عدم التسمیۃ وجب اجر المثل (الی قولہ) لا بالتمکن بل باستیفاء المنفعۃ حقیقۃ کما مر بالغا ما بلغ لعدم ما یرجع الیہ (الی ان قال) والا تفسد بہما بل بالشروط او الشیوع مع العلم بالمسمی لم یزد اجر المثل علی المسمی لرضاھما بہ و ینقص عنہ لفساد التسمیۃ الخ (ردالمحتار ص ج) واللہ سبحانہ وتعالی اعلم. ۱۲/رجب سنہ ۷۳ھجری

بر زمین گرفته شده برای زراعت تیار نمودن داشت خشت

سوال :کسی زمین زراعت را برای مقاطعه گرفت اما بدون اجازه زمیندار بتی خشت وخشت مالی،درآن تیار کرد ایا حقدار منافع داشت خشت زمیندار میباشد یا مقاطعه دار؟ ووقتیکه هموار نمودن زمین برای خشت درکارست آن به ذمه که هاباشد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در چقدر زمین که مقاطعه دار خشت تیار کند اجوره آنقدر زمین به زمیندار داده نشود بلکه توسط داش وخشت مالی وخشت در قیمت زمین تنقیص می آید تضمین آن بر مقاطعه دار است زمین متباقی خالی از خشت مالی وداش اجوره آن به زمیندار داده شود ومالک نفع ونقصان خشت مالی مقاطعه دار باشد عائدات داش خشت برایش جائز است که تمام مصارف را از داش خشت بیرون کند عائدات متباقی رابه زمیندار بدهد.

قال فی شرح التنویر: ولو فعل ما لیس لہ لزم الاجر وان انھدم بہ البناء ضمنہ ولا اجر لانھما لا یجتمعان.

و فی الشامیۃ: (قولہ ولا اجر) ای فیما ضمنہ نہایۃ و اما الساحۃ فینبغی الاجر فیہا کذا فی الذخیرۃ سائحانی (ردالمحتار ص ج)

وایضا فی التنویر و شرحہ: وضمن بزرع رطبۃ وامر بالبر ما نقص من الارض لان الرطبۃ اضر من البر ولا اجر لانہ غاصب الخ المراد من الغصب اتلاف المنفعۃ لان حقیقۃ الغصب لا تجری فی العقار عندہ

وفی الشامیة :(قوله لانه غاصب)ای لما خالف صار غاصباً و استوفی المنفعة بالغصب و لا تجب الاجرة زیلعی. (ردالمحتار ص۳۰ ج۵)

و ایضا فیها فی باب فسخ الاجارة تحت(قوله فهو متبرع)ای بلا امر (الی قوله)فلو کان البناء من لبن اتخذه من تراب الدار فللمستاجر رفع البناء ویغرم قیمة التراب لمالکه الخ (ردالمحتار ص۵۰ ج۵)

وقال الرافعی رحمه الله تعالیٰ :ای ان کان له قیمة (التحریر المختار ص۱۱۰ ج۲)

وفی کتاب الغصب من شرح التنویر :واذا نقص العقار بسکناه وزراعته ضمن النقصان بالاجماع

وفی الشامیة :(قوله ضمن النقصان بالاجماع)لانه اتلاف وقد یضمن بالاتلاف ما لا یضمن بالغصب اصله الحر اتقانی واختلفوا فی تفسیر النقصان قال نصیر بن یحیی انه ینظر بکم تستاجر هذه الارض قبل الاستعمال و بعده فیضمن ما تفاوت بینهما من النقصان و قال محمد بن مسلمة یعتبر ذلک بالشراء یعنی انه ینظر بکم تباع قبل الاستعمال وبکم تباع بعده فنقصانها ما تفاوت من ذلک فیضمنه وهو الاقیس قال الحلوانی هو الاقرب الی الصواب وبه یفتی کما فی الکبری لان العبرة للقیمة العین لا المنفعة ثم یأخذ الغاصب راس ماله وهو البذر وما غرم من النقصان وما انفق علی الزرع ویتصدق ۱۱ الصحیح فی الارباح الفاسدة الرد علی المالک وان لم یعلم فسبیله التصدق وزیادة التفصیل مر فی باب الربا "منه"۱ بالفضل عند الامام و محمد رحمهما الله تعالیٰ فلو غصب ارضا فزرعها کرین فاخرجت ثمانیة و لحقه من المؤنة قدر کر و نقصها قدر کر فانه یأخذ اربعة اکرار و یتصدق بالباقی و قال ابو یوسف رحمه الله تعالیٰ :لا یتصدق بشیء وبیانه فی التبیین قال فی الدر المنتقی وافاد انه لا یصرفه لحاجته الا اذا کان فقیرا کالغنی لو تعرف تصدق بمثله و لو ادی لمالکه حل له التناول لزوال الخبث و لا یصیر حلالاً بتکرار العقود و تداول الاسلة ذکره القهستانی (ردالمحتار کتاب الغصب ص۱۳۳ ج۵)

هموار نمودن دیوار زمین را داش تیار کند باز هم اجوره تیار نمودن زمین وبریدن دیوار های زمین بر مقاطعه دار میباشد.

قال فی التنویر وشرحه :وتصح اجارة ارض للبناء والغرس وسائر الانتفاعات کطبخ اجر وخزف (الی قوله) فان مضت المدة قلعهما وسلمها فارغة.

وفی الشامیة : (قوله وسلمها فارغة) وعلیه تسویة الارض لانه هوالمخرب لها ط عن الحموی (ردالمحتار ج۵ ص۲۰) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم. ۱۴ رجب سنه ۷۳ هجری

بیع زمینیکه داده شده باشد بر مقاطعه موقوف است

سوال : کسی زمین را برای چند سال بر مقاطعه حاصل نمود قبل از انتهای مدت مقاطعه مالک آن زمین را به فروش رساند آیااین بیع شرعاً درست است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این بیع موقوف باشد تا انتهاء مدت اجاره.

فی بیوع الشامیة فی بیان انواع شرائط البیع وامالثانی وهو شرائط النفاذ فاثنان الملك او الولایة وان لایکون فی المبیع حق لغیر البائع (الی قوله) ولاینفذ بیع مرهون و مستأجر وللمشتری فسخه ان لم یعلم لالمرتهن و مستأجر (ردالمحتار ص ج ٣)

وفی التنویر و شرحه فی باب فسخ الاجارة: و بخلاف بیع ما اجرة فانه ایضاً لیس بعذر بدون لحوق دین کما مر و یوقف بیعه الی انقضاء مدتها هو المختار (الی قوله) لو باع الاجر المستأجر فاراد المستأجر ان یفسخ بیعه لایملکه هو الصحیح ولو باع الراهن الرهن للمرتهن فسخه.

وفی الشامیة: (قوله للمرتهن فسخه) قال الشرنبلالی فی شرح الوهبانیة والمختار انه موقوف فیقتضی بان بیع المستأجر والمرهو صحیح لکنه غیر نافذ ولا یملکان فسخه فی الصحیح و علیه الفتوی الخ (ردالمحتار ص ج ٥) والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۹ / رجب سنه ۷۳ هجری

اجرت دلال جواز دارد

سوال : آیا اجوره دلال در حق جانبین جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : بله ! جواز دارد بشرطیکه واضحاً اجوره تعین گردد.

قال فی الشامیة عن البزازیة: اجارة السمسار والمنادی والحمامی والصکاك وما لا یقدر فیه الوقت و لا العمل تجوز لما کان للناس به حاجة و یطیب الاجر الماخوذ لو قدر اجر المثل (ردالمحتار اول باب الاجارة ص ج ٥)

وایضا فیها بعد اوراق: (تتمة) قال فی التاتارخانیة وفی الدلال والسمسار یجب اجر المثل و ما تواضعوا علیه ان فی کل عشرة دنانیر کذا فذاك حرام علیهم وفی الحاوی سئل محمد بن سلمة عن اجرة السمسار فقال ارجو انه لاباس به و ان کان فی الاصل فاسد الکثرة التعامل و کثیر من هذا غیر جائز فجوزوه لحاجة الناس الیه کدخول الحمام اهـ (ردالمحتار ص ج ٥ مطلب فی اجرة الدلال)

وایضا فی بیوع الشرح: و اما الدلال فان باع العین بنفسه باذن ربها فاجرته علی البائع و ان سعی

بیعها وباع المالك بنفسه یعتبر العرف.

وفی الشامیة: فتجب الدلالة علی البائع او المشتری او علیهما بحسب العرف جامع الفصولین (ردالمحتار ص ج ۴)　　والله سبحانه وتعالی اعلم　　۳۰/ذی الحجه سنه ۷۳هجری

سوال مثل بالا

سوال: آیا اجوره دلال یک فیصد یازیات وکم طبق معمول جوازدارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: درحصه اجوره دلال فقهاء احناف اختلاف دارند اما حاجة الناس را مدنظر گرفته قول جواز مختار ومفتی به است اما تعین اجوره ضروری است یک فیصد نیز صورت تعین است.

قال فی التتارخانیة: وفی الدلال والسمسار یجب اجر المثل وما تواضعوا علیه ان فی کل عشرة دنانیر کذا فذاك حرام علیهم. وفی الحاوی سئل محمد بن سلمة عن اجرة السمسار فقال ارجو انه لا بأس به وان کان فی الاصل فاسداً لکثرة التعامل و کثیر من هذا غیر جائز فجوزوه لحاجة الناس الیه کدخول الحمام (ردالمحتار ص ج ۵)

اجارة السمسار والمنادی والحمامی والصکاك وما لا یقدر فیه الوقت ولا العمل تجوز لما کان للناس به حاجة الخ. (ردالمحتار ص ج ۵)، والله سبحانه وتعالی اعلم

۲۸/ربیع الاول سنه ۷۶هجری

تعین اجوره دلالی ضروری است

سوال: زید بکر را گفت گاوه میش تورا بر جعفر میفروشم اما سیصد وپنجاه روپیه آن از تو اضافه آن از من باشد پس گاومیش را در حضور بکر بر جعفر به سیصد وهفتاد وپنج روپیه فروخت که بیست وپنج روپیه آن را دلال گرفت آیا این صورت جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: این معامله جواز ندارد البته اگر پول دلالی راتعین کند یا نسبت به قیمت گاومیش فیصدی را تعین کند مثلاً بگوید پنج فیصد را در دلالی میگیرم به هر قیمت که گاومیش را فروختم این جواز دارد؟ والله سبحانه وتعالی اعلم.

جواب اشکال بر اجوره دلال

سوال : شمایان بر جواز کمیشن فتوی داده اید بظاهر اشتباه می آید که دوتوجیه عدم جواز که در مسئله قفیزطحان است در اینجا نیز موجود است مثلاً زید عمرو را گفت این ماشین را بفروش که ترا صد روپیه میدهم در اینجا نیز اجرت من العمل است وعمرو قادر بقدرة الغیر نیز است تاکه کسی خریداری نکند عمرو بر فروختن قادر نیست . توضیح مابه الفرق مطلوب است بینوا توجروا۔

الجواب باسم ملهم الصواب : جواز کمیشن خلاف قیاس است.

قال فی التنویر وشرحه: فکل ما افسد البیع مما مر یفسدها کجهالة ماجور او اجرة اومدة اوعمل وکشرط طعام عبد وعلف دابة الخ

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ: (قوله اومدة) الا فیما استثنی قال فی البزازیة اجارة السمسار والمنادی والحمامی والصکاکی و ما لا یقدر فیه الوقت و لا العمل تجوز لما کان للناس به حاجة و یطیب الاجر الماخوذ لو قدر اجر المثل و ذکر اصلا یستخرج منه کثیر من المسائل فراجعه فی نوع المتفرقات والاجرة علی المعاصی (ردالمحتار ص۳۰ ج۵) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۱۲/ربیع الاوّل سنه۹۸ هجری

حوض را جهت گرفتن ماهی به مقاطعه دادن

سوال : در زمین کسی توسط سیلاب یک تالاب تیار شد پس او هم جهت ماهی گیری آن تالاب رابه اجوره وبه تیکه داری داد آیا این فعل شرعاً جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این طریقه جواز ندارد .

قال فی شرح التنویر: ولم تجز اجارة برکة لیصاد منها السمك.

فی الشامیة: لان الاجارة واقعة علی استهلاك العین وسیأتی التصریح بأنه لا یصح اجارة المراعی وهذا کذلك ولذا جزم المقدسی بعدم الصحة الخ (ردالمحتار ج۵ ص۱۱۹) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۱۳/جمادی الاولی سنه ۷۵ هجری

زمین گرفته شده بر مقاطعه غرق شد

سوال : کسی زمین را برای پنج سال به اجاره گرفت در سال پنجم سیلاب آمد حاصلات

زمین را غرق کرد آیا اجاره این سال نیز بر مستاجر لازم است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر بعد از خشک شدن آب تا انتهای مدت اجاره کدام نوع کاشتکاری در آن ممکن باشد اجاره معاف نمیشود در غیر آن معاف میشود.

قال فی شرح التنویر قبیل باب فسخ الاجارة:الاجرة للارض کالخراج علی المعتمد فاذا استأجرها للزراعة فاصطلم الزرع آفة وجب منه لما قبل الاصطلام و سقط ما بعده قلت و هو ما اعتمده فی الولوالجیة لکن جزم فی الخانیة بروایة عدم سقوط شیء حیث قال اصاب الزرع الزرع آفة فهلک او غرق ولم ینبت لزم الاجر لانه قدزرع ولو غرقت قبل ان یزرع فلا اجر علیه

وفی الشامیة: (قوله و سقط ما بعده)لکن هذا اذا بقی بعد هلاک الارض مدة لا یتمکن من اعادة الزراعة فان تمکن من اعادة مثل الاول او دونه فی الضرر یجب الاجر قال فی البزازیة عن المحیط و علیه الفتوی ومثله فی الذخیرة والخانیة والخلاصة والتتارخانیة والظاهر ان التقیید باعادة مثل الاول او دونه مفروض فیما اذا استأجرها علی ان یزرع نوعا خاصا اما لو قال علی ان ازرع فیها ما اشاء فلا یتقید فان تعبیم صحیح کما مر (قوله لکن جزم الخانیة الخ)ماذکره فی الخانیة ذکره فی الولوالجیة ایضا واعتمد خلافه کما سمعت علی انه فی الخانیة ذکر التفصیل المار وقال وهو المختار للفتوی فکیف یکون جازما بخلافه وقد علمت التصریح بان علیه الفتوی عن عدة کتب. (ردالمحتار ص ۰ ج۰)

و ایضا فیها فی اوائل کتاب الاجارة تحت(قوله و لو غصب فی بعض المدة فبحسابه)ویسقط الاجر بغرق الارض قبل زرعها و ان اصطله افة سماویة لزمه الاجر تاما فی روایة عن محمد رحمه الله لانه قدزرعها والفتوی علی انه یلزمه اجر ما مضی فقط ان لم یتمکن من زرع مثله فی الضرر الخ(ردالمحتار ص۰ ج۰)

واللّٰه سبحانه وتعالی اعلم. ۲۷ /محرم سنه ۷٦هجری

فراهم نمودن چانده با کمیشن جواز ندارد

سوال : در بعض مدرسه ها سفیران بر حصه چهارم یا سوم یا پنج کار میکنند یعنی بدین طریقه برای مدرسه چنده جمع میکنند آیا این طریقه درست است وجواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این معامله بنا بر دو توجیه جواز ندارد.

(۱) ازینجا که اجرت من العمل است.

قال فی التنویر وشرحه : ولودفع غزلا لأخر لینسجه له بنصفه ای بنصف الغزل او استأجر

بغلا یحمل طعامه ببعضه او ثور الطحن برة ببعض دقيقه فسد في الكل لانه استأجره بجزء من عمله والاصل في ذلك نهيه صلى الله عليه وسلم عن قفيز الطحان (ردالمحتار ج۵ص۳۹) .

تصحیح آن چنین نموده شود که ذکر اجرت من العمل بطور شرط نیست بلکه تنها برای تعین وتحدید است .که این مفسد نیست یعنی اگر در قفیزطحان این شرط نباشد پس از طحین دادن جواز دارد.

(۲) اجیر بنفسه بر آن عمل قادر نیست قادر بقدرة الغیر است عمل او بر عمل چنده دهندگان موقوف است وقادر بقدرة الغیر در حکم عاجز است که در صحت اجاره قدرت بنفسه شرط است همین است علت فساد قفیز الطحان که مستاجر قادر علی الاجره بقدرة العامل است بنفسه قادر نیست.

حسب تصریح فقها بوقت عقد قادر علی العمل بودن اجیر وقادر علی تسلیم الاجره بودن مستاجر برای صحت عقد شرط است .

در معامله مذکور فساد اضافه از قفیزالطحان موجود است چرا در قفیزالطحان اجرت که حق اجیر است برعمل همین اجیر موقوف است که توسط عمل بر وصول اجرت قادر است اما در مسئله زیر بحث اجیر بر عمل هیچ نوع قدرت ندارد محتاج غیر است قفیزالطحان اجاره فاسده است وبر کمیشن چنده اجاره باطله است بصورت حصه مقرره اجوره او حرام است باید مهتمم وسفیر هر دو توبه کنند واجیر را در جر مسمی واجر مثل اقل آن را بدهد. والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۰/ذی‌القعدہ‌سنہ۳ھجری

سوال مثل بالا

سوال : یک مؤذن است که معاش میگیرد اگر برای مسجد چنده جمع کند وماهوار فرضا ده یا پنج فیصد از آن معاش بگیرد آیا برای مؤذن جواز دارد ؟ اگر جواز ندارد عمل ایام سابق او چگونه شود وپولی را که بدین طریق بدست آورده حکم آن چیست؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بعد از تعین معاش حصه معینه در چنده نیز اجرت است که از جمله چنده دادن این اجرت جواز ندارد به مؤذن یا به کسی دیگر اگر معاش موذن تعین شده باشد یا نباشد چنده از این مسجد باشد یا چنده مسجد دیگر بهر صورت جواز ندارد. این اجاره از دو علت درست نیست :

(۱) اجرت من العمل

(۲) عجز عن العمل اجیر بر وصول نمودن چنده قدرت ندارد تا کسی اورا ندهد او وصول نکند وقدرت بقدرت غیر در حکم عجز است .

این اجاره باطله است پس چنده جمع کننده را اجوره بصورت حصه مقرره جواز ندارد.

قال فی التنویر و شرحه: الفاسد من العقود ما کان مشروعاً بأصله دون وصفه والباطل ما لیس مشروعا اصلا لا بأصله ولا بوصفه وحکم الاول وهو الفاسد وجوب اجر المثل بالاستعمال لو المسمی معلوما ابن کمال بخلاف الثانی وهو الباطل فانه لا اجر فیه بالاستعمال حقائق .

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله والباطل) کان استاجر بمیتة او دم او استاجر طیبا لیشمه اوشاة لتتبعها غنمه او فحلا لینزوا و رجلا لیحط له صیادا (ردالمحتار ص ۵۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم. **۱۹ / ربیع الثانی سنه ۸۶ هجری**

بر جمع نمودن پوست قربانی گرفتن کمیشن جواز ندارد

سوال : امام مسجد ما چرم قربانی را از مردم برای یک مدرسه فراهم میکند امام صاحب بست وپنج فیصد کمیشن از آن میگیرد ایا چنین نمودن برای این امام جواز دارد یا خیر آیا خلف او ادای نماز درست است ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : براصول چرم قربانی اجوره وکمیشن گرفتن بنا بر اینکه قدرت بقدرة الغیر است جواز ندارد زیرا این در حکم عجز است باید امام مسجد ازین جرم توجه کند در غیر آن باید منتظمین مسجد اورا عزل کنند ونماز خلف او جواز ندارد. والله سبحانه وتعالی اعلم . **۳/ذی قعده ۹۹ هجری**

گرفتن تنخوا عوض چند نماز

سوال : درصورتیکه در نمازهای پنجگانه امام سه یا چهار نماز را به مردم اداء کند آیا مستحق معاش کامل است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر بر او تادیه پنج نماز شرط گذاشته شده باشد پس مستحق معاش کامل نمی باشد . والله تعالی اعلم . **۲۵ /جمادی الآخره سنه ۸۷ هجری**

معاش گرفتن بر خدمات دینی

سوال : آیا گرفتن معاش برای امام، موذن ومدرس مدرسه دینی جواز دارد یا خیر؟ بعضی ها میفرمایند که این تحت مصداق (اشتروا به ثمنا قلیلا) وتحت وعید شدید حدیث در مورد تعلیم قران به اجرت بالخصوص حدیث قوس که معروف ومشهور تر است داخل است در این مورد معلومات علمی فراهم نمائید. بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : معاش گرفتن بر امامت، اذان ودرس کتب دینی جواز دارد خلفای راشدین در دور خویش امامان وموذنین را معاش داده اند پس عمل آنان برای ما دلیل است .

قال ﷺ: علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین

قال الامام الزیلعی رحمه الله تعالی: وقد روی عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه کان یرزق المعلمین ثم اسند عن ابراهیم بن سعد عن ابیه ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه کتب الی بعض عماله ان اعط الناس علی تعلیم القران انتهی کلامه (نصب الرایة ص۱۳۰ ج۴)

وقال الامام النووی رحمه الله تعالی: (قوله ﷺ خذوا منهم واضربوا لی بسهم معکم) هذا تصریح بجواز اخذ الاجرة علی الرقیة بالفاتحة والذکر وانه حلال لا کراهیة فیها وکذا الاجرة علی تعلیم القرآن وهذا مذهب الشافعی ومالك واحمد واسحاق وابی ثور وآخرین من السلف ومن بعدهم ومنعها ابوحنیفة رحمه الله تعالی فی تعلیم القرآن واجازها فی الرقیة (شرح مسلم للنووی ص۲۲۴ ج۲)

وقال الامام ابن العربی المالکی رحمه الله تعالی: الصحیح جواز اخذ الاجرة علی الاذان والصلوة والقضاء وجمیع الاعمال الدینیة فان الخلیفة یاخذ اجرته علی هذا کله وفی کل واحد منها یاخذ النائب اجرة کما یاخذ المستنیب والاصل فی ذلك قوله ﷺ (ما ترکت بعد نفقة نسائی ومؤنة عاملی فهو صدقة) اھ (نیل الاوطار ص۲۱ ج۲)

وقال الامام ابو یوسف رحمه الله تعالی: ولم تزل الخلفاء تجری للقضاة الارزاق من بیت مال المسلمین. (کتاب الخراج لابی یوسف ص۱۸۶)

امام نووی رحمه الله تعالی ودیگر فقهاء کرام به نقل امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی معاش گرفتن را بر تعلیم قرآن ودرس وتدریس مکروه وممنوع نقل نموده اند. این ممانعت چندین توجیه دارد؟

(۱) بنا بر کمال ورع وتقوی اجرت گرفتن را بر امور دینیه ممنوع قرار داده.
(۲) برای دولتمندان آنرا مکروه گفته اند.
(۳) کسانیکه در امور دینی اجوره را مقصود بالذات میپندارند در حق آنان آنرا این علماء مکروه قرار داده اند.
(٤) در صورتیکه به خدام مفلس در خیرالقرون وظیفه ومعاش از بیت المال داده میشد پس مستقل معاش گرفتن اورا مکروه گفته اند.

اما وقتیکه چنین انتظامات بیت المال از بین رفته پس علمای متاخرین احناف نیز مانند ائمه ثلاثه آنرا جائز قرار داده اند تصریح آن قرار ذیل است.

۱ - قال الامام قاضیخان : وان استاجر رجلا لتعلیم القرآن لا تصح الاجارة عند المتقدمین ولا اجر له بین للذلك وقتا اولم یبین ومشائخ بلخ جوزوا هذه الاجارة حتی حکی عن محمد بن سلام انه قال اقضی بتسمیر باب الوالد باجرة المعلم وقال الشیخ الامام ابوبکر محمد بن فضل انما کره المتقدمون الاستیجار لتعلیم القرآن و کرهوا اخذ الاجر علی ذلك لانه کان للمعلمین عطیات فی بیت المال فی ذلك الزمان وکان لهم زیادة رغبة فی امر الدین و اقامة الحسبة وفی زماننا انقطعت عطیاتهم و انتقضت رغائب الناس فی امر الاخرة فلو اشتغلوا بالتعلیم مع الحاجة الی مصالح المعاش لاختل معاشهم فقلنا بصحة الاجارة ووجوب الاجرة للمعلم بحیث لو امتنع الوالد عن اعطاء الاجر حبس فیه. (الخانیة علی هامش العالمگیریة ص۳۰ ج۲)

۲ - وقال العلامة ابن نجیم : اما المختار للفتوی فی زماننا فیجوز اخذ الاجر للامام و المؤذن والمعلم والمفتی کما صرحوا به فی کتاب الاجارات. (البحر الرائق ص۳۳ ج۸)

آیاتها واحادیثیکه از آن بر ممنوعیت اجوره بر آذان وامامت وتعلیم القران استدلال میکنند بنا بر وجوه ذیلاً بر ممانعت صریح ومتعین المعنی نیست.
(۱) اگر ممانعت صریح می بود پس فقهاء متاخرین احناف و ائمه ثلاثه هیچگاه خلاف آن بر جواز فتوی نمی دادند.
(۲) ممانعت در آنصورت است که درس وتدریش را پیشه کمائی وکسب بگیرد اما اگر مقصد او اشاعت دین وتبلیغ باشد پس در آن صورت ممانعت نیست.

در این حصه حضرت حکیم الامت رحمه الله تعالی فرموده: بعض مردم با دین دنیا را

بناء میکنند وبعضی ها با دنیا دین را پس کسانیکه مقصد تدریس وتعلیم آنان حصول مال باشد اینان دین را توهین میکنند زیرا که آنرا ذریعه کمانی مال گرفتند وکسانیکه معاش رابه این منظور میگیرند تا کاملاً به خاطر جمعی خدمت دینی را انجام دهند چرا اگر برای کمانی دنیا برایند خدمت دینی از آنان بماند.

(۳) این معاوضه تعلیم وتدریس نیست بلکه این معاوضه اوقات است که جواز دارد.

قال العلامة ابن نجیم رحمه الله: (و رزق القاضی) یعنی و حل رزق القاضی من بیت المال لان بیت المال اعد لمصالح المسلمین و رزق القاضی منهم لانه حبس نفسه لنفع المسلمین و فرض النبی ﷺ لعلی ﷺ لما بعثه الی الیمن و کذا الخلفاء من بعده ثم اذا کان بیت المال جمع من حل فان جمع من حرام و باطل لم یحل لانه مال الغیر یجب رده علی اربابه ثم اذا کان القاضی محتاجا فله ان یاخذ لیتوسل الی اقامة حقوق المسلمین لانه لو اشتغل بالکسب لما تفرغ لذلک و ان کان غنیا فله ان یاخذ وهو الاصح لما ذکرنا من العلة و نظرا لمن یأتی بعده من المحتاجین ولان رزق القاضی اذا قطع فی زمان یقطع الولاة بعد ذلک لمن یتولی بعده (تکملة البحر الرائق ص۳۰۸ ج۸)

(٤) آن احادیث اکثراً ضعیف است واگر روایات صحیح هم باشد پس باز هم در آن تاویل نموده شود.

قال العلامة الزیلعی رحمه الله: حدیث ابی بن کعب ﷺ قال علمت رجلا القرآن فاهدی الی قوسا فذکرت ذلک للنبی ﷺ فقال ان اخذتها اخذت قوسا من نار قال فرددتها، قال البیهقی فی المعرفة فی کتاب النکاح هذا حدیث اختلف فیه علی عبادة بن نسی قیل عنه عن جنادة بن ابی امیة عن عبادة بن الصامت وقیل عنه عن الاسود بن ثعلبة عن عبادة وقیل عن عطیة بن قیس عن ابی بن کعب ثم ان ظاهره متروک عندنا وعندهم فانه لو قبل الهدیة وکانت غیر مشروطة لم یستحق هذا الوعید ویشبه ان یکون منسوخا بحدیث ابن عباس و حدیث الخدری رضی الله عنهما و ابو سعید الاصطخری من اصحابنا ذهب الی جواز الاخذ فیه علی ما لا یتعین فرضه علی معلمه و منعه فیما تیعین علیه تعلیمه و حمل علی ذلک اختلاف الاثار وقد روی عن عمر بن الخطاب ﷺ انه کان یرزق المعلمین ثم اسند عن ابراهیم بن سعد عن ابیه ان عمر بن الخطاب ﷺ کتب الی بعض عماله ان اعط الناس علی تعلیم القرآن انتهی کلامه.

(نصب الرایة ص۱۳۰ ج۴) . والله سبحانه وتعالی اعلم

۲۹ / ربیع الثانی سنه ۸۹ هجری

حکم مختلف معاشات مدرسین

سوال : جوابات سوالات ذیلاً در حصه معاشات مدرسین مطلوب است.

(۱) یک مدرس در ماه شوال مقرر شد درس های مدرسه از تاریخ یازده شوال شروع میشود آیا تنخواه ومعاش این مدرس از اول شوال جاری شود ویا از تاریخ یازدهم شوال ؟

(۲) یک مدرس از سال گذشته مقرر شده بود اداره مدرسه اورا در تعطیلات مدرسه منفک ساخت آیا این مدرس حقدار معاش ماه رمضان میباشد یا خیر ؟

(۳) در سوال دوم اگر اطلاع منفکی سال آننده برای او در وسط ماه رمضان داده شود حکم آن چیست آیا حقدار معاش ماه کامل رمضان است یا خیر؟

(٤) حکم آن مدرس چیست که در وسط سال مقرر شده سپس در تعطیلات سالانه یا در وسط رمضان بر طرف شود آیا حقدار معاش ماه رمضان میباشد یا خیر ؟

(۵) یک مدرس مستقل که سال آنند نیز قصد پائیدن را در مدرسه دارد در ماه شعبان یا رمضان وفات شد آیا حقدار معاش این دو ماه میباشد یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : با مدرسه عقد اجاره مسانهه میباشد لذا در هر صورت مدرس از روز ابتداء تقرر تا انتهاء رمضان حقدار معاش میباشد، باید منتظمین مدرسه او را بر منفک ساختن او در آخر ماه رجب اطلاع دهند اگر در اطلاع دادن تا خیر نمودند طبق سوال سوم پس گنهگار ومجرم میباشند باید توبه کنند واستغفار گویند. والله سبحانہ وتعالی اعلم .

۲۳/ذی الحجه سنه ۸۷هجری

رخصتی چند ساله راجمع نمودن ودر آخر بر آن مطالبه اجوره آنرا نمودن

سوال : در مدارس عربیه ملازمین حقدار چند یوم تعطیل در طول سال میباشند پس اگر کدام ملازم ازین تعطیلات چند ساله استفاده نکند آیا بعد از چند سال وقتیکه آن ایام بالغ با یک یا دو ماه تعطیل شود آیا این ملازم حقدار معاش آن ایام تعطیل شده میتوانند یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : برگذشتن سال حق او ختم میشود لذا حقدار رخصتی سال

های گذشته نمیباشد ودو باره حقدار معاش نیز نمیباشد واگر اضافه از ایام متعینه رخصتی کند حقدار معاش آن ایام نمیباشد.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ: بخلاف ما اذا لم یقدر لکل یوم مبلغا فانه یحل له الاخذ وان لم یدرس فیهما للعرف بخلاف غیرهما من ایام الاسبوع حیث لا یحل له اخذ الاجر عن یوم لم یدرس فیه مطلقا سواء قدر له الاجر لکل یوم اولا (ردالمحتار ج۳ص ۳۹۱)- والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۱۲/ محرم سنه ۹۰ هجری

معاش روزهای مریضی

سوال: طبق معمول درس های مدرسه بتاریخ یازدهم شوال آغاز میشود یک مدرس بتاریخ چهاردهم آمد وعقد نموده گفت من بتاریخ شانزدهم درس ها را شروع میکنم دو یوم درس گفت پس مریض شد وبتاریخ ۲۹ شوال آمد ودرس را شروع کرد آیا این مدرس حقدار معاش ماه شوال میباشد یا خیر ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: حقدار معاشات ایام رخصتی است وحقدار معاش دیگر ایام نیست فیصله معاش ایام مریضی طبق قرار داد او نموده شود اگر کدام فیصله واضح در حصه ایام مریضی نشده باشد پس طبق عرف مدارس عمل نموده شود در عرف مدارس معاش چنین ایام داده میشود پس اوحقدارمعاش ایام مریضی است. والله سبحانه وتعالی اعلم

۱۳/ جمادی الاولی سنه ۹۲ هجری

در صورت ترک ملازمت قبل از تکمیل ایام اجاره آیا حقدار معاش ماه گذشته میباشد ؟

سوال: بایک مدرس عقد یک سال درس شد چند یوم تدریس نمود ومدرسه را ترک گفت که رفتن او ضربه شدید بر مدرسه وارد نمود پس او طالب معاش این چند یوم است آیا این مدرس حقدار معاش آن چند یوم میباشد یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: برآن ملازم حسب وعده تکمیل سال لازم است بلا عذر شرعی ترک وظیفه جرم بزرگ است اما اگر وظیفه را ترک کرد باز هم حقدار معاش آن چند یوم میباشد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۷/ صفر سنه ۹۳ هجری

حکم اجوره ایام غیر حاضری

سوال : در حصه ایام غیر حاضری چند روز عفوه میباشد آیا ائمه وملازمین ومدرسین حقدار اجوره ایام غیر حاضری میباشند یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : مدار ایام غیر حاضری بر عرف است چند روزیکه در عرف عفوه باشد همون ایام عفوه متباقی عفوه نمیباشد.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ : وفی القنیة من باب الامامة امام یترك الامامة لزیارة اقربائه فی الرساتیق اسبوعاً اونحوه اولمصیبة اولاستراحة لاباس به ومثله عفو فی العادة والشرع اهـ وهذا مبنی علی القول بأن خروجه اقل من خمسة عشر یوماً بلا عذر شرعی لا یسقط معلومه وقد ذکر فی الاشباه فی قاعدة العادة محکمة عبارة القنیة هذه حملها علی انه یسامح اسبوعاً فی کل شهر واعترضه بعض محشیه بأن قوله فی کل شهر لیس فی عبارة القنیة ما یدل علیه قلت والاظهر ما فی اخر شرح منیة المصلی للحلبی ان الظاهر ان المراد فی کل سنة.(ردالمحتار ص۳۰۰ ج۳) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۴/جمادی الآخره سنه ۹۳ هجری

آیا حقدار معاش اصل میباشد ویا نائب

سوال : در صورتیکه امام یا مدرس نائب بگیرد آیا حقدار اجوره آن ایام اصل میباشد ویا نائب آن؟بینواتوجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : در امامت وتدریس نائب گرفتن جواز دارد اما حقدار اجوره اصل میباشد البته اگر با نائب قرار داد نموده باشد آن مقدار را به او بدهد در غیر آن نائب حقدار اجر مثل میباشد.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ : قال فی البحر وحاصل ما فی القنیة ان النائب لا یستحق شیئاً من الوقف لان الاستحقاق بالتقریر ولم یوجد ویستحق الاصیل الکل ان عمل اکثر السنة وسکت عما یعینه الاصیل للنائب کل شهر فی مقابلة عمله والظاهر انه یستحقه لانها اجارة وقد وفی العمل بناء علی قول المتاخرین المفتی به من جواز الاستئجار علی الامامة والتدریس وتعلیم القرآن. (ردالمحتار ج ۳ ص۴۲۱)- والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۴/جمادی الآخره سنه ۹۳ هجری

معزول شده بنا بر نا اهلیت حقدار اجوره ایام متباقی نیست

سوال : مهتمم مدرسه که عقد نموده بود اگر کدام مدرس را در وسط سال معزول نمود حقدار معاش یک ماه میباشد اما بنا بر نا اهلیت یک مدرس را مهتمم در آخر سال درسی معزول نمود آیا این مدرس حقدار معاش ماه شعبان میباشد یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر واقعةً بنا بر نا اهلیت مدرس معزول شده باشد پس در این صورت حقدار معاش ماه شعبان نیست . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۶/رجب سنه۹۳هجری

عقد اجاره مدارس دینیه مسانهه است

سوال : در یک مدرسه دستور نیست که معاش ماه رمضان به مدرسین داده شود پس اگر ناظم مدرسه چنین کند که معاش ماه رمضان را به کدام مدرس بدهد آیا معاش دادن او وگرفتن مدرس جواز دارد ؟ اگر جواز ندارد ضمان آن بدوش که ها لازم میگردد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : مسانهه بودن این معامله چونکه معروف است لذا در صورت عدم اشتراط نیز مدرس حقدار معاش ماه رمضان میباشد. لان المعروف کالمشروط البته اگر گفته شده باشد که این عقد تابه آخر ماه شعبان باشد پس حقدر معاش ماه رمضان نمی باشد . والله سبحانه وتعالی اعلم . **۲۶/رجب سنه۹۳هجری**

حکم معاش ماه رمضان در مدارس دینیه

سوال : در مدارس قانون است اگر اداره مدرسه مدرس را رخصت داد پس مدرس حقدار معاش ماه رمضان میباشد واما در صورتیکه خود مدرس شخصًا استعفاء داده نباشد این قانون شرعاً چگونه است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : عمل مدرسین عوض اجاره عمل اجاره وقت است لذا شرط عدم استحقاق معاش رمضان شرط فاسد است ، لانه مخالف لمقتضی العقد وفیه نفع لاحد المتعاقدین. لذا مدرس حقدار اقل اجر مثل واجر مقرره میباشد ، وضع چنین شرط در تعاقد جواز ندارد. والله سبحانه وتعالی اعلم . **۲۶/رجب سنه۹۳هجری**

سوال : در مدارس دینیه اگر کدام مدرس از ماه شعبان استعفاء بدهد حقدار اجوره نمیباشد اما اگر از طرف اداره منفک شود حقدار اجوره میباشد حکم شرعی این عقد چگونه است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : طبق عرف مدارس این عقد مسانهه است شرط عدم استحقاق معاش رمضان خلاف مقتضای عقد است لذا این عقد فاسد ومدرس حقدار معاش تمام سال نمی باشد شرط موجوده در تعاقد جواز ندارد بر آن اهل علم چند اشکالات وارد نموده اند.

(۱) در این عقد تدریس سال آتنده شرط نگردیده بلکه جانبین را در اختتام سال اختیار داده شده معاهده در صورت استحقاق اجرت نموده شده .

(۲) درآن جهالة مفضية الى النزاع نيست لانها ترفع بعمل الاجير .

(۳) اگر فساد عقد تسلیم شود این تنها متعلق ماه رمضان است عقد یازده ماه قبلی درست است چرا شرط عدم استحقاق اجرت تنها در حصه رمضان است .

جواب اشکال اول : تعليق استحقاق الاجرة بشرط يكون بمنزلة الشرط لانهما عبارتان عن معنى واحد على ان الشرط المفسد هو عدم استحقاق الاجر فبعض التقادير فانه مخالف لمقتضى العقد و فيه نفع للمستاجر فان المقتضى هو الاستحقاق بايفاء العمل على كل تقدير.

جواب اشکال ثانی : در بیع با خیار تعیین ودر اجاره با عمل اعتبار دادن ارتفاع جهالت خلاف قیاس است ، لذا بر مسئله زیر بحث قیاس نمودن درست نیست ودر آن بنا بر دو علت مستقیمًا نیز داخل نیست.

(۱) **ارتفاع الجهالة بالعمل** یعنی در آن : (**ان صبغته بعصفر فبدرهم و ان صبغته بزعفران فبدرهمين و امثالهم**) در احدالشقین اجرت کاملاً معدوم نیست بلکه تقلیل ان است ودر مسئله تدریس اجوره یک ماه کاملاً معدوم است.

(۲) در امثله مذکوره در هر دو شق ها عمل معقود علیه موجود است ودر مسئله تدریس از معقود علیه مدرسین سال آتنده کاملاً اخراج گردیده.

بعلت عدم خوف نزاع الحاق نیز درست نیست چرا که در مسئله تدریس تنها خوف نزاع

نیست بلکه وقوع نزاع است که در آن مورد از مدارس متعدد استفتاء آمده.

علاوه از آن گفته شد که به نص فقهاء در اینجا در اصل خلاف قیاس است. در حقیقت در این مواضع نیز عدم جواز درکار بود چراکه بوقت عقد جهت جهالت عقد فاسد می شود که بعد از ارتفاع جهالت درست نمیشود در صحت عقد در وقت تعاقد عدم جهالت شرط است بعد از آن ارتفاع جهالت قابل مدار نمیباشد معهذا در موضع مذکور جهت حاجت علی خلاف قیاس اجازه داده شده.فلایصح القیاس علیه

بفرض دخول فساد علت دوم اجاره هرآئینه در آن موجود است . ای الشرط المخالف لمقتضی العقد وفیه نفع لاحد المتعاقدین.

جواب اشکال ثالث : العقد واحد من ابتداء السنة الی تمامها لانها مسانهة فالفساد یقع فی تلك المدة الکاملة لافی جزء منها.

قال العلامة الرافعی رحمه الله: (قوله ولو قال اجرتك سنة بألف کل شهر بمائة الخ) وذکرها فی الخانیة ایضاً وقال فیها نوع اشکال وهو انه لو جعل فسخا للاول وابتداء اجارة ینبغی ان یجوز فی الشهر الاول ثم تتجدد بمجیء کل شهر و یکون لکل واحد الخیار عند تجدد کل شهر اهـ و یقال المراد انها فسخ فی حق الاجرة لا المدة فانها لافسخ فیها بل هی سنة (التقریرات الرافعی ص٣٠)

مزید برین در تعدد عقود گردانیدن او دو فساد میباشد :

(۱) باعقد هر ماه عقود دیگر ماه ها مشروط نمی باشد بر جانبین ایفاء بر آن لازم نمی باشد واگر مشروط باشد پس صفقة فی صفقة بل فی صفقات می باشد.

(۲) عقد هر ماه آننده عقد اجاره مضافه می باشد که طبق قول مفتی به اگر که صحیح است اما لازم نیست.

قال فی التنویر وشرحه: ویعلم النفع ببیان المدة کالسکنی والزراعة مدة کذا ای مدة کانت وان طالت ولو مضافة کأجرتکها غدا وللمؤجر بیعها الیوم وتبطل الاجارة به یفتی خانیة.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله وللمؤجر بیعها الیوم) ای قبل مجیء وقتها بناء علی ان المضافة تنعقد ولکنها غیر لازمة وهو احد تصحیحین وایدعدم اللزوم بأن علیه الفتوی کما فی المتفرقات فی البزازیة فان جاء غدا والمؤجر عاد الی ملکه بسبب مستقل لاتعود الاجارة وان رد بعیب بقضاء اورجع فی الهبة عادت ان قبل مجیء الغد (ردالمحتار ص٢ ج٥)

جهت فساد عقد در طول سال اجاره فاسد میباشد لذا در طول سال مدرس حقدار اقل اجر مثل واجر مقرر میباشد.

بحمدالله اصحاب اشکالات با جوابات مذکوره مطمئن شدند.

جواب یک سوال را مولانا خلیل احمد سهانپوری رحمه الله تعالی فرمود :

مدرس اجیر خاص است که پابند وقت میباشد لذا زمانه تعطیلات نیز زمانه ملازمت باشد امادر حصه معاش رمضان شرط شده اگر به تدریس در ماه شوال حاضر شد حقدار معاش میباشد این شرط فاسد است لذا بنا بر این مدرس حقدار معاش نه بلکه حقدار اجر مثل میباشد وآنرا شرط فی العقد قرار داده نشود بلکه خارج عقد قرار داده شود یا شرط معروف قرار داده شود در تمام این صورت ها مدرس در واقعه متنازع فیه مستحق معاش کامل میباشد.

واحتمالات واختلاف حکم تنها در مورد ماه رمضان است اما معاش ماه شوال در آن هیچ اشکالی نیست زیرا مدرس وظیفه خویش را انجام داده وحقدار معاش است .

(فتاوی خلیلیه ص ۲۴۷).

توضیح تحریر مذکور

(۱) قوله احتمالات واختلافات تنها در مورد رمضان است الخ از سیاق آن واز ایام شوال درک شود که اختصاص در مقابل سال آئنده را بیان فرمود نفی شیوع فساد در سال گذشته مقصود او نبود بصورت تسلیم خلاف آن بر دلائل شیوع فساد جواب در اشکال ثالث گذشته است .

(۲) **قوله** : مستحق اجر مثل میباشد .

(۳) قوله : آن را شرط فی العقد قرار ندهد الخ.

اما تا ام زمان قواعد مطابق مدارس این شرط در صلب عقد میباشد لذا مهسد عقد میباشد.

(٤) **قوله** : شرط معروف قرار داده شود.

در نظر بنده شرط مفسد عقد را بعد العرف مفسد ندانستن کلیه نیست بلکه در آن تفصیل است که بیش نظر آن بر اشتراط الآت العمل علی الاجیر قیاس اشتراط عدم استحقاق الاجره درست معلوم نمی شود فلیتامل.

بفرض صحت قیاس در این اجاره چنین عرف نیست بهر صورت تا الحال اجاره فاسد جاری شده است.

صورت تصحیح : طریقه ختم این فساد اینست که مدرس مستحق معاش ماه رمضان بگردد واز ابتدای سال با این مدرس یازده ما عقد نموده شود از ماه شوال تا انتهای ماه شال وسال آننده از ابتدای رمضان تا انتهای شعبان تعاقد دوازده ماه صورت بگیرد.

پس در این صورت اگر مدرس بنا بر ترک عقد اول درس را ترک گفت در آخر شعبان حقدار معاش ماه رمضان نمیباشد ، لان مدة الاجارة قد تمت بانقضاء شعبان واگر سال آننده باقی ماند پس بنا برعقد ثانی مستحق معاش ماه رمضان میباشد لأن ابتداء ه من ابتداء رمضان.

اما اگر مدرس از طرف مدرسه منفک شد حقدار معاش ماه رمضان است.

چراکه مهتمم این وعده را بطور التزام تبرعًا نموده است که بر او ایفای آن لازم است در صورت عدم ایفاء گنهگار میباشد ، اما اگر مدرس مطالبه نکند اگر مهتمم از طرف متولی ومنتظمین مختار عام باشد در تصرفات از خزانه مدرسه تبرع کند در غیر آن از جیب خویش بدهد.

ويشكل على التعاقد من ابتداء رمضان نص الفقهاء رحمهم الله على ان الاجير لا يستحق الاجر بالتعاقد قبل التسليم فلا مخلص بدون الحاق رمضان بالسنة الماضية وايجاب اجرته.

بعد از اعطای معاش چند روپیه اضافه بنام حسن کاوکردگی داده میشود .

بعد از عقده اجاره یازده ماه که معاش قسط وار ماهانه داده میشود معاش ماه رمضان نیز جز اجوره ومعاش میباشد.

مانند جی پی فند حکومتی که از معاش ملازم قطع میشود در آخر برایش آن پس داده میشود که در حقیقت این اضافه نیز داخل اجوره عمل ماضی میباشد.

به این تاویل در ملحق نمودن رمضان با سال آننده باشد چنین که معاش یازده ماه اندک حصه قبل ابتداء عمل داده شود.

اما جهت عرف عام بعد از مدت عمل الحاق ایام در عرف آمده اما عرف الحاق ایام قبلیه نیامده. البته در مدارس اسلامیه این عرف است یا دروقت تعاقد وضاحت نموده شود پس الحاق بالمستقبل درست شود. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۱/صفر سنه ۱۴۱۵ هجری

سوال متعلق بالا

سوال : بنده در حصه فتوی شما در حصهء استحقاق معاش رمضان اشکال دارم.
شرط نمودن اگر سال آئنده شرکت نکردی حقدار معاش نباشی خلاف مقتضیات عقد نباشد.زیرا در رمضان عوض عمل ودرس تعطیلات باشد تا برای سال آئنده تیاری گرفته استراحت کند پس فائده وثمره آن تعطیل به مدرسه دیگر برسد باید معاش را نیز از مدرسه دوم وصول کند زیرا که او ازین ثمره منتفع گردیده در شامی آمده.
القاضی یستحق الکفایة من بیت المال فی یوم البطالة فی الاصح وفی الوهبانیة انه اظهر فینبغی ان یکون کذلک فی المدرس لان یوم البطالة للاستراحة وفی الحقیقة تکون للمطالعة والتحریر عند ذوی الهمة(ردالمحتار ج۳ص۴۱۶)

وظاهر است که مطالعه وتحریر را برای سال آئنده برای اسباق کند پس در حقیقت شرط است از طرف مهتمم اگر سال آئنده تو را منفک ساختم حقدار معاش ماه رمضان هستی پس در این صورت باید مهتمم عوض بودیجه مدرسه از جیب شخصی خویش معاش اورا اداء کند. **الاان یکون مختارا عاماً فی التصرف من جهة متولی المدرسة.**

الجواب باسم ملهم الصواب : درتعطیلات مع المشاهره عمومًا سه اقسام عام مروج است :
(۱) قبل از ابتدای عمل مانند ابتدای شوال.
(۲) بعد از اختتام عمل مانند آخر شعبان.
(۳) در اثناء عمل مانند تعطیلات در وسط سال مانند جمعه وعید اضحی وغیره.
در جزیه شامیه تنها قسم ثالث بیان شده.البته دوقسم اول در آن عصروجود نداشت ازینجا آنرا ذکر نکرده ظاهراً این جزیه طبق علت حکم ونص خویش باقسم ثالث مخصوص است اجیر این نوع حقدار رعایت خاصی باشد چراکه در ماضی ومستقبل هر دو عمل برای یک مستأجر است .
نافع بودن ایام تعطیل در مستقبل بنا بر این است که او دافع ضرر ماضی باشد.بدون این تعطیلات عامل کار نموده نمیتواند لذا تعلق استحقاق اجوره باماضی است لذا دستور تعطیل مع المشاهده بعد از اختتام عمل در تمام دنیا است بر عکس آن وجود قسم اول در مدارس اسلامیه است در جای دیگر نیست.

پس این جزیه تنها در حصه قسم ثالث است دو قسم دیگر با آن محلق باشند بنا بر عمل ماضی پس الحاق قسم ثانی اقوی است مانند تقاعد مامور که نظیر آنست.

لذ عوض تعلق رمضان با مستقبل باید باماضی تعلق داده شود همین عرف است در مدارس نیز طبق عمل مسانهه اگر رمضان جدا پنداشته شود از سال گذشته پس مسئله اجرت رمضان خلق نمیشود بنا بر اینکه بعد عقد اجاره قبل از تسلیم نمودن معقود علیه اجیر مستحق اجر نمیباشد.

قال الامام الكاسانی رحمه الله تعالیٰ: ولعنی بالتسلیم التخلیة والتمکین من الانتفاع برفع الموانع فی اجارة المنازل ونحوها وعبید الخدمة واجیر اواحد حتی لو انقضت المدة من غیر تسلیم المستأجر الذی ذکرنا لایستحق شیئا من الاجر لان المستأجر لم یملك من المعقود علیه شیئا فلا یملك هو ایضا شیئا من الاجر لانه معاوضة مطلقة ولو مضی بعد العقد مدة ثم سلم فلا اجر له فیما مضی لعدم التسلیم فیه (البدائع ص۱۰۹ ج۴)

علت الحاق رمضان با سال گذشته اینست که تعاقد از ابتدای شوال تا آخر شعبان تا یازده ماه میباشد ومعاش رمضان در اجرت مدت ماضیه داخل میباشد . کما بینت فی التحریر السابق. والله سبحانه وتعالی اعلم. ۳/رجب سنه ۱۴۱۵ ہجری

فسخ اجاره جهت نبودن طلاب

سوال : بین مدیر مدرسه ویک مدرس نزاع است مدرس که سال گذشته مقرر شده بود چند ماه تدریس نیز نمود در ۱٤ ماه ربیع الاول مدیر مدرسه گفت جهت کمبودی طلاب صنف شما را (شعبه حفظ) را از بین بردیم لذا تومنفک هستی مدرس استحقاق معاش را دعوی دارد ومدیر عدم استحقاق آن را ، در نظر شما آیا مدرس مذکور مستحق معاش است یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : عذر کم شدن طلاب قابل قبول نیست اگر مدیر بلا ضرورت مدرس را تعیین نموده باشد معاش یک ساله او بدوش مدیر است زیرا عقد تدریس مسانهه است .

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ: مطلب من لم یدرس لعدم وجود الطلبة:

اجاب: ان فرغ نفسه للتدریس بأن حضر المدرسة المعینة لتدریس استحق المعلوم لامکان التدریس لغیر الطلبة المشروطین قال فی شرح المنظومة: المقصود من المدرس یقوم بغیر الطلبة بخلاف الطالب فان المقصود لا یقوم بغیره اھ وسیاتی قبیل الفروع ان لو درس فی غیرها لتعذره فیها ینبغی ان یستحق العلوفة وفی فتاوی الحانوتی یستحق المعلوم عند قیام المانع من العمل ولم یکن بتقصیر سواء کان ناظرا او غیره کالجابی (رد المحتار ص۲،۳ ج۳) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۳/ربیع الاول سنه ۱۴۰۰ هجری

حیثیت شرعی قوانین مختلف مدارس دینی

سوال : (۱) در مدارس قانون وضع نموده اند که مانند دفاتر حکومتی در صورت مریضی ملازم تصدیق طبی داکتر ضروری است این حکم از نگاه شرع چگونه است؟

(۲) قانون دوم تقاعد حکومتی که بعد از شصت وپنج سال تقاعد شود باوجودیکه باهوش وباصحت وداناتر باشد بر امور دفتری این حکم از نگاه شرع چگونه است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : (۱) از نقطه نظر شریعت این احکام قابل مدار نیست بالخصوص در اداره های دینی زیرا با شهادت فساق ویا با تادیه رشوت تصدیق مریض داده میشود که با اهمیت آن تذلیل دین می آید .

(۲) تا زمانیکه ادای وظیفه ممکن باشد جواز دارد تحدید نمودن باشصت وپنج سال متاثر شدن است ازقانون خطا وغلط غرب که خلاف غیرت اسلامی باشد. والله سبحانه وتعالی اعلم

۱۳/رجب سنه ۹۹ هجری

مخالفت نمودن ملازم از معاهده

سوال : در یک اداره قانون است که باید ملازم در صورت ترک نمودن وظیفه یک ماه قبل اداره را اطلاع دهد در صورت دیگر بر او غرامت یک ماه معاش لازم باشد آیا اگر کدام ملازم بدون اطلاع وظیفه را ترک گفت جبران تادیه یک ماهه معاش بر او لازم است یاخیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : ملازم جهت عهد شکنی وزیان دادن اداره مجرم است . اما باز هم ضمان معاش بر او واجب نیست . والله تعالی اعلم .

۲۶/رجب سنه ۹۳ هجری

قرآن خوانی مروج جهت ایصال ثواب

سوال : در دیار ماعرف و رواج است که مردم به قصد ایصال ثواب اموات خویش ختم قرآن میکنند قاریان را پول ونان میدهند ویا تنها نان میدهند در بعض مناطق تعین نان با پول نیز میشود، حکم چنین ختم قرآن خوانی از نگاه شرع چیست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اجرت گرفتن بر ایصال ثواب حرام است ختم قرآن بدون اجرت جواز دارد اگر عبارت زبانی باشد یا بدنی ویا مالی ثواب هر نوع عبادت به نیت ارسال نمودن ثواب جواز دارد اما بدون قواعد ذیل بی فائده است.

(۱) اینکه میت مسلمان وراسخ العقیده باشد.

(۲) ایصال کننده ثواب نیز مسلمان را سخ العقیده باشد.

(۳) ریاکاری نموتشنیع طعن وشهرت در آن نباشد.

(٤) مال صدقه حلال وطیب باشد حرام وخبیث نباشد.

(۵) در آن مال حق غائب یا نابالغان نباشد.

(۶) بر تلاوت قرآن یا عبادت دیگری معاوضه داده نشود.

(۷) قیود ایام، کیفیات واقسام طعام در آن نباشد.

(۸) طعام به فقراء ومساکین داده شود نی به اغنیاء وقومی ها. در قران خوانی مروج علاوه شرایط فوق الذکر قباحات ذیل نیز وجود دارد.

(۱) نقدیات وطعام هر آنئه در آن لازم میباشد که حرام است در صورت عدم تعین عوض علاوه حرمت اصلیه توسط جهالت اجر گناه فساد اجاره لازم میگردد.

(۲) دراین صورت مردم بدین مطمئن شوند که ترک معاصی را لازمی ندانسته به امید ختم قرآن خلف اقارب خویش قرآنی خوانی کنند .

(۳) در قرآن خوانان افراد جاهل ونادان نیز موجود می باشند که عوض تلاوت درست مرتکب گناه کبیره میگردند.

(٤) این طریقه مخصوص ایصال ثواب در شریعت اصل ندارد اما مردم آنرا ثابت کرده مرتکب بدعت گردیده اند.

پس به وجوه مذکوره ختم های مروج درست نیست بلکه این ختم باعث عذاب میت

میگردد. ازینجا علماء تحریر نموده اند بر میت فرض است تا توصیه کند که بعد از وفات من با طریقه های غیر شرعی از دنبالم ایصال ثواب نکنید.

۱- قال الله تعالی: ان الذین یأکلون اموال الیتمی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا.

۲- وقال تعالی: لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل.

۳- وقال رسول الله ﷺ: لا تقبل صلوة بغیر طهور ولا صدقة من غلول (سنن ترمذی ص۳ ج۱)

٤- قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: وقال (ای فی الفتح) ایضا ویکره اتخاذ الضیافة من طعام من اهل المیت لانه شرع فی السرور لا فی الشرور وهی بدعة مستقبحة وروی الامام احمد وابن ماجه رحمهما الله تعالی باسناد صحیح عن جریر بن عبدالله رضی الله عنه قال: کنا نعد الاجتماع الی اهل المیت وصنعهم الطعام من النیاحة اهـ وفی البزازیة: ویکره اتخاذ الطعام فی الیوم الاول والثالث وبعد الاسبوع ونقل الطعام الی القبر فی المواسم واتخاذ الدعوة لقراءة القرآن وجمع الصلحاء والقراء للختم او لقراءة سورة الانعام او الاخلاص.

والحاصل ان اتخاذ الطعام عند قراءة القرآن لاجل الاکل یکره وفیها من کتاب الاستحسان: و ان اتخذ طعاما للفقراء کان حسنا اهـ واطال فی ذلک فی المعراج وقال: وهذه الافعال کلها للسمعة و الریاء فیحترز عنها لانهم لا یریدون به وجه الله تعالی اهـ وبحث هنا فی شرح المنیة بمعارضة حدیث جریر رضی الله عنه المار بحدیث آخر فیه: انه علیه الصلوة والسلام دعته امراة رجل میت لما رجع من دفنه فجاء وجیء بالطعام.

اقول:[1] وفیه نظر، فانه واقعة حال لا عموم لها مع احتمال سبب خاص بخلاف ما فی حدیث جریر رضی الله عنه علی انه بحث فی المنقول فی مذهبنا و مذهب غیرنا کالشافعیة والحنابلة استدلالا بحدیث جریر رضی الله عنه المذکور علی الکراهة ولا سیما اذا کان فی الورثة صغارا او غائب مع قطع النظر عما یحصل عند ذلک غالبا من المنکرات الکثیرة کایقاد الشموع والقنادیل التی توجد فی الافراح وکدق الطبول والغناء بالاصوات الحسان واجتماع النساء والمردان واخذ الاجرة علی الذکر و قراءة القرآن و غیر ذلک مما هو مشاهد فی هذه الازمان وما کان کذلک فلا شک فی حرمته وبطلان الوصیة به ولا حول ولا قوة الا بالله

---

[1]- والقول: ان صاحب المشکوة نقل هذا الحدیث من سنن ابی داود ووقع الخطأ منه فی النقل او ممن بعده فی الکتابة لان فیه امراة البدون الضمیر ثم نقل من مشکوة من بعده مرة بلفظ امراته ومرة بلفظ امراة رجل میت فوجب الرجوع الی الاصل. رشید احمد

العظیم. (ردالمحتار ص۳۰ ج۵)

وقال العلامة بدر الدین العینی رحمه الله تعالى: قوله لا تاكلوا به ای بالقرآن مثل ان یستاجر الرجل لیقرا علی راس قبر. قیل هذه القراءة لا یستحق بها الثواب لا للمیت ولا للقاری قاله تاج الشریعة رحمه الله تعالى (البنایة ص۳۰ ج۱۰) والله سبحانه وتعالى اعلم.

در کتاب الخطر والاباحة در جلد هشتم نیز آمده. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۲/محرم سنه ۹۳ هجری

بطور رقیه قرائت قرآن با اجرت جواز دارد

سوال: آیا به قصد تبرک برای اشفاء مرض ویا نجات از مصیبت قرائت سورة فاتحه یا حصه دیگر قران جواز دارد؟ نیز بدین مقصد ختم اجتماعی جواز دارد یا خیر؟ وحکم اجوره گرفتن بر آن چگونه است؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: قرائت کدام حصه قرآن بر بیمار یا تو مار وتعویذ دادن بدان وگرفتن اجرت برآن جواز دارد.

در صحیح بخاری آمده : ان احق ما اخذتم علیه اجرا کتاب الله (صحیح بخاری ص۸۵۴ ج۲).

قال الامام النووی رحمه الله تعالى: (قوله صلی الله علیه وسلم خذوا واضربوا لی بسهم معکم) هذا تصریح بجواز اخذ الاجرة علی الرقیة بالفاتحة والذکر وانها حلال لا کراهیة فیها وکذا الاجرة علی تعلیم القران وهذا مذهب الشافعی ومالك واحمد واسحق وابی ثور واخرین من السلف ومن بعدهم ومنعها ابو حنیفة فی تعلیم القران واجازها فی الرقیة. (شرح النووی علی صحیح مسلم ص۲۲۴ ج۲)

البته به غرض رقیه در ختم های اجتماعی محظورات ذیل وجود دارد:

(۱) این اجاره فاسده است چراکه عموماً اجوره در آن مجهول باشد.

(۲) مردم عقیده بران داشته اتکاء نموده واز معاصی توبه نمیکنند بگویند ختم کنید کار ایتان تکمیل شود.

(۳) جرئت اضافه شود بر ارتکاب معاصی وکبائر.

(٤) این طریقه مخصوص رقیه از سلف ثابت نیست اما عوام آنرا سنت گفته مرتکب بدعت میشوند.

(۵) اجاره بر تمام قرآن باشد که اکثراً واغلباً کاملاً قرآن تلاوت نمیگردد.

(۶) دربین آنان افرادجاهل میباشندکه عوض درست قرائت را غلط وخطا تلاوت میکنند.
(۷) اکثراً در حجره هائیکه تلاوت قرآن میشود تصاویر جاندار والات ممنوعه ساز وسرور موجود باشد که در آن توهین وبی حرمتی قرآن می آید .
دراین محظورات سبعه ممنوعه سه اول آن در حصه تعویذ وانفراداً در حصه تلاوت کدام صورت یا آیات نیز باشد.والله سبحانه وتعالی اعلم ۲۲/محرم‌سنه۹۳هجری

اجرت گرفتن بر وعظ

سوال : آیا اجرت گرفتن واعظ بر وعظ جواز دارد یا خیر؟ طی نمودن وطی نه نمودن یعنی تعین یا عدم تعین درآن فرق دارد یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگرکسی خود را برای وعظ فارغ ومختص نموده باشد ویا از طرف حکومت مقرر شده باشد پس گرفتن اجرت برایش جواز دارد واگر کسی در کدام موقع خاص برای وعظ بُرده شود اجرت گرفتن برایش جوازندارد. والله سبحانه وتعالی اعلم
۹/شعبان‌سنه۹۹هجری

در وقت ملازمت کارشخصی خویش را انجام دادن

سوال : زید مامور است که وظیفه او از ساعت هشت شروع میشود اگر او تاساعت ده در خانه باشد یا در کدام کار شخصی دیگر خویش مصروف شود وساعت ده بجه برود آیا جواز دارد؟ نیزدرصورتیکه کارنباشد براوحاضری ساعت هشت لازم است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در وقت دوام رسمی علاوه نماز فرض وسنت نفل نیز جواز ندارد . البته بعد از حاضری اگر بنا بر ضرورت به کدام کار برود جواز دارد.

قال فی شرح التنویر: و لیس للخاص ان یعمل لغیره و لو عمل نقص من اجرته بقدر ما عمل فتاوی النوازل.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (قوله ولیس للخاص ان یعمل لغیره) بل ولا ان یصلی النافلة قال فی التتارخانیة وفی فتاوی الفضل واذا استاجر رجلا یوما یعمل کذا فعلیه ان یعمل ذلک العمل الی تمام المدة ولا یشتغل بشیء اخر سوی المکتوبة وفی فتاوی سمرقند وقد قال بعض مشائخنا له ان یؤدی السنة ایضا واتفقوا انه لا یؤدی نفلا وعلیه الفتوی (رد المحتار ص۷۰ ج۵). والله سبحانه وتعالی اعلم

در طیاره سیت خویش را به کسی دیگر دادن

سوال: در صورت انتقال غله، فروختن سیت خویش را بر دیگران فروختن به نفع جواز دارد یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: نه خیر ! جواز ندارد.

قال فی الهندیة:الاصل عندنا ان استأجر شیئا فان کان منقولا فانه لایجوز له ان یؤاجره قبل القبض وان کان غیر منقول فاراد ان یؤاجره قبل القبض فعند ابی حنیفة وابی یوسف رحمه الله تعالی یجوز وعند محمد رحمه الله تعالی لایجوز کما فی البیع وقیل انه فی الاجارة لایجوز بالاتفاق وفی البیع اختلاف هکذا فی شرح الطحاوی واذا استأجر دارا او قبضها ثم آجرها فانه یجوز ان آجرها بمثل ما استأجرها او اقل وان آجرها باکثر مما استأجرها فهی جائزة ایضا الا انه ان کانت الاجرة الثانیة من جنس الاجرة الاولی فان الزیادة لاتطیب له ویتصدق بها وان کانت من خلاف جنسها طابت له الزیادة ولوزاد فی الدار زیادة کما وتدفیها او حفر فیها بئرا اوطینا او اصلح ابوابها اوشیئا من حوائطها طابت له الزیادة(عالمگیریة ص۴۲۵ ج۴) والله سبحانه وتعالی اعلم۔

۲۶/ربیع الثانی سنه ۱۹ هجری

جهالت مدت وعمل مفسد اجاره است

سوال: زید در زمین عمرو ماشین تصفیهء گندم را نصب نمود بدین شرط که اجوره تصفیه نمودن گندم عمرو را نگیرد وعمرو از او کراء نگیرد بعداً مخالف شدند زید از قول خود گشت در این صورت چگونه فیصله نموده شود؟بینوا توجروا۔

الجواب باسم ملهم الصواب: این اجاره فاسد است لذا زید حقدار اجوره تصفیه وعمرو حقدار اجر مثل باشد . والله تعالی اعلم .

۲۵/شوال سنه ۱۹ هجری

سرقلفی (پیشکی) گرفتن جواز ندارد

سوال: زید یک دکان را ماه سی روپیه به کراء گرفت چند سال بعد کراء دکانها اضافه شد اما کار دکانداری زید خراب شد زید دکان رابه کسی دیگر به کراء داد وگفت مالک را ماه سی روپیه بده اما قبضه دکان را در انصورت برایت میدهم که من را پنج هزار روپیه بدهی آیا این پول برای زید حلال است یا خیر؟ نیز بگوئید این عقد را بکدام نام یاد کنیم ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : گرفتن پول عوض قبضه جواز ندارد بر جانبین توبه نمودن ومسترد نمودن پول واجب است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۳/صفر سنه ۹۲ هجری

بدون عمل اجوره اضافه کاری جواز ندارد

سوال : در یک اداره که از طرف حکومت اضافه کاری ندارد اگر مدیر آن اداره آنان را اجوره اضافه کاری را میدهد در صورتیکه مامورین نیز غیر بیکار اند ومعاش آنان نیز تکافو نمی کند آیا این پول اضافه کاری برایش جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر عوض اضافه کاری از آنان کار گرفته شود پول اضافه کاری برای آنان جائز است . اما اگر حیله بازی میکنند جواز ندارد یعنی اگر کار نمی کنند واضافه کاری میگیرند جواز ندارد . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۹/صفر سنه ۹۲ هجری

سود گرفتن بر معاش پیشکائی

سوال : زید در استیت بانک مؤظف است این بانک موظفین خویش را معاش سه سال را یکجا میدهد اما شرط می نهد که سه فیصد آنان را بانک میگرد واین پول را آنان در ظرف پانزده سال تادیه کنند تا آن وقت خانه راکه بدین پول تیار میکنند نزد حکومت رهن مینهند ملازمین آن پارچه را امضا میکنند شرعاً این عمل چه حکم دارد ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در مسئله مذکوره سه سخن قابل نظر است :

(۱) آیا زیادت فی المرهون درست است یا خیر ؟

(۲) آیا اصول نمودن دین رهن قسط وار جواز دارد یا خیر ؟

(۳) سه روپیه فیصد که بنام سود وصول میشود آیا سود است یا خیر ؟

تحقیق : (۱) زیادة فی المرهون درست است.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: والزیادة فی الرهن تصح (ردالمحتار ص ۳۷۲ ج ۵)

(۲) قسط وار وصول نمودن دین رهن جواز دارد.

قال فی التنویر وشرحه: ولا یکلف من قضی بعض دینه او ابرأ بعضه تسلیم بعض رهنه حتی یقبض البقیة من الدین (ردالمحتار ص ۳۳۵ ج ۵)

(۳) سه روپیه فی صد بنام سود کم نمودن سود نیست بلکه کم نمودن است از معاش مامور با تبدیلی اسم چیزی حقیقت آن چیز تبدیل نمیشود. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۸/ ربیع الثانی سنه ۸۶ هجری

سوال مثل بالا

سوال: در دوران ملازمت یک مقدار پول را جهت تیار نمودن خانه یا خریداری موټر سایکل وغیره گرفتن از حکومت وادای سود بر آن جواز دارد یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در حقیقت این قرض نیست بلکه پیش خوری از معاش مامور است وپولی که بنام سود وصول میشود سود نیست بلکه کم نمودن از معاش مامور است پس جواز دارد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۲/صفر سنه ۹۹ هجری

کرایه وصول شده از مامور به شرکت بیمه حرام است

سوال: (۱) زید در کمپنی بیمه موظف است در صورتیکه پول کمپنی بیمه حرام است آیا زید حق دارد که با آن پول معاش ضروریات خویش را باکراء خانه اداء کند ؟

(۲) مالک دکان از ابتداء نمیدانست که کراد نشین مامور دفتر بیمه است در محکمه وقتیکه کرایه دار اعتراف نمود که من در دفتر بیمه مامور هستم پس مالک خانه در صورتیکه ممکن پول بیمه کار را دفتر بر دیگران تقسیم کند واورا سه سال بعد دیگر پول بدهد آیا گرفتن آن پول برای مالک خانه جواز دارد یا خیر ؟

(۳) اگر مالک خانه آن پول را در ضروریات خویش صرف نکند بلکه در مالیه وتکس حکومتی بدهد جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: این پول حرام است در هیچ صورت استعمال آن جواز ندارد صدقه نمودن آن بر مساکین واجب است. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۵/رمضان سنه ۸۲ هجری

خانه راجهت بیمه یا بانک به کراء دادن

سوال: آیا به کراء دادن خانه برای بانک یا انشورنس جواز دارد یا خیر ؟ اگر مدبر کمپنی وعده کند که ازمال حلال کراء میدهد آیا دراین صورت جوازدارد یاخیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : برای مسلمان دادن خانه وتعمیررا برای بیمه وبانک مکروه تحریمی است. البته دادن آن به کافر مکروه تنزیهی است .

تفصیل را بنده در رساله (القول المبرهن فی کراهة بیع الرادیو والتلویزون) تحریر داشته با شرط نمودن تادیه کراء از مال حلال در کراهت عقد اجاره فرق نیاید البته در این صورت از حرام خوری نجات یابد تنها جرم عقد اجاره بدوش او میباشد از کافر نیز وصول نمودن سود بیمه اجوره از عائدات سود وبیمه حرام است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۲/جمادی الاولی سنه۷۰۹ هجری

در مقاطعه جانبین با وفات یکی فسخ لازم می آید

سوال : حاجی نور محمد یک قطعه زمین را برای شش سال جهت مقاطعه گرفت نصف پول مقاطعه را از پسرش محمد صدیق گرفت وقتیکه حاجی نور محمد وفات شد وهنوز دوسال مدت مقاطعه باقی است آیا عائدات این زمین محمد صدیق تا دو سال محسوب شود؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگرحاجی نور محمد زمین را به مقاطعه گرفته باشد واز پسرش نصف پول آن را وصول نموده باشد بعد از وفات او مقاطعه فسخ میشود پول پسرش از ترکه حاجی نور محمد بلیذ اداء گردد واگر حاجی نور محمد پسرش را با خود در مقاطعه شریک نموده باشد پس در حصه پسرش مقاطعه باقی باشد ودر حصه پدرش فسخ لذا نصف عائدات را پسر بگیرد ونصف اجرت را اداء کند در عائدات متباقی در ورثه پدر بقدر حصص تقسیم نموده شود وبر او اجرت نصف زمین لازم است .

قال فی التنویر وشرحه: وتنفسخ ایضا بموت احد مستاجرین او موجرین فی حصته ای حصة الميت لو عقدها لنفسه فقط وبقیت فی حصة الحی.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله : (قوله وبقیت فی حصة الحی) ولا یضره الشیوع لانه طارء کما تقدم فی محله (ردالمحتار ص ۰ ج۰)

وقال فی الهندیة: رجلان استاجرا من رجل ارضا ثم مات احد المستاجرین لا تبطل الاجارة فی حق الحی وبقی تبقی علی حالها ولا تفسخ الا من عذر واما الزرع الحاصل علی نصف الارض فهو للمستاجر و

علیه نصیبه من الاجر فلو الربح الحاصل علی النصف الآخر فلورثة المستاجر و علیهم تسلیم الاجر من التركة (عالمگیریة ص ~ ج ~) والله سبحانه و تعالی اعلم.

۳/ جمادی الاولی سنه ۸۶ هجری

وظیفه اجرت در حصه وصول نمودن مال مسروقه

سوال : مال زید به سرقت برده شد بکر وعده نمود بر آوردن مال بدوش من باشد بشرطیکه حصه چهارم آن به من داده شود در صورت کمبودی اصل مال حصه چهارم مال موجوده به من داده شود وپول خرج شده بر آن علاوه از آن باشد زید این شرط را قبول نمود در این ایام یکی از سارقان مال سرقت شده را تسلیم زید نمود آیا بکر در این صورت حقدار حصه چهارم است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این اجاره به وجوه ذیل فاسد است.

(۱) معقود علیه غیر مقدور التسلیم است .

(۲) اشتراط الاجرة من العمل است .

(۳) کون الاجرة فی حیز الخطر است .

در اجاره فاسده اقل اجر مسمی واجر مثل واجب است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۰/ ذی قعده سنه ۸۶ هجری

حق کمیشن بر نشان دادن مبیعه

سوال : زید به بکر گفت اگر مواشی خریداری میکنی با تو نشان میدهم ویا همرای تو میروم وبرایت نشان دهی میکنم اما فی حیوان پنج روپیه کمیشن میگیرم آیا این نوع کمیشن کاری جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر مکان معین نباشد وزید با او برود و زید او را رهنمائی کند حقدار اجر مثل میگردد واگر مکان معین باشد در این صورت اجرت مقرره لازم میگردد اما اگر شخصاً زید نرود حقدار اجوره نمیباشد .

قال فی التنویر وشرحه: ان دلنی علی کذا فله کذا فدله فله اجر مثله ان مشی لاجله

وقال ابن عابدین رحمه الله: (قوله ان دلنی الخ) عبارة الاشباه ان دللتنی وفی البزازیة والولوالجیة رجل

لله له شیء فقال من دلنی علی کذا فله کذا فهو علی وجهین ان قال ذلک علی سبیل العموم بان قال من دلنی فالاجارة باطلة لان الدلالة والاشارة لیست بعمل یستحق به الاجر و ان قال علی سبیل الخصوص بان قال لرجل بعینه ان دللتنی علی کذا فلک کذا ان مشی له فدله فله اجر المثل للمشی لاجله لان ذلک عمل یستحق بعقد الاجارة الا ان غیر مقدر بقدر فیجب اجر المثل و ان دله بغیر مشی فهو والاول سواء قال فی السیر الکبیر قال امیر السریة من دلنا علی موضع کذا فله کذا یصح و یتعین الاجر بالدلالة فیجب الاجر اھ

قال فی التنویر وشرحه: من دلنی علی کذا فله کذا فهو باطل ولا اجر لمن دله الا اذا عین الموضع.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (الا اذا عین الموضع) قال فی الاشباه بعد کلام السیر الکبیر و ظاهره وجوب المسمی والظاهر وجوب اجر المثل اذ لا عقد اجارة هنا و هذا مخصص لمسألة الدلالة علی العموم لکونه بین الموضع اھ یعنی انه فی الدلالة علی العموم تبطل الا اذا عین الموضع فهی مخصصة اخذا من کلام السیر لان قول الامیر علی موضع کذا فیه تعیینه بخلاف من ضل له شیء فقال من دلنی علی کذا ای علی تلک الضالة فلا تصح لعدم تعیین الموضع الا اذا عرفه باسمه ولم یعرفه بعینه فقال من دلنی علی دابتی فی موضع کذا فهو کمسألة الامیر.

وقال فی التنویر وشرحه: وفی الاختیار من دلنا علی کذا جاز لان الاجر یتعین بدلالته.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (قوله من دلنا الخ) هذه مسألة السیر الکبیر وقد علمت ان یجب فیه المسمی لتعیین الموضع والقابل للعقد بالحضور وان کان لفظ من عاما و قوله لان الاجر یتعین ای یلزم و یجب (ردالمحتار ص ۳۰ ج ۵). والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۳ / جمادی الآخرة سنه ۸۷ هجری

بر گاوچرانی دادن نصف اجرت

سوال: زید بکر را به نصفه کاری یک عدد گاؤ داد وگفت بعد از زائیدن چوچه آن از تو وگاؤ از من باشد آیا چنین عمل شرعاً جواز دارد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: این اجاره فاسد است زیرا اجرت ومیعاد هر دو مجهول است گاؤ چران حقدار اجر مثل است وچوچه با مادرش از مالک آن باشد.

قال فی التنویر وشرحه: فکل ما افسد البیع مما مر یفسدها کجهالة ماجور واجرة او مدة او عمل و کشرط طعام عبد وعلف دابة ومرمة الدار الخ (ردالمحتار ص ۳۱ ج ۵)

وقال الامام المرغینانی رحمه الله تعالیٰ: بخلاف دفع الغنم والدجاج ودود القز معاملة بنصف الزوائد لانه لا اثر هناك للعمل فی تحصیلها فلم یتحقق شرکة (هدایة ص ج ۳)

وقال فی الهندیة: ولا تجوز اجارة الشجر علی ان الثمر للمستاجر وکذلك لو استأجر بقرة او شاة لیکون اللبن او الولد له کذا فی محیط السرخسی (عالمگیریة ص ج ۴) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۱۷/جمادی الآخرة سنه ۸۷ هجری

اجوره تعمیر در مسال جواز دارد

سوال : آیا تعمیر یا ترمیم در مسال به اجوره برای کفار در حق گلکار مسلمان جواز دارد یاخیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله ! تعمیرو ترمیم در مسال با اجوره برای مسلمان جواز دارد اما با کراهت.

قال الحصکفی رحمه الله تعالیٰ: جاز تعمیر کنیسة.

وقال ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ: (قوله وجاز تعمیر کنیسة) قال فی الخانیة ولو آجر نفسه لیعمل فی الکنیسة ویعمرها لا بأس به لانه لا معصیة فی عین العمل. (ردالمحتار ص ۲۷۷ ج ۵)

۹/رجب سنه ۸۷ هجری

انتقال دادن سامان در عراده‌ء ریل بدون کراء

سوال : در ریل بدون کراء در حصه انتقال مال اضافه یا تسلیم نمودن مال اضافه به یک رفیق تا از مصرف وکراء نیز محفوظ ماند ودر محاسبه حکام ریل نیز نیاید.این عمل شرعاً چگونه است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : انتقال دادن سامان زائد جواز ندارد البته قبل از سوار شدن تمام سامان را به دیگر سپردن جواز دارد.والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۲/ذی القعده ۸۷ هجری

با نمودن چیز عیب دار دلال محروم اجرت میگردد

سوال : زید یک رکشا را ازبکرخرید دلال اجوره نمودن رکشا را پنجاه روپیه تعین نمود بعد از عقد بیع یک پرزه رکشا معیب بر آمد که بر مشتری جهت آن دو صد روپیه تاوان می

آید آیا در این صورت دلال حقدار آن پنجاه روپیه اجرت است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : دلال در صورت درست تسلیم نمودن معقود علیه حقدار اجوره میگردد در این صورت خریدار بنا بر ضرر عیب رکشا را توسط دلال بر بائع مسترد میکند بشرطیکه نزد مشتری در آن عیب جدید سر نزده باشد که در آن صورت عوض رد مبیع رجوع بالنقصان کند از بائع. والله سبحانه وتعالی اعلم . **۲۹/محرم سنه ۸۸ هجری**

کرایه دار بعد از دو روز خانه را ترک کرد

سوال : زید یک خانه را به کسی فی ماه به سی روپیه کراء وده روپیه سر قلفی گرفت بعد از دو روز زید خانه را ترک گفت مالک خانه از آن ده روپیه کرای دو روز را گرفته پول متباقی را پس تسلیم زید نمود آیا شرعاً چنین نمودن جواز دارد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر آن شخص بنا بر عذر معقول خانه را ترک گفته باشد پس مالک مکان از او کراء دو روز را بگیرد واگر بدون عذر خانه را ترک کند ملزم باشد بر تادیه کراء ماه کامل علاوه از آن که در خانه سکونت دارد یا ندارد ؟ والله سبحانه وتعالی اعلم . **۷/ربیع الاول سنه ۸۸ هجری**

حکم آن مامور که رشوت دادن به او ضرورت افتد

سوال : کسی در چنین کمپنی مؤظف است که در کمپنی صادر ووارد می کند وبر دادن رشوت در چندین مُراحل مکلف می شود آیا چنین ماموریت جواز دارد یا خیر؟ وآیا خوردن طعام نزد او جواز دارد یاخیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : رشوت دادن وگرفتن هر دو حرام است بر چنین ملازم لازم است که در جای دیگری وظیفه بگیرد اما خوردن طعام او به هر صورت جواز دارد تفصیل صورت های جائز وناجائز رشوت را در جلد هشتم ملاحظه کنید. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۹/شوال سنه ۸۸ هجری

اجرت وکالت

سوال : آیا عائدات وکیلان در صورتیکه هر آنه دو سیه های حرام وناجائز را نیز پیش می برند حلال است یا حرام در صورتیکه دیگر ذریعه معاش ندارند ویا این ذریعه بر آنان

غالب است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : تعاون با ظالم حرام است لذا عائدات آنان هم حرام است. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۳/ذی قعده سنه ۸۸ هجری

در درویدن گندم اجوره از گندم دادن

سوال : در دیار ما بلکه عموماً در قریه ها وقشور مروج است که دروگر عوض پول از جنس عمل در گندم گندم میگیرد ودر شالی شالی واین مسئله شکل عوم بلوی را اختیار نموده که در کتب فقه از آن ممانعت وارد شده پس حل درست این مسئله چگونه است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این صورت اجوره از جنس عمل جواز ندارد دوم اینکه دسته گندم وجووشالی فرق دارد لذا این اجرت مجهول است.

طریقه جواز آن چنین است که باریسمان یک مقدار زمین را ذراع کند وبگوید این مقدار گندم یا شالی را در اجوره برایت میدهم در اجوره از فصل در وشده شرط نه نهد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۰/صفر سنه ۸۹ هجری

در اجوره نان پزی نان دادن

سوال : در پنجاب رائج است که در عوض بیران نمودن دانه از همان دانه یک مقدار به بیران کننده داده شود ودر عوض پزیدن نان از خمیر ویا آرد یک مقدار خمیر یا آرد داده میشود اگر این صورت جائز نباشد پس طریقه جائز آن چه گونه است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این معامله جواز دارد بظاهر در آن دو اشکال است.

(۱) اجرت از عمل است. (۲) اجرت مجهول است.

جواب اشکال اول : در صورت گرفتن دانه خام وگرفتن آرد اجرت از جنس عمل نباشد البته نان ودانه بیران را گرفتن از جنس عمل است اما چونکه شرط نباشد که اجرت از آن باشد اگر عوض آن دانه دیگر ویا آرد دیگر داده شود نیز اعتراض نباشد اجرت من العمل در صورت مشروط بودن حرام باشد در اینجا مشروط نیست پس جواز دارد.

جواب اشکال دوم : وقتیکه جهالت اجرت مفضی الی النزاع نگردد مفسد اجاره نباشد. والله تعالی اعلم.

۳۰/محرم ۹۸ هجری

مصارف ترمیم مکان کرایه چگونه است آیا وجوب ترمیم بر مالک است ویا بر کرایه دار؟

سوال: کسی یک تعمیر داشت ویک غرفه تیار نمود وآن را به کراء داد کراء دار اجازه خواست وبام آنرا که اهنی بود چوبی تیار کرد آیا شرعاً این مصارف بر مالک لازم است که مصارف کرایه دار را بدهد یا خیر در صورتیکه در آخر غرفه پس به مالک بماند ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر مالک مکان گفته باشد که آنرا از طرف من ترمیم کن مصارف بر مالک میباشد در غیر آن بر مالک نمی باشد در این صورت تعمیر ملکیت مالک است وآن شخص اشیاء مصروف نموده را پس بگیرد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۰/ربیع‌الأول۹۳هجری

بعد از اضافه در تعمیر حکم اضافه نمودن کراء

سوال: بر مالک ترمیم فوق الذکر لازم بود بعد از ترمیم آیا حق اضافه نمودن کراء را دارد یا خیر؟بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر مدت کرایه تعین شده باشد قبل از تکمیل مدت اضافه نمودن کراء جواز ندارد واگر طبق معمول در ابتداء کدام ماه کراء را اضافه کند پس باید کراء دار آنرا قبول کند ویا مکان را ترک کند. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۰/ربیع‌الاول‌سنه۹۳هجری

علف حیوان کراء داده شده بر مالک میباشد

سوال: زید گادی را به زید به پانزده روپیه یومی به کراء داد بشرطیکه علف وگیاه اسپ بر زید باشد در صورت دوم یومیه پنج روپیه بدهد بشرطیکه علف ومصارف اسپ بر کرایه دار باشد آیا این دوصورت ها جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: صورت اول اجاره درست است وصورت دوم ناجائز وفاسد لذا مصارف اسپ در این صورت نیز بدوش مالک باشد.

قال فی التنویر و شرحه: (تفسد الاجارة بالشروط المخالفة لمقتضی العقد و کل ما افسد البیع) مما

مر (يفسدها) كجهالة ماجور او اجرة او مدة او عمل و كشرط طعام عبد و علف دابة و مرمة الدار او مغارمها وعشر او خراج او مؤنة اشباه
وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى: (قوله و كشرط طعام عبد وعلف دابة) في الظهيرية استاجر عبدا او دابة على ان يكون علفها على المستاجر ذكر في الكتاب انه لا يجوز (ردالمحتار ص ۳ ج ۵) والله سبحانه و تعالى اعلم.

۸/ ذی قعده سنه ۹۳ هجری.

تعین وقت ویا کار در اجاره لازمی است

سوال: در دکان جلبی پز چند اجیران کار میکنند وقت حاضری آنها متعین است اما وقت رخصی انها تعلق به کار دارد اگر کار زیاد باشد ناوقت واگر کار کم باشد وقت تر رخصت میشوند آیا چنین اجاره درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: تعین وقت یا کار هر آننه ضروری است در غیر آن اجاره فاسد میباشد . والله سبحانه وتعالى اعلم . ۲۳/ ربیع الثانی سنه ۹۵ هجری

اجرت جفتی حیوان حرام است

سوال: آیا عمل جفتی حیوان و انداختن نربر ماده با اجوره جواز دارد وایا اثر این فعل حرام بر گوشت وشیر حیوان شیر بیفتد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اجوره این فعل حرام است اما بر گوشت وشیر حیوان اثری ازآن نیفتد هر دو حلال وطیب باشند. والله سبحانه وتعالى اعلم .

۳۰/ جمادی الاخره ۹۵ هجری

جهت افزودی اسعار اضافه آوردن در کرایه دکان

سوال: (۱) زید یک دکان را از ده سال به کراء گرفته کراء دکان های پهلوی آن اضافه شد اما زید نه کراء را اضافه میکند ونه دکان را خالی ،میکند حکم او چیست؟

(۲) کسانیکه از سالهای سال در یک دکان کراء نشین اند وبرد کانها قابض اند اما کراء را اضافه نمی کنند حکم انها چیست ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: (۱) اگر مدت کراء تعین شده باشد قبل از آن مالک

اختیار اضافه نمودن کراء ویا اخراج کرایه دار راندارد واگر تعین نشده باشد در ابتدای هر ماه حق اضافه نمودن را ویا حق اخراج او را دارد که بعد از آن بر کرایه دار کرای اضافه واجب باشد.

قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى: وان طالبه بأجر اكثر وسكن بعده ينبغي لزوم ذلك الاجر الذي طالبه به كما سيظهر في المتفرقات عن الاشباه.(ردالمحتار ص ۵۰ ج ۵)

(۲) از مدت چند سال که کرایه دار قبضه ناجائز دارد از همان وقت ملزم است بر تادیه اجر مثل.

قال في شرح التنوير: وفي الخانية استأجر دارا او حماما او ارضا شهرا فسكن شهرين هل يلزمه اجر الثاني ان معدا للاستغلال والا لا وبه يفتى وكذا الوقف ومال اليتيم.(ردالمحتار ص ۵۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالى اعلم. **۸/جمادی الآخره سنه ۹۵ هجری**

یک تیکه دار چند روپیه گرفت ودست بر دار شد

سوال: وتیکه داران کار را به شریک گرفتند سپس یک تیکه دار در حق دوم دست بر دار شد ویک مقدار پول از او گرفت آیا این پول در رشوت داخل است وناجائز یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: جواز دارد گویا این تیکه دار حصه کار خویش را به اجرت داده است. والله سبحانه وتعالی اعلم. **۱۹/رجب سنه ۹۵ هجری**

ماموریت در سینما

سوال: آیا معاش ماموریت سینما حلال است ویا حرام؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بنا بر دو علت حرام است:

(۱) اگربدوش او کدام وظیفه حرام باشد جرم آن در غیر آن تعاون علی الإثم حتمی باشد.

(۲) معاش برایش از عائدات حرام داده میشود که جواز ندارد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۳۰/شعبان سنه ۹۵ هجری

تقاعد ملازمت ناجائز

سوال: کسی وظیفه ناجائز داشت از آن تقاعد شد آیا انتفاع از پول تقاعد آن به او ویا

به کسی دیگر جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این تقاعد جواز دارد بشرطیکه ذرائع عائدات آن اداره از حلال باشد در غیر آن مانند اصل معاش این پول تقاعد نیز حرام است مانند تنخوا وپول تقاعد از ماموریت بانک که هر دوازسود داده می شودجوازندارد . والله سبحانه وتعالی اعلم.

۷/ربیع الاول سنه ۹٦ هجری

ترمیم تلویزون جواز ندارد

سوال : ترمیم نمودن رادیو، تلویزون ویاد گرفتن این کسب وذریعه عائد از آن چه حکم دارد آیا حلال است ویا حرام ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : ترمیم تلویزون به هر صورت حرام است زیر این تعاون علی الاثم است البته در حصه رادیو این تفصیل است اگر مالک آن سازوسرور را رانمی شنود ترمیم کاری آن جائز در غیر آن جواز ندارد تفصیل در رساله (**القول المبرهن فی کراهة بیع الرادیو والتلویزن**) مطالعه شود . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۸/شوال سنه ۹٦ هجری

کتابچه های کتابت (مسوده) را به اجرت دادن

سوال : کسی یک کتاب را تالیف یا تصنیف نمود بعد از طباعت آن شخص دوم این کتاب را بار دوم طبع می نمود مصنف یا مولف بدین شرط که دو صد جلد کتاب را به قیمت خود برایش این تاجر بدهد ودر آخر کتاب اشتهارات را نیز به اسم او شائع کند کاپی های کتاب را تسلیم او کرد آیا این طریقه جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : چونکه مالک کاپی های کتابت مؤلف است واجاره او در عرف عام نیز موجود است لذا حق دارد که عوض استعمال آن چند جلد کتاب از وبگیرد البته شرط نمودن اشتهارات جواز ندارد.والله سبحانه وتعالی اعلم .

۸۰/محرم سنه ۹۷ هجری

بنا بر تاخیر در اجرت زیادت جواز ندارد

سوال : بایک ایجنت معامله دارم یک ونیم هزار روپیه را بر تکت ودیگر ضروریات

مصرف نمودم پنجصد روپیه نقد دادم عوض دو هزار به سعودی رسیدم وعده دادم که دو ماه بعد هشصد ریال برایش بدهم اما بنا بر مشکلات بعد از سه ماه هشصد روپیه دادم اما ایجنت دعوه دار صد روپیه دیگر لازم است جهت تعویق وتاخیر پول از دو ماه تا سه ماه آیا آن پول برای او جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر باوجود استطاعت در ادای قرض تاخیر نموده باشی مجرم هستی اما ایجنت حقدار دعوه صد روپیه دیگر شده نمی تواند.

نیز معامله با پول پاکستانی طی شده وعوض شدن آن باریال بیع الکالی بالکالی است که جواز ندارد لذا به ذمه تو تادیه دو هزار روپیه پاکستانی است نه دو هزار ریال سعودی. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۶/ربیع الثانی ۹۷ هجری

جرمانه مالی بر ترک وظیفه قبل المیعاد

سوال: یک کمپنی تعینات میکند به مامورینش علاوه معاش یک مقدار پول اضافه میدهد اما شرط مینهد اگر مامور قبل از تکمیل پنج سال وظیفه را ترک کرد که تا پنج سال مامور این پول را پس تسلیم کمپنی کند واگر کمپنی اورا منفک ساخت مکلف است که آن پول پنج ساله راتسلیم اوکند آیا برای مامورین وشرکت مسترد نمودن چنین پول جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: پول زائد نیز در معاش حساب میشود وشرط ترک نمودن وظیفه قبل المیعاد شرط فاسد است (لانه مخالف لمقتضی العقد وفیه نفع لاحد المتعاقدین).

لذا بر جانبین توبه نمودن وترک این عقد لازم است ملازم در ایام وظیفه حقدار اجر مثل میباشد بشرطیکه اضافه نباشد از تنخواه مقرره مع اضافه. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۲/شعبان سنه ۹۷ هجری

بدون طی نمودن اجاره منعقد نمیگردد

سوال: زید که متأهل است وبا پدرش در تجارت رخت کار میکند تکه را از خارج صادر میکند اما اجوره خود را از آن می گیرد خورد ونوش زید وخانم او باپدر در خانه

مشترک است همه برادران زید به استثناء یکی نابالغ اند آیا این صورت جواز دارد یا خیر؟ وایادر تقسیم مال پدر در حیات او یا بعد از وفات در ترکه این مقدار پول را که زید به خود گرفته داخل ترکه ومال پدر میباشد ویا زید حقدار آن میباشد وبا برادران مساوی حق بگیرد. این مسئله را شرح نمائید؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: زید با پدرش عقد را طی نکرده بود که او با پدر با اجرت عمل میکند لذا آن پول گرفتگی زید نیز با برادران شریک میباشد وزید در عملش متبرع بود البته اگر والد محنت زید را مدنظر گرفته حق او را جدا کرده باشد جواز دارد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۹/صفر سنه ۶۸ هجری

برکشت کاری کو کنار (افیون) اجوره جواز دارد

سوال: آیا برکشت نمودن افیون اخذ اجوره جواز دارد؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: چونکه استعمال افیون در دوا کم از قدرمسکرجائز میباشد لذا کاشت کاری واجوره بر آن جواز دارد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

غرهٔ رجب سنه ۹۹ هجری

در زمین پول از یکی ومحنت از شخص دوم

سوال: بکر گفت یک زمین برایم به ده هزار میسر میشود نزدم پول نیست پول از تو وعمل از من وعائدات نصف به نصف شریک باشد آیا چنین شراکت جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: این صورت جواز ندارد باید به پول دهنده کدام حصه عائدات زمین داده نشود صورت درست آن اینست که زید زمین را به تیکه بگیرد وبه بکر آنرا بصورت مزارعت بدهد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۱/رجب سنه ۹۸ هجری

یک صورت مروج تیکه تعمیر

سوال: یک طریقه مروج تیکه داری شخص معمار از مالک زمین یا دکان زمین آنرا به تیکه میگیرد که آنرا با پول شخصی خویش تعمیر کند پس مکانات ودکان های آن را به کرایه وسر قلفی بدهد تا آنکه پول خود را با منافعه غیر معینه از آن تکمیل کند پس کرایه

دار آن کراء را به مالک اصلی دکان یا مکان میدهد اما مالک حق ندارد که قبل از تادیه پول سر قلفی آن شخص را جواب کند آیا این طریقه جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این معامله بنا بر وجوه ذیل جواز ندارد.

(۱) جهالة الاجرة

(۲) شرط الاجرة علی غیر المستأجر مع جهالة.

(۳) کون الاجر غیر مقدور التسلیم.

(٤) الانتفاع بالقرض، والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲/رمضان سنه ۹۸۵ هجری

شریک را ملازم گرفتن

سوال : بست تن مشترکاً یک شرکت را تیار نمودند وبا مقدار سرمایه گذاری هریکی در آن حقدار اختیار میباشد مدیر آن را شخص با تجربه تعین نمودند اختیار دادند که مامورین وموظفین را افراد با تجربه تعین کنند واو که از شرکاء این شرکت نیز باشند آنرا نیز در شرکت مامور بگیرند، سوال اینجاست که آیا این شریک بر علاوه نفع خویش حقدار معاش نیز شده میتواند یا خیر ؟

بعض علماء بر عدم جواز فتوی داده اند بر علت صفقه فی صفقة آیا این درست است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : (۱) قال الامام الحصكفي رحمه الله تعالى: ولو استاجره لحمل طعام مشترك بينهما فلا اجر له لانه لا يعمل شيئا لشريكه الا ويقع بعضه لنفسه فلا يستحق الاجر.

۲ - وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى: فان قيل عدم استحقاقه للاجر على فعل نفسه لا يستلزم عدمه بالنسبة الى ما وقع لغيره فالجواب انه عامل لنفسه فقط لانه الاصل وعمله لغيره مبني على امر مخالف للقياس فاعتبر الاول ولانه ما من جزء يحمله الا وهو شريك فيه فلا يتحقق تسليم المعقود عليه لانه يمنع تسليم العمل الى غيره فلا اجر عناية وتبيين ملخصا (رد المحتار ص ۳ ج ۵)

۳ - وقال العلامة الطحطاوي رحمه الله تعالى: (قوله لانه لا يعمل شيئا الا ويقع بعضه لنفسه) قال في العناية لقائل ان يقول (الى قوله) عدم استحقاقه للاجر على فعل نفسه لا يستلزم عدمه بالنسبة الى ما وقع لغيره والجواب انه عامل لنفسه فقط لان عمله لنفسه اصل وموافق للقياس وعمله لغيره ليس باصل بل بناء على امر مخالف للقياس للحاجة وهي تندفع بجعله عاملا لنفسه لحصول مقصود المستاجر فاعتبر

جهة کونه عاملا لنفسه فقط فلم یستحق الاجرة اھ حلبی وقوله و ھی تندفع الخ تأمل (حاشیة الطحطاوی علی الدر ص ۳ ج ۴)

۴ - وقال العلامة قاضی زادہ رحمہ اللہ تعالیٰ: اقول فی الجواب شیء (الی) لانه انما تندفع بجعله عاملا لنفسه حاجة المستاجر دون حاجة الاجیر فان له حاجة الی الاجر کما ان للمستاجر حاجة الی المنفعة (الی) والظاهر ان عقد الاجارة لم یشرع لحاجة المستاجر فقط بل انما شرع لحاجة کل واحد من المتعاقدین (الی) فلم یتم الجواب (نتائج الافکار تکملة فتح القدیر ص ۳ ج ۸)

۵ - وقال العلامة السعدی الجلبی رحمہ اللہ تعالیٰ: (قوله وهی تندفع بجعله عاملا لنفسه لحصول مقصود المستاجر)

اقول کیف یحصل مقصوده والاجیر اذا علم انه لا یعطی له الاجر لا یحمل نصیب المستاجر بل یقاسم ویحمل نصیب نفسه (حاشیة السعدی علی العنایة بهامش تکملة الفتح ص ۳ ج ۸)

۶ - وقال الامام المرغینانی رحمہ اللہ تعالیٰ: استاجره لیحمل نصف طعامه بالنصف الاخر حیث لا یجب له الاجر لان المستاجر ملك الاجر فی الحال بالتعجیل فصار مشترکا بینهما ومن استاجر رجلا لحمل طعام مشترك بینهما لا یجب الاجر لانه ما من جزء یحمله الا وهو عامل لنفسه وعامل لشریکه فاخذ الاجرة فی مقابلة عمله لشریکه (الهدایة ص ۳ ج ۳)

۷ - وقال الحافظ العینی رحمہ اللہ تعالیٰ: وقیل ههنا نظران:

الاول فی قوله حیث لا یجب الاجر کیف یقول لا یجب لانه قد وجب وقبض وهو نصف الطعام ثم یقول لان المستاجر ملك الاجر.

والثانی فی قوله لان ما من جزء یحمله الا وهو عامل لنفسه نظر فان هذا ممنوع (الی) ولکن الحق ان الجزء الذی لشریکه لیس هو عاملا فیه لنفسه بل لشریکه فهو فی الحقیقة عامل لنفسه و عامل لشریکه فاخذ الاجر فی مقابلة عمله لشریکه. (البنایة ص ۳ ج ۷)

۸ - وقال الامام الزیلعی رحمہ اللہ تعالیٰ: بخلاف ما اذا استاجره لیحمل نصف هذا الطعام بنصفه الاخر حیث لا یجب له شیء من الاجر لان الاجیر فیه ملك النصف فی الحال بالتعجیل فصار الطعام مشترکا بینهما فی الحال ومن حمل طعاما مشترکا بینه وبین غیره لا یستحق الاجر لانه لا یعمل شیئا لشریکه الا ویقع بعضه لنفسه فلا یستحق الاجر هکذا قالوا وفیه اشکالان:

احدهما ان الاجارة فاسدة والاجرة لا تملك بالصحیحة منها بالعقد عندنا (الی) فکیف ملکه هنا من غیر

تسليم و من غير شرط التعجيل.

والثاني انه قال ملكه في الحال و قوله لا يستحق الاجر يعني الملك لانه لا يملكه اذا ملكه الا بطريق الاجرة فاذا لم يستحق شيئاً فكيف ... يجب بملكه و كان مشائخ بلخ والنسفي يجوزون حمل الطعام ببعض المحمول ... (التبيين الحقائق ص ... ج ۵)

۹ – وقال الامام المرغيناني رحمه الله تعالى: قال و اذا كان الطعام بين رجلين فاستاجر احدهما صاحبه او حمار صاحبه على ان يحمل نصيبه لحمل الطعام كله فلا اجر له وقال الشافعي له المسمى لان المنفعة عين عندنا و بيع العين شائعا جائز فصار كما اذا استاجر دارا مشتركة بينه و بين غيره ليضع فيها الطعام او عبدا مشتركا ليخيط له الثياب ولنا انه استاجره لعمل لا وجود له لان الحمل فعل حسی لا يتصور في الشائع (الهداية مع البناية ص ... ج ۳)

۱۰ – وقال الحافظ العيني رحمه الله تعالى: (قال) اى في الجامع الصغير (و اذا كان الطعام بين رجلين فاستاجر احدهما صاحبه او حمار صاحبه على ان يحمل نصيبه لحمل الطعام كله فلا اجر له) يعني لا المسمى ولا اجر المثل و على قياس قول ابي حنيفة رحمه الله تعالى ينبغي ان يجب اجر المثل كما في اجارة المشاع لكن الفرق ان فساد العقد هناك للعجز عن استيفاء المعقود عليه على الوجه الذي اوجبه العقد لا لانعدام الاستيفاء اصلا وهذا البطلان لتعذر الاستيفاء اصلا و بدون الاستيفاء لا يجب الاجر في العقد الفاسد.

وقال الكرخي في مختصره قال ابن سماعة عن محمد رحمه الله تعالى (الى قوله) ثم قال الكرخي قال محمد رحمه الله تعالى و كل شيء استاجره من صاحبه مما يكون عملا فانه لا يجوز و ان عمله فلا اجر له و كل شيء ليس يكون عملا استاجر احدهما من صاحبه فهو جائز. (انه استاجره لعمل لا وجود له) قيل هذا ممنوع بل لعمله وجود (الى قوله) و فيه نظر لان معنى قوله لا وجود له لا يتميز وجوده.

(لان الحمل فعل حسی لا يتصور في الشائع) اذ الحمل يقع على معين والشائع ليس بمعين (الى قوله) فان قلنا اذا حمل الكل فقد حمل البعض لا محالة فيجب الاجر قلت حمل الكل حمل المعين و نصيبه ليس بمعين فيها اوجد نصيبه (البناية ص ... ج ۳)

۱۱ – وقال العلامة البابرتي رحمه الله تعالى: فان قيل اذا حمل الكل فقد حمل البعض لا محالة فيجب الاجر اجيب بان حمل الكل حمل معين و هو ليس بمعقود عليه والاستئجار بعمل لا وجود له لا يجوز لعدم المعقود عليه واذا لم يتصور تسليم المعقود عليه لا يجب الاجر اصلا. (العناية بهامش تكملة الفتح ص ... ج ۷)

۱۲ - وقال العلامة السعدی رحمه الله تعالیٰ: القول فی هذا الجواب تامل فانه ظاهر ان النصیب الشائع غیر خارج من الکل بل داخل فیه فاذا حمل الکل کان محمولا معه و یکون کاجارة المشاع فان اللازم هنا ایضا تعذر التسلیم علی الوجه الذی یقتضیه العقد فینبغی ان یحکم باجر المثل (حاشیة السعدی علی العنایة بهامش تکملة الفتح ص۱۲۰ ج۷)

۱۳ - وقال العلامة قاضی زادة رحمه الله تعالیٰ: القول فی الجواب نظر و هو ان عدم کون حمل الکل معقودا علیه لا یجدی شیئا فی دفع السؤال لان حاصل السؤال ان حمل الطعام واقع علی معین قطعا فکان موجودا و حمل الکل لا یتصور بدون حمل کل جزء منه فقد استلزم وجود حمل الکل وجود حمل کل جزء منه لامحالة ومن جملة الاجزاء نصیب المستاجر فلا بد ان یجب الاجر لحمل ذلک الجزء الذی هو المعقود علیه ولا شک ان عدم کون الکل معقودا علیه لا یفید شیئا فی دفع ذلک و انما یکون مفیدا لو کان المقصود من السؤال وجوب الاجر بحمل الکل ولیس فلیس (تکملة الفتح ص۱۲۰ ج۷)

۱۴ - وقال الامام قاضیخان رحمه الله تعالیٰ: و لو دفع غزلا الی حائک لینسج له بالثلث او بالربع ذکر فی کتاب انه لایجوز ومشائخ بلخ رحمهم الله تعالیٰ جوزوا ذلک لمکان التعامل وبه اخذ الفقیه ابو اللیث وشمس الائمة الحلوانی والقاضی الامام ابو علی النسفی رحمهم الله تعالیٰ. (الخانیة بهامش الهندیة ص۳۳۰ ج۲)

۱۵ - و فی مفسدات الاجارة من التنویر: وبالشیوع الا اذا اجر من شریکه وفی الشرح فیجوز و جوزاه بکل حال.

وفی الحاشیة: (قوله فیجوز) ای فی اظهر الروایتین خانیة (ردالمحتار ص۳۳ ج۵)

۱۶ - وقال العلامة معین الدین الهروی المعروف بملا مسکین: (وان استاجره لحمل طعام بینهما فلا اجر له) ای اذا کان الطعام مشترکا بین رجلین فان استاجر احدهما صاحبه او حمار صاحبه لیحمل نصیبه منه الی مکان کذا فحمل الطعام کله فلا اجر له لا المسمی ولا اجر المثل وقال الشافعی رحمه الله تعالیٰ له المسمی (شرح الکنز لملا مسکین مع الحاشیة فتح المعین ص۲۵۰ ج۳)

۱۷ - وقال العلامة المفتی ابو السعود رحمه الله تعالیٰ: (قوله وقال الشافعی رحمه الله تعالیٰ له المسمی) وبه قال مالک و احمد رحمهما الله تعالیٰ عینی (فتح المعین ص۲۵۰ ج۳)

۱۸ - وقال الحافظ العینی رحمه الله تعالیٰ: (وقال الشافعی رحمه الله تعالیٰ له المسمی لان المنفعة عین عنده و بیع العین شائعا جائز) وبه قال احمد رحمه الله تعالیٰ (فصار کما اذا استاجر دارا مشترکة بینه وبین غیره لیضع فیها الطعام او عبدا مشترکا لیخیط له الثیاب) حیث یجب الاجر. (البنایة ص۳۰۰ ج۴)

۱۹ - وقال الامام الحصکفی رحمہ اللہ: ولو استأجرہ لیحمل لہ نصف ھذا الطعام بنصفه الاٰخر لا اجر له اصلا لصیرورته شریکا.

قال ابن عابدین رحمہ اللہ: قال فی التھمیدین و مشائخ بلخ والنسفی یجوزون حمل الطعام ببعض المحمول و نسج الثوب ببعض المنسوج لتعامل اھل بلادھم بذلک و من له یجوزہ قاسه علی قفیز الطحان والقیاس یترک بالتعارف ولئن قلنا انه لیس بطریق القیاس بل النص یتناوله دلالة فالنص یخص بالتعارف الا تری ان الاستصناع ترک القیاس فیه وخص من القواعد الشرعیه بالتعامل و مشائخنا رحمہم اللہ لم یجوزوا ھذا التخصیص لان ذلک تعامل اھل بلدۃ واحدۃ وبه لا یخص الاثر بخلاف الاستصناع بان التعامل به جری فی کل البلاد و بمثله یترک القیاس و یخص الاثر اھ (ردالمحتار ص۳۰۳ ج۵)

۲۰ - وقال العلامة ابن عابدین رحمہ اللہ: وفی فتاوی احمد افندی یعنی المهمنداری سئل فی مهرة صغیرة باع المالک الثمن منها شائعا لزید بیعا صحیحا بثمن معلوم وسلم الیه المهرة و امرہ بتربیتها والقیام بعلفها من ماله علی ان یکون له بذلک الحصة و هی الثمن الثانی تکملة الربع منها نظیر التربیة والعلف فتسلمها زید وربّاها وعلفها من ماله مدة (الی) واجرة التربیة لا یزاد علی قیمة الثمن المجهول فی مقابلته الجواب نعم اھ (اقول) رایت بهامش الاصل بخط شیخ مشایخنا الشیخ ابراهیم السائحانی ما نصه قوله و اجرۃ التربیة فیه نظر لانه الشریک لا اجر له اھ لکن رایت فی الخلاصة فی الفصل الخامس من الاجارات ما نصه وفی فتاوی الفضلی لو دفع الی نداف قباء لیندف علیه کذا من قطن نفسه بکذا من الدراهم و لم یبین الاجر من الثمن جاز اھ و ذکر قبله وفی الاصل رجل دفع الی السکاف جلدا لیخرز له خفین علی ان ینعلهما بنعل من عنده ویبطنه ووصف له ذلک جاز وان کان هذا بیعا فی اجارة للتعامل اھ قال فی المحیط وهذا استحسان والقیاس ان لا یجوز بمنزلة ما لو دفع ثوبا الی خیاط لیخیط جبة علی ان یحشوه ویبطنه من عندہ باجر مسمی فان ذلک لا یجوز قیاسا واستحسانا فکذا هذا لکن ترک القیاس فی الخف للتعامل وفی المنتقی عن محمد رحمہ اللہ دفع الی خیاط ظهارة و قال بطنها من عندک فهو جائز قاسه علی الخف فصار فی المسألة روایتان و لو قال ظهرها من عندک فهو فاسد باتفاق الروایات لانه لا تعامل فیه اھ و مفاد هذا ان المدار علی التعارف فلو جری التعارف جاز و الا فلا کما یشهد بذلک التعلیل فتامل، ومن ذلک ما ذکروہ فی استئجار الکاتب لو شرط علیه الحبر جاز لا لو شرط علیه الورق ایضا (العقود الدریة ص۱۰۱ ج۲)

۲۱ - وقال ایضاً: الباب الثانی فیما اذا خالف العرف ما هو ظاهر الروایة فنقول اعلم ان المسائل

الفتاوى [illegible] ان تكون ثابتة بصريح النص و هى الفصل الاول و اما ان تكون ثابتة بضرب اجتهاد و رأى و كثير منها [illegible] يبنيه المجتهد على ما كان فى عرف زمانه (الى) لو بقى الحكم على ما كان عليه اولا للزم منه المشقة و الضرر بالناس و لخالف القواعد الشرعية المبنية على التخفيف و التيسير و دفع الضرر و الفساد لبقاء العالم على اتم نظام و احسن احكام و لهذا ترى مشائخ المذهب خالفوا ما نص عليه المجتهد فى مواضع كثيرة (رسائل ابن عابدين ص ١٢٥ ج ٢)

٢٢ – وقال ايضاً: فهذا كله و امثاله دلائل واضحة على ان المفتى ليس له الجمود على المنقول فى كتب ظاهر الرواية من غير مراعاة الزمان و اهله و الا يضيع حقوقاً كثيرة و يكون ضرره اعظم من نفعه. (رسائل ابن عابدين ص ١٣١ ج ٢)

٢٣ – وقال ايضاً: (فان قلت) اذا كان على المفتى اتباع العرف و ان خالف المنصوص عليه فى كتب ظاهر الرواية فهل هنا فرق بين العرف العام و العرف الخاص كما فى القسم الاول و هو ما خالف فيه العرف النص الشرعى (قلت) لا فرق بينهما هنا الا من جهة ان العرف العام يثبت به الحكم العام والعرف الخاص يثبت به الحكم الخاص (رسائل ابن عابدين ص ١٣١، ١٣٢ ج ٢)

٢٤ – وقال ايضاً: فهذه النقول و نحوها دالة على اعتبار العرف الخاص و ان خالف المنصوص عليه فى كتب المذهب ما لم يخالف النص الشرعى (الى) الوقول و بما قررناه تبين لك ان ما تقدم عن الاشباه من المذهب عدم اعتبار العرف الخاص انما هو فيما اذا عارض النص الشرعى (الى) و اما العرف الخاص اذا عارض النص المذهبى المنقول عن صاحب المذهب فهو معتبر كما مشى عليه اصحاب المتون والشروح والفتاوى (الى) ليس للمفتى ولا للقاضى ان يحكما بظاهر الرواية ويتركا العرف (رسائل ابن عابدين ص ١٣٣ ج ٢)

٢٥ – وقال ايضاً: والحاصل ان ما خالف فيه الاصحاب امامهم الاعظم لا يخرج عن مذهبه اذا رجحه المشائخ المعتبرون و كذا ما بناه المشائخ على العرف الحادث لتغير الزمان او للضرورة (الى) و مثله تخريجات المشائخ بعض الاحكام من قواعده او بالقياس على قوله و منه قولهم و على قياس قوله هكذا يكون كذا فهذا كله لا يقال فيه قال ابو حنيفة رحمه الله نعم يصح ان يسمى مذهبه بمعنى انه قول اهل مذهبه او مقتضى مذهبه (الى) والظاهر ان نسبة المسائل المخرجة الى مذهبه اقرب من نسبة المسائل التى قال بها ابو يوسف او محمد رحمهما الله تعالى اليه لان المخرجة مبنية على قواعده و اصوله الخ.
(رسائل ص ٢٥ ج ١)

از نصوص مذکوره امور ذیل ثابت شد :

(۱) عدم جواز اجیر گرفتن شریک از کدام نص شرعی ثبوت ندارد.

(۲) از امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی در این مورد کدام روایتی نیامده . (۱۰)

(۳) این قول امام محمد رحمه الله تعالی است اما علت آنرا کسی از او نقل نکرده. (۱۰)

(٤) علل بیان نموده بعض مشائخ در نظر مشائخ دیگر مخدوش است.

(۳) (٤) (۵) (۷) (۸) (۱۲) (۱۳)

(۵) علامه سعدی رحمه الله تعالی آنرا مانند اجارة المشاع قرار داده. (۱۲)

(۶) اجارة المشاع به اجماع ائمه کرام جواز دارد البته امام محمد رحمه الله تعالی آنرا در حصه غیر شریک ناجائز قرارداده.(۱۵) (۱۸)

(۷) ائمه ثلاثه مانند اجارة المشاع بر جواز اجیر شدن شریک متفق اند. (۱۶) (۱۷) (۱۸)

(۸) باوجود ثبوت حرمت قفیزطحان بانص شرعی بعض فقهاء بنا بر تعامل فتوی داده اند بر جواز آن اما فقهاء دیگر آنرا رد نموده اند که این تعامل مخصوص میباشد با بلاد آنها ویا تعامل خاص ترک نص شرعی جواز ندارد. (۱۹)

(۹) برای ترک نص شرعی تعامل عام شرط است اما برای ترک نص مذهب تعامل خاص نیز کافی میباشد. (٢٤) (۲۱)

(۱۰) بنابرمذهب حنفی بودن احکام مبنی بر تعامل طبق اقوال صاحبین مقدم است. (۲۵)

(۱۱) نص مذهب با تعامل خاص نیز ترک نموده شود واجیر بودن شریک در شرکت تعامل عام است لذا در اینجا اتفاقاً نص مذهب متروک میباشد بالخصوص وقتیکه نص امام اعظم نیز نباشد بلکه قول امام محمد رحمه الله تعالی است که تعامل بر آن مقدم است علاوه ازین تائید آن از مضاربت نیز بنظر می رسد مضارب از عمل مشترک نفع می بر دارد برایش جواز دارد. والله سبحانه وتعالی اعلم . ۳۰/محرم سنه ۱۳۹۹ هجری

تاردوانی برق در اداره های سودی

سوال : چونکه درعصر جدید اداره هاوشرکت ها به معاملات سود ادامه دارند تیکه دار از اداره یا شرکت قرض گرفته کار را انجام میدهد بنده لین دوانی برق انرا به تیکه میگیریم

آیا برای من گرفتن آن پول سودی در اجوره خویش وازآن مزد اجیران را دادن جواز دارد یاخیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : درکار تو کدام قباحتی نیست اما کار گران سودی انها مجرم باشنداجوره شما بلاشبه جواز دارد بشرطیکه اجوره شمارا از مال حلال تادیه کنند باید در وقت عقد وقرار داد از آنها تعهد بگیرید که اجوره شما را از مال حلال تادیه کنند واگر حلال وحرام عائدات شرکت مخلوط باشد اما حلال غالب باشد از آن اجرت گرفتن جواز دارد امااگر حرام وحلال مساوی ویا حرام غالب باشد در این صورت گرفتن اجوره جواز ندارد.والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۳/ ربیع الاول‌سنه ۹۹هجری

فسخ اجاره به ضرورت

سوال : ضروریات یک مدرسه که توسط چانده ادامه دارد ووظیفه چانده بدوش مهتمم مدرسه بود اما مهتمم صاحب مریض شده داخل شفاخانه است سلسله چانده منقطع گردید طلاب ومدرسین خانه نشین شدند ومدرسه بند شده یک مدرس تنخواه یک ساله را مطالبه دارد ایا حق معاش را دارد یا خیر؟بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این به سبب عذر فسخ اجاره است که جواز دارد لذا مدرس حق مطالبه معاش یک سال را ندارد. والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۸/ربیع الثانی‌سنه ۹۹هجری

کتاب نامکمل وناقص راجلد سازی نمودن

سوال : زید یک کتاب را طباعت نمود بعض نسخه ها نا تمام چاپ شده بود بنده آنرا دوخت وتسلیم جلد ساز نمود جلد ساز کتابهای کامل وناقص را جلد داد مالک کتاب میگوید من کتاب های ناقص را تسلیم نمی شوم نه اجوره جلد سازی آنها را میدهم آیا اگر جلد ساز آن جلد های ناقص رابه فروش برساند واجوره خویش را از آن وصول کند جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر مالک تصریح نکرده باشد بر جلد سازی کتاب های ناقص پس جلد ساز حقدار اجوره نباشد واگر تصریح نموده باشد جلد ساز حقدار اجوره

باشد اما اگر مالک از تادیه اجوره انکار ورزد پس جلدهای ناقص به فروش رسانیده شود بعد از وصول حق خویش پول متباقی راتسلیم مالک کند. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۳/جمادی الاول سنه ۹۹ هجری

جلد ساز جلد ناقص را در کتاب استعمال نمود

سوال: کسی کتاب را به جلد ساز داده وهدایت داد بر جلد قوی ونوع خاص اما جلد ساز جلد ضعیف را در کتاب استعمال نمود آیا در این صورت جلد ساز حقدار اجوره میباشد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر اندک فرق باشد باید اجوره او را کامل بدهد اما اگر زیاد فرق باشد جلد ساز حقدار اجوره نیست وتضمین کتاب بر او میباشد اما اگر مالک کتاب بر آن جلد راضی شد باید اجوره کامل را اداء کند.

قال فی التنویر وشرحه: وضمن بصبغه اصفر وقد امر بأحمر قیمة ثوب ابیض وان شاء المالك اخذه واعطاه ما زاد الصبغ فیه ولا اجر له ولو صبغ رديئا ان لم یکن الصبغ فاحشا لا یضمن الصباغ وان کان فاحشا عند اهل فنه یضمن قیمة ثوب ابیض خلاصة (ردالمحتار ص۲۶ ج۵) - والله سبحانه وتعالی اعلم.

۳/ربیع الاول سنه ۱۳۱۳ هجری

دراجاره چاه کنی اجاره مقدار عمق آن

سوال: زید بکر را گفت عوض سیصد روپیه برایم چاهٔ بکش بکر میدانست که در سه متر آب میٔ برآید اما زید فکر نمی کرد پس بکر راضی شد اما زید گفت بدین شرط که آب برآید آیاچنین اجاره جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در آن منطقه که در مقدار چند ذراع برامدن آب معروف است تا آن مقدار کشیدن چاه بر او واجب است ودر حصه اضافه از آن باید عقد تجدید نموده شود.

قال فی الهندیة: لو استأجر لیحفر له بئرا او سردابا لا بد ان یبین الموضع طول البئر وعمقه ودوره وفی السرداب یبین طوله وعرضه وعمقه كذا فی الغیاثیة ولو استأجره لحفر البئر ان لم یبین الطول والعرض والعمق جاز استحسانا ویؤخذ بوسط ما یعمله الناس كذا فی الوجیز للکردری (عالمگیریة ص ۴۳۰ ج۴) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۱/ربیع الاول سنه ۱۴۰۰ هجری

با موت وکیل اجاره، اجاره فسخ نمیگردد

سوال : مهتمم مدرسه دکانها را تا پنج سال به کراء داده بود در این دوران مهتمم مدرسه فوت شد منتظمین مدرسه میگویند باید عقد تجدید شود کراء تغیر داده شود اماکرایه داران میگویند باید پنج سال تکمیل شود حکم شرع در این مورد چیست ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر مهتمم قانوناً اختیارات کراء واجاره را داشته باشد پس با انتقال او این اجاره فسخ گردید ومنتظمین ویا مهتمم جدید اختیار دارند که عقد را تجدید کنند اما اگرمهتمم کاملاً اختیار نداشته باشد بلکه دراین مورد منتظمین مدرسه توافق میکنند ومهتمم وکالة کار مینمود پس با انتقال او عقد اجاره به پایان نمیرسد ابقاء بر آن ضروری است باید بعد از انتهای مدت تجدید کراء نموده شود.

قال ابن عابدین رحمه الله تعالی: قال السائحانی ففی البدائع ان الاجارة لا تبطل بموت الوکیل سواء کان من طرف الموجر او المستأجر اھ قلت ومثله فی القهستانی عن قاضیخان وفی التاترخانیة کل من وقع له عقد الاجارة اذا مات تنفسخ الاجارة بموته ومن لم یقع العقد له لا ینفسخ بموته وان کان عاقدا کالوکیل والوصی وکذا المتولی فی الوقف (ردالمحتار ص ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲/جمادی الاولی سنه ۱۳۷۲ هجری

ماموریت در کار شراب با کفار

سوال : آیا در کار شراب کفار ماموریت جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در خرید وفروخت شراب ماموریت جواز ندارد اما در دیگر امور این دفتر شراب کفار ماموریت جواز دارد اما اگر خطر دینی در آن باشد پس احتراز در کارست. والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۲/ربیع الثانی سنه ۱۴۰۳ هجری

اجرت بر لیسنس در یوری

سوال : لیسنس در یوری یا لیسنس در یوری مکتب را با اجرت تیار نمودن تحت یکی از دو صورت ذیلاً جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

(۱) مردم مکتب اجوره دوش ومحنت خویش را می جویند.

(۲) مردم مکتب دلال اند اجوره دلالی رامی جویند پس صورت درست جواز آن چگونه

است شرح نمائید ؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : صورت ثانیه یعنی این معامله را دلالی گفتن درست نیست زیرا دلال دوکار دارد. (۱) تالاش بائع (۲) ارضاء علی البیع در این صورت هر دو مفقود است زیرا بائع حکومت است که متعین است وقانونا مکلف است بر اجرای لیسنس دریور لذا ارضاء علی البیع را نیز ضرورت نیست .

صورت اول درست است در حصول لایسنس سه نوع محنت را متحمل میشود.

(۱) عریضه دادن

(۲) منظوری گرفتن از حکومت

(۳) بعد از وصول نمودن از حکومت تا عارض آنرا رسانیدن.

پس بر قسم اول وثالث گرفتن اجرت جواز دارد زیرا هر دو در اختیار اجیر میباشد . اما قسم ثانی منظوری دادن ووصول نمودن آن در اختیار اجیر نمیباشد وقدرت بقدرة الغیر در حکم عجز است جواب اینست که محکمه قانوناً مکلف است بر اعطاء لیسنس چراکه این .کار خارج نیست از قدرت اجیر در این جواب تامل است اما بنا بر قسم اول وثالث حقدار اجوره میباشد . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۵/شعبان‌سنه ۱۴۱۱هجری

اجاره برق

سوال : با محکمه برق معامله بیع میباشد ویا معامله اجاره؟ اگر معامله بیع باشد، بودن عین معقود علیه شرط است که در اینجا مفقود است واگر اجاره باشد پس با ابقاء اصل تحصیل منفعت می آید در حالیکه اصل برق مصرف میشود پس این کدام نوع عقد است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این عقد اجاره است اما نه در حق برق بلکه در حق پیداوار وآلات رساننده برق وعمله آن اجاره است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۷/ربیع‌الاول‌سنه ۱۴۲۰هجری

شرط نمودن پطرول تکسی بر مستاجر

سوال : پترول تکسی مانند علف دابه است اگر در کرایه دابه علف بر مستاجر شرط باشد

اجاره فاسد[۴] است پس اگر پطرول بر مستأجر شرط شود باید این اجاره نیز فاسد باشد واگر جائز باشد پس درآن مابه العرف چیست ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بین تیکسی ودابه بنا بر دو علت فرق است :

(۱) در دابه علف مهم باشد برای بقای عین دابه در حالیکه برای بقاء عین تیکسی پطرول ضروری نیست.

بر چیزیکه بقای مستاجر موقوف است آن بدوش مالک است وچیزیکه موقوف علیه بقاء نباشد بدوش مستعمل است .

(۲) اگر از دابه انتفاع گرفته نشود نیز علف دادن برایش لازمی باشد اما اگر تکسی انتفاع گرفته نشود پطرول انداختن در آن ضروری نیست .

ازینجا علف بر مالک دابه وپطرول بر مستعمل قرین قیاس است پس قیاس تیکسی بر دابه درست نیست . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۸/ربیع الاوّل سنه ۱۴۱۴ هجری

کورت فیس «یعنی فیس محکمهء قضاء»

سوال : چند سوالات جواب طلب است در حصه کورت فیس :

(۱) آیا در وقت عریضه دادن عدالت کدام نوع فیس می خواهد ؟

(۲) فیس گرفتن قاضی از متنازعین جواز ندارد تنخواه گرفتن از حکومت جواز دارد آیا در حصه عریضه مدعی ومدعی علیه عدالت از جانبین فیس میکیرد بنامِ اخراجات عدالت آیا این جواز دارد ؟

(۳) درعدالت های پاکستان فیس مقدمات عائلی عدالت حادثات کرایه داری وفوجداری هیچ نوع فیس نیست در بعض مقدمات پانزده روپیه میگیرد که با آن کاغذ وغیره را خریداری کنند واگر مقدمات دیوانی کم از بیست وپنج هزار باشد بر آن نیز فیس نباشد در زائد هفت ونیم فیصد فیس میباشد که مسکین در آن نیز معاف میشود واگر این فیس ختم شود تمکن مقدمه بازی زیاد میشود آیا گرفتن فیس جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : حکومت مکلف است بر قیام امن وانصاف در حصه رعیت لذا درحصه ادای قرض حکومت حق فیس را ندارد درکورت فیس لفظ فیس اجرت ست که لفظ متبادل انگلیسی است لذا در حصه سماع مقدمه محکمه کورت حق اخذ فیس را ندارد.

البته اگر حقیقة ضرورت درست محکمه باشد باید حکومت طبق قواعد فقها بر دولتمندان تکس تعین کند در دولتمندان هم تخصیص داده شو افراد تعلق داشته گان وضرورتمندان در عدالت از افراد دولتمند با شرایط ذیل :

(۱) از افراد دولتمند تکس تنها برای اخراجات عدالتی اخذ شود اما آنرا حکومت ذریعه عاندات نگرداند مستقل.

(۲) حکومت حق ندارد که این فیس را اضافه کند از ضرورت حالی عدالت.

۱ - قال الامام السرخسی رحمه الله : و لا بأس بأن یکلف القاضی الطالب صحیفة یکتب فیها حجته و شهادة شهوده لان منفعة ذلک له والذی یجب علی القاضی مباشرة القضاء فاما الکتابة لیست علیه فلا یلزمه اتخاذ الصحائف لذلک من مال نفسه ولکن لو کان فی بیت المال فلا بأس بذلک لانه یتصل بعمله و کفایته فی مال بیت المال فما یتصل به لا بأس بان یجعل فی مال بیت المال و علی هذا اجر کاتب القاضی فانه ان جعل کفایته فی بیت المال لکفایة القاضی لیحتسب فی عمله فهو حسن و ان رای ان یجعل ذلک علی الخصوم فلا بأس به لانه یعمل لهم عملا لا یستحق علی القاضی مباشرته و کذلک اجیر قاسم القاضی (المبسوط ص ۷۰ ج ۱۶)

۲ – وقال ایضا: ثم الاولی ان یجعل کفایة قاسم القاضی فی بیت المال ککفایة القاضی لان عمله من تتمة ما انتصب القاضی له فان لم یقدر علی ذلک امر الذین یریدون القسمة ان یستاجروه باجر معلوم و ذلک صحیح لانه یعمل لهم عملا معلوما و ذلک العمل غیر مستحق علیه و لا علی القاضی فالقضاء یتم ببیان نصیب کل واحد من الشرکاء و القسمة عمل بعد ذلک فلا بأس بالاستئجار علیه کالکتابة. (المبسوط ص ۱۰۷ ج ۱۶)

۳ – وقال الامام طاهر بن عبدالرشید البخاری رحمه الله: وفی المحیط و اذا اراد القاضی ان یکتب السجل و یأخذ علی ذلک اجرا یأخذ منه مقدار ما یجوز اخذه لغیره و کذا لو تولی القسمة بنفسه باجر لو اخذ الاجرة فی مباشرة نکاح الصغار لیس له ذلک لانه واجب علیه و مالا یجب مباشرته جاز اخذ الاجرة علیه. (خلاصة الفتاوی ص ۴ ج ۴)

٤ – وقال الامام الکاسانی رحمه الله: ومعلوم انه لا یمکنه القیام بما نصب له بنفسه فیحتاج الی نائب یقوم مقامه فی ذلک و هو القاضی ولهذا کان رسول الله ﷺ یبعث الی الآفاق قضاة فبعث سیدنا معاذا ؓ

الی الیمن و بعث عتاب بن اسید رضی الله عنه الی مکة فکان نصب القاضی من ضرورات نصب الامام فکان فرضا وقد سماه محمد رحمه الله تعالی فریضة محکمة (بدائع الصنائع ص ج ۷)

۵ – وقال الامام المرغینانی رحمه الله تعالی: (ولا بأس برزق القاضی) لانه صلی الله علیه وسلم بعث عتاب بن اسید رضی الله عنه الی مکة و فرض له و بعث علیا رضی الله عنه الی الیمن و فرض له ولانه محبوس لحق المسلمین فتکون نفقته فی مالهم و هو مال بیت المال و هذا لان الحبس من اسباب النفقة کما فی الوصی والمضارب اذا سافر بمال المضاربة و هذا فیما یکون کفایة فان کان شرطا فهو حرام لانه استئجار علی الطاعة اذ القضاء طاعة بل هو افضلها ثم القاضی اذا کان فقیرا فالافضل بل الواجب الاخذ لانه لا یمکنه اقامة فرض القضاء الا به اذ الاشتغال بالکسب یقعده عن اقامته وان کان غنیا فالافضل الامتناع علی ما قیل رفقا ببیت المال وقیل الاخذ وهو الاصح صیانة للقضاء عن الهوان و نظرا لمن یولی بعده من المحتاجین لانه اذا انقطع زمانا یتعذر اعادته ثم تسمیته رزقا تدل علی انه بقدر الکفایة (الهدایة ص ۱۴۶ ج ۳)

۶ – وقال ایضا: وینبغی للقاضی ان ینصب قاسما یرزقه من بیت المال لیقسم بین الناس بغیر اجر لان القسمة من جنس عمل القضاء من حیث انه یتم به قطع المنازعة فاشبه رزق القاضی ولان منفعة نصب القاسم تعم العامة فتکون کفایته فی مالهم غرما بالغنم (قال فان لم یفعل نصب قاسم یقسم بالاجر) معناه بأجر علی المتقاسمین لان النفع لهم علی الخصوص و یقدر اجر مثله کیلا یتحکم بالزیادة والافضل ان یرزقه من بیت المال لانه ارفق بالناس وابعد عن التهمة (الهدایة ص ۴۰۰ ج ۴)

۷ – وقال العلامة علاء الدین الطرابلسی رحمه الله تعالی: و للقاضی اخذ الاجرة علی کتب السجلات والمحاضر وغیرهما من الوثائق اذ یجب علیه القضاء و ایصال الحق الی اهله لا الکتابة ولکن انما یطیب له لو اخذ ما یجوز اخذه لغیره قال فی الملتقط للقاضی ان یأخذ ما یجوز لغیره اخذه و ما قیل فی کل الف خمسة دراهم لا نقول به ولا یلیق ذلک بالفقه و ای مشقة للکاتب فی کثرة الثمن و انما اجر مثله بقدر مشقته وبقدر عمله فی صنعته ایضا کحکاک و ثقاب مستاجر بأجر کثیر فی مشقته القلیلة.

(فصل) و اما اجرة السجل علی من تجب قیل علی المدعی اذ به احیاء حقه فمنفعته له و قیل علی المدعی علیه اذ هو یأخذ السجل و قیل علی من استاجر الکاتب و ان لم یأمره احد و امرة القاضی فعلی من یأخذ السجل (معین الاحکام ص ۱۰ ج ۱)

۸ - وقال فی الهندیة: ولا یاکل الرزق الا من بیت مال الکورة التی یعمل فیها لانه یعمل لاهل هذه الکورة کذا فی العتابیة.

۹ - وقال ایضا: واما اجر کتاب القاضی و اجر قسامه فان رای القاضی ان یجعل ذلک علی الخصوم فله ذلک و ان رای ان یجعل ذلک فی مال بیت المال و فیه سعة فلا باس به و علی هذا الصحیفة التی یکتب فیها دعوی المدعین و شهادتهم ان رای القاضی ان یطلب ذلک من المدعی فله ذلک و ان کان فی بیت المال سعة و رای ان یجعل ذلک فی بیت المال فلا باس به و فی النوازل قال ابراهیم سمعت ابا یوسف رحمه الله سئل عن القاضی اذا اجری له ثلاثون درهما فی ارزاق کاتبه و ثمن صحیفته ایسعه ذلک قال ما احب ان یصرف شیئا من ذلک عن موضعه الذی سمی له کذا فی التتارخانیة. (عالمگیریة ص۳۳۰ ج۳)

۱۰ - وقال العلامة التمرتاشی رحمه الله: یستحق القاضی الاجر علی کتب الوثائق قدر ما یجوز لغیره کالمفتی.

۱۱ - وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (قوله قدر ما یجوز لغیره) قال فی جامع الفصولین للقاضی ان یاخذ ما یجوز لغیره (ردالمحتار ص۳۱ ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم

۱۳/صفر سنه ۱۴۱۴ هجری

گرفتن اجرت بر تعلیم دادن مسائل

سوال: در دیار ما مفتی مقرر نیست مردم جهت حل مسائل یک مقام را تعین نموده اند برای سه یا چهار ساعت یک مفتی مسائل مردم را حل میسازد از طرف حکومت کدام معاش نیز برایش تعیین نیست آیا این مفتی حقدار اجرت میباشد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بله ! حق گرفتناجرت را دارد تفصیل چنین است اگر کسی از مفتی کدام مسئله را بپرسد ومفتی آنرا بداند نمودن آن بر مفتی فرض است لذا حقدار اجوره نیست اما اگر کدام مفتی جهت سهولت مردم اوقات خویش را فارغ کند تنها مسائل مردم را حل سازد چونکه این عمل بر او فرض نبود از ینجا حقدار اجرت است.

قال الامام المرغینانی رحمه الله: (ولا باس برزق القاضی) لانه علیه السلام بعث عتاب بن اسید رضی الله عنه الی مکة وفرض له و بعث علیا رضی الله عنه الی الیمن و فرض له و لانه محبوس لحق المسلمین فتکون نفقته فی

مالهم و هو مال بیت المال و هذا لان الحبس من اسباب النفقة کما فی الوصی والمضارب اذا سافر بمال المضاربة و هذا فیما یکون کفایة فان کان شرطا فهو حرام لانه استئجار علی الطاعة اذالقضاء طاعة بل هو افضلها ثم القاضی اذا کان فقیرا فالافضل بل الواجب الاخذلانه لا یمکنه اقامة فرض القضاء الا به اذالاشتغال بالکسب یقعده عن اقامته و ان کان غنیا فالافضل الامتناع علی ما قیل رفقا ببیت المال و قیل الاخذ و هو الاصح صیانة للقضاء عن الهوان و نظار لمن یولی بعده من المحتاجین لانه اذا انقطع زمانا یتعذر اعادته ثم تسمیته رزقا تدل علی انه بقدر الکفایة. (الهدایة ص۱۰۷ ج۳)

وقال ایضا : و ینبغی للقاضی ان ینصب قاسما یرزقه من بیت المال یقسم بین الناس بغیر اجر لان القسمة من جنس عمل القضاء من حیث انه یتم به قطع المنازعة فاشبه رزق القاضی و لان منفعة نصب القاسم تعم العامة فتکون کفایته فی مالهم غرما بالغنم (قال فان لم یفعل نصب قاسما یقسم بالاجر) معناه بأجر علی المتقاسمین لان النفع لهم علی الخصوص ویقدر اجر مثله کیلا یتحکم بالزیادة والافضل ان یرزقه من بیت المال لانه ارفق بالناس و ابعدعن التهمة (الهدایة ص۳۰ ج۴)

وقال الامام طاهر بن عبدالرشید البخاری رحمه الله تعالیٰ : وفی المحیط و اذا اراد القاضی ان یکتب السجل و یأخذ علی ذلک اجرا یأخذ منه مقدار ما یجوز اخذه لغیره و کذا لو تولی القسمة بنفسه بأجر ولو اخذ الاجرة فی مباشرة نکاح الصغار لیس له ذلک لانه واجب علیه و ما لا یجب علیه مباشرته جاز اخذ الاجرة علیه (خلاصة الفتاوی ص۱۰ ج۴)

وقال العلامة علاء الدین الطرابلسی رحمه الله تعالیٰ : (فصل) و اما اجرة السجل علی من تجب قیل علی المدعی اذ به احیاء حقه فمنفعته له و قیل علی المدعی علیه اذ هو یأخذ السجل و قیل علی من استأجر الکاتب و ان لم یأمر احد و امرة القاضی فعلی من یأخذ السجل (معین الحکام ص۳۰ ج۱) واللّٰه سبحانه وتعالیٰ اعلم

۲۹ / ربیع الثانی سنه ۱۴۱۳ هجری

با شیعه قادیانی وغیره زنادقه اجاره، استجاره ودیگر معاملات جواز ندارد

سوال : آیا ما موریت شیعه یا مامور شدن با شیعه جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : شیعه زندیق است اورا مامور گرفتن با او ماموریت نمودن جواز ندارد مال حصول شده از واگر با اجرت باشد یا تحت خرید وفروخت ویا ماموریت جواز ندارد همه حرام است باید صدقه نموده شود بر مساکین.

فرقه های قادیانی، ذکری، پرویزی آغاخانی انجمن دینداران وغیره فرقه ها عقائد کفریه خویش را روشن و برملا اعلان نموده اند که اینها عقائد کفری خویش اسلام می ماند حکم همه یکسان است .

تفصیل حکم زنادقه در جلد اول در کتاب الایمان والعقائد ودر جلد ششم باب المرتد والبغاة بیان شده تفصیل اضافه در کتاب الخطر والاباحة می آید . والله سبحانه وتعالی اعلم .

غرة/ذی الحجه سنه ۱۴۱۴ هجری

طلب نمودن اجرت اضافه از تعین برای قلی

این بحث در کتاب الحظر والاباحة گذشته است .

کرایه تکسی اضافه از میتر

این بحث در کتاب الحظروالاباحة گذشته است .

بسم الله الرحمن الرحيم
﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

ارشاد اُولی الابصَار
الیٰ
شرَائط حقّ القرَار

«حق قرار وعوض آن برای مستاجر در این باره بر یک رساله تبصره»

بحث مفصل در باره حق استقرار مستاجر

در حصه حق استقرار مستاجر یک تحریر خدمت ایتان عرض نموده شد دلائل تائید ویا تردید را در این مورد ارسال فرمائید والاجرعندالله الکریم.

سوال: دکان رابمستأجردادن وضمناًیک مبلغ پول بعنوان(سرقفلی) از دوکاندار گرفتن چه حکم دارد آیا جواز دارد یا خیر؟

جواب: اصل ضابطه شرعیه در این صورت مورد این است که ببایان رسیدن مُدّت اجاره یا موت احدالمتعاقدین مطلق اجاره خاتمه می یابد، لذا لازم ست آن وقت از مستأجر بالفور خلع یدبعمل آید کما هو مصرح فی عامة المتون وشروح الفتاوی اما فقهاء متأخرین در بعضی صورت بارعایت شرائط چند با بقاء مورد اجاره (دکان ومغازه وغیره) در قبضهء مستأجر نسلاً بعد نسل فتوی داده اند ومادامیکه مستأجر پابند شرائط مورد نظر باشد موجر حق اخراج ویرا یا فسخ اجاره راندارد حتّی موت احدالمتعاقدین هم موجب فسخ نخواهد شد، بلکه نسلاً بعد نسل جاری وبر قرار خواهد ماند، ومن جمله صورتهای که موجب فتوی جواز قرار گرفته است این ست که دکان ومغازه وغیره یعنی مورد اجاره بعنوان اجارهء دائمی در اختیار مستأجر گذاشته واو را مطمئن سازند که مال الاجاره از تصرف وی اخراج نمی گردد

نامبلغی که صرف تعمیر وغیره مینماید بهدرنرود،این قبیل املاک مستأجر را در اصطلاح فقهاء رحمهم الله تعالی ارض محتکره وکردار یا جدک گویند، وحق دائمی مستأجر را بمشد مسکه یا حق قرار تعبیر می نمایند. کما فی ردالمحتار والعقود الدریة.

واین صورت در اراضی اوقاف یا بیت المال مسلمین یا در املاکی که مالک آن را مختص اجاره نموده است متصور ست : ونیز قرار داد دائمی اجاره مرقوم گردیده است که او باتکاء آن مبلغی درمال الاجاره صرف ومشقت وزحمتی متحمل شده است پس در این صورت هم تا وقتیکه مستأجر شرائط ذیل را رعایت کند از تصرف وی خارج نخواهد شد :

اول اینکه اجرة مقرره را مرتباً پرداخت نماید .

ثانیاً مستأجر ملتزم شود که در صورت تغییراجرة برحسب عرف هر چه باشد بپردازد .

ثالثاً اینکه زمینی یادکان ومنزل مورد اجاره را تاسه سال معطل از استفاده نگذارد،کما فی الخیریة اذا ثبت انهم معطلوها ثلث سنین تنزع من ایدیهم .

چنانچه یکی را از شرائط مذکور رعایت کرده نشده حق وی ساقط میگردد.

علامه ابن عابدین رحمه الله تعالی درردالمحتار والعقود الدریةفی تنقیح الفتاوی الحامدیه در مورد این مسئله بحث مفصلی ایراد نموده است ونیز مستقلاً رساله ای بنام : (تحریر العبارة فیمن هواحق بالاجارة) مرقوم فرموده است، وقسمتی از تحقیق علامه رحمه الله تعالی که در رساله مذکوره زیب قرطاس فرموده است، بدین قرار ست.

ذکر فی البحر عن القنیة ما نصه استاجر ارضاً وقفاً غرس فیها و بنی ثم مضت مدة الاجارة فللمستاجر ان یستبقیها باجر المثل اذالم یکن فی ذلک ضرر ولو ابی الموقوف علیهم الا القلع لیس لهم ذلک انتهی

وقال فی البحر بهذا یعلم مسالة الارض المحتکرة وهی منقولة ایضاً فی اوقاف الخصاف انتهی،

قال الشامی رحمه الله تعالی قلت وحاصله ان کلام المتون والشروح وان کان شاملاً للوقف والملک الخ

وفیه ایضاً قد یثبت حق القرار بغیر البناء والغرس بأن تکون الارض معطلة فیستأجرها من المتکلم علیها لیصلحها للزراعة ویحرثها ویکبسها وهو المسمی بمشد المسکة فلا تنزع من یده مادام یدفع ما علیها من القسم المتعارف کالعشر ونحوه الخ

و فی ردالمحتار و فی فتاوی العلامة المحقق عبدالرحمن آفندی مفتی دمشق جواباً لسوال عن

الخلو المتعارف بما حاصله ان الحکم العام قد یثبت بالعرف الخاص عند بعض العلماء کالنسفی وغیره ومنه الاحکار التی جرت بها العادة فی هذه الدیار وذلک بأن تمسح الارض و تعرف بکسرها و یفرض علی قدر من الاذرع مبلغ معین من الدراهم و یبقی الذی یبنی فیها یودی ذلک القدر فی کل سنة من غیر اجارة کما ذکرنا فی النفع الوسائل الخ

علی هذا گرفتن سر قفلی از مستأجر بارعایت شرائط بالانزد متأخرین فقهاء رحمهم الله تعالی حرجی ندارد.

هذا ما وقع فی فؤادی والله سبحانه الهادی وعلیه فی الامور کلها اعتمادی.

الجواب باسم ملهم الصواب: مرسل تحریر حضرت مفتی محمد شفیع رحمه الله تعالی در رساله قانون اسلامی بابت پته دوامی از جواهرالفقه ماخوذ شده در رساله مذکوره.

تحقیقات علامه شامی رحمه الله تعالی مدنظر گرفته شده تحت (تحریر العبارة فیمن هواحق بالاجارة) در آن رساله ابن عابدین رحمه الله تعالی تحریر نموده.

طبق این تحقیق علامه شامی رحمه الله تعالی در حصه ثبوت حق قرار شرایط ذیل است:

(۱) زمین وقف باشد یا ارض سلطانیه باشد در زمین مملوک کسی حق قرار ثابت نگردد.

(۲) در ارض وقف واراضی سلطانیه نیز مطلقاً حق قرار نباشد بلکه شرط است که این اراضی برای زراعت متعین شده باشد وانتقاع کامل بر این موقوف باشد که به مزار عین حق قرار داده شود.

و کذا الحوانیت والابنیة یشترط فیها أن تکون معدة للاستغلال و ان یکون الانتفاع بها المعتبر موقوفا علی بقاءها بأیدی المستأجرین.

(۳) مستأجر زمین را با مصارف شخص تعمیر وآباد نموده باشد یا باغ تیار نموده باشد یا بر تعمیر زمین خیلی مصارف نموده باشد.

(٤) بوقت عقد اجاره تصریح شده باشد برحق قرار یا چنین در عرف معروف باشد.

(۵) حق قرار در اراضی وقف بعد از سه سال تثبیت میگردد ودر اراضی سلطانیه بعد از سی سال ثابت میشود.

(۶) اینکه مستأجر اجرت معینه را اداء نموده باشد.

(۷) اگر در عرف شرح اجرت اضافه گردد مستأجر طبق آن اضافه را قبول کند البته در

تعین اجرت آن حالت زمین معتبر باشد که قبل از محنت مستاجر بود بعد هموار نمودن زمین آبپاشی وغیره انتظامات طبق حالت بعدی اجرت نباشد.

(۸) مستاجر زمین را تا سه سال معطل نماند.

عقد العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ فی رسالته تحریر العبارة فصلا لبیان هذه المسئلة ما اطال فی تحقیقه فقال:

قد ظهر لك مما قررناه و ما نقلناه عن المتون و غیرها ان المستاجر بعد فراغ مدة اجارته یلزمه تسلیم الارض لیس له استبقاء بنائه او غراسه بلا رضی المتکلم علی الارض الا اذا کان له فیها زرع فانه یترك فیها بأجر المثل الی ان یدرك لان له نهایة معلومة بخلاف البناء والغراس واصول الرطبة التی تبقی فی الارض لا الی مدة معلومة فلیس له استبقاء ذلك بل یقلع ذلك ویسلم الارض فارغة ماله یکن فی القلع ضرر علی الارض فان الموجر یتملك ذلك جبرا علی المستاجر بقیمته مقلوعا الا ان یتراضیا علی بقائه (و علمت) ان هذا شامل للارض الملك والوقف الا اذا کانت ارض الوقف معدة لذلك کالقری والمزارع التی اعدت للزراعة والاستبقاء فی ایدی فلاحیها الساکنین فیها والخاجین عنها بأجرة المثل من الدراهم او بقسم من الخراج کنصفه و ربعه و نحو ذلك مما هو قائم مقام اجرة المثل و مثل ذلك الاراضی السلطانیة فان ذلك کله لا یتم عمارته والانتفاع به المعتبر الا ببقائه بأیدی الزارعین فانه لولا ذلك ما سکن اهل القری المذکورة فیها فانهم اذا علموا انهم اذا فلحوا الارض و کرروا انهارها و غرسوا فیها اخلفت معهم و اخرجوا منها ما فعلوا ذلك ولا سکنوها فکانت الضرورة داعیة الی ابقائها بأیدیهم اذا کان لهم فیها کردار او مشد مسکة ما داموا یدفعون اجرة مثلها ولم یعطلوها ثلاث سنین کما مر لان تعطیلها اقل من ذلك قد یکون لاستراحة الارض حتی تغل الغلة المقصودة فان عطلوها اکثر سقط حقهم و دفعت لغیرهم (و کذا) لو امتنعوا من دفع اجر المثل او ما قام مقامه من القسم المتعارف والا فهم احق من غیرهم رعایة للجانبین و دفعا للضرر عن الفریقین فان بذلك یحصل النفع لهم ولجهة الوقف او المیری و مثل ذلك الحوانیت ای الدکاکین الموقوفة المعدة للاستغلال اذا کان فیها للمستاجر سکنی موضوع بأذن المتولی و قام المستاجر بعمارتها و ثبت له بها حق القرار وصار له فیها الکردار المعبر عنه فی زماننا بالجدك کما مر لا تنزع من یده ولا توجر لغیره ما دام یدفع اجر المثل والمراد بأجر المثل فیها هو ما تستاجر به اذا کانت خالیة عن البناء (و بعد اسطر) و ینبغی ان یقال مثل ذلك فی مشد المسکة فان صاحب المشد و ان لم یکن له فی الارض عین قائمة لکن له فیها تعب و خدمة حیث حرثها و کربها و کری انهارها حتی صارت قابلة للزراعة فتعتبر اجرة مثلها علی تقدیر کونها معطلة خالیة عن ذلك الذی فعله فیها فیؤخذ منه بقدره و کذا من قام مقامه من ولد او مفروغ له و

مثل ذلك ينبغي ان يقال في الحانوت المحتكر اجرة الحانوت خالية عن جدك القائم فيها وعما القفه عليها حتى صار مقابلة لعامة الانتفاع (رسائل ابن عابدين ص ۱۲۶ ج ۲)

برای نفع ارض وقف وارض سلطانیه حق قرار جائز گردانیده شده که در آن مستاجر را نیز فائده باشد اما در ارض حق قرار برای ضرر مالک باشد لذا جواز ندارد.

وقال علامة ابن عابدين رحمه الله تعالى والفرق ان الوقف معد للايجار فايجاره من ذى اليد بأجرة مثله اولى من ايجاره من اجنبي لما فيه من النظر للوقف والنظر للمستاجر الذى وضع السكنى بالاذن ونحمله حق القرار بخلاف الملك فان لصاحبه ان لا يوجر ليسكنه بنفسه او يعيره او يرهنه او يبيعه او يعطله (رسائل ابن عابدين ص ۱۲۶ ج ۲)

وقال في الحاشية العلائية (قوله ولو استاجر ارض وقف) قيد بالوقف لما في الخيرية عن الحاوى الزاهدى عن الاسرار من قوله بخلاف ما اذا استاجر ارضا ملكا ليس للمستاجر ان يستبقيها كذلك ان ابى المالك الا القلع بل يقال على ذلك الا اذا كانت قيمة الغراس اكثر من قيمة الارض فيضمن المستاجر قيمة الارض للمالك فيكون الغراس والارض للغارس وفى العكس يضمن المالك قيمة الغراس فتكون الارض والاشجار له وكذا الحكم فى العارية اه (ردالمحتار ص ۲۱ ج ۵)

حضرت مفتی محمد شفیع رحمه الله تعالى در ارض ملک ثبوت حق قرار را فرموده در آخر رساله بر آن تردد ظاهر نمودهودر حصه تحقیق فرموده با علماء دیگر مشوره کنید.

نقل ابن عابدين رحمه الله تعالى تحت (مطلب في المرصد والقيمة ومشد المسكة) عن فتاوى العلامة المحقق عبد الرحمن آفندى مفتى دمشق وهو (الخلو المتعارف فى الحوانيت) ان يجعل الواقف او المتولى او المالك على الحانوت قدرا معينا يؤخذ من الساكن ويعطيه به تمسكا شرعيا فلا يملك صاحب الحانوت بعد ذلك اخراج الساكن الذى ثبت له الخلو ولا اجارتها لغيره ما لم يدفع له المبلغ المرقوم فيفتى بجواز ذلك قياسا على بيع الوفاء الذى تعارفه المتأخرون احتيالا عن الربا اه (ردالمحتار ص ۲۱ ج ۵)

وذكر فى رسالته تحرير العبارة عن القنية والحاوى الزاهدى انه يثبت حق القرار فى ثلاثين سنة فى الارض السلطانية والملك وفى الوقف فى ثلاث سنين اه (رسائل ابن عابدين ص ۱۲۶ ج ۲)

در عبارات مذکوره از عبارت اولی بنا بر این استدلال درست نیست که در آن حق قرار داد دائمی مذکور نیست بلکه مانند بیع وفاء تادم مسترد نمودن پول تسلیم شده حق قرار را فرموده ازین نوعیت قبض نموده شده سرقلفی مانند کراء با ضمان باشد.

در عبارت شامیه رحمه الله تعالی اندک قبل شرح خلو را بدین الفاظ نمود.

وقد تکون اصل عمارة الوقف من صاحب الکدک بأمرها منه الواقف یعمرها ویجعلها للمستأجر ویؤجر باجرة قلیلة وهو المسمی بالخلو.

در این صورت عمارت وقف از طرف مستاجر باشد پس ظاهر تا آنکه قیمت عمارت خویش را تسلیم نشده آنرا حق قرار داده شود.

از مطلب عبارت ثانیه دانسته میشود که ابتداء در ارض مملوکه مالک حق قلع را دارد اما بعد از مدت مذکوره حق قلع ساقط میگردد ودر حق مستاجر حق اقرار بدین معنی ثابت میشود که قیمت غراس کم باشد از قیمت ارض مستاجر مطالبه قیمت غراس راکند.

بنا برین ترتیب طبق عبارت صفحه ۲۱ج۵ شامی نیز تضاد مرتفع میگردد ازینجا اولاً برای مالک حق قلع وآخراً بر مالک ضمان قیمت غراس مذکور است صورت تطبیق آن این است که قبل از مدت معینه مالک را حق قلع باشد وبعد از آن مدت حق مطالبه قیمت غراس را از مالک داشته باشد.

در عبارت ثانیه در ارض ملک دائمی حق قرار مراد نباشد بنا بر دلائل ذیل :

(۱) باوجود نقل این عبارت شامی رحمه الله تعالی خلاف آن فیصله نموده اگر از عبارت بر ثبوت حق قرار امکان استدلال می بود هر آننه علامه شامی رحمه الله جواب آنرا تحریر میداشت یا این مسئله را اختلافیه قرار میداد.

(۲) این عبارت را قنیه وحاوی از ذاهدی نقل نموده اند در حالیکه شامی رحمه الله در ص۲۱ج۵ در عبارت فوق مذکور حاوی وذاهدی حق قرار ارض ملک را نفی نمود .

(۳) معامله بناء، غراس وغیره مانند خلوالحوانیت است که حکم آن در عبارت اول چنین بیان شد که مستاجر تا وصول نمودن مصارف خویش حق قرار را داشته باشد اما حق قرار دائمی راناداشته باشد.

(٤) در ارض ملک از ثبوت حق قرار همه حقوق مالکانه مالک خاتمه می یابد که علاوه خلاف اصول اسلام کاملاً ظلم است البته اگر مالک مستاجر رابی دخل کند پس بدون تادیه معاوضه محنت ومصارف اوحق بی دخل نمودن اورا ندارد.فقط والله سبحانه وتعالی اعلم .

۸/محرم سنه ۱۴۰۰ هجری

رساله **(القول الصدوق لبیع الحقوق)** در تتمه است

کتابُ الغصَبْ

ظلما وصول نمودن تکس ((باج))

سوال : در دیار مادر گلگت بعد انتهاء حکومت انگلیس ها وهندوها حکومت پاکستان به میان آمد در وقت حکومت هندوها در منطقه پونیال راجه سکونت داشت خانم نظم ونسق انها پنداشته میشد بر زراعت کاران کارهای شاقه رامی نمودند بالاخره تنگ آمدند وگفتند باج میدهیم پس بر کسی ده سیر بر کسی بست سیر غله در فصلی مقرر شد نمی توانیم که حکومت را از ظلم این ستمگاران اطلاع دهیم آیا گفته میتوانیم که این غله به آن اشخاص حرام است وکسی که آنرا خریداری کند او نیز حرام را خریداری نموده است یاخیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اینچنین گرفتن غله راجه ها جواز ندارد نه بعد از گرفتن مالک آن میگردند این غله مال مغصوب شمرده شود که واجب الرد میباشد پس بیع وشراء آن جواز ندارد . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۷/ذی الحجه سنه ۸۷هجری

تفصیل وجوب ضمان بصورت هلاک مغصوب

سوال : وقتیکه کسی کدام چیز را غصب کند وان چیز از دست غاصب گم شود درو قت ادای ضمان کدام قیمت را اعتبار باشد؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر شی مغصوب مثلی باشد مثل آن واجب میباشد واگر مثل آن در بازار منقطع گردیده باشد قیمت یوم انقطاع را اعتبار باشد.

اگر مغصوب قیمتی باشد پس قیمت یوم غصب را اعتبار باشد.

قال فی التنویر وشرحه: اویجب رد مثله ان هلك وهو مثلی وان انقطع المثل بان لا یوجد فی السوق الذی یباع فیه وان کان یوجد فی البیوت ابن کمال قیمته یوم الخصومة ای وقت القضاء وعند ابی یوسف رحمه الله تعالی یوم الغصب وعند محمد رحمه الله تعالی یوم الانقطاع ورجحا قهستانی وتجب القیمة فی القیمی یوم غصبه اجماعاً.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله ورجحا) ای قول ای یوسف وقول محمد رحمهما الله تعالی وکان الاول ای یقول ایضا ای کما رجح قول الامام رحمه الله تعالی جمعا لمشی المتون علیه وصرحا قال القهستانی وهو

الاصح کما فی الخزانۃ وھو الصحیح کما فی التحفۃ وعند ابی یوسف یوم الغصب وھو اعدل الاقوال کما قال المصنف وھو المختار علی ما قال صاحب النھایۃ وعند محمد یوم الانقطاع وعلیه الفتوی کما فی ذخیرۃ الفتاوی وبه افتی کثیر من المشائخ (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵) واللّٰه سبحانه وتعالی اعلم.

۱۵ / ذی قعده سنه ۸۸ هجری

تعمیر نمودن زمین بلا اذن

سوال: اگر شوهر زمین زوجه را تعمیر کند پس آن تعمیر در ملکیت کدام یک از آنها میباشد آیا در ملک زوجه یا در ملک زوج ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: دراین حصه صورت های مختلف است .

(۱) اگر به اجازه خانم تعمیر نموده باشد تعمیر از زوجه میباشد وبدوش زوجه پول مصرف شده زوج قرض میباشد.

(۲) اگر بدون اذن خانم تیار نموده باشد پس تبرع شمرده میشود.

(۳) اگر شوهر آنرا برای خویش به اجازه خانم تیار نموده باشد پس زمین از خانم وتعمیر از شوهر میباشد.

(٤) اگر بدون اجازه خانم تیار نموده باشد برای خود پس خانه از شوهر میباشد اما اگر خانم مطالبه تخلیه زمین را بکند پس اگر با تخلیه نمودن زمین متضرر میشد شوهر قیمت زمین را اداء کند تا مالک زمین گردد اما قیمت آن خانه سنجیده شود که فیصله تخریب آن مد نظر گرفته باشد که تقریباً اندک تفاوت کند باملبه یعنی خشت وگل خانه ویران شده.

قال فی التنویر وشرحه: عمر دار زوجته بماله باذنها فالعمارۃ لها والنفقة دین علیها لصحة امرها ولو عمر لنفسه بلا اذنها فالعمارۃ له ویکون غاصبا للعرصة فیؤمر بالتفریغ بطلبها ذلك ولو لها بلا اذنها فالعمارۃ لها وھو متطوع فی البناء فلا رجوع له.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله عمر دار زوجته الخ) علی ھذا التفصیل عمارۃ کرمها وسائر املاکها جامع الفصولین وفیه عن العدۃ کل من بنی فی دار غیرہ بامرہ فالبناء لآمرہ ولو لنفسه بلا امرہ فهوله وله رفعه الا ان یضر بالبناء فیمنع ولو بنی لرب الارض بلا امرہ ینبغی ان یکون متبرعا کما مر اھ (قوله بلا اذنها) فلو باذنها تکون عاریة ط (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵) واللّٰه سبحانه وتعالی اعلم.

۲۸ / ربیع الاول سنه ۸۹ هجری

اشتباهًا در زمین غیر تصرف نمودن

سوال : نزدیک زمین ما زمین همسایه ما بود بعد از جریب کشی حکومتی اشتباهاً تقریباً نیم جریب زمین آنها را مایان تصرف نموده بودیم که چندین سال حاصلات را نیز از آن برداشته ایم آیا مسترد نمودن حاصلات سابقه در این صورت اشتباهی بر مایان لازم است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : قیمت تخم ، پارو وآبیاری راکشیده با مزدوری حاصلات متباقی را مسترد نمودن بر مالک واجب است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۴/شعبان سنه ۹۸هجری

زمین حاصل شده در اصلاحات زراعتی

سوال : وقتیکه توسط اصلاحات ذریعی اراضی تقسیم شد زمین بعضی ها نزد بعض افراد تحت غصب بود ویا انگلیس ها آنرا عوض غداری به آنها داده بودند . پس این اراضی را بلا معاوضه یا با معاوضه به مردم میدهند . بصورت با معاوضه مع سود داده میشود آیا استعمال عائدات آن جواز دارد یا خیر ؟ وکسانیکه آنها را بلا معاوضه داده شده آیا عائدات آنها جائز میباشد یا خیر ؟ وزمینیکه آنرا غصب نموده اند اگر آن زمین به کسی بلا معاوضه داده شود آیا خوردن عائدات آن برای ایشان جواز دارد یا خیر ؟ در صورتیکه مالک آن زمین هم معلوم نیست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : زمینیکه در حصه آن مغصوب بودن یقینی است عائدات آن حرام است اگر بلا معاوضه میسر شود یا قیمة مع سود یا بلا سود، وزمینیکه مغصوبه بودن آن یقینی نباشد عائدات آن به هر صورت حلال است اگر که جاگیر بدست آورده از انگلیس هاباشد یا مفت میسر شده باشد یا بالمعاوضه مع سود یا بلا سود البته خریدن آن با سود یا سود دادن گناه وجرم است . والله سبحانه وتعالی اعلم . **۳/رجب سنه ۹۷هجری**

کتاب الشفعة

بعد از یک ماه دعویٰ شفعه قابل قبول نمی باشد

سوال : یک قطعه زمین را خریدم از مدت شش ماه شفیع کشت وکارم را مشاهده داشت حالا شفیع دعوه شفعه را دارد آیا دعوه او قابل قبول باشد یا خیر ؟ اگر فرضا شفیع بر طلب مواثبه وطلب تقریر شاهد بیاورد پس جهت تاخیر اضافه در تاخیر طلب خصومت عندالقاضی از یک ماه آیا نزد امام محمد رحمه الله حق شفعه او ساقط میگردد یا خیر؟

یاد داشت : نزد مجستریت (مدیر مرافعه) رفتیم گفت فیصله شرعی را بیاورید پس مایان نزد شمایان مراجعه کردیم تا شما در این مورد برای مایان فیصله شرعی را بدهید . بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در این صورت جهت فقدان طلب مواثبت وطلب تقریر حق شفعه او باطل میباشد اگر فرضا شفیع شواهد بیاورد بر طلب مواثبه وطلب تقریر در این صورت نیز جهت تاخیر اضافه از یک ماه حق شفعه او باطل میباشد اگر این تاخیر بلا عذر شرعی باشد. همین است قول امام محمد رحمه الله تعالی، وامام ابن عابدین رحمه الله تعالی همین را مفتی به قرار داده.

(قوله وقیل یفتی بقول محمد) و (قوله دفعا للضرر) و (قوله قلنا الخ)

علاوه از آن علامه رافعی رحمه الله تعالی در (التحریر المختار) بر آن سکوت نموده که دلیل مفتی به بودن این قول میباشد . البته اگر بنا بر عذر معقول در طلب الخصومت عند الحاکم تاخیر آمد حق ساقط نمیگردد . بشرطیکه طلب مواثبه وطلب التقریر را با شواهد تثبیت کند.

(قوله بلا عذر) فلو بعذر کمرض وسفر او عدم قاض یری الشفعة بالجوار فی بلدة لا تسقط اتفاقا (ردالمحتار ص۱۵۰ ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۸/محرم سنه ۸۶هجری

تفصیل بطلان حق با سکوت شفیع

سوال : بعد ازفروش یک قطعه زمین شفیع تا چند ایام خاموش بود آیا حالا حق اثبات حق شفعه را دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بعد از اطلاع یافتن بیع عجالة طلب مواثبة وطلب تقریر ضروری میباشد در صورت مسؤله جهت فقدان این شرط حق شفعه باطل میباشد.

البته اگر جهت علم نداشتن بر مشتری وثمن شفیع سکوت باشد وبعد از اطلاع یافتن علی الفور طلب مواثبه وطلب تقریر بشرایطها المعتبره نموده شود درست است .

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ معزیا الی الخانیة: اخبر بها فسکت قالوا الا تبطل مالم یعلم المشتری والثمن (الی قوله) القول وبه افتی المصنف التمرتاشی فی فتاواه فلیحفظ . (ردالمحتار ص۱۵۸ ج۵). والله سبحانه وتعالیٰ اعلم . ۲۸/محرم سنه ۷۶ هجری

بوقت بیع اختلاف در موت شفیع

سوال : زید که بعد از وفات پدرش بالغ بود بر بکر حق شفعه را دائر نمود اما بکر گفت حالاً تماملوازمات بیع تکمیل شده در وقت بیع پدرت حیات بود اما زید با بینه ثابت کرد که در وقت بیع پدرش فوت نموده بود آیا بینه زید را در اثبات شفعه اعتبار داده شود یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : از جزئیات ذیل بر این مسئله استشهاد نموده شود.

۱- قال الامام قاضیخان رحمه الله: اذا شهد رجلان ان زوجة فلانة قتل او مات وشهد اخران انه حی کانت شهادة الموت والقتل اولیٰ (خانیة بهامش العالمگیریة ص۳۰۷ ج۳)

۲ - وقال فی الفتاوی المهدیة: ان الاصل تقدیم بینة الموت علی بینة الحیاة لانها تثبت امرا عارضا کما هو الاصل فی البینات ففی الفصل الثالث عشر من العمادیة اذا شهد رجلان ان زوج فلانة قتل او مات وشهد اخران انه حی کان شهادة الموت والقتل اولی لانه الموت اثبت العارض اهـ نعم فی تنقیح الحامدیة بینة زوج فلانة قتل او مات اولی من بینة انه حی الا اذا اخبر بحیاته بتاریخ لاحق اهـ الی ان قال) فبینة الموت اولی مطلقا کما هو ظاهر اطلاقهم له والتوجیه الجاری مطلق عن قید التاریخ و عدمه وتأخره وتقدمه الخ (فتاوی مهدیة ص۳۰)

۳ - وقال العلامة ابن نجیم رحمه الله: یوم الموت لا یدخل تحت القضاء و یوم القتل یدخل کذا فی البزازیة والولوالجیة والفصول وعلیها فروع

٤ - وقال العلامة الحموی رحمه الله تحت قوله وعلیها فروع: لو برهن ان من شهدوا علی الاقرار فی وقت کذا کان میتا فی ذلک الوقت لا یقبل لان زمان الموت لا یدخل تحت القضاء حتی اذا برهن ان فلانا مات

يوم كذا وادعت امرأة نكاحا بعد ذلك اليوم وبرهنت يقبل بخلاف زمان القتل والنكاح حيث يبطلان تمسى القضاء ومنها لو ادعى ان اباه مات يوم كذا وقضى ثم ادعت امرأة النكاح بعده بيوم تقبل فهذا والذى قبله مما فرعوه على الاول ومما فرعوه على الثانى لو برهن الوارث على انه قتل يوم كذا فبرهنت المرأة ان هذا المقتول نكحها بعد ذلك اليوم لا تقبل (شرح الاشباه والنظائر، الفن الثانى ص۳۰ ج۲)

از جزنیه اولی وثانیه اولویت شفیع به نظر می رسد اما استدلال او بنا بر این درست نیست که در وقت بیع بین موت وحیات شفیع تنازع نبود بر موت آن جانبین متفق بودند تنازع در امرین حادثین (الموت والشراء) در تقدم وتاخر اینها بود.

از جزنیه ثالثه ورابعه ظاهراً بینه مشتری قوی به نظر می رسند.اما بنظر غائر بینه شفیع را ترجیح ثابت است چراکه در جزئیات مذکوره در قبول نمودن بینه مدعیه نکاح علت اینست که این حق مدعیه است.وجانب آخر منکر حق اوست واصولا بینه مدعی حق راجح باشند در صورت متنازع فیها چونکه شفیع مدعی حق است ومشتری منکر لذا بینه شفیع راجح اند .

علاوه ازین اگر فرضا بینه مشتری را ترجیح دهیم بازهم مشتری را مفید نباشد چرا در وقت شرا فقط به حیات پدر زید حق شفعه ساقط نمیگردد تا که ثابت نشود که او اطلاع وعلم داشت بر شراء مشتری ومبلغ ثمن نیز ومعهذ خاموش مانده بود.

واگر از نظر قانون اذا تعارضا تسا قطا بینه هر دو را هدر تسلیم کنیم حال راقاضی بگیریم باز هم شفیع حق داشته میباشد.

خلاصه اینکه بنا بر وجوه ذیلاً شفیع را حق هنوز باقیست.

(۱) شفیع مدعی است ومشتری منکر فترجح بینة المدعی

(۲) مشتری علم والد شفیع را بالشراء والمشتری والثمن ثابت نکرده است .

(۳) قضاء بالحال نموده شود . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۳/ذی قعده سنه ۸۴هجری

با اقاله بار دوم حق شفعه ثابت گردد

سوال : آیا با اقاله برحق شفعه شفیع اثری بیفتد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : با اقاله حق شفیع از سرنو جدیداً ثابت میشود.

قال فى الهندية : وبالرد بحكم الاقالة يتجدد للشفيع حق الشفعة. (عالمگیریة ص ۱۹۴ ج۵) والله سبحانه وتعالى اعلم۔ ۲/ ربیع الآخر سنه ۹۶هجری

در احیاء موات حق شفعه نباشد

سوال : ارض موات که بازمین زراعتی متصل باشد آیا با احیاء آن حق شفعه ثابت میشود یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : حق شفعه تنها در صورت بیع زمین ثابت میشود و در احیاء موات حق شفعه میباشد .

قال فی التنویر: هی تملیک البقعة جبرا علی المشتری بما قام علیه

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ تحت (قوله جبرا علی المشتری) واحترز بقوله علی المشتری عما ملکه بلا عوض کما بالهبة والارث و الصدقة او بعوض غیر معین کالمهر والاجارة و الخلع والصلح عن دم عمد ودخل فیه ما وهب بعوض فانه اشتراء انتهاء. (ردالمحتار ص ج) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم

۵/صفر سنه ۹۸ هجری

جهت تاخیر فیصله حق شفعه باطل نگردد

سوال : اگر شفیع حق شفعه را دائر نمود اما فیصله چند سال را در بر گرفت آیا جهت این تاخیرخق شفعه ساقط میگردد ؟ اگر ساقط میگردد پس در چقدر وقت ساقط میگردد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بعد از دائر نمودن دعوه فیصله به اختیار قاضی میباشد در صورت تاخیر قاضی غفلت از طرف شفیع نیست لذا حق او ساقط نمیگردد . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۳/ ربیع الثانی سنه ۹۸ هجری

تفصیل ترتیب در حق شفعه

سوال : یک شخص تنها شریک فی المبیع دوهم شریک فی المبیع شریک فی الحقوق است در اینجا حقدار شفعه کدام یکی میباشد ؟

صورت دوم شخص اول شریک فی المبیع شخص دوم شریک فی المبیع شریک فی الحقوق وجار ملاصق نیز است در حق شفعه که ها را ترجیح داده شود ؟ آیا ترتیب ملحوظ است یا کثرت مراتب ؟ از عبارت علامه شامی ترجیح ترتیب بنظر می رسد اما در اینجا بعض علماء کثرت مراتب را ترجیح داده اند فریقین فتوی شما را قبول نموده فیصل قرار

میدهند وبر آن توافق می دارند ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در صورت اول هردو مساوی میباشنددر صورت دوم شریک فی المبیع را ترجیح میباشد لان الاعتبار لقوة الدلیل لالکثرته ازینجا در شرکاء فی المبیع کثرت وقلت حصه وجوار ومقدار مجاورت را اعتبار نباشد بلکه همه شرکاء وهمه ملاصق مساوی میباشند.

قال فی التنویر: بقدر رؤوس الشفعاء لا الملك (ردالمحتار ص ۳ ج ۵)

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله ثم لجار ملاصق) ولو متعددا والملاصق من جانب واحد ولو بشبر كالملاصق من ثلاثة جوانب فهما سواء اتقانی (ردالمحتار ص ۳ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۳/شعبان سنه ۹۸ هجری

اگر دو راه (جوی) آب باشد در هریکی شریک حق شفعه را دارد

سوال : اگر در آبیاری یک قطعه زمین دوجوی آب باشد آیا شرکاء هر دو حق شفعه را دارند یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : هر دو حقدارند . لان لفظ الشرب عام سواء كان من نهر واحد او نهرين او اكثر. والله سبحانه وتعالی اعلم . ۳/شعبان سنه ۹۸ هجری

در حق شفعه راه جدید را اعتبار میباشد

سوال : یک قطعه زمین برای آبیاری دوجوی دارد قدیم وجدید حالاً از جوی جدید آبیاری میشود حق شفعه در کدام جوی ثابت میباشد در جدید ویا در قدیم ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جوی متروک رااعتبار نباشد حق جوی جدید ومستعمل قابل مدار میباشد . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۳/شعبان سنه ۹۸ هجری

صاحب مسیل ذیل در مسیل زمین فوق حق شفعه را دارد وبر عکس ندارد

سوال : ازبیخ کوه آب می آید ودر یک حوض وتالاب جمع میشود پس بر چهار جوی تقسیم میشود از هر مسیل عده زیاد مردم زمین خویش را سیراب میکنند بعداً از هر مسیل دو دو مسیل جدا شده است پس شخصیکه زمین او تحت جوی بزرگ قرار دارد وتوسط مسیل های صغیر سیراب میشود یک شخص قطعات مختلف زمین خویش را به فروش رساند آیا

در مسیل وسط بزرگ شرکاء همه حقدار شفعه میباشند یا تنها کسانیکه در مسیل های ذیلی با بائع شریک اند ؟ وافراد مسیل های فوق مسیل بائع محروم باشند.بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : مالکان مسیل های ذیلی بر مسیل فوق حق دعوی شفعه را ندارند البته مالکان مسیل های ذیلی حق دعوی را بر مسیل های فوق دارند

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ : (قوله وطریق لا ینفذ) فکل اهلها شفعاء ولو مقابلا والمراد بعدم النفاذ ان یکون بحیث یمنع اهله من ان یستطرقه غیرهم کما فی الدر المنتقی (الی ان قال) فان کانت سکة غیر نافذة ینشعب منها اخری غیر نافذة مستطیلة لا شفعة لاهل الاولی فی دار من هذه بخلاف عکسه ولو کان نهر صغیر یأخذ من نهر اصغر منه فهو علی قیاس الطریق فلا شفعة لاهل النهر الصغیر فی ارض متصلة بالاصغر کما فی الهدایة وشروحها (ردالمحتار ص ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۳/شعبان سنه ۹۸ هجری

در زمین بلا شرب اهل شرب حق شفعه راندارند

سوال : یک قطعه زمین به فروش رسید که شرب، مسیل وطریق ندارد در آن حق که ها را باشد ؟ تنها جار ملاصق را یا تنها اهل شرب را و یا هر دو را ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در این زمین حق شفعه تنها جار را باشد اهل شرب را نباشد . والله سبحانه وتعالی إعلم .

۳۰/جمادی الاخری ۹۵ هجری

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ : (قوله کالشرب والطریق الخ) الشرب بکسر الشین النصیب من الماء وعطف القهستانی الطریق بثم وقال فلو بیع عقار بلا شرب وطریق ولعت المبیع فلا شفعة فیه من جهة حقوقه (ردالمحتار ص ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۱/شعبان سنه ۹۸ هجری

بدون شرب در بیع اراضی اهل شرب راحق شفعه است

سوال : یک قطعه زمین به فروش رسید که شرب وطریق داشت اما بیع بدون الشرب وبدون الطریق نمودہ شد آیا دراین صورت اهل شرب واهل طریق راحق شفعه است یا خیر؟ در حصه این مسئله عبارات شامیه وهندیه ظاهراً متعارض دارد.

قال فی الشامیة: (قوله کالشرب والطریق الخ) الشرب بکسر الشین النصیب من الماء وعطف القهستانی الطریق بثم وقال فلو بیع عقار بلا شرب وطریق ولعت المبیع فلا شفعة فیه من جهة حقوقه

(ردالمحتار ص ۳۰ ج ۴)

وقال فی الهندیة: وكذلك لو باع ارضا بلا شرب فلا هل الشرب الشفعة ولو بيعت هذه الدار وهذه الارض مرة اخرى فليس لهم فيها الشفعة هكذا فی الظهيرية (عالمگيرية ص ۱۰ ج ۵)

بر هر دو عبارات نظر نموده صورت ترجیح یا طبیق را تعین نمائید. بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در این صورت شفیع شریک فی الشرب میباشد عبارات شامیه با این صورت تعلق دارد که در حصه ارض مبیعه بوقت بیع شرب نبود ودر جزئیه عالمگیریه حکم این زمین مذکور است که در این زمین در وقت بیع شرب بود اما بدون شرب بیع نموده شده لذا در آن هیچ تعارض نیست.والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۱/شعبان سنه ۹۸ هجری

اگر مسیل بدون الشرب باشد در آن حکم شفعه

سوال: کسی زمینی را فروخت که مسیل داشت اما شرب وطریق نداشت در عقد ذکر مسیل نشد اما مشتری بدین طریق زمین را خرید بائع اعتراض نکرد در این صورت حق شفعه که ها را باشد آیا شریک فی الحقوق را یا جار ملاصق را ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در احکام شفعه مراد از مسیل شرب است در زمینیکه شرب نباشد اهل شرب در آن حق شفعه راندارند لذا حق شفعه جار ملاصق را باشد.والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۱/شعبان سنه ۹۸ هجری

وقتیکه مسیل آب بین دوزمین حائل باشد آیا حق شفعه است یا خیر ؟

سوال: بین زمین شفیع ومبیعه یک مسیل کوچک بود که زمین شفیع وزمین مبیعه را سیراب نمی کرد وقتیکه در مسیل حق شفیع باشد در اینجا حکم حق شفعه چگونه است وقتیکه شفیع معلوم نباشد در این صورت حکم چیست ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بناء حق شفعه بر جوار است اگر این مسیل ملک بائع باشد یا مالک یا شفیع باشد پس جوار ثابت شد واگر ملکیت کسی بالیقین نباشد پس جوار ثابت نمیشود لذا در صورت اولی حق شفعه میباشد ودر صورت ثانیه نمیباشد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۰/شوال سنه ۹۸ هجری

وقتیکه مالک مسیل وسط دوزمین شخص ثالث باشد حق شفعه که را باشد

سوال : بین زمین مبیعه وزمین شفیع یک مسیل کوچک شخص سوم جاری بود از آنجا آب جریان داشت پس سوال اینجا است که حق شفعه را مالک جوی دارد یا زمین متصل مسیل؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : زمین محاذی نه شریک فی الشرب است ونه جار ملاصق ازینجا حق شفعه اورا نیست ازمسیل که به زمین کسی آب می ریزد اگر آن مسیل از مالک زمین باشد پس این جار ملاصق شمرده شود لذا حق شفعه را دارد.والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۰ / شوال سنه ۹۸ هجری

اختلاف شفیع ومشتری در طلب مواثبه

سوال : شفیع ومشتری در طلب مواثبه اختلاف نمودند شفیع دعوه نمود که بعد العلم طلب مواثبه نموده اما مشتری انکار ورزید پس قول که ها را اعتبار داده شود؟بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر شفیع بینه داشت قول او معتبر باشد در غیر آن قول مشتری مع الیمین معتبر باشد

قال فی الهندیة: وان قال المشتری للقاضی حلفه بالله لقد طلب هذه الشفعة طلبا صحیحا ساعة علم بالشراء من غیر تاخیر حلفه القاضی علی ذلک فان اقام المشتری بینة ان الشفیع علم بالبیع منذ زمان ولم یطلب الشفعة واقام الشفیع البینة انه طلب الشفعة حین علم بالبیع البینة بینة الشفیع والقاضی یقضی بالشفعة فی قول ابی حنیفة رحمه الله تعالی وقال ابو یوسف البینة بینة المشتری کذا فی الذخیرة

وفیها ایضا: اذا اتفق البائع والمشتری ان الشفیع علم بالشراء منذ ایام ثم اختلفا بعد ذلک فی الطلب فقال الشفیع طلبت منذ علمت وقال المشتری ما طلبت فالقول قول المشتری وعلی الشفیع البینة(عالمگیریة ص ۳ ج ۵)والله سبحانه وتعالی اعلم. **۱۴ / جمادی الاولی سنه ۹۹ هجری**

جهت نجات از شفعه تحریر پول زیاد در قیمت جواز ندارد

سوال : جهت نجات از شفعه اگر در راجستر قیمت اضافه تحریر شود وقصدش این باشد که بعد از مسترد نمودن زمین پول اضافه را نمیگیرد آیا این طریقه جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در راجستر خلاف واقعه تحریر نمودن پول زیاد جواز ندرد.والله سبحانه وتعالی اعلم. **۶ / رمضان سنه ۹۹ هجری**

كتاب القسمة

تفصیل شرط حضور شرکاء بوقت تقسیم

سوال : آیا در وقت تقسیم نمودن شی مشترک وجود همه شرکاء یا وکیلان آنها ضروری است؟بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر شی مشترک از جمله ذوات الامثال باشد پس وجود همه شرکاء ضروری نیست اگر آن چیز با ارث حاصل شده باشد یا به شراء وغیره البته اگر حصه غائب تا آمدن او ضائع میگردد این نقصان در حصه حاضر وغائب داخل شود وحصه که به حاضر برسد هر دو در آن شریک باشند.

واگر شی مشترک از ذوات القیم باشد پس وجود همه شرکاء ضرری است در غیاب یک شریک هم تقسیم جواز ندارد وموقوف باشد بر اذن غائب البته تنها تقسیم ترکه به اذن قاضی جواز دارد قاضی از جانب غائب نائب بالقبض شمرده شود .

قال فی التنویر و شرحه: (و تشتمل) مطلقا (علی) معنی (الافراز) و هو اخذ عین حقه (و) علی معنی (المبادلة) و هو اخذ عوض حقه (و) الافراز (هو الغالب فی المثلی) و ما فی حکمه و هو العددی المتقارب فان معنی الافراز غالب فیه ایضا ابن کمال عن الکافی (والمبادلة) غالبة (فی غیره) ای غیر المثلی وهو القیمی اذا تقرر هذا الاصل (فیاخذ الشریک حصته بغیبة صاحبه فی الاول) ای المثلی لعدم التفاوت (لا الثانی) ای القیمی لتفاوته

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله والافراز هو الغالب فی المثلی) لان ما یاخذه احدهما نصفه ملکه حقیقة و نصفه الآخر بدل النصف الذی بید الآخر فباعتبار الاول افراز و باعتبار الثانی مبادلة الا ان المثلی اذا اخذ بعضه بدل بعض کان الماخوذ عین الماخوذ عنه حکما لوجود المماثلة بخلاف القیمی.

(قوله وما فی حکمه) ای حکم المثلی الاول نقل فی جامع الفصولین عن شرح الطحاوی کل کیلی ووزنی غیر مصوغ و عددی متقارب کفلوس و بیض و جوز و نحوها مثلیات والحیوانات والزرعیات والعددی المتفاوت کرمان وسفرجل والوزنی الذی فی تبعیضه ضرر وهو المصوغ قیمیات اھ ثم نقل عن الجامع العددی المتقارب کله مثلی کیلا و عدا و وزنا و عند زفر رحمه الله تعالی قیمی و ما تتفاوت احاده فی القیمة فعددی متفاوت فلیس بمثلی اھ ملخصا (رد المحتار ص۲۰۷ ج۵)

قال فی شرح التنویر: فی الخانیة: مکیل او موزون بین حاضر و غائب او بالغ و صغیر فاخذ الحاضر او البالغ نصیبه نفذت القسمة ان سلم حظ الاخرین والالا.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ (قوله فی الخانیة الخ) اراد به بیان فائدة هی انه اذا قسم فوالبد حصته بغیبة صاحبه کما قال فی المتن لا تنفذ القسمة ما لم تسلم حصة الاخر (قوله ان سلم حظ الاخرین) ای الغائب والصغیر مفهومه ان سلامة ما اخذه لا تشترط کما سیظهر (قوله والالا) ای وان لم یسلم بان هلك قبل وصله الیهما لا تنفذ القسمة بل تنتقض ویکون الهالك علی الکل ویشارکه الاخران فیما اخذ لما فی هذه القسمة من معنی المبادلة (ردالمحتار ص۱۷۰ ج۵)

قال فی شرح التنویر: وصحت برضاء الشرکاء الا اذا کان فیهم صغیرا ومجنون لا نائب عنه او غائب لا وکیل عنه لعدم لزومها حینئذ الا باجازة القاضی او الغائب او الصبی اذا بلغ او ولیه هذا لو ورثة ولو شرکاء بطلت منیة المفتی وغیرها (ردالمحتار ص۱۷۰ ج۵)

وفیه ایضا بعد صفحتین: (ولو برهنا علی الموت وعدد الورثة وهو) ای العقار (فی ایدیهم) ومعهم وارث غائب او صبی قسم بینهم و نصب قابض لهما) قلت قال شیخنا وکذا المنقول بالاولی (معهما و فیهم صغیر او غائب قسم بینهم و نصب قابض لهما) لنظر الغائب والصغیر ولا بد من البینة علی اصل المیراث عنده ایضا خلافا لهما کما مر (فان برهن) وارث (واحد) لا یقسم اذ لا بد من حضور اثنین ولو احدهما صغیرا او موصی له (او کانوا) ای الشرکاء (مشترین) ای شرکاء بغیر الارث (وغاب احدهم) لان فی الشراء لا یصلح الحاضر خصما عن الغائب بخلاف الارث.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ: (قوله قسم بینهم) افاد ان القاضی فعل ذلك قال فی المحیط فلو قسم بغیر قضاء لم تجز الا ان یحضر او یبلغ فیجیز طوری و هذا ما قدمه الشارح (قوله بخلاف الارث) قال فی الدرر فان ملك الوارث ملك الخلافة حتی یرد بالعیب علی بائع المورث و یرد علیه و یصیر مغرورا بشراء المورث حتی لو وطی امة اشتراها مورثه فولدت فاستحقت رجع الوارث علی البائع بثمنها و قیمة الولد للغرور من جهته فانتصب احدهم خصما عن المیت فیما فی یده والاخر عن نفسه فصارت القسمة قضاء بحضرة المتقاسمین واما الملك الثابت بالشراء فملك جدید بسبب باشره فی نصیبه و لهذا لا یرد بالعیب علی بائع بائعه فلا ینتصب الحاضر خصما عن الغائب فتکون البینة فی حق الغائب قائمة بلا خصم فلا تقبل اھ (ردالمحتار ص۱۷۲ ج۵) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم. ۳/ذی الحجه سنه ۸۷ هجری

در چنین حالت تقسیم که در ورثه صغیر موجود باشد یا بر میت دین باشد

سوال: کسی فوت نمود که پنج پسر وشش دختر ویک خانم داشت بعد از وفات او علی الفور جانیداد منقوله وغیر منقوله او تقسیم شد که عبارت بود از اراضی طلاباب حیوانات اسباب خانه که قیمت همه جمع شد بر علاوه پسر بزرگ سیزده صد روپیه مقروض بود سه دختران عوض گرفتن حصه کامل یکی یک ماشین خیاطی را ویکی یک گاومیش را ویکی یک قطعه زمین را گرفت مال متباقی را به ورثه بخشیدند.

بعد از گذشت پنج سال علماء فتوی دادند که این طریقه تخارج از دو جهت باطل است اول اینکه یکی از ورثه در وقت تقسیم یک ونیم ساله نابالغ بود.

دوهم اینکه بر وارث دین بود در صورت دین تخارج باطل میباشد در حالیکه این دین بر وارث بود که آنرا در جانیداد منقول شامل نموده تقسیم نمود بدین ترتیب آن دین از سهم او وضع شده بود.

در این مورد نظر گرامی شما چیست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در اینجا چهار امور قابل تحقیق است :

(۱) آیا در صورت بودن دین بر یک وارث دین مانع تخارج میباشد یا خیر ؟

(۲) درمصالح سهم خویش را به یک وارث دادن به دیگرندادن آیا تخارج را باطل میکند یا خیر

(۳) آیا تخارج بغبن فاحش درست میباشد یا خیر.

(٤) در صورت بودن صغیر در ورثه آیا تخارج درست است یا خیر ؟

تحقیق این امور اربعه بالترتیب شرح میگردد .

(۱) اگر در ترکه منقوله حصه میراث مدیون اضافه از دین باشد مانع تخارج است در غیر آن نمی گردد زیراکه علت منع دین (تملیك الدین من غیر من علیه الدین) است وقتیکه در ترکه منقوله در حصه تجاوز دین موجود است که علاوه مصالح مدیون دیگر ورثه را نیز مالک دین گردانید اما دین غیر متجاوز از ترکه منقوله این علت مفقود است.زیرا که در تقسیم ترکه منقوله قیمت آن تعین میشود دستور تقسیم نمودن است وظاهر است که با تراضی همه ورثه

دین در حصه مدیون محسوب میگردد فهو تملیک الدین ممن علیه الدین وهو جائز.

در مسئله زیر نظر همین صورت است.

(۲) اگر بدل صلح از ترکه قرار نگیرد بلکه مصالح را از نزد خویش اداء کند این تخارج مطلقاً درست است واگر بدل صلح در ترکه قرار گیرد چونکه در آن حق همه ورثه میباشد، لذا در صحت آن رضایت همه شرط است.

قال فی التنویر وشرحه: ولو اخرجوا واحدا من الورثة فحصته تقسم بین الباقی علی السواء ان کان ما اعطوه من مالهم غیر المیراث وان کان المعطی مما ورثوه فعلی قدر میراثهم یقسم بینهم.

وقال ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله علی السواء) افاد ان احد الورثة اذا صالح المعطی دون الباقی یصح وتکون حصته له فقط کذا لو صالح الموصی له کما فی الانقروی سائحانی (ردالمحتار ص۵۰۰ ج۴)

قلت: وفی مسالتنا وقع التخارج بتراضی الورثة فاندفع هذا الاشکال ایضا لکن بقی رضا الصغیر وسیاتی حکمه فی الامر الرابع.

(۳) بدل صلح اگر هر قدر اندک باشد تخارج جواز دارد البته اگر با کسی فریبکاری نماید که بوقت صلح از قیمت چیزی مطلع نشود بعداً غبن فاحش ظاهر شود پس توسط قاضی اختیار فسخ را دارد.

قال فی التنویر وشرحه: ولو ظهر غبن فاحش لا یدخل تحت التقویم فی القسمة فان کانت بقضاء بطلت اتفاقا لان تصرف القاضی مقید بالعدل ولم یوجد ولو وقعت بالتراضی تبطل ایضا فی الاصح لان شرط جوازها المعادلة ولم توجد فوجب نقضها خلافا لتصحیح الخلاصة قلت فلو قال کالکنز تفسخ لکان اولی وتسمع دعواه ذلک ای ما ذکر من الغبن الفاحش ان لم یقر بالاستیفاء وان اقر به لا.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (ولو ظهر غبن فاحش فی القسمة) ای فی التقویم للقسمة بان قوم بألف فظهر انه یساوی خمسمائة قید بالفاحش لانه لو یسیرا یدخل تحت تقویم المقومین لا تسمع دعواه ولا تقبل بینته.

وقال ایضا تحت (قوله قلت الخ) مقتضاه انها تحتاج الی الفسخ وان معنی تبطل ویبطلها له ابطالها وبه یشعر قول الکنز تفسخ حیث لم یقل تنفسخ (ردالمحتار ص۵۰۰ ج۴)

از عبارت مذکوره علائیه بعضی ها اشتباه نموده اند که در مسئله مذکوره بنا بر غبن فاحش تخارج باطل است در حالیکه عبارت علائیه وشامیه کاملاً روشن است که بعد از

تخارج جهت ظهور غبن فاحش خیار فسخ میباشد ودعوی او مسموع میباشد غبن فاحش نقصان راگوید که بعد از عقد ظاهر میگردد نقصانی که در وقت عقد ظاهر شود اگر که زیاد هم باشد آنرا غبن فاحش نگوید.

احتیاج به بیان نیست که در تخارج در بدل صلح کدام کمیت مشروط نباشد معهذ جهت تسکین خاطر چند امور تحریر میگردد.

(۱) در کتب مذهب تصریح شد، اگر بدل صلح زر، نقره، مکیل یا موزون باشد در صحت تخارج شرط است که بدل صلح در آن چیز اضافه از مصالح میباشد . علاوه از آن شرط نباشد که در کل ترکه حصه او چه نسبت دارد ؟ واگر بدل صلح در اشیاء مذکوره نباشد در آن کدام کمیت مشروط است .

(۲) تخارج بحکم بیع است ودربیع با تراضی متعاقدین تفاوت کثیره دربدلین جواز دارد.

(۳) قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله اخرجت الخ) اوصی رجل بثلث ماله و مات الموصی فصالح الوارث الموصی له من الثلث بالسدس جاز الصلح و ذکر الامام المعروف بخواهر زادة ان حق الموصی له وحق الوارث قبل القسمة غیر متأکد یحتمل السقوط بالاسقاط اه (رد المحتار ص ج).

(رد المحتار ص ج)

در این عبارت اسقاط بالصلح مراد است اسقاط بلا عوض درست نیست . کما حررت فی کتاب الوصیة والفرائض.

مثال اسقاط بالصلح در عبارت مذکور در صلح من الثلث بالسدس مذکور است که در آن نسبت تضعیف وتنصیف است شخصا علامه ابن عابدین در مثال غبن فاحش همین نسبت را ذکر نموده : کما امر من نصه: بأن قوم بألف فظهر انه یساوی خمسمائة .

ازینجا ثابت شد که باوجود تفاوت فاحش تخارج جواز دارد.

(٤) اگر صغیر شخصاً عاقد باشد پس تمام عقود بیع وشراء وغیره او مانند دائره بین النفع والضرر در عقد صلح نیز عاقل بودن صغیر شرط است بلوغ شرط نیست عقد صبی غیر عاقل منعقد نمیشود وعقد صلح عاقل بودن شد بلوغ شرط نیست عقد صبی غیر عاقل معقد نباشد وعقد عاقل غیر ماذون منعقد میباشد اما موقوف نیست بر اذن بعد البلوغ یا بر اذن ولی و ولی فی المال بالترتیب چنین اند.

پدر، وصی پدر، جد، وصی جد قاضی.

قال فی التنویر و شرحه: و شرطه العقل لا البلوغ و الحریة فصح من صبی مأذون ان عری صلحه عن ضرر بین (ردالمحتار ص ج)

وقال فی الهندیة: واما شرائط فانواع منها ان یکون المصالح عاقلا فلا یصح صلح المجنون و الصبی الذی لا یعقل هکذا فی البدائع. (عالمگیریة ص ج)

وقال فی التنویر و شرحه: و تصرف الصبی و المعتوه الذی یعقل البیع و الشراء ان کان نافعا محضا کالاسلام و الاتهاب صح بلا اذن و ان کان ضارا کالطلاق و العتاق و الصدقة و القرض لا و ان اذن به ولیهما و ما تردد من العقود بین نفع و ضرر کالبیع و الشراء توقف علی الاذن حتی لو بلغ فاجازه نفذ فان اذن لهما الولی فهما فی شراء و بیع کعبد مأذون فی کل احکامه. (ردالمحتار ص ج)

واگر صبی شخصا مباشر عقد نباشد بلکه کسی از جانب او عقد کند پس در اینصور عاقل بودن او شرط نیست بلکه بهر صورت صلح منعقد میشود. البته در نفاذ چنین عقد شرط است که ولی از جانب صبی عقد کند اگر غیر ولی عقد نمود منعقد میشود اماموقوف بر اذن بعد البلوغ صبی یا بر اذن ولی او ویا قاضی است.

البته در تقسیم غیر تر که دو قول است اول عام عقود مانند فضولی این نیز موقوف است دوهم این که این تقسیم باطل است رحمتی رحمه الله تعالی وجه الفرق را چنین بیان نموده که در انعقاد عقد فضولی وجود متعاقدین شرط است که در اینجا مفقود است.وسنذکر نصه عن الرافعی رحمه الله تعالی

قال ابن عابدین رحمه الله تعالی: قال فی المحیط فلو قسم بغیر قضاء لم تجز الا ان یحضر (الغائب) او یبلغ (الصغیر) فیجیز طوری وهذا ما قدمه الشارح (ردالمحتار ص ج)

ونص الشارح المتقدم: وصحت برضاء الشرکاء الا اذا کان فیهم صغیر او مجنون لا نائب عنه او غائب لا وکیل عنه لعدم لزومها حینئذ الا باجازة القاضی او الغائب او الصبی اذا بلغ او ولیه ولو شرکاء بطلت منیة المفتی وغیرها.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله الا اذا کان) استثناء منقطع کما یفیده قوله بعد لعدم لزومها او استثناء من محذوف ای ولزمت اهط او اراد بالصحة اللزوم (قوله الا باجازة القاضی) الظاهر رجوعه للمستثنیات الثلاث (قوله او الغائب او الصبی اذا بلغ) ولو مات الغائب او الصبی فاجازه

ورثته لقلعه عندهما علافا لمحمد منية المفتی والاول استحسان والثانی قياس و كما تثبت الاجازة صريحا بالقول تثبت دلالة بالفعل كالبيع كما فی التاترخانية. وفی المنح عن الجواهر: طفل وبالغ اقتسما مهايأة ثم بلغ الطفل وتصرف فی نصيبه وباع البعض يكون اجازة (قوله هذا) ای لزومها باجازة القاضی و ابو لو كانوا اهر كاء فی الميراث فلو هر كاء فی غيره تبطل ومقتضاه انها لا تنفذ بالاجازة فليتأمل.

وعبارة المنية هكذا: اقتسم الورثة لا بامر القاضی وفيهم صغير او غائب لا تنفذ الا باجازة الغائب او ولی الصغير او يجيز اذا بلغ اقتسم الشركاء فيما بينهم وفيهم صغير او غائب لا تصح القسمة فان امرهم القاضی بذلك صح اهـ

اقول: سهل كر المصنف تبعا لسائر المتون ان القاضی لا يقسم لو كانوا مشترين وغاب احدهم فكيف تصح قسمة الشركاء بامر القاضی. اللهم الا ان يراد به الشركاء فی الميراث لكن يبقی قول الشارح ولو شركاء بطلت محتاجا الی نقل ونقل الزاهدی فی قنيته: قسمت بين الشركاء وفيهم شريك غائب فلما وقف عليها قال لا ارضی لغبن فيها ثم اذن لحراثه فی زراعة نصيبه لا يكون رضا بعد ما رد فليحرر ولا تنس ما قدمه من ان للشريك اخذ حصته من المثلی بغيبة صاحبه وما نقله عن الخانية فانه مخصص لما هنا. (ردالمحتار ص۲۰ ج۵)

وقال العلامة الرافعی رحمه الله تعالی: (قوله الظاهر رجوعه المستثنيات الثلاث) يدل له ما نقله فی المنح عن السراج بقوله ولهم ان يقسموا لانفسهم اذا تراضوا الا ان يكون فيهم صغير لا ولی له او غائب لا وكيل عنه فحينئذ لا تجوز بالاصطلاح بل لا بد من القاضی لانه لا ولاية لهم علی الصغير ولا علی الغائب فان امر القاضی بها جاز علی الصغير والغائب لان له ولاية علی الصغير ونظرا علی الغائب وتصرفه يصح علی المجمعد

(قوله لكن يبقی قول الشارح ولو شركاء بطلت محتاجا الی نقل) علل البطلان الرحمتی فی هذه المسألة بان كل واحد اجنبی فی حق صاحبه فلم يوجد قابل عن الصغير ونحوه وشرط عقد الفضولی وجود القابل عن المالك ولا يتوقف شطر العقد علی غائب بخلاف مسألة الورثة لان بعضهم يصلح خصما عن الباقين فيصح ان يكون بعضهم مقاسما وبعضهم مقاسما اهـ ومعلوم ان الشارح ثقة فی النقل يعتمد عليه فيه حتی يوجد ما يخالفه (التحرير المختار ص۲۲۱ ج۲)

از تحقيق مذكور ثابت شد در جائيكه در عبارات فقهاء وجود صغير را مانع صحت تقسيم تركه قرار داده اند بدين مفهوم كه تقسيم لازم ونافذ نيست بلكه اذن ولی يا اذن والی

یا بر اذن بعد البلوغ موقوف است ازین عبارت استدلال بر اعدم انعقاد بعض اصاغر مبنی بر اشتباه است .

مسئله زیربحث : ازتحقیق امور بالا مسئله زیر بحث کاملاً روشن گردید که از جانب صغیر ولی حق عقد تخارج را دارد ازینجا عقد تخارج علی الارض موقوف است بر اذن گرفتن کدام وارث از قاضی یا بر اذن صغیر بعد البلوغ اگر صغیر قبل البلوغ فوت شد پس با اذن ورثه او نافذ گردد.

وعقد تخارج علی العروض ابتداءً نافذ ولازم است . لان للام والاخ بیع المنقول من مال الصغیر تجارة.

سخن قابل تحقیق:

تا الحال این امر منقح نگردیده که در قسمت موقوفه قبل الاذن دیگر شرکاء حق فسخ را دارند یا خیر؟ رجحان بسوی عدم حق فسخ است اما تا حالاً شرح صدرم در این مورد نیامده. ولعل الله یحدث بعد ذالك امراً.

تنبیه : (۱) ولی اختیار بیع ارض صغیر را ندارد الا فی صور مخصوصه اما ولی اختیار تقسیم عقار را دارد چراکه تقسیم من کل الوجوه بیع نیست بلکه من وجه بیع است ومن وجه افراز.

(۲) علاوه پدر پدر کلان ووصی انها وقاضی دیگران مانندیکه اختیار تقسیم را در حق صغیر ندارند این چنین اختیار تصرف را در مال صغیر ندارند حق تجارت را در مال وحق زراعت را در اراضی انها ندارند.

البته والده، برادر وعموی صغیر حفاظت مال وبیع منقول را بقصد حفاظت وخریداری طعام ولباس صغیر دارند بشرطیکه صغیر در پرورش اینان باشد البته اگر در ترکه طعام ولباس باشد از آن حصه صغیر را بر صغیر مصرف کند در اینجا زیر پرورش بودن صغیر شرط نیست .

قال فی التنویر: او اشتری الوارث الکبیر طعاما او کسوة للصغیر او کفن الوارث المیت او قضی دینه من مال نفسه فانه یرجع ولا یکون متطوعا.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (قوله او اشتری الوارث الکبیر الخ) کذا فی الخانیة ونصها او اشتری الوارث الکبیر طعاما او کسوة للصغیر من مال نفسه لا یکون متطوعا وکان له الرجوع فی مال المیت

والترکة اهـ قول: ولم یشترط الاشهاد مع ان فی انفاق الوصی خلافاً کما مر وینبغی جریانه هنا بالاولی علی انه قد وقع الاختلاف فی انفاقه علی الصغیر نصیبه من الترکة نفقة مثله فی انه یصدق ام لا قولان حکاهما الزاهدی فی الحاوی ثم قال والمختار للفتوی ما فی وصایا المحیط بروایة ابن سماعة عن محمد رحمه الله تعالی مات عن ابنین صغیر وکبیر والف درهم فانفق علی الصغیر خمسمائة نفقة مثله فهو متطوع اذا لم یکن وصیا ولو کان المشترک طعاما او ثوبا واطعمه الکبیر الصغیر او البسه فاستحسن ان لا یکون علی الکبیر ضمان اهـ

وفی جامع الفتاوی ولو انفق الاخ الکبیر علی اخیه الصغیر من نصیبه من الترکة ان کان طعاما لم یضمن وان کان دراهم فکذلک ان کان فی حجره وفی غیر ذلک یضمن ان لم یکن وصیا اهـ ومثله فی التاترخانیة وقدم المصنف فی فصل البیع من کتاب الکراهیة والاستحسان ان یجوز شراء ما لا بد للصغیر منه وبیعه لاخ وعم وام وملتقط هو فی حجرهم واجارته لامه فقط اهـ ومثله فی الهدایة وعلیه فیمکن حمل ما مر عن محمد رحمه الله تعالی علی ما اذا لم یکن فی حجره تامل وعلی کل فما فی الخانیة مشکل ان لم یکن الکبیر وصیا فلیتامل (ردالمحتار ص۵۰۰ ج۵)

(۳) تحقیق فوق متعلق بود با نفس مسئله در صورت مسئله زیر نظر اگر بنا بر خوف نارضائیت برادران وهمشیره ها یا بنا بر رسم جاهلانه ایثار نمودند باز هم بدوش برادران حق آنها باقی است . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۵/ ربیع الآخر سنه ۱۴۰۰ هجری

حکم تقسیم ترکه با صغیر

. **سوال** : یک شخص فوت شد وورثه ترکه اورا تقسیم نمودند در صورتیکه یکی از ورثه نابالغ بود آیا این وارث نابالغ بعد البلوغ حق فسخ تقسیم را دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : صغیر بعد البلوغ اختیار فسخ را دارد البته ولی او جواز تقسیم را می تواند بدهد در آنصورت اختیار فسخ تقسیم را ندارد.

این حکم تقسیم ترکه است بصورت شرکت صغیر بهر صورت اختیار دارد.

قال فی التنویر وشرحه: وصحت برضا الشرکاء الا اذا کان فیهم صغیر او مجنون لا نائب عنه او غائب لا وکیل عنه لعدم لزومها حینئذ الا باجازة القاضی او الغائب او الصبی اذا بلغ او ولیه هذا لو ورثة ولو شرکاء بطلت معنیة المفتی وغیرها (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم

طریقه تقسیم نمودن مکانات مشترک

سوال : دومکانات در دو قریه بین دوتن مشترک است می خواهند که ملکیت آن مشترک بر قرارباشد ومنافع آنرا تقسیم کنند آیا این صورت جواز دارد یاخیر؟بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جواز آن را دو صورت است :

(۱) مجموعه منفعت هر دو مکان را بقدر حصه تقسیم کنند.

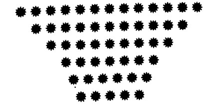
(۲) بین هم مکان را تعین کنند یک تعمیر از یکی ودوهم از دیگر باشد.

پس هر شریک اختیار دارد که در تعمیر خویش سکونت می کند ویا کرایه نشین را در آن جامیدهد ، در این صوربت هر یکی حقدار منافع آن تعمیر میباشد که در سهم به او رسیده اگر که منافع او از منفعت رفیقش اندک باشد یا اضافه.

قال الامام التمرتاشی رحمه الله: ولو تهایؤا فی سکنی دار اودارین (الی قوله) اوفی غلة دار اودارین صح

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله:

تنبیه:-فی الهدایة لکل واحد ان یستغل ما اصابه بالمهایأة وان لم یشترط ذلک لحدوث المنافع علی ملکه اه (قوله کذلک) ای یأخذ هذا شهرا والاخر شهرا او یأخذ هذا غلة هذه والاخر غلة الاخری (ردالمحتار ص۲۰۰ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۹/شعبان سنه ۱۴۱۵ هجری



کتاب المزارعة والمساقاة

حکم زمین موروثی

سوال: صورتهای ذیل زمین بلوچستان را ببینید که حکم آن مطلوب است :

(۱) در بلوچستان زمین نا آباد بدین شرط به دهقان داده میشود که کشت، آبیاری، پلوان، جوی کشی وغیره آن برکاشتکار باشد و ۶/۵ آن از کاریگر ۶/۱ آن از مالک باشد اما یک مقدار را مالک کرهاً از کاشتکار میگیرد مثلاً فی خروار هفت کاسه میگیرد مالک زمین چنین کاری نمی کند که باعث دخل گردد در عمل کاریگر.

(۲) بعد ازین معاهده آباد کار در زمین هر نوع تصرف از قبیل فروش، مزارعت می نماید وبشکل عوض خلع دادن در مهر اداء نمودن که مالک بر او حق اعتراض را نداشته باشد.

(۳) مالک تنها حق فروخت حصه خویش ۶/۱ را داشته باشد درحصه زمیندار کاری ندارد.

(٤) چنین زمین را آباد کار مملوکه خویش میپندارد در آن وراثت نیز جاری میشود.

(۵) مالیه سرکاری را نیز آباد کار تادیه میکند.

(۶) اگریک آباد کارسهم خویش را بفروشد آباد کار دوم خویش را حقدار شفعه می پندارد.

(۷) آباد کار حصه مالک را حصه او می پندارد.

چندی بعد سردار علاوه حصه ۶/۱ کدام مقدار متعین راکه وصول میکند در آن حصه نزاع نمود کاشتکار آنرا ظلم قرار داده بند نمود حکومت نیز تائید اورا نمود پس سردار گفت من زمین خویش را از دست توکشیده خودم آنرا متصرف می شوم .

سوال اینجا ست که در صورت حقوق مالکانه دو ساله در عرف واعتراف سردار تصرف آباء واجداد خویش را نقض نموده آیا حق داردکه کاشتکاران را از زمین انها بی دخل کند ؟ با جواب با اطمینان ومحقق ممنون سازید.بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : مشاهده شود که آیا ۶/۵ عائدات به آباد کاران داده میشود ویا زمین ؟ این حقیقت از کاغذات ومعاهده معلوم میشود ویا از دفاتر حکومتی در انتقال اراضی درکاغذات هیچ ثبوت بنظر نرسید پس در عرف فیصله آن نموده شود.

از کوائف مندرج استفتاء فهمیده میشود که زمین در ملکیت سرداران است تنها عائدات

از آباد کاران است بنا بر قرائن ذیل :
(۱) از اصطلاح کارشتکار وزمیندار فهمیده میشود که سردار مالک اراضی است وکاشتکار مزارع.
(۲) واگر کاشتکار مالک زمین باشد پس ۱/۲ حصه (سردار) مالک از کجا آمد بلا معاوضه؟ بلکه سردار یک حصه معین را چگونه از سهم خویش اداء میکند ؟
(۳) تا امروز کدام کاشتکار حصه اراضی خویش را با اراضی سردار تقسیم نه نموده وجدا نکرده.

در استفتاء قرائن مذکور بر ملک کاشتکار در بیع، هبه ومهر اگر در انتقال رقبه اراضی در دوسیه حکومتی تصریح شده باشد یاکاشتکار توسط تقسیم زمین خویش را از سردار جدا کند وبر رقبه معین خویش تصرف کند این واقعةً دلیل ملک آن است اما از مضمون استفتاء معلوم میشود که چنین نشده لذا عقود بیع، مهر وبدل خلع بظاهر بر منافع اراضی واقع میشود که آنرا حقوق بیع گفتن جواز ندارد.

تنبیه : اگر معلوم شود که حکومت این زمین را به سردار داده پس شاید در این صورت حکم مسئله تغیر شود.والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۶/ربیع الآخر سنه ۹۸هجری

زمین مزروعه را بر مزارعه دادن

سوال : زمین زید را که حاصل داشت عمرو وبکر به مزارعت گرفت اما در تحریر ذکر فصل نیامده بود البته شفوی گفته شده بود که زید در فصل سهیم باشد عمرو پسر مالک زمین است او این سخن را تسلیم نمود اما بکر را از این فصل محروم میساخت آیا شرعاً بکر در این فصل حصه دار میباشد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر بوقت عقد فصل تیار نباشد پس عقد درست است وعوض مزارعه معامله باشد بکر نیز حقدار فصل است .

اگر فصل قریب باشد به تیار شدن این عقد درست نیست بعد از قطع فصل از سرنو عقد مزارعت نموده شود در این صورت در این فصل کسی از عمرو وبکر حصه دار نباشند.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی : (قوله وبشرط التخلية الخ) وهی ان یقول صاحب الارض للعامل سلمت الیك الارض فکل ما یمنع التخلیة کاشتراط عمل صاحب الارض مع العامل یمنع الجواز ومن

العملية ان تكون الارض فارغة عند العقد فان كان فيها زرع قد نبت يجوز العقد و يكون معاملة لا مزارعة و ان كان قد ادرك لا يجوز العقد لان الزرع بعد الادراك لا يحتاج الى العمل فيتعذر تجويزها معاملة ايضا هندية (ردالمحتار ص ۳۰ ج ۶) والله سبحانه وتعالى اعلم. ۲۰/رجب سنه ۹۳ هجری

مزارع قبل المدة كار را ترک نمود

سوال : کسی چند دهقان را نزد زمیندار آورد واو زمین خویش را برای تعمیر نمودن به آنها دادن وبرای خانم واولاد هایش قرض نیز داد زمیندار گفت اگر تو تضمین میدهی پس قبول میکنم آن شخص ضامن شد دهقانان تاسه چهار ماه کار کردند در این مدت چهارده صد روپیه قرض گرفتند پس قبل از تیار شدن زمین در شب دهقانان فرار نمودند آیا آنها حقدار اجوره عمل این چهار ماه اند یا خیر ؟ آیا به آنها اجرت چهار ماهه داده شود ویا اجرت مثل داده شود؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر شرط بذر بر رب الارض باشد پس مزارع بحکم اجیر است در این صورت بقدر عمل اجر مثل بگیرد واگر شرط بذر بر مزارع باشد زمین به شکل اجاره نزدش باشد لذا عمل او موجب اجر نیست . والله تعالی اعلم .

۱۱/صفر سنه ۹۷ هجری

گذاشتن حصه آب در عائدات جواز ندارد

سوال : در صورتیکه زمین از یکی عمل از دوم چاه عمیق آب از دیگر وعائدات بر سه حصه تقسیم شود آیا جواز دارد ؟ وآیا عشر بر همه لازم باشد یا تنها بر مالک زمین ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : عوض آب حصه گرفتن از فصل جواز ندارد عائدات بین مالک مزارع تقسیم شود مساوی عشر نیر بر هر دو واجب باشد ومالک چاه عمیق را اجر بصورت نقد داده شود.والله سبحانه وتعالی اعلم . ۳/جمادی الثانیه سنه ۹۷ هجری

نهال نمودن باغ بشرط نصفه کاری

سوال : کسی باغ خویش را بدین شرط به یک شخص میدهد که در آن نهال شانی کند به نصفه کاری آیا این طریقه جواز دارد ؟ اگر جواز ندارد پس طریقه جائز آن چگونه است

وسال های گذشته راچه صورت باشد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این معامله صورت های مختلف دارد با احکامات مختلف :

(۱) اگر شرط نموده باشد شرکت زمین را با باغ این عقد فاسد است .

(۲) اگر در زمین شرکت نباشد تنها برای نهال کاری شرط شده باشد ومدت عقد را بیان نکرده باشد این عقد فاسد است .

(۳) تنها در درخت ها شرط شرکت را نهاد ومدت عقد را نیز معین نمود.این عقد درست است بعد از انتهای مدت عقد زمیندار اختیار دارد که درخت را با نصف قیمت خریداری کند یا آنرا بکشد.

اگر طبق دو صورت اول عقد فاسد صورت گرفت در صورت اول زمیندار عامل را قیمت نهال ثمانی رابدهد ومالک باغ گردد وعامل علاوه قیمت درخت حقداراجرمثل میباشد.

واختیار دارد که درخت را خریداری کند یا عامل را حکم کند بر قلع وکشیدن درختان.

در صورت اول حیله جواز چنین است که نصف زمین عوض نصف باغ فروخته شود وعامل بر اجرت قلیله بر اجرت گرفته شود.

قال فی التنویر وشرحه: دفع ارضا بیضاء مدة معلومة لیغرس وتکون الارض والشجر بینهما لا تصح لاشتراط الشرکة فیما هو موجود قبل الشرکة فکان کقفیز الطحان فتفسد والثمر والغرس لرب الارض تبعا لارضه وللاخر قیمة غرسه یوم الغرس واجر مثل عمله وحیلة الجواز ان یبیع نصف الغراس بنصف الارض ویستأجر رب الارض العامل ثلاث سنین مثلا بشیء قلیل لیعمل فی نصیبه صدر الشریعة.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ: (قوله مدة معلومة) وبدونها بالاولی (قوله وتکون الارض والشجر بینهما) قید به اذ لو شرط ان یکون هذا الشجر بینهما فقط صح قال فی الخانیة دفع الیه ارضا مدة معلومة علی ان یغرس فیها غراسا علی ان ما تحصل من الاغراس والثمار یکون بینهما جاز اهـ ومثله فی کثیر من الکتب وتصریحهم بضرب المدة صریح فی فسادها بعدمه ووجهه ان لیس لادراکها مدة معلومة (الی قوله) اقول وفی الذخیرة واذا انقضت المدة یخیر رب الارض ان شاء غرم نصف قیمة الشجرة ویملکها او ان شاء قلعها اهـ وبیان ذلک فیها فی الفصل الخامس فراجعها هذا وفی التتارخانیة والذخیرة دفع الی ابن له ارضا لیغرس فیها اغراسا علی ان الخارج بینهما نصفان ولم یوقتا وقتا فغرس فیها ثم مات الدافع

عنه وعن ورثة سواه (الی قوله) كلف قلعه وتسوية الارض مالم يصطلحوا (الی قوله) ويمكن ادعاء الفرق بين هذا و بين ما اذا فسدت باشتراط نصف الارض و يظهر ذلك مما عللوا به الفساد فانهم عللوا له بثلاثة اوجه منها كما في الهداية انه جعل نصف الارض عوضا عن جميع الغراس و نصف الخارج عوضا لعمله فصار العامل مشتريا نصف الارض بالغراس المجهول فيفسد العقد فاذا زرعه في الارض بأمر صاحبها فكان صاحبها فعل ذلك بنفسه فيصير قابضا و مستهلكا بالعلوق فيجب عليه قيمته و اجر المثل اهولا يتاتى ذلك في مسالتنا بل هو في معنى استيجار الارض بنصف الخارج و اذا فسد العقد لعدم المدة يبقى الغراس للغارس و نظيره ما مر في المزارعة انها اذا فسدت فالخارج لرب البذر ولا يخفى ان الغرس كالبذر و ينبغي لزوم اجر مثل الارض كما في المزارعة هذا ما ظهر لي والله تعالى اعلم.

(قوله و حيلة الجواز الخ) هذه الحيلة و ان افادت صحة الاشتراك في الارض و الغراس لكنها تضر صاحب الارض لان استيجار الشريك على العمل في المشترك لا يصح و لا يستحق اجرا ان عمل فقد يمتنع عن العمل و ياخذ نصف الارض بالثمن اليسير اللهم (الی ان يحمل على انهما افرز الغراس و غرس كل نصفه في جانب فتصح الاجارة ايضا فتامل (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵) والله سبحانه وتعالى اعلم

۱۷/ صفر سنه ۷۰ هجری

شرایط صحت مزارعت

سوال : درسلسله مزارعت بین مالک زمین وکاشتکار اختلاف آمد جواز دهقانی را مفصلا با شرایط شرح نمائید.نیز اختلاف امام صاحب رحمه الله تعالی وصاحبین رحمهم الله تعالی در این مورد وقول مفتی به را شرح کنید؟ حدیث : (من لم يترك المخابرة فليؤذن بحرب من الله ورسوله) را شرح کنید. بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : قول جواز مفتی به است از عصر صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم تا امروز بر آن تعامل امت جاری است.

صحت مزارعت را هشت شرایط است :

(۱) اینکه زمین صلاحیت زراعت را داشته باشد.

(۲) زمیندار ومزارع از اهل عقد باشند .

(۳) تعین مدت (٤) تعین صاحب تخم

(۵) تعین حصه (۶) زمین را در قبضه مضارع دادن

(۷) بیان شرکت هر دو در عائدات

(۸) تعیین جنس تخم .

مزارعت هفت صورت دارد :

(۱) ارض وبذر از یکی وبقر وعمل از دیگر .

(۲) ارض از یکی دیگر اشیاء از دیگر .

(۳) عمل از یکی متباقی از دوم

(٤) ارض وبقر از یکی بذر وعمل از دوم

(۵) بقروبذر از یکی ارض وعمل از دوم

(۶) بقر از یکی متباقی از دوم۰ (۷) بذر از یکی باقی از دوم .

در این هفت اقسام در سه قسم اول مزارعت درست ودر چهار قسم دیگر فاسد است.

قال فی التنویر وشرحه: وکذا صحت لو کان الارض والبذر لزید والبقر والعمل للآخر اوالارض والباقی للآخر اوالعمل له والباقی للآخر فهذه الثلاثة جائزة وبطلت فی اربعة اوجه لو کان الارض والبقر لزید اوالبقر والبذر له والآخران للآخر اوالبقر اوالبذر له والباقی للآخر (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵)

جواب حدیث مذکور اینست که درآن عصر در مزارعت شرایط فاسده وضع می شود مثلاً باوزن متعین از عائدات برای کسی امتیاز نمودن وغیره ازینجا از چنین مزارعت منع آمده۔

قال الامام ابن الهمام رحمه الله: ویمکن ان یقال لهما ان یدفعا ذلك بحمل المروی عن النبی ﷺ علی ما اذا شرط فی عقد المزارعة شرط مفسد اذ قد روی انهم کانوا یشترطون فیه شیئا معلوما من الخارج لرب الارض ونحو ذلك مما هو مفسد عندهما وقد اشار الیه صاحب الکافی الخ (فتح القدیر ص۳۰ ج۹)

وقال فی التنویر وشرحه: ولا تصح عند الامام لانها کقفیز الطحان وعندهما تصح وبه یفتی للحاجة وقیاسا علی المضاربة. (ردالمحتار ص۱۹۳ ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم

۱۶ / ربیع الآخر سنه ۱۴۰۲ هجری

کتاب الصّید والذبائح

ذبیحه حالت جنابت حلال است

سوال : حکم شرع چیست در اینکه کسی در حالت جنابت کدام حیوان را ذبح کند آیا حیوان حلال است یا حرام ؟ بینوا توجروا۔

الجواب باسم ملهم الصواب : مذبوحه حالت جنابت حلال است برای ذبح طهارت از حدث اصغر ویا حدث اکبر شرط نیست .

قال فی التنویر: وشرط کون الذابح مسلما حلالا خارج الحرم ان کان صیدا او کتابیا ذمیا او حربیا الخ ۔(ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵) واللّٰه سبحانه وتعالیٰ اعلم۔ ۱۱/محرم سنه ۲۷هجری

در صورتیکه توسط فیر کردن بر پرنده، کله او پران شود وگردنش باقی ماند ذبح آن جائز است

سوال : در صورتیکه کله (سر) حیوان بافیر تفنگ زده شود وگردنش باقی ماند واندک حیات هنوز در او باقی باشد آیا تکبیر گفتن بر گردنش در وقت ذبح آنرا حلال کند یا خیر ؟ بینوا توجروا۔

الجواب باسم ملهم الصواب : در این مورد بین امام صاحب رحمه الله تعالی وصاحبین رحمهم الله اختلاف است عندالذبح اندک حیات در او باقی بودن شرط است عندالصاحبین رحمهم الله حیات مستقره یعنی فوق مایکون فی المذبوح ضروری است ونزد امام صاحب رحمه الله تعالی مطلق حیات شرط است یعنی بوقت ذبح حیات قلیله خفیفه نیز کافی است.

قال فی الهندیة: اما اذا لم یتوهم بقاؤه حیا بان شق بطنه واخرج ما فیه ثم وقع فی ید صاحبه حیا لا یحل تناوله لانه استقر فیه فعل الذکاة الفعل وقوعه وما بقی فیه اضطراب المذبوح وقیل هذا قول ابی یوسف ومحمد رحمهما الله فاما عند ابی حنیفة رحمه الله فلا یحل وهو القیاس لانه وقع فی یده حیا فلا یحل بدون ذکاة الاختیار کالمتردیة هذا الذی ذکرنا اذا ترک الذکیة فلو ذکاه حل عند ابی حنیفة رحمه الله لانه ان کانت فیه حیاة مستقرة فالذکاة وقعت موقعها بالاجماع وان لم یکن فیه حیاة مستقرة فعند ابی حنیفة رحمه الله ذکاته الذبح وقد وجد وعندهما حل بلا ذبح وکذا المتردیة والنطیحة والموقوذة والذی بقر

اللذئب بطنه و فيها حياة خفية او بينة يحل اذا ذكاة وعليه الفتوى كذا فى الكافى (عالمگيرية كتاب الصيد ص ۲۸۰ ج ۵)

وايضا فيها: ذبح شاة مريضة وقد بقى فيها من الحياة مقدار ما يبقى فى المذبوح بعد الذبح فانها لا تقبل الذكاة عند ابى يوسف و محمد رحمهما الله واختلف المشائخ فيه على قول ابى حنيفة رحمه الله ونص القاضى الامام المنتسب الى استيجاب فى شرح الطحاوى ان يقبل الذكاة وعليه الفتوى كذا فى الظهيرية (عالمگيرية ص ۲۸۰ ج ۵)

وقال فى الهداية بعد ذكر ان المعتبر عند الامام مطلق الحياة و ان قلت و كذا المتردية والنطيحة والموقوذة والذى بقر الذئب بطنه و فيه حياة خفية او بينة و عليه الفتوى لقوله تعالى الا ما ذكيتم استثناء مطلقا من غير فصل (هداية ص ۵۰۰ ج ۴)

واستدل عليه الطحطاوى رحمه الله بحديث عدى رضي الله عنه حيث امره النبى صلى الله عليه وسلم بالذبح ان وجد الصيد حيا من غير تفرقة بين الحياة المستقرة وغيرها (حاشية الطحطاوى على الدر المختار ص ۲۳۰ ج ۴)

وقال فى شرح التنوير: والمعتبر فى المتردية واخواتها كنطيحة و موقوذة و ما اكل السبع والمريضة مطلق الحياة وان قلت كما اشرنا اليه وعليه الفتوى (رد المحتار كتاب الصيد ص ۳۳۳ ج ۵)

از نصوص فوق ثابت شد که در مذهب امام صاحب رحمه الله تعالی در حصه ذبح حيات مستقره شرط نیست حیات قلیله نیز کافی است برهمین فتوی باست.

چونکه در صورت مسئله محل ذبح (ما بين الحلق واللبة) موجود است وحیات نیز باقی است اگر که قلیله هم است ، لذا بنا بر قول امام صاحب حیوان بعد الذبح حلال است ، وعليه الفتوى.

البته حیوان که جدا شده حرام است.

لقوله عليه السلام: ما ابين من الحى فهو ميتة

وفى العلائية: وان علمت حياتها وان قلت قت الذبح اكلت مطلقا بكل حال.

وفى الشامية تحت (قوله وان كانت حياتها خفيفة) فى البزازية شاة قطع الذئب اوداجها و هى حية لا تذكى لفوات المحل ولو لم الذئب راسها و هى حية تحل بالذبح بين اللبة واللحيين اه (رد المحتار ص ۲۰۶ ج ۵)

مراد از قطع ادواج اینست که محل ذبح کاملاً ختم شود.

جمله دوم یعنی (ولو انتزع راسها الخ) بر آن دلیل باشد در عالمگیریه بر آن تصریح آمده :

شاة قطع الذئب اوداجها وهى حية لا تذكى لفوات محل الذبح كذا فى الوجيز للكردرى. (عالمگيرية

کتاب اللذبائح الباب الثالث ص۲۹۱ جلد۵)

البته عبارت ذیل ظاهراً با آن متعارض به نظرمی رسد :

۱ - قال ابن عابدین رحمه الله فی تفسیر قوله ﷺ ما ابین من الحی فهو میمه وبه یعلم انه لو ابان الراس الا لانه لیس منفصلا من حی حقیقة و حکما بل حقیقة فقط لانه عند الانفصال میت حکما(ردالمحتار ص۳۰۰ ج۵)

۲ - وفی شرح التنویر: او قطع نصف راسه او اکثره او قده نصفین اکل کله لان فی هذه الصور لا یمکن حیاته فوق حیاة المذبوح

قال ابن عابدین رحمه الله: و هذا حی صورة لا حکما اذ لایتوهم بقاء الحیاة بعد هذا الجرح (ردالمحتار ص۳۰۱ ج۵)

ازین جزئیات معلوم شد حیوانیکه کله اوبریده شودحکماً میت است لذاقابل ذبح نیست .

۳ - فی الهندیة فی الباب الاول من کتاب الذبائح: وفی فتاوی اهل سمرقند قصاب ذبح الشاة فی لیلة مظلمة فقطع اعلی من الحلقوم او اسفل منه یحرم اکلها لانه ذبح فی غیر المذبح و هو الحلقوم فان قطع البعض ثم علم فقطع مرة اخری الحلقوم قبل ان یموت بالاول فهذا علی وجهین اما ان قطع الاول بتمامه او قطع شیئا منه ففی الوجه الاول لا یحل لانه لما قطع الاول بتمامه کان موتها من ذلک القطع اسرع من موتها من الثانی وفی الوجه الثانی یحل کذا فی الذخیرة والمحیطین(عالمگیریة ص۲۸۷ ج۵)

۴ - و ایضا فیها: سنور قطع راس دجاجة فانها لا تحل بالذبح و ان کان یتحرک کذا فی الملتقط (عالمگیریة ص۲۹۰ ج۵)

جواب آن جزئیات ذبح جزیه اولی اختیاری وذبح ثانیه اضطراری است یعنی اگر قبل از رسیدن صائد حیات صیدختم شد پس سر قطع شده آن نیز حلال است مراد از میت در هر دو جزء مذبوح است در زکوة اضطراری نفس جرح زکوة است چونکه مذبوح حکما حی نیست بلکه حقیقةً حی است لذا عضو قطع شده او حرام نیست زیرا مراد از (ما ابین من الحی فهو میت) در حدیث حی حقیقتاً وحکماً مراد است ودر الا ما ذکیتم چونکه قید نیست لذا این عام است اگر حقیقتاً وحکماً حی باشد یا تنها حقیقة بهر کیفیت با ذبح حلال میگردد.

در صورت مسئله اگر محل ذبح باقی باشد پس با آن ذبح نموده شود.البته راس مبان حرام است لانه مبان من الحی حقیقتاً وحکماً.

عبارت ثالثه محمول است بر مذهب صاحبین رحمهم الله. در عبارت رابعه مراد از راس عنق باشد طبقیکه در عالمگیریه آمده.

وبعد ازقطع عنق محل ذبح باقی نیست لذا حرام است اگر لفظ راس را بر ظاهر حمل کنیم این جزیه نیز متفرع است بر مذهب صاحبین بهر کیف بر ظاهر این هر دو جزئیات عالمگیریه فتوی داده نشود زیرا شخصاً عالمگیریه در باب ثالث کتاب الذبائح تحریر نموده.

لو انتزع الذئب رأس الشاة وهی حیة تحل بالذبح بین اللبة واللحیین. (عالمگیریه ص ۲۹۱ ج ۵)

همین است مذهب امام صاحب رحمه الله: وعلیه الفتوی، والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۵/ربیع الاول سنه ۷۳هجری

مسلمان آهو را با تیر زدوکافر آنرا ذبح نمود

سوال : اگر مسلمان آهو را بافیر تفنگ بزند مجروح ساز وکافر (ذکری) آنرا حلال کند آیا آن حیوان حلال است یا خیر؟ وبر عکس آن اگر کافر آنرا باتفنگ بزند ومجروح سازد ومسلمان آنرا ذبح کند آیا حلال است یا خیر؟ در این مورد علماء اختلاف دارند عاجلاً جواب را صادر نمائید تا نزاع حل وفصل گردد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در صورت اول هیچ دلیل حلت موجود نیست ذبیحه کافربلا شبه حرام است، البته اگر مسلمان برتیر بسم الله گفته آهورا بزند وباحد تیر جراحت بردارد ودر مذبوح زیاد حیات نباشد وقتیکه دراین صورت آنرا ذکری ذبح کند عند الصاحبین رحمه الله تعالی حلال است وعند الامام رحمه الله حرام است. والفتوی علی قوله کما یجیئ فی الجواب عن السوال الثانی.

واگر حیات فوق المذبوح باشد بالاتفاق حرام است .

در صورت دوم اگر در آن حیات فوق المذبوح نباشد عندالصاحبین رحمه الله حرام است وعند الامام حلال وعلیه الفتوی.

واگر حیات فوق المذ بوح باشد بالاتفاق حلال است .

قال فی الهندیة: ذبح شاة مریضة وقد بقی فیها من الحیاة مقدار ما یبقی فی المذبوح بعد الذبح فانها لا تقبل الذکاة عند ابی یوسف ومحمد رحمهما الله تعالی واختلف المشائخ فیه علی قول ابی حنیفة رحمه الله و نص القاضی المحتسب الی استیجاب فی شرح الطحاوی انه یقبل الذکاة وعلیه الفتوی کذا فی الظهیریة. (عالمگیریة ص ۲۸۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۸/محرم سنه ۸۶هجری

ذبیحهء سارق

سوال: یک شخص در منزل غیر برای سرقت ودزدی رفت وگوسفند را گرفته ذبح کرد باتسمیه وهرگاه صاحب منزل را خبر شد گوسفند را از وگرفته.آیا خوردن گوشت این مذبوحهء سارق حرام است یا حلال ؟ اینجا گویند حرام است چراکه دزدی حرام است، وهرگاه بسم الله گفت میخواهد حرام را حلال کند واین گویندهء بسم الله کافر شد. پس ذبیحهء کافر است. ودلیل از شامی می دهند. درنزد بندهء شامی مکمل نیست. اُمید است جواب با صواب مرحمت فرمائید . بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : قائله مجهول و هو خلاف المعقول والمنقول عن الفحول فی الغصب وفی الاضحیة نقل الحطّ کلی فی الصید وردّه ابن عابدین (ردالمحتار ص۳۰۰ ج۵) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۲۸/ربیع الآخر سنه ۸۶ هجری

حکم شکار باز

سوال: کسی بسم الله گفت باز را فرستاد باز مستقیماً رفت شکار را گرفت از گلو اماشکار قبل از رسیدن به مالک جان داوبه چاقونرسید آیا این پرنده حلال است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر باز را بسم الله گفته فرستاد واوشکار را مجروح نمود وقبل از قدرت بر ذبح از پرنده خون بر آمد وجان داد نوبت نرسید بدین که او را ذبح کند پس حلال است البته تعاقب شکار مسلسل ضروری است اگر اندک سکته کرد پس اقدام بر تفتیش نمود واورامرده یافت دراین صورت حلال نیست اگرزنده یافت ذبح آن واجب است.

قال فی التنویر وشرحه: واذا ادرك المرسل او الرامی الصید حیا بحیاة فوق ما فی المذبوح ذکاه وجوباً وشرط لحله بالرمی التسمیة ولو حکما کما مر وشرط الجرح لیتحقق معنی الذکاة وشرط ان لا یقعد عن طلبه لو غاب الصید متحملا بسهمه فما دام فی طلبه یحل وان قعد عن طلبه ثم اصابه میتا لا لاحتمال موته بسبب اخر (ردالمحتار ص۳۰۳ ج۵) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۲۹/جمادی الثانیه سنه ۸۷ هجری

ذبیحه کسی که غیرالله را متصرف میپندارد حرام است

سوال : اشخاصیکه انبیاء واولیاء را عالم الغیب ومتصرف فی الامور مافوق الاسباب میدانند وبدور قبور طواف می کنند باین عقیده که اموات از حالات ما عالم اند ونذر ونیاز برای ایشان می نهند وبظاهر نماز وروزه هم اداء می کنند. آیا مذبوحه ء ایشان حلال است یا حرام ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : انبیاء واولیاء را عالم الغیب ومتصرف فی الامور دانستن کفر است پس ذبیحه ء چنین اشخاص حرام است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۰ / ذی القعده سنه ۸۷ هجری

وقتیکه ماهی را در حوض بیندازد وبمیرد حلال است

سوال : کسی ماهی را زنده از دریاب گرفت وانرا در تالاب آب، حوض یا ظرف آب انداخت که چند لحظه بعد ماهی جان داد آیا این ماهی در حکم طافی است ویا حلال است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : سبب موت این ماهی شکار نمودن وگرفتن او بود لذا حلال باشد.

قال الامام قاضیخان رحمه الله: والاصل ان السمك متی مات بسبب حادث حل اکله وان مات حتف انفه لا بسبب ظاهر لا یحل اکله عندنا لانه طاف والجراد یوکل وجد حیا او میتا فان القی سمکة فی جب ماء فماتت فیه لا باس باکلها لانها ماتت بسبب حادث وهو ضیق المکان وکذا اذا جمع السمك فی حظیرة لا یستطیع الخروج منها وهو یتمکن من اخذها بغیر صید فمتی مات فیها لا باس باکلها وان کان لا یؤخذ بغیر صید لا خیر فی اکلها (خانیة بهامش الهندیة ص [illegible] ج [illegible])

وقال العلامة الطحطاوی رحمه الله: وانما قال العلامة عبدالبر الاصل فی اباحة السمك ان ما مات بآفة یوکل وما مات بغیر آفة لا یوکل اهـ (طحطاوی علی الدر ص [illegible] ج [illegible]) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۹ / جمادی الثانی سنه ۸۸ هجری

ماهی های کوچک کاملا خوردن حرام اند

کراهة التحریم هو الاصح)

آیا این فتوی درست است اگر درست باشد تعین سمک الصفار را بفرمائید، نیز بگوئید که جواهر الاخلاطی تصنیف کیست ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : نقل العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ عن معراج الدرایة: وفی السمك الصفار التی تقلی من غیر ان یشق جوفه فقال اصحابه (ای الشافعی رحمه الله تعالیٰ) لا یحل اکله لانه رجیعه نجس و عند سائر الائمة رحمهم الله تعالیٰ یحل اھ (ردالمحتار ص۳۰۷ ج۵)

بنده ازمدتی اشکال داشت که رجیع ماهی را چگونه حلال قرار داده بودند ؟ بانص جواهر الاخلاطی بر کراهت تحریمیه آن مطمئن شدم.

حواله های آن بکثرت در عالمگیریه موجود است فهمیده میشود که جواهر الاخلاطی یک کتاب معتبر ومعتمد است.

علت حرمت سمک صفار اینست که بدون تصفیه آلائش خورده میشود ازین مراد متعین میگردد . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۳/ذی القعده ۸۶هجری

با انداختن دوا در آب ماهی مرده شده حلال است

سوال : اگربقصد شکار وگرفتن ماهی در آب دواء انداخته شود وماهی بمیرد آیا در این صورت خوردن ماهی جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : چنین ماهی حلال است :

قال فی التنویر و شرحه: ولا یحل حیوان مائی الا السمك الذی مات بآفة ولو متولدا فی ماء نجس ولو طافیة مجروحة وهبانیة غیر الطافی علی وجه الماء الذی مات حتف انفه وهو ما بطنه من فوق فلو ظهره من فوق فلیس بطاف فیؤکل کما یؤکل ما فی بطن الطافی وما مات بحر الماء او بردہ وبربطه فیه او القاء شیء فموته بآفة وهبانیة.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ (قوله او القاء شیء) وکان یعلم انها تموت منه قال فی المنح او اکلت شیئا القاه فی الماء لتاکله فماتت منه وذلك معلوم . (ردالمحتار ص۳۰۷ ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۱/ربیع الاول سنه ۹۹هجری

بعد از خشک شدن آب مردن ماهی حلال است

سوال : در دریا مادر نهر ماهی می بر آید احیاناً که نهر خشک شود ماهی های مرده بیرون می افتند آیا این ها حلال اند ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله ! حلال اند . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۷/ربیع الاول ۱۴۰۰ هجری

ماهی قرش حلال است

سوال : دربحر یک نوع ماهی که آنرا (قرش) میگویدوتعریف آن در المنجد چنین آمده :

نوع من السمك يعرف بكلب البحر يقطع الحيوان بأسنانه كما يقطع السيف تخافه جميع دواب البحر

ومجربان ماهی ها میگویند این ماهی عوض تخم چوچه می زاید وبر آن حیض هم می آمد آیا این ماهی حلال است؟ مولانا عبدالحی رحمه الله تعالی در فتاوی خویش بر حرمت آن قول نموده امید است تا رهنمائی نمائید؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : درچنین تحقیقات شرعا وعقلا قول ماهرین فن حکم فیصل قرار داده شود وماهرین جدید آنرا چهار علامات ذکر نموده اند.

(۱) استخوان کمر

(۲) شش برای تنفس

(۳) پکهء تیر شدن

(٤) طبق ماحول کم وپیش بودن درجه حرارت جسم او.

این علامات در قرش موجود است ازین صورت نیز واضح میشود که ماهی قرش حلال است معهذ بنا بر اختلاف احتیاط اولی است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۳/جمادی الآخر سنه ۱۴۰۰ هجری

جینگا حرام است

سوال : در حصه جینگا شما بر حرمت فتوی دادید در حالیکه از آیات قرانی احادیث اثار صحابه وتعامل امت حرمت او بنظر نمی رسد.

ودر حاشیه شرح الوقایه آنرا کالسمک گفته : "بفتحتين يقال له بالفارسية ماهي وهو جميع

السامه حلال حتی الصغیر الذی یقال له جهینگا وغیر منعص موته فیه" (شرح وقایه ص۴۹ ج ۱)

ومولانا اشرف علی تهانوی رحمه الله تعالی با اظهار لا علمی جواز را راجح قرار داده.

وحضرت مولانا عبدالحی رحمه الله تعالی مینویسد :

که حلال است زیرا این نیز یک قسم ماهی است که ماهی با جمیع الانواع خویش بالاتفاق حلال است.کسی که آنرا حرام میگوید آنرا از نوع ماهی خارج میکند در حالیکه چنین نیست.

در حماديه آمده : الدود الذی یقال له جهینگا حرام عند بعض العلماء لانه لا یشبه السمك فاما یباح عندنا من صید البحر انواع السمك وهذا لایکون کذلك وقال بعضهم حلال لانه یسمی بالسمك والله اعلم.

نوت : چونکه دلیل انواع سمک بودن ونبودن نیست لذا احتیاط در کارست. (مجموعة الفتاوی ص ٤٢٧)

نیز می فرماید : بعض فقهاء آنرا قسم ماهی گرفته اند بلکه آنرا کرم دریایی گرفته حرام قرار داده اند وبعض فقهاء آنرا ماهی محسوب کرده حلال گفته اند.زیراقاعده مذهب حنفیه است که علاوه ماهی دیگر حیوان دریایی حلال نیست وبجمیع الانواع ماهی حلال است .

در منتهی الارب آمده : (اربیان نوعی از ماهی است که آنرا بهندی جیهنگا میگویند) .

در صراح آمده : (اربیان نوعی از ماهی است) (مجموعة الفتاوی ص ٤٣٦)

ومتن هدایه است : "لا بأس بأكل الجريث والمارماهي"

در حاشیه آن آمده : "سمك اسود" (ص۴۶۵ ج ۴)

در قاموس العصری آمده : (بر غوث البحر (PRAWAN) (انگلش عربی ص ٥٦١)

ودرالمنجد آمده : "برغوث البحر القريدس" (ص۳۳) "الجريث نوع من السمك" (ص۸۶)

ودرآن آمده : "القريدس جنس سمك صغير بقدر جرادة او اكبر قليلا يشبهها" (ص۶۱۹)

ودر عربی اردوی المنجد آمده : "برغوث البحر جهینگا مچھلی"

پس جیهنگا که با جریث ترجمه شده است حلال است : (كما في الهداية ومجموعة الفتاوى وغيرهما) در عین الهداية شرح الهدايه آمده است :

در حصه جریث اباحت صریح از حضرت علی رضی الله تعالی عنه منقول است : (رواه في الاصل ورواه عن ابن عباس رضي الله عنهما ايضا) (ص ۱۷۷ ج ٤)

واهل مصر فتوی دادند که این الذ السمک است وقیمت بهای آنان پس چنین چیز که در عصر صحابه کرام وتابعین موجود بود حرمت او از کجا ثابت شد ؟

تنها نظریه ماهرین عندالحنفیه معتبر نباشد طبقیکه در اوقات قول ماهرین را اعتبار داده نشود بلکه قول عامة المسلمین را اعتبار داده شود، لذا تعامل امت خلاف حرمت آن ست. بینواتوجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : در جمله مذکورات ماهرین فن ماهی سه چیز آن کاملاً عام فهم است.

(۱) استخوان قبرعه

(۲) شش برای تنفس

(۳) پگه برای تیر شدن وآب بازی نمودن.

هر شخص میداند که در جنیهکی یکی ازین سه چیز هم موجود نیست پس این ماهی کاملاً جداست که با هیچ نوع ماهی تعلق ندارد بر همین ماهرین فن حیوانات متفق اند.

فیصله ماهرین حیوانات :

اگر الاغ را انسان گفته شود تعجب نیست اما در ماهی گفتن به جهینگا تعجب است زیرا که تقسیم اول حیوان بر دوگونه است اول انکه استخوان قبرغه داشته باشد دوهم انکه نداشته باشد این قسم در نوع موران داخل میباشد لذا جینگا داخل قسم اول میباشداز قسم ماهی خارج و داخل قسم موران میباشد بخلاف الاغ وغیره که او در تقسیم اول با انسان شریک است .

فیصله بداهت نظر وعقل

علاوه فیصله ماهرین فن فیصله بداهت نظر وعقل نیز این لسا که جهینکی با ماهی هیچ تعلق ندارد زیرا در اتحاد جنس خواص متشابه اعضاء ظاهره وباطنه واتحاد آثار ضروری است اگر کسی از تشابه در همه اعضاء وخواص انکار و رزد از لزوم تشابه واتحاد این شخص هر آننه معنت باشد جهینکی وماهی در عضوء ویا خاصیت هیچ مشابهت واتحاد ندارند.

جنگی (مار ماهی) مانند مار است که باماهی مشابهت ندارند.

در دنیا نظیر ندارد که در انواع جنس بین هم نه در عضو تشابه باشد نه در خاصیت اتحاد.

معیار اتحاد جنس با تجربه چنین است :

کسی کدام جنس گوسفند ، گاؤ، شتر الاغ اسپ گربه سگ کدام فرد این جنس یا نوع آن را تصور کند پس حالاً بداند که این همین جنس است اما مشاهده کننده ماهی هیچگاه آنرا فکر نمیکند که آن همان جنس است.

ودر محاوره نیز اطلاق جریث بر ماهی نمیشود تاکه با آن قید مارماهی را اضافه نکند تنها از لفظ ماهی مارماهی مفهوم نمیشود مثلاً کسی ماهی خواست مامور برایش مار ماهی آورد آن شخص مخالف امر پنداشته میشود.

پس ثابت شدکه در عرف بین ماهی وجریث عموم خصوص نیست بلکه تباثن وتقابل است طبقیکه در منجد در پهلوی تصاویر ماهی ها تصویر جریث رانداده در جای دیگر آنرا صراحة قسم سرطان بحری قرار داده.

ونصه : اربیان و روبیان جلس سرطان بحری من القشریات العشاریة الاقدام و یعرف (بالقریدس) فیه اصناف عدیدة لذیذة الطعم (المنجد ص۸) . برغوث البحر نوع من القشریات العشاریة الاقدام تشبه هیئة البرغوث وتسمیه العامة (القریدس) (المنجد ص۳۴)

درکتب فقه جریث را کسی ماهی نگفته طبقیکه سقنطور را (ریگ ماهی) میگویند در حالیکه این حیوان بری وخشکه است.

وحیوان بحری مشابه با انسان را (انسان ماهی) میگویند در حالیکه انسان نیست نیز بر انسان جنگلی احکام انسان جاری نمیشود.

وجه اشتباه : دو اشتباهات وعلت ماهی پنداشتن جریث ومارماهی :

(۱) سمک وماهی هر حیوان بحری را گفته شود پس جریث را هم ماهی گفته شود.

قال العلامة ابوزکریا النووی رحمه الله تعالی: ان الصحیح ان اسم السمك یقع علی جمیعها (المجموع ص۳۲ ج۹)

وقال العلامة شمس الدین الشهیر بالشافعی الصغیر رحمه الله تعالی تحت قوله (السمك منه حلال کیف مات ولو کلا غیرتلی الاصح) مما لم یکن علی صورة السمك المشهور فلا ینافی تصحیح الروضة ان جمیع ما فیه یسمی سمکا (نهایة المحتاج ص۱۴۷ ج۸)

وقال ایضا: واسم السمك یقع علی کل حیوان البحر حیث کان لا یعیش الا فیه واذا خرج منه صار عیشه عیش مذبوح وان لم یکن علی صورته المشهورة (نهایة المحتاج ص۱۰۴ ج۸)

وقال العلامة ابو الضیاء نور الدین القاهری رحمه الله تعالیٰ (قوله سرطان) بل هو مما یسمی سمکا لانطباق تعریف السمک السابق علیه فهو طاهر یحل الانتفاع به فی الادویة وغیرها (نهایة المحتاج ص ج)

وفی المنجد: السمک الحیوان من خلق الماء ای المخلوق فیه (المنجد ص)

نیز ماهی ماه به معنای ماء سوی آب منسوب است یعنی مخلوق آبی پس هر حیوان آبی را شامل میباشد.

وفی لسان العرب: واصل الماء ماه والواحدة ماهة وماءة (لسان العرب ص ج)

وفیه ایضا: والنسبة الی الماء مائی وماوی فی قول من یقول عطاوی وفی التهذیب: والنسبة الی الماء ماهی (حواله بالا)

وفیه ایضا: وهمزة ماء منقلبة عن هاء بدلالة ضروب تصاریفه علی ما اذکره الآن من جمعه وتصغیره فان تصغیره مویه وجمع الماء امواه ومیاه وحکی ابن جنی فی جمعه امواء (حواله بالا)

وفی المنجد: الماء: هو المائع المعروف (اصله موه) وتصغیره مویه والنسبة الیه مائی وماوی وماهی ج میاه وامواه (المنجد ص)

(۲) در مذاهب ثلاثه جهینگا (جریث) نیز مانند دیگر حیوانات بحری حلال اند نسبت بعض خواص این مور مرغوب تر آنها است لذا علاوه مذاهب ثلاثه ومقلدین غیر مسلم ها نیز آنرا به کثرت می خورند.

پس بنا بر اطلاق بی تحاشای ائمه ثلاثه وغیر مسلمین احناف نیز مکلف شدند تا آنرا ماهی بگویند طبقیکه در حلال نمودن از احرام احناف نیزمانند اهل مذاهب دیگر بر ترا شیدن چند مواکتفاء کردند.

نیز با پزیدن وتناول خصیتین گوسفند در سوق بر سرعام مردم مجبور شدند تا آنرا حلال می پندارند بنا بر تعامل مردم احتیاطًا آنرا حلال گفتند. این چنین در اطلاق جریث برماهی عوض عوام علماء نیز در اشتباه بیفتند که بعضی آنرا مور می پندارد. که نقلاً بعد نقل مردم بر آن اعتماد نمودنده اند.

تجزیه تحریر مرسل

قوله : فتوی انها که جریث مکروه تحریمی است اما در قران، حدیث آثار صحابه وتعامل امت چیزی در مورد حرمت وپاکراهت آن موجود نیست.

اقول : حکم توضیح مدار حکم کافیست پس بر آن اکتفاء نمودم واختلاف ائمه مذهب در حصهء حیوانات بحری بادلائل در کتب فقه موجود است واهل علم بر آن علم دارند باز هم اگر نیاز مندی به دلائل باشد دلائل ائمه کرام تحت نصوص قرانی احادیث نبوی تعامل امت التزاماً موجود است بعض آنها صراحتا وبعض آنها التزاماً از عصر حماذیه تا دور حکیم الامت درتصانیف موجود است تعامل امت وبیان متقد مین ومتأخرین با صراحت در این مورد آمده

قوله : تنها نظر ماهرین نزد احناف معتبر نیست مانند که در معرفت اوقات نظر ماهرین را اعتبار داده نمیشود .

اقول : معرفت اوقات با مشاهده تحدید نموده میشود پس بدون مشاهده نظریه ماهرین فلکیات را اعتبار نیست در جائیکه اتباع ماهرین در کارست شرع نیز در انجا حکم نموده براتباع انهامثلاً بکارت. تداوی بالمحرم در ضرورت آب جواز تیمم ترک صوم در حالت مرض.

ونظائرها كثيرة مشهورة وفي كتب المذاهب مزبورة مسطورة وعمن اولى مسكة من العلم غير مستورة.

تحت این کلیه وقتیکه دخول یاعدم دخول حیوان در کدام جنس بدیهی باشد در آن نظریه ماهرین فن را اعتبار داده نمیشود اما در جائیکه حالت مشتبه باشد در آنجا عمل نمودن لازم است بر نظریه ماهرین حیوانات که در این مورد در کتب فقه نصوص موجود است وفیصله تحت (بداهت ونظر عقل) طبق تفصیل ذیل عدم دخول جریث در جنس ماهی بدیهی است.پس نیاز مندی نباشد به رجوع به ماهرین فن معهذ نظر آنها تبرعاً نویسده شد. اما اگر ماهرین جریث را ماهی گفتند پس این قول جهت خلاف عقل ونظر مردود است .

قوله : دلیل بزرگ در این دور تعامل امت است که خلاف حرمت است.

اقول : (۱) حقیقت وتوجیه آن تحت (وجه اشتباه) گذشت.

(۲) شخصاً در تحریر مرسل اوعلماء ادوارمختلفه مذکوراست.پس تعامل امت چگونه باشد ؟

(۳) مراد از امت ، امت ماحول محرر مراد است در غیر آن حصهء بزرگ امت بزرگ چنین اند که جریث را ماهی نمیگویند بلکه آنرا چنین کریه المنظر می پندارند که از آن سیان آید پس اشخاص سلیم الطبع آنرا تحت تحریم قرآنی (**ويحرم عليهم الخبائث**) داخل کنند . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۹/ربیع الاول سنه۱۴۰۵ هجری

حکم هدهد

سوال : در عالمگیریه وطحطاوی گوشت هدهد را حلال گفته اند ، اما در فتاوی شامی آنرا مکروه گفته است ودر هندیه آمده است که :

اکل الخطاف والصلصل والهدهد لا بأس به لانها ليست من الطيور التي هي ذوات مخلب كذا في الظهيرية.(عالمگیریة ص۲۹۰ ج۵)

در حاشیه طحطاوی آمده است : **ویوکل القمری والسوادین والزرزور والصلصل والهدهد والبوم والطاؤوس.(الطحطاوی علی الدر ص۱۵۷ ج۴)**

وعلامه شامی رحمه الله تعالی میفرماید : **قال فی غرر الافکار: عندنا یوکل الخطاف والبوم ویکره الصرد والهدهد.(ردالمحتار ص۲۰۶ ج۵) . عن ابن عباس رضی الله عنهما نهی رسول ﷺ عن قتل اربع من الدواب النملة النحلة والهدهد والصرد رواه ابوداود والدارمی**

تحت این حدیث ملا علی قاری رحمه الله تعالی مینویسد :

قال الخطابی انما جاء النهی فی قتل النملة عن نوع خاص منه وهو الكبار ذوات الارجل الكبار لانه قليلة الاذى والضرر واما النحلة فلما فيها من المنفعة و هو العسل و الشمع واما الهدهد والصرد فلتحريم لحمهما لان الحيوان اذا نهی عن قتله ولم یکن لاحترامه والضرر فیه کان لتحریم لحمه الا تری انه نهی عن قتل الحیوان لغیر ماکله ویقال ان الهدهد منتن الریح فصار فی معنی الجلالة.

ملا علی قاری رحمه الله تعالی ازین حدیث برهدهد استدلال نموده پس آیا دلیل حرمت قوی است ویا کراهت کدام دلیل راجح است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : عبارات عالمگیری وحاشیهء طحاوی صریح است بر حلت هدهد پس ترجیح داده شود اما استدلال ملا علی قاری ازین حدیث محل نظر است چرا علت نهی قتل هدهد ممکن احترام او باشد ودر موجودیت نصوص فقهیه همین قرین قیاس است علت احترام او بعثت وقاصدیت او بود از طرف سلیمان علیه السلام برای ایمان یک قوم پس هد هد حیثیت امتیازی دارد.

نیز ملا علی قاری رحمه الله تعالی قول حلت را ذکر نموده : **ونصه: وقیل یحل اکله لانه یحکی عن الشافعی رحمه الله تعالی وجوب الفدیة فیه وعنده لایفتدی الا الماکول.(المرقاة ص۱۵۱ ج۸)**

آن کراهت را علامه ابن عابدین از غرر الافکار نقل نموده، آن نیز بنا بر همین احترام

محمول است بر کراهت تنزیهی.والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۰/رجب سنه ۱۴۰۰ هجری

زیز حرام است

سوال: حیوان کوچک که در منجد آنرا (زیز) گفته شده در آخر موسم بهار پیدا میشود ودو هفته بعد می میرد بر درختان باشد صدای بلند دارد غذای آن معلوم نیست که چیست آیا این حلال است یا حرام ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: از تعریف زیز در لغت دانسته میشود که فرق دارد با جراد یک نوع مور است لذا حرام است که باجراد فروق ذیل دارد :

(۱) جراد از قبیل مستقیمة الاجنحه است وزیز از قبیل نصفیة الاجنحه۔

(۲) زیز صدای بلند دارد جراد ندارد.

(۳) زیز از تخم مانند مور می برآید جراد با شکل خویش از تخم می برآید در تحقیقات جدید بر آن تصریح آمده :

(٤) زیزشربت درختان را مینوشد وجراد برگ درختان را میخورد .

قال فی المنجد : جرادة ج جراد(ح):دویبة من مستقیمات الاجنحة انواعها عدیدة تختلف باختلاف الشکل منها ما یکثر ویغزو المزروعات والاشجار بحیث لا یبقی علی شیء (المنجد ص۸۰)

وقال فی الافصاح:الجراد و انواعه الجراد: معروف وجنس حشرات مضرة من فصیلة الجرادیات و رتبة مستقیمات الاجنحة واحدته:جرادة تقع علی الذکر والانثی سمی بذلك لانه یجرد الارض ویاکل ما علیها جرد الجراد الارض یجردها جردا: اکل ما علیها من النبات وجرد الزرع:اصابه الجراد فهو زرع مجرود وارض مجرودة وجردة کذلك وقیل:ارض مجرودة: کثیرة الجراد

العُنظاب: العُنظابة والعُنظب والعُنظوب، والعُنظبان:الجراد الضخم،او الذکر الاصفر من الجراد

الجُندُب و الجندَب:ذکر الجراد وقیل :مثل الصغیر من الجراد وقیل:نوع من الجراد یصر (یصوت) ویقفز ویطیر،الجمع:جنادب. الجُعنُب:الجُعنُب والجعادب:الذکر من الجراد . العُنظُوانة : الانثی من الجراد

القَرادة:الجرادة الانثی۔

الدبساة:الانثی من الجراد والجمع:الدبساء.

السِّرْفة:الجرادة التی القت بیضها.

المُصاق: لعاب الجراد

الجَركَم: جراد احمر الرؤس سود

القمل: قیل صغار الجراد: وقیل: شیء صغیر له جناح احمر. (الافصاح ص ۸۹۶ ج ۲)

وقال فی المنجد: زیز: ا ـ الزیز ج زیزان (ح): حشرة من فصیلة الزیزیات وتبة نصفیات الاجنحة. راسها کبیر واجنحتها طویلة. تحط علی جذول الشجر وتسمع صوتا صرصریا کانها تقول (زیز) فسمیت به (المنجد ۳۱۶)

وقال ایضا: (مستقیمات الاجنحة (ح) حشرات یتقارب جناحاها عند الاستراحة منها انواع کثیرة لها قوائم قویة تساعدها علی القفز مثل الجراد

(نصفیة الاجنحة) (ح) حشرات من ذوات الاربعة اجنحة تتدرج من البیضة الی المعوضة قبل ان تصل الی شکلها النهائی تعیش من نسغ النباتات الجناحیة (المنجد ص ۱۰۳) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۰/رجب ۱۴۰۰ هجری

ذبیحه شیعه ، قادیانی ودیگر زنادقه حرام است

سوال : آیا ذبیحه شیعه، آغاخانی ها قادیانی ودیگر فرقه های گمراه حلال است یا حرام؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : چونکه این فرقه های شیعه قادیانی، پروریزی انجمن دیندران همه کافر اند خود را مسلم معرفی میکنند با تحریف در اسلام عقائد کفریه را ظاهر میکنند وآنرا اشاعت میکنند این همه زندیقان اند ذبیحه آنها حرام است .

تفصیل احکام این زنادقه در باب البغات ودر کتاب الخطر والاباحت گذشته است. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۶/ ذی الحجه سنه ۱۴۱۳ هجری

بافراموش نمودن بسم الله در وقت ذبح ذبیحه حلال است

سوال : اگر در وقت ذبح بسم الله را فراموش کند آیا حیوان حلال است ویا حرام اگر در وسط یا در آخر متذکر شود آیا قرائت بسم الله لازمی است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر بسم الله را فراموش نمود ذبیحه حلال است اگر قبل از قطع نمودن ریشه های آن یا د آور شد قرائت بسم الله ضروری بود بعد از آن ضروری نباشد.

قال فی التنویر و شرحه: وتارک تسمیة عمدا خلافا للشافعی رحمه الله فان ترکها ناسیا حل خلافا لمالک رحمه الله وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله (قوله خلافا لمالک کذا فی اکثر کتبنا الا ان المذکور فی مشاهیر کتب مذهبهن انه یسمی عند الارسال وعند الذبح فان ترکها عامدا لا یوکل علی المشهور وناسیا یوکل غیر الاکثر (ردالمحتار ص ۳۰۳ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم ۱۲/جمادی الثانیه سنه ۸۹هجری

گوشت اسپ مکروه تحریمی است

سوال : آیا گوشت اسپ حرام است ویا حلال بعض ها آنرا مکروه قرار داده اند آیا در این صورت مکروه تحریمی است ویا مکروه تنزیهی ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اسپ بنابر قول مفتی به مکروه تحریمی است :

قال فی التنویر و شرحه: ولا یحل ذوناب یصید بنابه فخرج نحو البعیر او مخلب یصید بمخلبه ای ظفر فخرج نحو الحمامة من سبع بیان للذی ناب والسبع کل مختطف منتهب جارح قاتل عادة وطیر بیان للذی مخلب ولا الحشرات هی صغار دواب الارض واحدها حشرة والحمر الاهلیة بخلاف الوحشیة فانها ولبنها حلال والبغل الذی امه حمارة فلو امه بقرة اکل اتفاقا ولو فرسا فکامه والخیل وعندهما والشافعی رحمه الله تحل وقیل ان ابا حنیفة رحمه الله رجع عن حرمته قبل موته بثلاثة ایام وعلیه الفتوی عمادیة ولا باس بلبنها علی الاوجه

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (قوله وعلیه الفتوی)فهو مکروه کراهة تنزیه وهو ظاهر الروایة کما فی کفایة البیهقی وهو الصحیح علی ما ذکره فخر الاسلام وغیره قهستانی ثم نقل تصحیح کراهة التحریم عن الخلاصة والهدایة والمحیط والمغنی وقاضیخان والعمادی وغیرهم وعلیه المتون وافاد ابو السعود انه علی الاول لا خلاف بین الامام وصاحبیه رحمهم الله لانهما وان قالا بالحل لکن مع کراهة التنزیه کما صرح به فی الشرنبلالیة عن البرهان قال ط والخلاف فی لحم البر اما لحم البحر فلا توکل اتفاقا (ردالمحتار ص ۳۰۳ ج ۵) . والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۷/جمادی الثانیه سنه ۸۹هجری

چوچه تولد شده از اسپ واز خردشتی مکروه تحریمی است

سوال : اگر اسپ ازالاغ دشتی الاغ بزاید آیا گوشت او حلال است یا حرام ؟ آیا بین الاغ دشتی وخانگی فرق است یاخیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در حیوانات چوچه تابع مادر میباشد لذا این چونکه بنا بر

تابعیت اسپ مکروه تحریمی است . الاغ دشتی که حمار وحش گفته میشود حلال است اما آن الاغ در این دیار یافته نمیشود . والله تعالی اعلم .

۲/ذی الحجه سنه ۹۸ هجری

طریقه ذبح

سوال : حیوان چگونه ذبح نموده شود ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : طریقه ذبح چنین است که پهلوی حیوان را بسوی قبله کند چاقوی تیز را گرفته بسم الله اکبر بگوید وچاقورا برگردنش کش کند تا آنکه چهار رگ آنرا قطع کند.

(۱) نل تنفس (۲) نل آب ودوشه رگ ها که طرف راست است اگر ازین چهار ریشه ها سه آن قطع شود نیز ذبح درست است وگوشت آن حلال است واگر دو ریشه آن قطع شود حیوان مردار وگوشت او حرام است .

قال فی التنویر وشرحه: وعروقه الحلقوم والمری والودجان وحل بقطع ای ثلاث منها.

وقال ایضا: وندب احداد شفرته قبل الاضجاع (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۰) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۳/شوال سنه ۹۲ هجری

سیهجریه (قنفذ) حرام است

سوال : در حصه حرمت قنفذ (جریه) که باز وهای در از دراز مانند خارهای دراز دارد علت حرمت در کتب فقیه قنفذ موجود پس آیا قنفذ حلال است یا حرام ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جریه (قنفذ) جهت بودن آن از خبائث حرام است در نظر شمایان کدام علامت حرمت است که در قنفذ موجود نیست ؟.والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۵/رجب سنه ۹۶ هجری

بوقت ذبح به عربی بسم الله گفتن ضروری نیست

سوال : آیادروقت ذبح بسم الله به عربی درکارست یا بالسان دوم نیز جواز دارد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بسم الله گفتن به عربی ضروری نیست.

لان الفقهاء رحمهم الله لم یشترطوا العربیة ولو کان لذکروه

قال فی الخانیة: رجل سمی وذبح وقال بسم الله بنام خدای وبنام محمد [illegible]

بكر محمد بن الفضل رحمه الله تعالى ان اراد الرجل بذكر اسم النبى صلى الله عليه وسلم تبجيله وتعظيمه جاز ولا بأس به وان اراد به الشركة مع الله تعالى لا تحل الذبيحة (خانية بهامش الهندية ص ۳۰۰ ج ۳)

للعلما افادته شركة الغير بغير العربية الصريحة فتعتبر التسمية ايضا بغير العربية والله سبحانه وتعالى اعلم.

۱۳/ جمادى الثانيه ۷۰ ۹ هجرى

هفت نوع حيوانات حرام اند

سوال : در حيوانات حلال كدام كدام حرام وكدام آن مكروه است ؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : هفت چيز حرام است :

(۱) خون جارى (۲) نله مذكر (پيشاب گاه) (۳) خصيتين

(٤) پيشاب گاه مؤنث (۵) غدود (۶) مثانه (۷) تلخه وچيزى ديگر مكروه نيست .

قال فى الهندية: واما بيان ما يحرم اكله من اجزاء الحيوان سبعة الدم المسفوح والذكر والانثيان والقبل والغدة والمثانة والمرارة كذا فى البدائع (عالمگيرية ص ۲۹۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالى اعلم.

۲۷/ ربيع الاول سنه ۹۸ هجرى

قبله رخ بودن ذبيحه وذابح سنت است

سوال : در وقت ذبح روبه قبله بودن ذبيحه وذابح چگونه است آيا مستحب است يا سنت مؤكده؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : به پهلو انداختن ذبيحه رو به قبله وبودن ذابح رو به قبله سنت مؤكد است .

قال العلامة الحصكفى رحمه الله تعالى: وكره ترك التوجه الى القبلة لمخالفة السنة.

وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى: (قوله لمخالفة السنة) اى المؤكدة لانه توارثه الناس فيكره تركه بلا عذر اتقانى (ردالمحتار ص ۱۹۳ ج ۵)

وقال العلامة الطورى رحمه الله تعالى: ويكره ان يذبحها موجهة لغير القبلة لمخالفة السنة فى توجيهها للقبلة والتوكل (تكملة البحر ص ۱۹۰ ج ۸)

وقال فى الهندية : و السنة فى الشاة و البقر ان يذبح كل منهما مضجعا لانه امكن لقطع العروق ويستقبل القبلة فى الجميع كذا فى الجوهرة النيرة (عالمگيرية ص ۲۸۸ ج ۵) والله سبحانه وتعالى اعلم.

حکم قطع شدن گردن در وقت ذبح

سوال : اگر در وقت ذبح کردن مرغ قطع شود حکم آن چیست آیا گوشت آن مکروه میشود یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : قصداً چنین نمودن مکروه است اما بدون قصد کراهت نیست لکن در هر دو صورت گوشت مکروه نمیشود . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۷/ربیع الاول سنه ۹۸ هجری

حکم خریدن گوشت از دکان کافر

سوال : در مردم معروف است که علاوه گوشت دیگر اشیاء خوردنی ونوشیدنی از دست غیر مسلمان حلال است تا در حصه ذبیحه تحقیق نشود که آیا ذبیحه را کدام مسلمان به طریقه اسلامی ذبح نموده وباید از وقت ذبح تا وقت فروخت هندو وکافر تحت مراقبت مسلمان باشد زیرا آنها کفار رانجس می پندارند هندو توسط یک مسلمان گوسفند را ذبح میکند که تا وقت قصابی آن مسلمان نزدش باشد آیا شرعاً این ضروری است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : چونکه اصل در گوشت حرمت است لذا برای حلت چند شرایط است لذا از وقت ذبح تا فروش گوشت مراقبت مسلمان بر او ضروری باشد.

قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى: وفي التتارخانية قبيل الاضحية عن جامع الجوامع لابي يوسف رحمه الله تعالى من اشترى لحما فعلم انه مجوسي واراد الرد فقال ذبحه مسلم يكره اكله اهـ ومفاده ان مجرد كون البائع مجوسيا يثبت الحرمة فانه بعد اخباره بالحل بقوله ذبحه مسلم كره اكله فكيف بدونه تأمل (رد المحتار ص۳۰۳ ج۵) والله سبحانه وتعالى اعلم.

۲۳/شعبان سنه ۹۸ هجری

ذبیحه زن حلال است

سوال : آیا در ذبیحه زن کراهت یا حرمت است یا نیست؟ بینوا توجزوا

الجواب باسم ملهم الصواب : ذبیحه زن بلاکراهت حلال است . والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۳/شوال سنه ۹۸ هجری

حکم گوشت مرغی که گوشت حرام رامی خورد

سوال : توسط ماشین گوشت حیوانات مردار را با شمول گوشت سگ میده میکنند مانند.

پودر وآنرادرغذای مرغ ها خلط میکنند آیا خوردن گوشت چنین مرغ ها جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : خوردن گوشت چنین مرغ حلال است اما بهتر اینست که چنین مرغ تا سه یوم بند شود وغذای حلال داده شود اما اگر توسط عذای حرام ونجس در گوشت انها بدبوئی پیداشده باشد باید تازمانی حبس شود ودانه حلال داده شوند که بدبوئی آن کاملاً ختم شود واگر قبل از زوال بدبوئی ذبح شود گوشت آن حرام است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۳/شوال سنه ۹۸ هجری

زاغ وبوم را شکار نمودن

سوال : آیا شکار نمودن حیوان حرام مانند زاغ وبوم را شوقی جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : قتل نمودن بوم وزاغ ثواب دارد اگر به قصد نشانه برای جهاد باشد ثواب اضافه دارد امابعد از زدن نهادن تا آه وناله کند جواز ندارد باید طریقه خوبی اختیار شود در زودجان دادن آن.

عن عائشة رضی الله عنها ان النبی ﷺ قال: خمس فواسق یقتلن فی الحرم الفارة والعقرب والحدیا والغراب والکلب العقور. (صحیح البخاری ص ۳۰ ج ۱) والله سبحانه وتعالی اعلم

۸/ذی القعده سنه ۹۸ هجری

حکم چوچه شکم حیوان مذبوح

سوال : اگر از شکم حیوان مذبوح چوچه مرده برآید آیا خوردن آن جواز دارد یا خیر ؟ ومعنای (ذکاة الجنین زکوة امّه) چیست ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : حرام است ومعنای (زکوة الجنین زکوة امه) اینست که باید طریقه ذبح چوچه مانند طریقه ذبح مادرش باشد.

قال فی شرح التنویر: وفی منظومة النسفی قوله ان الجنین مفرد بحکمه لم یحلك بذکاة امه لخلاف المصنف ابن وقالا ان تم خلقه اکل لقوله علیه الصلوة والسلام ذکاة الجنین ذکاة امه وحمله الامام علی التشبیه ای کذکاة امه بدلیل انه روی بالنصب ولیس فی ذبح الام اضاعة الولد لعدم التیقن بموته

بگلا وشارک حلال است

سوال : دوقسم مرغابی، سفید ونیله که بقه رامی خورد بعض پرنده ها را نیز می خورد آیا در ذبح آنها هم که در بول وبراز نول میزنند تاسه یوم بند نموده شوند ویا فی الحال با شکار نمودن گوشت آنها حلال باشد شارک نیز دو قسم دارد یکی نول سرخ ودوم نول نیله دارد؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : خوردن این چیز ها فی الحال حلال است تا سه یوم حبس نمودن آنها لازمی نیست . والله تعالی اعلم . ۲۲/ذی الحجه سنه ۹۹ هجری

اصول معرفت حیوان حلال وحرام

سوال : در درنده ها وپرنده ها طریقه معرفت حلال وحرام چگونه است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : درنده، که باشکار تغذیه میشود یا بانجاست وگندگی مانند شیر، دیو، شغال، گربه، شادی، بازالاغ وغیره حرام اند اما آنانکه چنین نباشند حلال اند مانند طوطی، مینا، فاخته، گندشک، مرغابی، کبوتر، آهو، بطک، خرگوش وغیره.والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۲/ذی الحجه سنه ۹۹ هجری

خوردن گوشت خام

سوال : آیا خام خوردن گوشت حیوان حلال وجائز است یا مکروه ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : مدارحل وحرمت آن بر ضرر است اگر گوشت خام مضر جسد باشد حرام درغیر آن حلال است . تحقیق ضرر وعدم ضرر از نظر اطباء نموده شود. والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۰/محرم سنه ۱۴۰۰ هجری

ذبیحه اهل کتاب

سوال : در عصر حاضر اهل کتاب که راهبان دارند معبد ها دارند باقاعده عبادت میکنند نکاح ، جنازه ودیگر امور را طبق مذهب خویش انجام میدهند آیا اینها اهل کتاب پنداشته میشوند وذبیحه آنها که از ممالک ایشان ارسال شود حلال است در این حصه عموماً

(۱) اکثر اهل کتاب در این عصر دهریه اند.
(۲) حیوان را طبق طریقه اسلامی ذبح نمیکنند.
(۳) برآن بسم الله نمی گویند .

جواب : جواب اشکال اول اینست که اینها مسلمان زبانی اند آنها نیزکم نباشد از ملحد و دهری شب وروز کلمات بی حساب کفری را تلفظ می کنند.باوجود آن در ممالک اسلامی گوشت دست انها حلال پنداشته می شود بنابر اینکه درملک مسلمانان اند تاکه دلیل قطعی نباشد.برکافر بودن ذابح بائد فکر نموده شود که مسلمان صحیح العقیده آنرا ذبح نموده.

نیز اگر فکر کنیم که اکثر اهل کتاب دهریه اند پس همه چنین نیستند باید تحقیق شود مانندیکه در ممالک مسلم جواز ندارد در ممالک اهل کتاب نیز جواز ندارد.ابهموا ما ابهم الله

جواب اشکال دوم وسوم نیز همین است که در حصه قصابان مسلمان نیز بعض سخن ها را ترک کنید که آنها در وقت ذبح دشنام زنند وکیف ما اتفق چاقو را کش میکنند یک حیوان را در خیز ولغت بمانند بر دیگری شروع میکنند اما تا زمانیکه در حصه کدام یکی یقین ذبح غیر اسلامی یا قصداً ترک تسمیه نباشد باید ذبیحه اورا حلال قرار دهید در کتب فقه تصریح آن موجود است اگر مذبوح کتابی بیاید خوردن آن حلال است نیز اگر در محضر مسلمان ذبح کند وتسمیه رابه سمع او نرساند نیز حلال است . البته اگر در حضور مسلمان با گرفتن اسم غیرالله ذبح کند یعنی مسلمان در آن وقت از او اسم غیرالله رابشنود ذبیحه حرام است .

قال فی التنویر : وشرط کون الذابح مسلما حلالا خارج الحرم ان کان صیدا او کتابیا ذمیا اوحربیا.

وقال الامام الحصکفی رحمه الله تعالی : الا اذا سمع منه عند الذبح ذکر المسیح(ردالمحتار ص۳۰۰ ج۵)

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی : وفی التتارخانیة قبیل الاضحیة عن جامع الجوامع لابی یوسف رحمه الله تعالی من اشتری لحما فعلم ان مجوسی واراد الرد فقال ذبحه مسلم یکره اکله اهو مفاده ان مجرد کون البائع مجوسیا یثبت الحرمة فانه بعد اخباره بالحل بقوله ذبحه مسلم کره اکله فکیف بدونه تامل (ردالمحتار ص۳۰۰ ج۵)

وقال العلامة الطوری رحمه الله تعالی : قال فی الهدایة الکتابی اذا اتی بالذبیحة مذبوحة اکلها فلو ذبح بالحضور فلابد من الشرط وهو ان لایذکر غیر اسم الله (تکملة البحر ص۳۰۰ ج۸)

وقال ایضا: و فی شرح الطحاوی و ذبیحة اهل الکتاب انما توکل اذا اتی بها ملبوحة و ان ذبح بین یدیك فان سمی الله تعالی لا باس باکلها و کذا اذا لم یسمع منه شیء وان سمی باسم المسیح و سمعه منه فلا یوکل (تکملة البحر ص۱۹۰ ج۸)

وقال الامام الکاسانی رحمه الله تعالی: ثم انما توکل ذبیحة الکتابی اذا لم یشهد ذبحه و لم یسمع منه شیء او سمع و شهد منه تسمیة الله تعالی وحده لانه اذا لم یسمع منه شیئا یحمل علی انه قد سمی الله تبارک و تعالی وجرد التسمیة تحسینا للظن به کما بالمسلم ولو سمع منه ذکر اسم الله تعالی لکنه عنی بالله عزوجل المسیح علیه الصلوٰة والسلام قالوا توکل لانه اظهر تسمیة هی تسمیة المسلمین الا انه اذا نص فقال بسم الله الذی هو ثالث ثلاثة فلا تحل و قد روی عن سیدنا علی رضی الله عنه قد احل الله ذبائحهم وهو یعلم مایقولون فاما اذا سمع منه انه سمی المسیح لا توکل ذبیحته کذا روی سیدنا علی رضی الله عنه ولم یرو عنه غیره خلافه فیکون اجماعا (بدائع الصنائع ص۴۶ ج۵)

علاوه ازین نزد امام شافعی رحمه الله تعالی متروک التسمیة عمداً حلال است پس آنرا خرق اجماع گفتن چه حیثیت دارد ؟ بنا بر تفصیل مذکور گنجایش تناول گوشت وارد شده از دیار اهل کتاب بنظر می رسد اگر که احتیاط اولی باشد.

امیدوارم با مطالعه این تحریر اصلاح فرمائید. بینوا بیانا شافیا توجروا اجرا وافیا

الجواب باسم ملهم الصواب: قال العلامة الالوسی رحمه الله تعالی: والحق عندی ان المسالة اجتهادیة و ثبوت الاجماع غیر مسلم ولو کان ما خرقه الامام الشافعی رحمه الله تعالی واستدلاله علی مدعاه علی سمعت لا یخلو عن معانة (روح المعانی ص۲۰ ج۸)

وقال الامام النووی رحمه الله تعالی: (فرع) فی مذاهب العلماء فی التسمیة علی ذبح الاضحیة وغیرها من الذبائح وعلی ارسال الکلب والسهم وغیرهما الی الصید

مذهبنا انه سنة فی جمیع ذلك فان ترکها سهوا او عمدا حلت الذبیحة ولا اثم علیه قال العبدری و روی هذا عن ابن عباس و ابی هریرة و عطاء و قال ابو حنیفة التسمیة شرط للاباحة مع الذکر دون النسیان و هذا مذهب جماهیر العلماء وعن اصحاب مالك قولان (اصحهما) کمذهب ابی حنیفة (والثانی) کمذهبنا و عن احمد ثلاث روایات (الصحیحة) عندهم والمشهورة عنه ان التسمیة شرط للاباحة فان ترکها عمدا او سهوا فی صید فهو میتة (والثانیة) کمذهب ابی حنیفة (والثالثة) ان ترکها علی ارسال السهم ناسیا اکل وان ترکها علی الکلب والفهد لم یوکل قال وان ترکها فی ذبیحة سهوا حلت مع

ان ترکہا عمدا لعنه روایتان. وقال ابن سیرین وابو ثور وداود لاتحل سواء ترکہا عمدا او سهوا هذا نقل العبدری وقال ابن المنذر عن الشعبی ونافع کمذهب ابن سیرین قال وممن اباح اکل ما ترک التسمیة علیه ابن عباس وابو هریرة وسعید بن المسیب وطاؤس وعطاء والحسن البصری والنخعی وعبد الرحمن بن ابی لیلی وجعفر بن محمد والحکم وربیعة ومالک والثوری واحمد واسحق وابو حنیفة رحمهم الله (المجموع ص۴۰۰ ج۸)

وقال ایضا: (فرع) ذبیحة اهل الکتاب حلال سواء ذکروا اسم الله تعالی علیها ام لا لظاهر القران العزیز هذا مذهبنا ومذهب الجمهور وحکاه ابن المنذر عن علی والنخعی وحماد بن سلیمان وابی حنیفة و احمد واسحق وغیرهم فان ذبحوا علی صنم او غیره فلم یحل قال ابن المنذر وقال عطاء اذا ذبح النصرانی علی اسم عیسی فکل قد علم الله انه سیقول ذلک وبه قال مجاهد ومکحول وقال ابو ثور اذا سمعوا الله تعالی فکل وان لم یسموه فلا تاکل وحکی مثله عن علی وابن عمر وعائشة قال ابن المنذر واختلفوا فی ذبائحهم لکنائسهم فرخص فیه ابو الدرداء وابو امامة الباهلی والعرباض بن ساریة والقاسم بن مخیمرة وحمزة بن حبیب وابو مسلم الخولانی وعمر بن الاسود ومکحول وجبیر بن نفیل واللیث بن سعد وکرهه میمون بن مهران وحماد والنخعی ومالک والثوری واللیث وابو حنیفة واسحق وجمهور العلماء ومذهبنا تحریمه وللسبق ذلک فی باب الاضحیة وقالت عائشة لاتاکله.

(فرع) ذکرنا ان مذهبنا تحریم ذکاة نصاری العرب بنی تغلب وتنوخ وبهراء وبه قال علی بن ابی طالب وعطاء وسعید بن جبیر واباحها ابن عباس والنخعی والشعبی وعطاء الخراسانی والزهری والحکم و حماد وابو حنیفة واسحق بن راهویه وابو ثور دلیلنا ما ذکره المصنف.

(فرع) ذبائح اهل الکتاب فی دار الحرب حلال کذبائحهم فی دار الاسلام وهذا لاخلاف فیه ونقل ابن المنذر الاجماع علیه. (المجموع ص۸۰ ج۹)

وقال العلامة القرطبی رحمه الله تعالی: السادسة. واما ذبیحة نصاری بنی تغلب وذبائح کل دخیل فی الیهودیة والنصرانیة. فکان علی رضی الله عنه ینهی عن ذبائح بنی تغلب لانهم عرب ویقول انهم لم یتمسکوا بشیء من النصرانیة الا بشرب الخمر وهو قول الشافعی وعلی هذا فلیس ینهی عن ذبائح النصاری المحققین منهم و قال جمهور الامة ذبیحة کل نصرانی حلال سواء کان من بنی تغلب او غیرهم وکذلک الیهودی واحتج ابن عباس رضی الله عنهما بقول تعالی (ومن یتولهم منکم فانه منهم) فلو لم تکن بنو تغلب من النصاری الا تولیهم ایاهم لاکلت ذبائحهم. (الجامع لاحکام القرآن ص۷۸ ج۲)

وقال الامام الاجل ابن العربی رحمه الله تعالی: وقد قلت لشیخنا ابی الفتح المقدسی: انهم یذکرون غیر الله فقال لی هو من آبائهم وقد جعلهم الله تبعا لمن کان قبلهم مع علمه بحالهم (احکام القرآن ص ج ۲)

وقال الشیخ محمد بن یوسف ابو حیان رحمه الله تعالی: والظاهر حل طعامهم سواء سموا علیه اسم الله ام اسم غیره وبه قال عطاء والقاسم بن مخیمرة والشعبی وربیعة ومکحول واللیث وذهب الی ان الکتابی اذا لم یذکر اسم الله علی الذبیحة وذکر غیر الله لم تؤکل وبه قال ابو الدرداء وعبادة بن الصامت وجماعة من الصحابة وبه قال ابو حنیفة وابو یوسف ومحمد وزفر ومالک وکره النخعی والثوری اکل ما ذبح واهل به لغیر الله (البحر المحیط ص ج ۳)

وقال القاضی محمد ثناء الله العثمانی رحمه الله تعالی: مسالة: لو ذبح یهودی علی اسم عزیر ونصرانی علی اسم عیسی لا یحل اکله عمدا قال فی الکفایة انما یحل ذبیحة الکتابی فیما اذا لم یذکر وقت الذبح اسم عزیر او اسم المسیح واما اذا ذکر فلا یحل کما لا یحل ذبیحة المسلم اذا ذکر وقت الذبح اسم غیر الله تعالی لقوله تعالی وما اهل به لغیر الله ولحال الکتابی فی ذلک لا یکون احل من حال المسلم.

وقال البغوی اختلف العلماء فی هذه المسالة قال ابن عمر لا یحل وذهب اکثر اهل العلم الی انه یحل وهو قول الشعبی وعطاء والزهری ومکحول سئل الشعبی وعطاء عن النصرانی یذبح باسم المسیح قال یحل فان الله تعالی قد احل ذبائحهم وهو یعلم ما یقولون وقال الحسن اذا ذبح الیهودی او النصرانی فذکر اسم غیر الله تعالی وانت تسمع فلا تاکله واذا غاب عنک فکل فقد احل الله لک.

قلت والصحیح المختار عندنا هو القول الاول یعنی ذبائح الکتابی تارکا للتسمیة عامدا او علی غیر اسم الله تعالی لا یوکل ان علم ذلک یقینا او کان غالب حالهم ذلک وهو محمل النهی عن اکل ذبائح نصاری العرب ومحمد القول علی رضی الله عنه لا تاکلوا من ذبائح نصاری بنی تغلب فانهم لم یتمسکوا من النصرانیة بشیء الا بشرب الخمر فلعل علیا رضی الله عنه علم من حالهم انهم لا یسمون الله عند الذبح او یذکرون علی غیر اسم الله تعالی فکذا حکم نصاری العجم ان کان عادتهم الذبح علی غیر اسم الله تعالی غالبا لا یوکل ذبیحتهم ولا شک ان النصاری فی هذا الزمان لا یذبحون بل یقتلون بالوقذ غالبا فلا یحل طعامهم (التفسیر المظهری ص ج ۳)

از تحریرات مذکوره امور ذیل ثابت شد:

(۱) قول حلت امام شافعی رحمه الله تعالی را در متروک التسمیة عمداً خرق اجماع قرار دادن محل نظر است مخالفت نمودن چنین امام جلیل القدر قرین قیاس نیست قبل از او از

صحابه رضی الله عنهم وتابعین وائمه مذاهب نیزچنین قول منقول است.

(۲) بعض شوافع ترک تسمیه عمداً وخوردن چنین ذبیحه را مکروه گفته اند که مراداز آن کراهت تنزیهی است.

لان كراهة التحريم تنافي الحلة وهي ثابتة عندهم بلاخلاف. على انهم يمكرون درجة كراهة التحريم بين الحرام وكراهة التنزيه كما يمكرون درجة الواجب بين الحرام والمستحب.

(۳) ذبیحه نصاری برای تام مانند بنی تغلب را حضرت علی ﷺ حرام قرار داد اما جمهور قائل حلت آن اند.

(٤) اگر نصرانی در وقت ذبح اسم حضرت عیسی علیه السلام را بگیرند باز هم ذبیحه حلال است زیرادر عقیده انها مصداق الله وعیسی یک چیز است اگر الله بگویند مرادانها عیسی علیه السلام باشد واگر عیسی بگویند نیز مراد آنها الله میباشد پس اگر اسم الله تعالی را بگیرند یا اسم عیسی علیه السلام را ذبیحه آنها حلال است این دلیل آنها قوی بنظر رسد اما معهذ جمهور آنرا حرام قرار داده اند.

(۵) کتابی قصداً اسم الله تعالی را ترک نمود اما اسم غیر الله را نیز نگرفت در حلت ان اختلاف است عندالجمهور حلال است، پس ثابت شد که در عمداً ترک تسمیه نسبت به فعل مسلم فعل کتابی اهون است عند الجمهور اول حرام است وثانی حلال.

علاوه از این متروک التسمیه جاهلاً حلال است دوهم اینکه علم اهلیت ذابح شرط نیست (ردالمحتار) شخصاً من از پاکستان تا روم مراکز نصارادادیدم وتحقیق نمودم که بوقت ذبح بسم الله نمیگویند واسم حضرت عیسی علیه السلام را نیز نمیگیرند بنا بر این تفصیل اندک امکان دارد مگر از تحقیق معلوم میشود که ذبح با طریقه اسلامی را ضروری نمی پندارند با کدام شکل دیگر زدن سر حیوان را کافی میپندارند واین معمول انهاست گردن مرغ رامی کنند که ذبیحه آنها در موقوذه حرام داخل است درسوال تحریرات درحصه ذبح در ممالک اسلامی فقط احتمالات است یا جزئیات معدودی در صورتیکه نزد اهل کتاب این وقائع عموم وحقائن است فافترقا.والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۷/رجب ۱۳۵۱هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

الذكاة ما بين اللبة واللحيين (الحديث)

الجَوهرةُ الفَردَة

فی حکمِ الذَبحِ فوق العُقدَة

«حلت حیوان ذبح شده فوق العقده در این مورد فیصله طبق حدیث، فقه عقل وتجربه ها»

الجوهرة الفردة

تاریخ تالیف : ۲۸/ ذی الحجه، سنه : ۱۳۷۲هجری

طبع اول : ۲۳/ جمادی الثانیه سنه ۱۳۷۹هجری.

مندرجات :

- دلائل مستحلین ومحرمین
- توقف علامه ابن عابدین رحمه الله تعالی
- توقف حکیم الامة رحمه الله تعالی
- اختیار توقف امداد المفتین
- مشاهده مؤلف رحمه الله تعالی وطبق آن فتوی بر حلت
- مشاهده حضرت سهارنپوری وطبقه آن فتوی بر حلت.
- رجوع حکم الامت رحمه الله تعالی از توقف وفتوی دادن بر حلت.

تحقیق ذبح فوق العقده

سوال : آیا با ذبح فوق القعده ازنگاه شرع ذبیحه حرام میشود یا خیر در پرتو شریعت این مسئله را توضیح نمائید؟ بینوابالبرهان توجرواعندالرحمن.

الجواب باسم ملهم الصواب : در این مورد فقهاء کرام اختلاف دارند.

مستحلین عموم حدیث : (الذکاة ما بین اللبة واللحیین) در کتب فقه عبارت مبسوط از (الذبح ما بین اللبة واللحیین) استدلال نموده اند وقایلین حرمت حدیث : (افر الاوداج بما شئت) تخصیص میدهند زیرا اوداج اسم جمع است که اقل درجه آن سه است وبا ذبح فوق العقده سه رگ قطع نمیشود لذا حرام است .

عبارت جامع صغیر : (لا بأس بالذبح فی الحلق کله وسطه واعلاه واسفله)

وعبارت تنویر الابصار : (وذکاة الاختیار ذبح بین الحلق واللبة) .

نیز موید آنست زیرا بالای عقده حلق نیست :

الحلق فی الاصل الحلقوم کما فی القاموس ای من العقدة الی مبدأ الصدر (ردالمحتار ج ۵) لذا قائلین حرمت فکر دارند که حدیث : (الذکاة ما بین اللبة واللحیین) وعبارت مسبوط : (الذبح ما بین اللبة واللحیین) مقید است با تحت العقده .

مستحلین میگویند که باذبح فوق العقده عروق منقطع میشود وعبارت جامع صغیر وتنویر نیز فوق العقده را شامل میباشد مانندیکه اطلاق (حلق) بر ما فوق العقده نیز میشود.

وکلام التحفة والکافی وغیرهما یدل علی ان الحلق یستعمل فی العنق بعلاقة الجزئیة فالمعنی بین مبدا الحلق ای اصل العنق کما فی القهستانی (ردالمحتار ج ۵)

عبارت جامع صغیر : (لا بأس بالذبح فی الحلق وسطه واعلاه واسفله والاصل فیه قوله علیه الصلوة والسلام الذکاة ما بین اللبة واللحیین) دلیل واضح است براینکه لفظ حلق مافوق العقده را شامل است .

ازتفصیل مذکور دانسته میشود که اختلاف بنا بر این ست که آیا با ذبح فوق العقده عروق منقطع میشود یاخیر ؟

علامه شامی بعد از بحث میفرماید از اهل تجربه پرسیده شود یا مشاهده شود که آیا با ذبح فوق العقده عروق منقطع میشود یا خیر؟

همین است نظریه امداد المفتین وامداد الفتاوی بنده کله گاو مذبوحه راخواستم دیدم که علقوم مری هردو بر عقده خاتمه می یابند باذبح نمودن فوق العقده منقطع نمیشوند.

بظاهر از آن تائید قائلین حرمت میشود چراکه نزد امام مالک رحمه الله قطع عروق اربعه

حلقوم، مری وودجین شرط است.

نزد امام احمد وشافعی رحمه الله تنهاحلقوم ومری را قطع نمودن ضروری است.

وبر قول امام ابویوسف رحمه الله قطع نمودن حلقوم، مری واحدالودجین واجب است.

امام محمد رحمه الله میفرماید وقتیکه حصه اکثر هریکی از عروق اربعه قطع شود کافی است.

یک روایت امام صاحب امام محمد رحمه الله است وقول مختار ومفتی به امام صاحب اینست که بلاتعین قطع سه عروق ضروری است علاوه قول مختار امام صاحب همه ائمه باشمول امام صاحب در یک روایت قطع مری وحلقوم را ضروری میپنداراند وبر قول مختار ومفتی به اولاً قطع سه عروق ضروری است ودر ذبح فوق العقده تنهاودجین قطع شود حلقوم ومری منقطع نشود لذا مذبوح فوق العقده بالاتفاق حرام است.

اما بعد از نظر غائر معلوم میشود که با ذبح فوق العقده نیز عروق اربعه قطع شود بنا بر چند وجوه.

(۱) مراد از قطع قطع العروق من الوسط نیست بلکه قطها من الراس او من الصدر است.

قال المقدسی قوله لم یحصل قطع واحد منهما ممنوع بل خلاف الواقع لان المراد بقطعها فصلهما عن الرأس اوعن الاتصال باللبة۔ آه (ردالمحتار ج۵)

ومراد از و ذبح فوق العقده انفصال العروق الاربعة عن الرأس است.

(۲) واگر مراد از قطع قطع العروق من وسطها باشد بازهم در صورت ذبح فوق العقده مری وحلقوم قطع میگردد حلقوم بنا بر اینکه حلق اگر که حقیقتاً بر عقده ختم شود اما اطلاق حلق وحلقوم بر مافوق العقده نیز شود طبقیکه بیان کردیم۔

در اشتراط قطع حلقوم چند قرائن برعموم حلقوم :

(۱) حدیث : الذکاة ما بین اللبة واللحیین۔

(۲) عبارة جامع الصغیر : لا بأس بالحلق کل وسطه واعلاه واسفله الاصل فیه قوله علیه الصلوٰة والسلام الذکاة ما بین اللبة واللحیین۔

(۳) عبارت مبسوط : الذبح ما بین اللبة واللحیین .

(٤) مراد از قطع حلقوم توجيه اخراج الروح است واين مقصد باقطع مافوق العقده نيز حاصل ميشود.

وباذبح فوق العقدہ مري از ينجهت قطع شود كه بر عقده حلقوم ومری متحد شوند وسوراخ مافوق العقده مجموعه مري وحلقوم باشد وآن سوراخ كارهردو را انجام دهد مجرى نفس وعلف هر دو همين است لذا قطع آن شامل باشد بر قطع مری عدم انقطاع مری وقتی لازم آيدكه سوراخ مرى نزد عقده كاملاً بند ميشود وسوراخ مافوق العقده را شامل نمى باشد.

پس وقتيكه سوراخ مافوق العقده شامل است بر مرى وظيفه مرى را نيز انجام ميدهد وبا قطع آن همون مقصد حاصل ميشود كه با قطع مرى حاصل مى شود يعنى قطع مجرى النفس للتوحيه فى اخراج الروح هيچ توجيه نباشد كه قول نموده باشد بر عدم انقطاع مرى وشرط ذبح تحت العقده را ازنزد خود اضافه نموده در حاليكه در كلام الله وكلام رسول الله اين قيد نیامده است .

(عموم الذكاة مابين اللبة واللحيين) دليل است كه در ذبح فوق العقده همه عروق منقطع ميشود كه قطع نمودن آن ضرورى است.

لذا ذبيحه فوق العقده با اتفاق همه ائمه رحمهم الله حلال است.

اگرفرضاً قطع مرى را مستقلاً تسليم كنيم باز هم بنا بر قول مفتى به ومختار امام صاحب عروق ثلاثه حلقوم وودجين منقطع ميشود.

(۳) فرض محال اگر حلقوم ومرى را تا عقده تسليم كنيم وما فوق العقده يكى انها را نيز تسليم نكنيم باز هم نظر به حديث حلت ذبيحه فوق العقده ثابت ميشود زيرا كه عموم الذكاة مابين اللبة واللحيين آنرا شامل ميباشد واو فر الاوداج با آن منافى نيست چراكه درجه اقل اوداج ثلاثه باشد وعروق ثلاثه فوق العقده نيز موجود است يک سوراخ مجراى علف ونفس ودو ودجين.

در حديث ذكرعروق ثلاثه مطلقا آمده حلق ومرى ذكر نشده مراد از عروق است كه با قطع آن توجيه فى اخراج الروح وانهار الدم ميباشد.

پس اگراطلاق حلق ومرى برمافوق العقده نشود باز هم بهر كيف عرق موجود است كه

قطع آن باعث توحیه فی اخراج الروح میگردد لذا در حالت فوق العقده عروق ثلاثه منقطع میشود پس ذبیحه حلال میباشد. فقط. وهذا ما جاء فی فهمی هذا الفقیر والعلم عند الله اللطیف الخبیر.

رشید احمد / ۲۸/ذی الحجه ۷۲ هجری

* * * * * * * * *

الحاق

شش سال بعد ازین تحریر فتاوی مولانا خلیل احمد سهانفوری رحمه الله مطابق فتوی بنده بنظرم رسید که بر آن فیصله آخر حکیم الامت رحمه الله نیز موجود بود.فالحمد لله علی ذلک. مضمون امداد الفتاوی درج ذیل است.

سوال : جناب حضرت مولانا مولوی محمد اشرف علی صاحب سلمکم الله تعالی :

السلام علیکم ورحمة الله مطلب که آنچه در بارهء مذبوحه فوق العقده فتوی او شان باشد از ان مطلع فرمودند و ازمولانا خیل احمد صاحب نیزجواب خواستانیده شده است،وازمدرسه دیوبند شریف نیزجواب به این الفاظ :

(القول بالله التوفیق حل المذبح فوق العقدة هو الراجح روایةً ودرایةً - فقط والله تعالیٰ اعلم.

کتبه الاحقر عزیز الرحمٰن عفی عنه مفتی دار العلوم دیوبند

آمده است اکنون آنچه بنظر او شان موجب شریعت غراء آمده است ارسال داشته باشند تاعند الله مأجور وعندالناس مکشور بوده باشند.

نقل تحریر حضرت مولانا خلیل احمد صاحب مدظله العالی :

محترم جناب حاجی شیر محمد صاحب اسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ! تحریر فریقین در مسئله ذبح فوق العقده رسید که سالهای سال بر آن بحث نموده شد تحقیق چنین است :

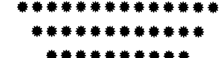
اگر ذبح فوق العقده باشد پس حلقوم ومری قطع نمیشود درست نیست منشای آن عدم تجربه است بنگرید حلقوم منتهی نشده برعقده بلکه از طرف سرتا بالا رفته لذا این دعوه که :

نهایت تعجب انگیز است واو چنین قول است که تائید آن از کتاب الله وسنت رسول الله نیامده بلکه حدیث الذکاة مابین اللبة واللحیین مصدق انست در این مورد مولانا محمد سعید تحریر کامل درج نموده اما جهت اطمینان شما چند سطر را از مبسوط شمس الائمه سرخسی نقل میکنم :

وان نحر البقرة حلت ویکره ذلك کما بینا ان السنة فی البقر الذبح قال الله تعالیٰ ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة بخلاف الابل فالسنة فیه النحر وهذا لان موضع النحر من البعیر لا لحم علیه وما سوی ذلك من حلقه علیه لحم غلیظ فکان النحر فی الابل اسهل فاما فی البقر اسفل الحلق واعلاه فی اللحم علیه سواء کما فی الغنم فالذبح فیه ایسر والمقصود تسییل الدم والعروق من اسفل الحلق الی اعلاه فالمقصود یحصل بالقطع فی ای موضع کان منه فلهذا حل وهو معنی قوله ﷺ الذکاة ما بین اللبة واللحیین ولکن ترك الاسهل مکروه فی کل جنس لما فیه من زیادة ایلام غیر محتاج الیه(مبسوط جزء ۲ کتاب الذبائح)

الجواب من اشرف علی : بنای دلیل حلت وحرمت در ذبح فوق العقده در این است که آیا مری وحلقوم قطع شود یا خیر مشاهده ثابت نمود که قطع شود پس حکم داده شود بر حلت قبلاً بنده حکم حرمت آنرا نموده بود لذا از آن حکم رجوع نمودم.

۲۳/ذیقعده ۱۳۳۹هجری (ترجیح خامس ص ۱۲۲)



بسم الله الرحمن الرحيم

((أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبٰتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِّنَ الْجَوَارِحِ (القرآن)

حُرْمَةَ المقعَاص برَمْيَةِ الرّصَاص

((جواب یک تحریر در حصه حلت شکار با مرمی تفنگ اثبات حرمت با نصوص قرآن، حدیث، فقه ودلائل عقلیه))

بحث مفصل بر شکار تفنگ

سوال: شخصاً بنده در این مورد اشتباه دارم که آیا شکار با تفنگ مانند حکم مرمی بالسهم وبا شروط المعهوده حلال است ویا حرام با دلائل مایانرا مطلع سازید وتحت دلائل به موجب فانظر الی ماقال ولاتنظر الی من قال فیصله صادر کنید باوجودیکه از دلایل ذیل حلت آن بنظر می رسد :

(۱) قل احل لكم الطيبت وما علمتم من الجوارح مكلبين تعلمونهن مما علمكم الله فكلوا مما امسكن عليكم واذكروا اسم الله عليه الاية.

ماده جوارح جرح است در تفسیر آن نزد امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی زخم و خروج دم با شکار کلب شرط است که از آن دانسته میشود که در ذبح اضطراری مدار حل خروج الدم است واین سخن در تفنگ به درجه کمال موجود است.

(۲) در حصه معراض حدیث عدی بن حاتم رضی الله تعالی عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: كل ما خزق وما اصاب بعرضه فقتل فانه وقيذ فلا تأكله (بخاری ج ۲ص۸۲۳)

در منجد آمده است : خزقه بالرمح طعنه طعنا خفيفا

(۳) ما انهر الدم وذكر اسم الله فكل ليس السن والظفر الحديث (بخاری ج ۲)

این حدیث در حصه ذبح اختیاری ست که در آن استثنای سن وظفر معلوم میشود که در ذبح اختیاری علاوه انها را لدم خصوصیت اله را نیز دخل باشد بخلاف اضطرار که در آنجا خصوصیت اله معتبر نیست مدارحل فقط انها را لدم است (بأی آلة كان) زیرا اگر با دندان

وناخن بازوسگ اگر (عندالقدرة علی الزکوة الاختیاریه) ودجین مری وحلقوم کدام حیوان قطع شود باز هم حرام است وعند الاضطرار مثلاً در وقت شکار اگر بادندان وناخن باز ویا سگ خروج الدم موجود شود پس حلال است.

فهمیده شد که در ذبح اختیاری خروج الدم مع خصوصیة الآله ضروری است ودر اضطراری فقط خروج الدم کافی است . البته این ضرور معلوم نمودن در کارست که موت منسوب باشد بسوی جرح وخروج الدم نه بطرف دق وثقل کما یدل علیه لفظ الجوارح فی کتاب الله.

اگر دق وثقل موجب موت گردد باوجود خروج مقدار قلیل خون حلال نباشد.صرح به قاضیخان فی فتاواه، وسائرالفقهاء رحمهم الله تعالی :

صاحب هدایه قانون نهاده : والاصل فی هذه المسائل ان الموت ان کان مضافا الی الجرح بیقین کان حلالا وان کان مضافا الی الثقل بیقین کان حراما وان وقع الشك ولا یدری مات بالجرح او بالثقل کان حراما احتیاطا (کتاب الصید)

پس دیده میشود در تفنگ با وجودیکه زخم وانهار الدم کامل است.آیا در اینجا موت مضاف الی الثقل والدق هست یا خیر ؟

ازتجربه ومشاهده ثابت است که در وقت خوردن مرمی محسوس هم نشود وقتیکه خون را دید یا از زخم درد شروع شد قطعا علم نداشته باشد که من با مرمی خوردم این عجیب دق وثقل است که مرمی خوردن را محسوس نکند بلکه این دلیل است بر تیزی آن اضافه از حد.

این نیز مشاهده است اگر یک تخته را چنین ایستاد کنیم که بافشار اندک بیفتد اگر آن را با تفنگ بزنید مرمی از او خارج میشود اما تخته نیفتد.

اگر دق عنیف می بود طبقیکه علامه شامی در کتاب الصید تحریر نموده پس قایم ماندن تخته چگونه ممکن باشد فهمیده شد که موت در تفنگ مضاف شده بسوی زخم.

(٤) شامی : ج : ٥ کتاب الذبائح : وفی المنح عن الکفایة ان سال بها الدم تحل وان تحمد لا.

وقتیکه ذبح اختیاری بالناردرست شد کما تدل علیه هذه العبارة پس جواز اضطراری بطریق اولی درست است .

این نیز تجربه شده تا زمانیکه مرمی مانند انگار سرخ باشد هنوز حد رفتار او قائم میباشد

وقتیکه سرد شود بیفتد در آب هیچ پیش روی کرده نمیتواند دانسته شد که مرمی در وقت اصابت با حیوان مانند انگار باشد که در آن حدت وحرارت میباشد پس این در حکم اخراج دم میباشد در غیر آن در صورت سرد شدن بادق وثقل محض آن قطعاً کدام نفس نمیرد کماهو مشاهد.

(۵) امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی در قتل بالمثقل قصاص راواجب نمیکند جارحه بودن اله را ضروری میداند باوجود آن در هدایه وغیره آمده اگر کسی را با چو ب‌تراز و میزان بزند وزخمی کند و از آن خون بر آید پس موجب قصاص میباشد.

باوجودیکه در آنجا جهت (مایدرء بالشبهات احتیاطاً) در آن سقوط میباشد نه وجوب در اینجا باذبح اضطراری وسهم وحیوان شکاری حیوان زخمی شده در حلت رخصت گردیده ودر این رخصت تساهل فی الشروط منظور نظر میباشد.

این دلیل نیست تنها تبرعاً تقدیم گردیده است :

(۶) در عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم عادة تیر معراض سگ ،باز وغیره عادت بود در شکار از اینجا تسهیلاً بشرط الجرح در این چیزها حیوانات شکار شده در حکم حلال گرفته مشیدند.

ونزول ما علمتم می گردید : "ولوطعنت فی فخذها لأجزأ عنك رواه الترمذی" ارشاد شده.

باوجودیکه در شکار این چیزها (الدال علی الذكاة الاختیاریة غالب الحصول) میباشد . موت فوری در اینها نباشد اخراج دم نیز ناقص میباشد.

پس از کبوتر گرفته تا به آهو شکار با تفنگ میشوند که در آنها قدرت علی الذکاة الاختیاریة شاذ نا در میباشد واخراج الدم نیز کامل میباشد.

پس باوجود این ضرورت شدیده تمیز الدم المفسوح باکمل وجه وهوالمقصود را حرام قرار دادن که بر این معنی است که در این عصر مردم از رخصت خداوندی متمتع نشوند.

این درست است که بلاوجه در عصر جدید وبا آلات جدیده در احکام ترمیم نمودن الحاد وزندیقیت است وخلاف عبارات وارشادات فقهای کرام نافذ نمودن کدام حکم نیز خالی از فتنه نباشد لیکن در موجودیت دلائل شرعی تحت اصول مقرره فقهای کرام فکر نمودن بر کدام مسئله نیز قابل ملامت است غور وفکر نکردن بر آلات جدید وضروریات زمانه وقیاس

نمودن مرمی تفنگ بر بندقه طین سبک دوش شدن شان علماء نیست.

بازهم در تفنگ تنها با مرمی وبرچه شکار نشود بلکه با مرمی نوکدار نوک کار توس که کم از نوک مقراض نیست همه را در یک حکم گرفتن چگونه درست باشد. این خیالات بادلائل فوق تحریر نموده شد شمایان بعد از فکر در آن مایان را باجواب سر فراز سازید بلکه یکبار هر آئینه بر کنونشن علماء پاکستان مغربی تشریف آورده ممنون سازید شرکت شمایان نهایت ضروری است. **والسلام**

محمود عفاالله عنه مفتی مدرسه قاسم العلوم ملتان

الجواب باسم ملهم الصواب : مراد این تحریر تقریباً مانند تحریر مودودی صاحب در رسائل ومسائل صفحه ۱۰۶ هست پس آن تحریر مودودی صاحب نیز زیر بحث قرار داده شود اولاً آن جملات (۱) رانقل نموده که ضرورت است بر بحث نمودن بر آن :

(۱) حیرت است مرا از کجا معلوم کردید که بر حرمت شکار تفنگ ائمه اربعه متفق اند آیا در عصر ائمه اربعه تفنگ ایجاد شده بود پس مسائل استنباطی از کدام مسئلهء تخریج شدهء ائمه واخراج حکم از آن چیزی وحکم فقهاء بعدی چیزی دیگری است .

(۲) قسم دوم یعنی حیوان ذبح اضطراری در اختیار ما نمیباشد مثلاً حیوان دشتی ویا حیوان اهلی که ترور شود ودر حکم وحشی می آید یا حیوانیکه در چاه افتیده باشد که بر آن شرط طریقهء مقررهء زکوة أداء نگردد یا حیوانیکه بناء بر کدام علت قریب المُوت باشد وتا یافتن چاقو جان دهد.

(۳) در قسم سوم یعنی ذبح اختیاری ضرور است که با الهء تیغ دار حلقوم آن تاحد نرخره قطع شود وریشه های بریده شود و دوم یعنی ذبح اضطراری در حیوان آنقدر خرق کافی ست که از آن خون برآید.

در این سلسله نصوص را از کتاب وسنت بالترتیب درج نموده ایم :

(۱) - احل لکم الطیبٰت وما علمتم من الجوارح - الخ

(۲) - کل ما خزق وما اصاب بعرضه فقتل فانه وقیذ فلا تاکه(متفق علیه)

(۳) رافع بن خدیج میفرماید عرض نمودم یارسول الله صلی الله علیه وسلم فردا بادشمن مقابه داریم وچاقو نباشد تا حیوان را با آن ذبح کنم آیا با پارچه چوب بانس ذبح کنیم رسول

الله صلی الله علیه وسلم فرمود: ما انهر الدم وذکر اسم الله فکل لیس السن والظفر (متفق علیه)

ازینجا معلوم شد که شئ اصلی آن آله نیست که از آن کارگرفته شود بلکه در تکمیل زکوة وذبح تنها این است که خون ریختانده شود در تائید آن حدیث حضرت عدی بن حاتم رضی الله عنه که پرسید : یارسول اگر کسی از ما شکار را بیا رد ونزدش چاقو نباشد آیا با پتره، چوب تیغ دار آنرا ذبح کند ؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود : (امرر الدم بما شئت واذکر اسم الله).

(٤) لو طعنت فی فخذها لاجزأ عنك (ترمذی، ابوداؤد، نسائی، ابن ماجه، دارمی)

از اینجا ثابت شد که شئ اصلی آن نیست که از آن کار گرفته شود بلکه تنها باکوبیدن پاره کردن جسد است که خون را از آن جاری کند.

(۵) کعب بن مالک رضی الله تعالی عنه میفرماید گوسفندان مادر مقام سلع میچرید یک کنیز مادید که یک گوسفند میمیرد پس علی الفور یک سنگ رامیده کرد وتوسط آن او را ذبح کرد رسول الله ﷺ اجازه داد به خوردن آن (بخاری)

(۶) عطاء بن یسار میفرماید شخص از بنی حارثه نزدیک احد در یک وادی شتر چرانی میکرد دید که یک شتر در حالت جان دادن است چیزی را نیافت که شتر را بدان ذبح کند یک میخ خیمه را گرفت وآن را در گلوئی شتر کوبید تا آنکه از آن خون ریخت پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم را مطلع ساخت رسول الله اجازه داد بر خوردن آن (ابوداؤد، موطا)

(٤) ستره هائی سنگ میده شده نیز در تعریف حد دار میآید اما میخ نوکدار چوبی را در زمره، آله تیغ دارد آوردند ظاهر است.

(۵) مرمی وقتیکه با قوت از تفنگ بر آید وقتیکه بارفتار سریع بسوی نشان تفنگ تقریباً پنج صد ذراع فی ثانیه رفتار دارد بناء بر آن کدام سنگریزه سرد پنداشته نشود بلکه ملائم خاص وتقریباً نوکدار میباشد که جسم را پاره میکند و در آن داخل شود.

بحث بر عبارات مذکور :

بناء حلت شکار تفنگ این قرار داده شده است که در ذبح اضطراری خصوصیت آله شرط نیست این خلاف تصریحات ائمه اربعه است.

قال الحافظ العینی رحمه الله (قوله وما اصابه بعرضه) بفتح العین یعنی بغیر طرفه الحد فلا تاکل وبه قال

ابو حنیفة ومالك والشافعی والثوری واحمد واسحاق رحمهم الله وقال الشعبی وابن جبیر یوکل اذا خزق وبلغ المقاتل الخ (عمدة القاری ج۱۰ص۰)

از تقابل قال الشعبی - الخ معلوم میشود که غیر محدد اگر هر قدر زخم تیار کند باز هم ائمه اربعه قائل حرمت آن اند.

وقال الحافظ العسقلانی رحمه الله تعالی وحاصله ان السهم وما فی معناه اذا اصاب الصید بحده حل وکانت تلك ذکاته واذا اصابه بعرضه لم یحل (الی ان قال) قوله بعرضه بفتح العین ای بغیر طرفه المحدد وهو حجة للجمهور فی التفصیل المذکور وعن الاوزاعی وغیره من فقهاء الشام حل ذلك (فتح الباری ص۰۰ ج۹)

اگر یکی از ائمه اربعه خلاف جمهور میبود حافظ رحمه الله تعالیٰ هر آئینه ازاو نام آورمیشد پس چنین گفتن که این مسئله خلاف ائمه اربعه نیست بلکه خلاف فقهای مقلدین ائمه اربعه است درست نیست البته اگر از خصوصیت اله انکار ورزیده نشود بلکه آنرا تسلیم کنند وشکار تفنگ را توسط کدام اجتهاد حلال پندارند پس این قائل بگوید که من مخالفت ائمه اربعه را نکرده ام بلکه مخالفت فقهائی مذاهب اربعه را کرده است بر عدم اشتراط خصوصیت آله چقدر دلائل تقدیم نموده شد یکی از آن هم صراحتاً مثبت دعوه نیست در آن الفاظ جرح حزق انهار الدم امر را الدم طعن وغیره آمده در حالیکه در ذبح اختیاری نیز چنین الفاظ انهار الدم امرارالدم وغیره وارد شده طبقیکه بالاتفاق در ذبح اختیار این الفاظ دال است بر جارح ومنهر الدم بودن آله بالطبع واین شرط متفق علیه است پس چه دلیل است که در ذبح اضطراری بعینه از این الفاظ دلالت آن خارج نموده شود بالخصوص وقتیکه ائمه اربعه رحمهم الله تعالی نیز این دلالت را ملحوظ داشته اند کما مر.
اگر در این الفاظ بالطبع جارح وبر منهر الدم بودن آله دلالت نباشد پس در ذبح اختیاری این شرط از کجا آمد شرط حدت آله در ذبح اختیاری غالباً منصوص نیست محض از الفاظ مانند امرار الدم مستنبط است ودر ذبح اضطراری نیز بعینه علاوه وارد شدن این الفاظ این شرط منصوص است.

عن عدی بن حاتم رضی الله عنه قال سالت النبی صلی الله علیه وسلم عن صید المعراض فقال ما اصاب بحده فکله وما اصاب بعرضه فهو وقیذ (بخاری ج۲ص۸۲۳)

اگر جرح آله غیر محدده آنقدر باشد که در آن موت مضاف الی الثقل نباشد بلکه مضاف

الی الجرح وامرارالدم باشد موجب حلت میگردد پس مطلقاً بر مصاب العرض والبندقة وحکم حرمت نموده نمیشد بلکه صورت مذکوره لازماً از آن مستثنی میبود زیرا در اصابة العرض واصابة البندقة این صورت ممکن ومحتمل است مع هذا در روایات بلا تفصیل وتفریق مطلقاً حکم حرمت آمده.

ولا تأکل من المعراض الا ما ذکیت ولا تأکل من البندقة الا ما ذکیت رواه احمد (نیل الاوطار ج۸ص۱۳۰)

دلیل ثالث یعنی حدیث رافع بن خدیج را مودودی صاحب متعلق ذبح اضطراری فکر نموده وبر آن بر اطلاق آله استدلال نموده در حالیکه این حدیث در مورد ذبح اختیاری است شخصاً مودودی صاحب که کدام صورتها را در حصه ذبح اضطراری بیان نموده مضمون آن حدیث یکی آنرا نیز شامل نیست اگر مودودی صاحب بداند که این حدیث متعلق ذبح اختیاری ست پس هر آئینه از آن الفاظ بر خصوصت آله استدلال مینمود واز ما انهر الدم بالطبع جارح ومنهر الدم را مراد میگرفت.

آیا این بی انصافی نیست که یک لفظ در یک موقعه بر یک مفهوم دال تسلیم نموده شود ودر موقعه دوهم بلا دلیل وبلا قرینه صارفه از آن دلالت انکار ورزیده شود.

مودودی صاحب در ذبح اضطراری چنین حیوان را نیز داخل نموده که بناء بر کدام علت قریب الموت گردد وبعد از تالاش چاقو امکان موت آن باشد بناء بر آن او در دلیل خامس وسادس روایات کعب بن مالک وعطاء بن یسار رضی الله عنهما را ذکر نموده در حالیکه داخل نمودن چنین حیوان در ذبح اضطراری نهایت بعید است تحقیق اقوال دیگر ائمه را بنده نکرده البته یک قول مرجوح مشائخ حنفیه رحمهم الله است مگر در حصه موقوذه مترديه ومنخنقه درشرط الاما ذکیتم بعد از این منصوص هیچ امکان نیست .

پس مودودی صاحب سنگ میده شده را تیغ دار گفته واز حدیث کعب بن مالک رضی الله تعالی عنه استدلال چه معنی دارد ؟

مودودی صاحب بین تیغ دار ونوکدار فرق نموده غالباً از استدلال عطاء بن یسار روایت نموده از اینجا باوجود انکار نمودن از خصوصت آله تیغ دار بلاخره مرمی تفنگ را در اثبات نوکدار کوشیده است که او مراد از تیغ دار چاقو ویا مانند آن چیزی تیغ دار را مفهوم

گرفته در حالیکه مراد جمهور محدد است اگر چه نوکدار باشد طبقیکه در فتح الباری ص ۴۷۶ ج ۹ از عبارت گذشته : السهم وما فی معناه الخ ظاهر شد.

خلاصه اینکه در این هر دو روایت ذبح اختیاری هست کمامر در چیزیکه شما نیز شرط آله جارحه را تسلم نمودید.وبنا بر آن بر تسلیم نمودن جارحیت میخ وسنگ تیغ دار مجبور شوند.

اگر فرضاً بقول شما در این صورت ذبح اضطراری تسلیم شود نیز از این روایات اطلاق آله ثابت نمیشود در هر دو واقعه آله جارحه ذبح صورت میگیرد

از کوشش نمودن در اثبات نوکدار بودن معلوم میشود که اختلاف مودودی صاحب با جمهور در خصوصیت آله لفظی محض است که برندانستن مراد جمهور مبنی است مگر مع هذا از اینجا این دعوه شما خطا است: (من خلاف تصریحات ائمه اربعه چیزی نگفته ام)

زیرا متعلق خصوصیت آله مطلب تصریحات ائمه اربعه را مانندیکه شما فکر میکند شمایان خلاف آن قائل اید تو به زعم خود خلاف ائمه اربعه رحمهم الله فتوه میدهی اگر چه در حقیقت خلاف آنها نباشی.

اما اینکه آیا مرمی قبل از رسیدن به هدف نوکدار میگردد اگر این دعوه از مشاهده ثابت شود انکار را مجال نباشد ورنه تنها با تخیل اثبات یک امر نا ممکن است .

(ان الظن لایغنی من الحق شیئاً).

بعد از آن بر آن امور اظهار نظر میکنیم که صراحتاً یا ضمناً بر آن کلام نشده بود.

قولکم : ازاستثناء سن وظفر معلوم میشودکه در ذبح اختیاری علاوه انهار الدم خصوصیت آله را نیز دخل باشد.

اقول : ذبح اختیاری اگر چه باسن مقلوع وظفر مقلوع ممنوع است اما ذبح درست باشد یعنی مذبوح حلال است ودر ذبح اضطراری همین آلات است فرق این قدر است که قید قلع تیسیراً باقی نمی ماند ، این فرق آله نیست بلکه فرق طریق استعمال آله است طبقیکه قید تیسیراً در محل ذبح اعتبارکرده نمیشود واگرفرق آله نیز تسلیم نموده شود باز هم ذبح اضطراری خلاف قانون نیست بلکه مطابق قانون ذبح بالجارح است. اشکال بر ذبح اختیاری است که باوجود ذبح بالجارح چرا حلال نمیگردد؟ در جارح بودن سن وظفر هیچ شبهه ء نیست.

قولکم : در وقت اصابت مرمی محسوس نشود.

اقول : هرضرب مفاجاتی اگر با محدد باشد یا با مثقل ابتداءً محسوس نمیشود بالخصوص وقتیکه آلهء ضرب صغیر الحجم باشد وبر موضع قلیل ضربه زند مانند ضرب کمان.

قولکم : وقتیکه یک تخته چنین نصب نموده شود - الخ.

اقول : اگر با چیری ضرب داده شود که وزن وحجم آن اضافه از مرمی نباشد شاید آن تخته نیفتد تجربه کنید اگر فرضاً باز هم بیفتد با تجربات یک چیزی مدور بالمشاهده اندک محدد ثابت شود اگر تخته بیفتد یا نیفتد مرمی را در هر دو صورت محدد گفته نمیشود.

قولکم: ولو بنار - الخ

اقول : افتیدن مرمی بعد از سرد شدن بعید از قیاس معلوم میشود وقتیکه کدام چیز در تیز رفتار گیر شود آن رفتار او تا یک حد قائم میباشد اگر آن چیز گرم باشد ویا سرد رفتار نکردن مرمی در آب به وجه مزاحمت است طبقیکه تیر کمان نیز در آب رفتار نمی کند در حالیکه در هوا تاو وپیچ میرود.

پس ابتداء متیقن نیستند که مرمی در حالت حرارت اصابت کند.

واگرازشدت جرح ظن غالب اصابت در حرارت باشد این یقین نیست که این حرارت مستقلاً قوة احراق رسیده ویا خیر.

واگر یقین نیز حاصل شود مثلاً آثار احراق معلوم شود یا هدف از مسافه نزدیک بازهم اضافت موت الی الاحراق قطعی نیست زیراکه بر علاوه آن ضرب شدید نیز موجود است وجرح وانهار الدم نیز بسوئ احراق وضرب غیرمحدد منسوب است.

پس تا زمانیکه مضاف الی الاحراق بودن موت وجرح قطعی معلوم نشود حکم بر حلت نموده نمیشود.

کما وردت النصوص فی المرمی الواقع فی الماء بعد الرمی والملدوغ و استنبط منها الفقهاء رحمهم الله اصلا وفرعوا علیه صورا عدیدة

در اینجا علامه شامی باوجود تسلیم نمودن مرمی را محرق فتوی بر حرمت داده است:

ونصها لا یخفی ان الجرح بالرصاص انما هو بالاحراق والثقل بواسطة اندفاعه العنیف اذ لیس له حد فلا یحل وبه افتی ابن نجیم. (ردالمحتار ج۵ ص۳۰۴)

دراین جا معلوم میشود که متعلق احراق مرمی قطب العالم ابو حنیفه عصر حضرت مولانا

رشید احمد صاحب گنگوهی قدس سره تجربهء خویش را چنین تحریر نموده :

از مولانا مملوک العلی صاحب پرسیدم که از اصابهٔ مرمی فرمودند بر پخته را نشانه گیرید ونگرید امتحان کردیم هماناکه مرمی از پخته بیرون بر آمد وچیزی آنرا نسوخت پس معلوم میشود که مرمی میده کننده است محرق نیست تا زمانیکه ذبح نشود شکار مرمی حلال نمی باشد (تذکرة الرشید : ج : ۱ ص ۱۳۰۹) .

قولکم : نزد امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی در قتل بالمثقل قصاص واجب نیست.

اقول : (۱) وقتیکه در ذبح اضطراری محدد بودن آله بانص صریح واتفاق ائمه اربعه ثابت شد در آنجا قیاس راگنجائش باقی نمی باشد.

(۲) دوهم اینکه از عبارات ظاهرا معلوم میشود که در وجوب قصاص نزد امام ابو حنیفه رحمه الله محدد بودن ضروری نیست تنها جرح شرط است ودر ظاهر الروایة جرح نیز شرط نشده.

قال فی شرح التنویر بآلة تفرق الاجزاء مثل سلاح ومثقل لو من حدید ومحدد من خشب الخ

وفی الشامیة وروی الطحاوی رحمه الله عن الامام رحمه الله اعتبار الجرح فی الحدید ونحوه (الی قوله) وعلی کل فالقتل بالبندقة الرصاص عمد لانها من جنس الحدید وتجرح الخ (در المختار ج[illegible] ص[illegible])

وایضا فی الشرح کل ما به الذکاة به القود والا فلا ولی حدید غیر محدد کالسنجة روایتان اظهرهما انها عمد الخ

وفی الشامیة ذکر هذه النقول الثلاثة (ای ولی حدید الخ) نقضا العکس الکلیة وهو قوله والا فلا وهو ظاهر لانه العمد وطی الذکاة فری الاوداج وانهار الدم وذلك لا یحصل بالسنجة الخ (رد المحتار ج[illegible] ص[illegible])

وایضا فی الشرح وان قتله بمر یقتص ان اصابه حد الحدید او ظهره وجرحه اجماعا (رد المحتار ص[illegible])

ظهرالمرّ جارح نیست باوجود آن در صورت وجود این جرح اجماعاً قصاص است.

(۳) اگر تسلیم شود که عندالامام رحمه الله تعالی محدد بودن حدید لازمی است پس وجوب قصاص جهت سنجات میزان مبنی بر قول امام رحمه الله تعالی نیست بلکه بناء بر ظاهر الروایة است . لما فی الشامیة (قوله اظهرهما انها عمد) بناء علی عدم اشتراط الجرح فی الحدید ونحوه (رد المحتار ج[illegible] ص[illegible])

بهر کیف ثابت نمیشود که امام صاحب رحمه الله باوجود شرط نمودن محدد غیر محدد را عندالجرح به حکم محدد قرار داده باشد.

قولکم: درعصرنبی کریم صلی الله علیه وسلم تیر ، معراض ، سگ الخ.

اقول: واقعةً حتی الامکان کار گرفتن از تسهیل الامر ورخصت بهتر است. مگر مخالفت جمهور بالخصوص در معامله حلت وحرمت تا آن وقت جائز نیست تا زمانیکه دلیل قوی وموجب اطمینان معلوم نشود.اجرؤهم علی الفتیا اجرؤهم علی النار این جمله تخویف است.

قولکم: بلکه مرمی نوکدار کم نباشد از نوک معراض.

اقول: در حلت شکار چنین مرمی هیچ شبهه‌ء نیست ونه در آن کدام نوع اختلاف گنجائش دارد در امدادالمفتین نیز فتوی حلت چنین شکار ذکر شده اما اگر چنان مرمی آنقدر حیوان کوچک را بزند که تحمل ثقل مرمی را نداشته باشد یعنی اگر مرمی تیز ونوکدار نباشد بازهم از ثقل آن حیوان بمیرد پس این حیوان حلال نباشد.

قال فی شرح التنویر او ببندقة ثقیلة ذات حدة لقتلها بالثقل لا بالحد ولو کانت خفیفة بها حدة حل لقتلها بالجرح. وفی الشامیة (قوله ولو کانت خفیفة) یشیر الی ان الثقیلة لا تحل وان جرحت قال قاضیخان لا یحل صید البندقة والحجر والمعراض والعصا وما اشبه ذلک وان جرح لانه لا یخرق الا ان یکون شیء من ذلک قد حدده وطوله کالسهم (الی قوله) والاصل ان الموت اذا حصل بالجرح بیقین حل وان بالثقل او شک فیه فلا یحل حتما او احتیاطاً (ردالمحتار ج۵ص۳۰۴)

فقط: وهذا ما جاء فی فهم هذا الفقیر والعلم عند الله اللطیف الخبیر.

۲۸ / ربیع الاول سنه ۷۶ هجری

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَمَا تَوْفِيقِيٓ إِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

رفعُ الحجابْ عن حکمِ الغرابْ

«جواب یک رساله در حصهء حرمت غراب»

معذرت

باگذشتن هر روز فتنهء جدید در دین اسلام در این دور آغاز وتحریر میشود مانند دعوت تحریر بر موضوع زیر بحث که احیانا از گوشه نظر ویا از حاشیه قلب گذشته باشد که فوراً بی ساخته درد دل به صورت اشعار ذیل بر زبان آید.

جب چلی بغداد میں تاتار کی تیغ نیام	مفتیاں شرع میں جاری تھی اک جنگ کلام
ایک کہتا تھا کہ کوا اثابت وسالم حلال	دوسرا کہتا کہ کالی چونچ سے تا دم حرام
اس زمانے کے مورخ نے جو دیکھا تو کہا	مفتیاں را مژدہ کار ملت بیضا تمام

ترجمه : وقتیکه رسید بر بغداد تیغ بنام تاتاریان بین مفتیان شرع جاری شد یک جنگ کلام. یکی از آنان گفت غراب ثابت وسالم وحلال است، دوهم گفت سیاه نول است وحرام وقتیکه مؤرخ این عصر دید پس گفت مفتیان را مژده کار ملت بیضا تمام.

مگر الله تعالی گاهی از طرف افراد ناعاقبت اندیش چنین مسائل بر خیزد که به ذات خود صورت یک فتنه را اختیار میکند پس بادل ناخواسته در مقابل بر برداشتن قلم مجبور شدم.

والی الله المشتکی - رشید احمد

تحقیق متعلق غراب اهلی

متعلق غراب اهلی از من استفتاء خواستند اما بناء بر عدم الفرصتی جواب رابرای عزیزم مولوی محمد تقی سلمه الله تعالی متعلم شعبهء تمرین وافتاء سپردم.بحمدالله تعالی آنان جواب شافی وکافی را تحریر نمودند که ناظرین از مطالعهء آن قابلیت او را درک میکنند.

زاده الله تعالی علما وعملا وصلاحا . (رشید احمد)

سوال : علمائی شکار پورسند در حصهء حرمت غراب یک تحریر را قلمبند نمودند. تحریر چونکه خلاف مسلک جمهور است از اینجا متعلق آن بر عجلت ممکنه تحقیق فرموده ممنون سازید. والاجر عندالله الکریم .

سوال : آیا غراب ملکی حلال ست یا حرام، بینوا توجروا

جواب : غراب ملکی حرام ست از جمله فواسق وموذیات ست، در حدیث شریف :

فی موطا الامام مالك عن نافع عن عبدالله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله ﷺ قال خمس من الدواب لیس علی المحرم فی قتلهن جناح الغراب والحداة والعقرب والفارة والکلب العقور.

درحاشیه مصفی علی الموطا قال البغوی اتفق اهل العلم علی انه یجوز للمحرم قتل هذه الاعیان ولاشیء علیه فی قتلها فی الاحرام والحرم لان الحدیث یشتمل علی اعیان بعضها سباع وبعضها هوام و بعضها لا یدخل فی معنی السباع ولاهی من جملة الهوام وانما هو حیوان مستخبث اللحم و تحریم الاکل یجمع الکل و قالت الحنفیة لاجزاء بقتل ما ورد فیه الحدیث و قاسوا علیه الذئب و قالوا فی غیرها من الفهد والنمر والخنزیر و جمیع ما لا یوکل لحمه علیه الجزاء بقتلها الا ان یبتدئه شیء فیدفعه عن نفسه فیقتله فلاشیء علیه

وفی البحر معنی الفسق فیهن خبثهن و کثرة الضرر فیهن

در هدایه می آرد : والمراد الغراب الذی یاکل الجیف و یخلط لانه یبتدء بالاذی وفی بعض النسخ او یخلط کما نقل عبارتها فی البحر او یخلط الحب بالنجس معناه یاکل الحب تارة والنجس تارة

و کذا فی الحاشیة للسید الشامی علی البحر نقلا عن النهر عن البدائع قال ابو یوسف رحمه الله الغراب المذکور فی الحدیث الذی یاکل الجیف او یخلط لان هذا النوع هو الذی یبتدء بالاذی.

د ر مسکین شرح کنز تحت : (قوله ولاشیء بقتل الغراب) می آرد: والمراد به الابقع الذی یاکل الجیف و یخلط النجس مع الطاهر فی التناول.

و درحاشیه علامه ابوالسعود می نویسد : الواو بمعنی او اذ لا حاجة بضم الخلط الی اکلها کما ذکره الحموی انتهی

وفقهاء کرام دونوع غراب را از غراب که در حدیث شریف مذکورست استثناء ساخته اند، یکی غراب الزرع دیگر عقعق کما فی عامة الکتب، بقتل این هر دو نوع بر محرم جزا واجب ست:

در ردالمحتار در تعریف غراب الزرع می نویسد: **وھوالذی یلتقط الحب ولا یاکل الجیف ولا یاتی القری والامصار.**

ودرتعریف عقعق می آرد : **ھوطائر نحو الحمامة طویل الذنب فیھا بیاض وسواد وھو نوع من الغربان یتشاءم به یعقعق بصوت یشبه العین والقاف.**

پس این هر دو نوع حلال اند و ازین جاست که فقهاء کرام در کتاب مایحل اکله وما لایحل همین دونوع غراب راحلال نوشته اند۔

ودر تنویر الابصار می نویسد: **وحل غراب الزرع الذی یاکل الحب والارنب والعقعق وھو غراب یجمع بین اکل جیف وحب.**

ولا شك ان غرب دیارنا غیر العقعق وغیر غراب الزرع فیکون داخلا فی الغراب المذکوری فی الحدیث فیکون فاسقا وحراما کسائر نظائرہ.

وآنچه بعض فضلاء این غراب ملکی را حلال دانسته وتمسک گرفته بآنچه بعبارات فقهاء واقع شده : **نوع یاکل الحب مرة والاخری جیفة غیر مکروہ عند الامام الاعظم رحمه الله تعالی**

فانه یتوھم منه فی بادی الرای ان الغراب المعروف فی دیارنا غیر مکروہ عند الامام رحمه الله تعالی لانه یخلط بین الحب والنجاسة.

فنقول ان الفقهاء الکرام حصروا ھذا النوع فی العقعق،

قال فی العنایة شرح الھدایة اما الغراب الاسود والابقع فھو انواع ثلاثة نوع یلتقط الحب ولا یاکل الجیف ولیس بمکروہ ونوع لا یاکل الا الجیف وانه مکروہ ونوع یخلط یاکل الحب مرة والجیف اخری وھو غیر مکروہ عند الامام رحمه الله تعالی ومکروہ عند ابی یوسف رحمه الله تعالی.

وفی الحاشیة السعدیة للجلبی القول قال الزیلعی ونوع یخلط بینھما وھو یوکل عند ابی حنیفة رحمه الله تعالی وھو العقعق کما فی المنح وسیاتی.

وفی حاشیة شرح الوقایة نوع یجمع بین الحب والجیف وھو حلال عند ابی حنیفة رحمه الله تعالی وھو العقعق الذی یقال له بالفارسیة عکه

وفی تکملة البحر للعلامة الطرطوسی فی شرح (قوله الابقع) والغراب ثلاثة انواع (الی بقوله) ونوع یخلط بینھما وھو ایضا یوکل عند الامام رحمه الله تعالی وھو العقعق.

پس ظاهر شد که این نوع که جامع ست درمیان حب و جیفه و آن نزد امام حلال است

منحصر ست درعقعق و او موذی نیست و آنچه درهدایه و شرح مسکین آورده (و یخلط) مراد ازان آن است که اوموذی باشد وآن حرام است. پس غراب که جامع باشد در میان حب وجیفه دوصنف ست یکی که او موذی نیست و آن حلال ست منحصر ست درعقعق و صنف دیگر او موذیست حرام ست.

در تیسیرالقاری شرح صحیح البخاری می آرد : فاسق بودن غراب از آنست که پشت مجروح دواب را وچشم شتر را می کند. انتهی - وبزبان سندهی مشهور ست: (کانو کرکی گنده کنبی)

یعنی وقتیکه غراب آواز دهد حیوانیکه ریش دارد می لرزد، مصداق آن درديار ما همین غراب معروف ست چنانچه در اوصاف ذمیمه او ظاهر ست.

و در ردالمحتار می آرد تحت (قوله ولا هو یقتل غراب لا العقعق) لان الغراب دائماً یقع علی دبر الدابة کما فی غایة البیان

ازین عبارت واضح گردید که این غراب که درديار ما ست موذی ست ریش دابه رامی کند و در دبر دابه می افتد و چشم شتر را می کند حرام ست وعقعق غیر آنست عقعق را در سندهی(متاه) گویند ـ والله اعلم بالصواب

المحرر فقیر عبدالحکیم صدر مدرس مدرسه اشرفیه شکار پور

اسماء گرامی مصدقین بالالفاظ المذکورة فی الاصل:

محمد فضل الله مهتمم مدرسه اشرفیه شکارپور ـ عبدالقادر ثانی مدرس ـ الفقیر عبدالفتاح ـ مولوی عبدالحق،مولوی غلام مصطفی ،مولوی عبدالمالک،مولوی تاج محمد، مولوی مظفر دین سومرو،مولوی عزیز الله، الفقیر محمد عظیم،عبدالحی جتوئی، عبدالکریم چشتی،محمد عارف چشموی، امیدعلی جیکب آبدا، محمد اسمعیل عودوی ثم الشکارفوری،انا عبدالعزیز الباندوی،العبد عبدالغنی، حامد الله بلوچستانی اجمیری، عطاء الله انقلابی، مولوی مظهر الدین مدرسه هاشمیه، عبدالعزیز جتوئی .

العبارات والروایات الزیدة:

در عالمگیری در صفحه ٤٤٠ کدام پرنده که نجس ومردارخور باشد مانند غراب خانگی که طبیعت پاکیزه آن راخبیث وپلید می داند. انتهی .

عن هشام عن عروة عن ابیه رضی الله عنهما انه سئل عن اکل الغراب فقال ومن یاکله بعد ما سماه رسول الله ﷺ فاسقا یرید به الحدیث المعروف خمس فواسق یقتلن فی الحل والحرام.

وفی (المخصص) للاندلسی یقال للغراب ابن دایة سمی بذلک لانه مولع بالوقوع علی الدبر التی علی

دابلت ظهور الابل والعقعق طائر كالغراب يصيل حلالا وهو يدجن والغراب لا يدجن والعقعق يسرق كل شيء من الدراهم والدنانير وكل شيء يعباه فحرم عارد بعض ذلك

نهى النبي ﷺ عن كل ذى مخلب من الطير وروى نهى عن كل ذى خطفة ونهبة والغراب الذى ياكل الحب والزرع حلال بالاجماع (بدائع الصنائع ص ج ه)

سالت اباحنيفة عليه الرحمة عن اكل الغراب فرخص فى غراب الزرع و كره الغداف فسالته عن الابقع فكره ذلك (بدائع ص ج ه)

وفى الموضع الابقع هو الذى فى صدره بياض

قال فى المحكم غراب ابقع يخالطه سواد وبياض وهو اخبثها.

ردالمحتارازعنایه نقل کرده :: نوع لا ياكل الا الجيف وهو الذى سماه المصنف الابقع و انه مكروه الخ

حقیقت همین است که یک نوع غراب ابقع سوائی جیف نمی خورد مراد عنایه همین نوع ست مگر در حدیث از غراب ابقع همان مراد ست که هر دو خلط می کند. : كما فى تبيين الحقائق والمراد بالابقع ما ياكل الجيف ويخلط كذا فى الهدايه.

الجواب باسم ملهم الصواب : اقول وبالله استعين. استدلالی راکه فاضل مجیب بر حرمت غراب خانگی گرفته حاصل آن اینست کدام یک نوع غراب راکه فقهاء کرام بیان نموده اند که نجاست وغیره را خلط می کند آن نیز دو نوع است .

(۱) عقعق که موذی نیست.

(۲) غرابی که خلط میکند وموذی است.

قسم اول آن حلال است اما قسم دوم آن حرام است از جهتیکه غراب خانگی در قسم دوم داخل وحرام است .

بر موذی بودن ونه بودن دو دلیل آورده اند در جائیکه فقهاء کرام گفته اند که درحالت احرام قتل غراب جواز دارد وجزای نداشته باشد آن غراب را با ابقع ونوع آن مخصوص نموده اند که عادی خلط نجاست وزرع است بعد از آن عقعق راااز آن مستثنی نموده اند كما فى الهداية وغيرها ازین فعل معلوم میشود که خلط کننده دو نوع است. آنکه موذی است وبرقتل آن جزاء واجب نمیگردد دوهم عقعق که او نیز خلط کند اما موذی نیست پس برقتل آن جزا واجب میگردد.

بر حرمت غراب خانگی فاضل مجیب دلیل آورده که شاه ولی الله رحمه الله تعالی در مسوی [۱] تحریر نموده آن پنج چیز که از حکم عام حدیث مستثنی شده در قتل انها هیچ حرجی نباشد همه آنها حرام اند.

از عبارات فقهاء دانسته میشود که در این اشیاء موذی خلط کننده نیز داخل میباشد.

ازین عبارت مسوی نیز حرمت حرمت غراب بنظر می رسد.

به شکل خلاصه استدلال بر مقدمات ذیل موقوف است:

(۱) خلط کننده دو نوع باشد: (۱) موذی (۲) غیر موذی وعقعق.

(۲) جهت قتل غراب موذی بر محرم جزاء واجب نمیگرد وجهت قتل غیر موذی جزاء واجب میگردد.

(۳) در عبارت مسوی امده که همه فواسق پنج اند که از قتل آنها بر محرم جزاء وارد نمیشود همه آنها حرام اند.دار ومدار صحت وعدم صحت این استدلال چونکه بر مقدمات فوق است پس بر هر مقدمه بحث می نمائیم.

مقدمه اولی: این مقدمه علی الاطلاق درست نیست زیراعقعق نیز احیاناً ضرر میرساند.

قول صاحب هدایه: **((المراد بالغراب الذی یاکل الجیف او یخلط لانه یبتدیٔ بالاذی اما العقعق غیر مستثنی لانه لایسمی غرابا ولا یبتدیٔ بالاذی. الخ))**

تحت آن علامه اکمل الدین بابرتی رحمه الله تعالی میفرماید:

قیل فعلی هذا یکون فی قوله فی العقعق و لا یبتدیٔ بالاذی نظر لانه یقع علی دبر الدابة (عنایة علی هامش الفتح ج۲ص۲۰)

ومولانا عبدالحی رحمه الله تعالی تا آنجا تحریر نموده: **انه دائما یقع علی دبر الدابة** (حاشیه هدایه ج۱ص۲۶۲)

نیز علامه ابن نجیم زین الدین رحمه الله تعالی بر این عبارت هدایه اعتراض نموده می فرماید: **فیه نظر لانه دائما یقع علی دبر الدابة کما فی غایة البیان (البحر الرائق ج۳ص۳۹)**

باوجودیکه علامه شامی رحمه الله تعالی بر حاشیه بحر ورد المحتار این اعتراض صاحب بحر را رد نموده وتحریر فرموده: **واشار فی المعراج الی دفع ما فی غایة البیان بانه لایفعل ذلک غالباً.**

---

۱ - در اصل جواب ممکن که سهواً مصفی شده باشد که خطاء است.

اما باز هم اصلاً موذی نبودن عقعق ثابت نمیشود زیرا صاحب معراج لفظ غالباً را استعمال نموده که از آن معلوم میشود که او نیز احیاناً ضرر میرساند.

چند سطر بعد شخصاً علامه شامی رحمه الله تعالی مینویسد :

ثم رایته فی الظهریة قال وفی العقعق روایتان والظاهر انه من الصیود فلت وبه ظهر ان ما فی الهدایة هو ظاهر الروایة (منحة علی البحر ص۳ ج۳)

علامه عثمانی نیز قول ظهریه را در فتح الملهم نقل نموده.(ص ۲۳۱ ج ۳)

که ازآن معلوم میشود طبق یک روایت مرجوح بر قتل عقعق نیز بر محرم جزاء واجب نباشد ظاهراست که مرادعقعق موذی است که علت مشترکه درقتل خمس فواسق نزد احناف ایذاست. طبقیکه علامه ابن رشد در بدایة المجتهد نویسیده در ج ۱ ص ٤۷۰ وسیأتی نصه.

پس ثابت شد که عقعق نیز در یک درجه موذی است پس طبق قول شما غراب موذی حرام است پس عقعق نیز باید حرام باشد. وذلک خلف .

بهر صورت مقدمه اولی علی الاطلاق درست نیست بلکه نظر بعضی ها در آن مختلف است کسانیکه اورا موزی نمی دانند آنها نیز احیاناً بر ایذا رسانی او قائل اند.

مقدمه ثانیه : این مقدمه بنا بر قول راجح درست است اگر که علامه ابن نجیم رحمه الله در این مورد از همه متفرد است و او تحریر نموده : **واطلق فی الغراب فشمل الغراب بانواعه الثلاثة**.

اما آنرا صاحب نهر، علامه حصکفی ، علامه شامی ومولانا عثمانی رحمهم الله تعالی رد نموده اند (شامیه ص۳۰ ج۲،فتح الملهم ص ۲۳۱ ج ۳)

مقدمه ثالثه : این مقدمه هیچگاه درست نیست در مورد عدم صحت آن عبارت اصل مستوی را ملاحظه فرمائید این امر حیرت انگیز است که فاضل مجیب در نقل عبارت مستوی از قطع وبرید مجرمانه کار گرفته که اقدام ناپسند وبعید است در شان علماء در ذهن مایان قلابازی های زیاتی در تاویل این جمله افتید اما هیچ راه حل نبر آمد عبارت مستوی قرار ذیل است :

قال البغوی اتفق اهل العلم علی انه یجوز للمحرم قتل هذه الاعیان المذکورة فی الخبر ولا شیء علیه فی قتلها وقاس الشافعی رحمه الله علیها کل حیوان لا یوکل لحمه فقال لا فدیة علی من قتلها فی الاحرام والحرم لان الحدیث یشتمل علی اعیان بعضها سباع وبعضها هوام وبعضها لا یدخل فی معنی السباع و

لا هی من جملة الهوام و انما هو حیوان مستخبث اللحم و تحریم الاکل بجمیع الکل فاعتبروه و قالت الحنفیۃ ﷺ لا جزاء بقتل ما ورد فی الحدیث و قاسوا علیه الذئب و قالوا فی غیرها من الفهد و النمر والخنزیر وجمیع ما لا یوکل لحمه علیه الجزاء بقتلها الا ان یبتدئه هو، فیدفعه عن نفسه الخ (مسوی مع مصفی ص۳۰۳ ج۱)

مجیب فاضل جملات خط کشیده را نقل نکرده که از آن فهمیده میشود که حکم تحریم الاکل بجمیع الکل را احناف داده اند در حالیکه بامشاهده این عبارت هر شخص بداند که این همه طبق قیاس امام شافعی رحمه الله بیان شده.

مایان عادی حمله بر ذاتیات کسی نیستیم اما اینقدر عرض میکنیم بر هر مسلمان فرض است که باید عاقبت اندیش باشد اما در مقام باریک فتوی فرض موکده باشد عاقبت اندیشی.

مظاهره چنین بزدلی در یک مقام دوم فتوی نیز شده که فاضل مجیب یک پارچه عبارت بحر را (ومعنی الفسق فیهن خبثهن وکثرة الضرر فیهن) رانقل نموده چند سطر قبل عبارت هدایه را نیز تا صاحب بحر بظاهر همنوا معلوم شود در حالیکه این چنین حرکت مضحکه خیز وافسوسناک است که درباره، آن چیزی گفتن بکار نیست زیرا که از کلام کامل صاحب بحر تردید یک مزعومه فاضل مجیب را میکند.[1]

صاحب بحر نویسیده: واطلق فی الغراب فشمل الغراب بانواعه الثلاثة

بعد از آن بر صاحب هدایه نیز اعتراض نموده. (انه خالف ما یقع علی دبر الدابة)

که از آن واضح میشود که نزد صاحب بحر حکم همه اقسام غراب یکی است[2] واین نیز که نزد او عقعق نیز موزی است. لذ اگر ایذا علت حرمت باشد پس عقعق نیز نزد او باید حرام باشد در حالیکه بر حلت عقعق همه فقهاء احناف اجماع دارند الا ابا یوسف رحمه الله باوجود آن فاضل مجیب اورا هم خیال خویش پنداشته. سبحان الله هذا بهتان عظیم.

---

۱ - اے چشم اشکبار ذرا دیکھ تو سہی یہ گھر جو بہ رہا ہے کہیں تیرا گھر نہ ہو - رشید احمد

ترجمه: ای صاحب چشمان گریه کنان! ببین که آیا این خانه که غرق میشود از تو نیست؟

۲ - پس اگر حیوان مباح القتل حرام باشد پس حرمت غراب زرع نیز لازم گردد در حالیکه کسی هم

نمیداند. ﴿وَاِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوْا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى﴾ این ارشاد کدام قسم کسانی راست؟

بهر کیفیت فاضل مجیب که از کدام عبارت موسوی اُستدلال نموده با آن مسلک امام شافعی رحمه الله ثابت میشود پس در این مورد مسلک احناف را مشاهده کنید نزد احناف علت قتل فواسق خمسه ابتداء بالا یذاء است اکل نجاست یا خلط نیست ونه حلت وحرمت با آن کدام ارتباط دارد طبقیکه از جملات آخر مسوی رحمه الله مستفاد شود.

وقالوا فی غیرها من الفهد والنمر والخنزیر وجمیع ما لا یوکل لحمه علیه الجزاء بقتلها الا ان یبتدئه هی فیدفعه عن نفسه فیقتله فلا شیء علیه

یعنی اگر کدام حیوان ابتداء بالاذیٰ کند ودر دفاع قتل نموده شود کدام جزائی واجب نمیگردد پس معلوم شد که ابتداء بالاذی علت است . علامه ابن رشید رحمه الله نیز مسلک حنفیه ومالکیه را در اینجا نقل نموده .

قال (المسألة الثالثة) وهی اختلافهم فی الحیوان امامور بقتله فی الحرم وهی الخمس المنصوص علیها الغراب والحدأة والفارة والعقرب والکلب العقور فان قوما فهموا من الامر بالقتل لها مع النهی عن قتل البهائم المباحة الاکل ان العلة فی ذلک هو کونها محرمة وهو مذهب الشافعی رحمه الله وقوما فهموا من ذلک معنی التعدی لا معنی التحریم وهو مذهب مالک وابی حنیفة وجمهور اصحابهما رحمهما الله (بدایة المجتهد ص،،، ج)

در این عبارت با توضیح این مذهب احناف تحریر میشود که علت مباح القتل ابتداء بالاذی میباشد . وازین حدیث برشی خاص دلیل قایم نمیشود . علاوه آن ازعبارت همه فقهاء چنین معلوم شود که در حصه وجوب وعدم وجوب جزاء در مقابل قتل حیوان ابتداء بالاذی مدار گردانیده شده است [1] کما فی الهدایة والبحر والعنایة وغیرها.

---

[1] - غالباً مستدل نیز منکر نیست بلکه او هر موذی یا بالفاظ دیگر بر حرمت هر مباح القتل مدعی اند بصورت شکل اول دلیل مستدل این است.

هر مباح القتل موذی است وهر موذی حرام است پس در نتیجه هر مباح القتل حرام است کبری این دلیل مسلم نیست.

اولاً بنا بر اینکه فقهاء در اصول حرمت ایذاء را ذکر نکرده در وسیأتی ذکراصول حرمة الطیور. فانتظر.

ثانیاً : اینکه بر حلت زاغ اهلی عبارات صریحه فقهاء می آید.

وقتیکه این مسئله ثابت شد واضح گردید که مسئله حل وحرمت غراب در کتاب الحج جستجو نشود بلکه در کتاب الذبائح در بحث اقسام وانواع غراب جستجو شود این خطای بنیادی است که یک مسئله را از مقام درست آن بر داشته در جای ودیگر جستجوشود در حالیکه در کتاب الذبائح عبارات فقهاء واضح وروشن است که از آن حلت غراب ملکی ثابت میشود.

(۱) ملک العلماء امام کاسانی رحمه الله تعالی میفرماید :

والغراب الذی یأکل الحب والزرع والعقعق ونحوها حلال بالاجماع (بدائع ص۳۹ ج۵)

(۲) شمس الائمه سرخسی رحمه الله تعالی تحریر نموده :

خمس فواسق یقتلن فی الحرم والمراد به ما یأکل الجیف واما الغراب الزرعی الذی یلتقط الحب فهو طیب مباح لانه غیر مستخبث طبعا وقد یألف الادمی کالحمام فهو والعقعق سواء ولا بأس بأکل العقعق وان کان الغراب بحیث یخلط فیاکل الجیف تارة والحب تارة فقد روی عن ابی یوسف رحمه الله تعالی انه یکره وعن ابی حنیفة رحمه الله تعالی انه لا بأس باکله وهو الصحیح علی قیاس الدجاجة فانه لا بأس باکلها وقد اکلها رسول الله ﷺ وهی قد تخلط ایضا وهذا لان ما یأکل الجیف فلحمه ینبت من الحرام فیکون خبیثا عادة وهذا لا یوجد فیما یخلط (مبسوط سرخی ص۲۲۶ ج۱۱)

(۳) در عالمگیری این فتاوی از قاضی خان نقل شده :

عن ابی یوسف رحمه الله تعالی قال سالت اباحنیفة رحمه الله تعالی عن العقعق فقال لا بأس به فقلت انه یأکل النجاسات فقال انه یخلط النجاسة بشیء آخر ثم یأکل فکان الاصل عنده ان ما یخلط کالدجاج لا بأس (عالمگیریة کتاب الذبائح ص۳۰۰ ج۵)

بر جملات خط کشیده از نظر عقعق دانسته میشود که هر خلط کننده حلال است :

اما اینکه فقهاء خلط کنندگان پرنده ها را حلال گفته اند سپس انرا محصور نموده اند بر عقعق این بنا درست نیست که فقهاء در نوع غراب گفته اند : وهوالعقعق این دلیل با چند وجوه باطل است :

(۱) الفاظ وهوالعقعق هیچگاه برای حصر نیست اگر محصور نمودن مقصود میبود به

ثالثاً : اینکه صاحب بحر وغیره بر اباحة قتل الغراب بانواعه الثلاثه رد نموده اند نگفته اند که بصورت تعمیم حرمت غراب زرع وعقعق لازم می آید بلکه بر نمبر موذی بودن آن استدلال نموده اند. رشید احمد

صراحت می گفت که هذالنوع محصور فی العقعق زیرا که مسئله مهم حلت وحرمت بود ازینجا عامه فقهاء تنها بر عقعق تصریح نکرده اند طبقیکه از مبسوط بدائع وعنایه معلوم می شود پس این قید اتفاقی است احترازی نیست.

(۲) بر خلاف آن در عبارات مبسوط بدائع وعالمگیری بر تفصیل نکردن بین عقعق وغیر عقعق [1] از تفصیل نکردن واضح میشود که درست بنظر می رسد هر خلط کننده حلال است اگر عقعق باشد یا غیر عقعق.

(۳) دراصل در غراب بودن عقعق اختلاف است بعضی ها او را غراب میگویند وبعضی ها نمیگویند طبقیکه در کتاب معروف لغت تحریر نموده.

العقعق طائر علی شکل الغراب اوهوالغراب (منجد ص ۵۲۳)

مانندیکه نزد صاحب هدایه عقعق غراب نیست طبقیکه می نوسید :

اما العقعق غیر مستثنیٰ لانه لایسمی غراباً (هدایة مجتبائی ص ۲۶۲ ج ۱)

وفقهاء دیگر اورا غراب گفته اند پس کسانیکه عقعق را در حکم غراب داخل نکرده اند آنها از بیان انواع غراب گذشته نفرموده اند. وهوالعقعق بلکه یا قطعا آنرا ذکر نکرده اند ویا گفته اند وکذاالعقعق وغیره وکسانیکه عقعق را با غراب شامل نموده اند انها خلط کننده را عقعق گفته اند در این مورد در عبارات فقهاء اندک فرق بنظر می رسد.

بهر صورت معلوم میشود که با وهوالعقعق گفتن حصر را در عقعق نکرده اند.

جواب العبارات مزیده :

در آخر فتویٰ آن عبارات مزیده مذکوره که در آن از (المخصص للاندلسی) نقل نموده شده بعد از تفصیل فوق قابل اعتناء ینست، کما لایخفی البته بعد از نقل چند روایات تحقیق فاضل مجیب عجیب است که ابقع نیزد ونوع است : (۱) خلط کننده (۲) تنها خورنده نجاست. طبقیکه در تبیین الحقائق آمده :

والمراد بالابقع الذی یأکل الجیف ویخلط کذا فی الهدایة.

پس همان دلیل را آورد که ابقع حرام است مانندیکه در حدیث مراد از غراب ابقع است.

---

[1] - یعنی غراب خلط کننده را جدا از عقعق در ذکر نموده دلیل صریح است که حکم حلت مخصوص با عقعق نباشد بلکه غراب خلط کننده علاوه عقعق نیز حلال باشد. ۱۲ رشید احمد.

وحضرت عروه رضی الله تعالی عنه میفرماید : (ومن یأکله بعد ما سماه رسول الله صلی الله علیه وسلم فاسقا).

جواب آن اینست که ابقع لغةً آن غراب را میگوید که در آن سیاهی وسفیدی باشد لذا اطلاق آن بر هر سه نوع [1] غراب نموده میشود تنها غراب دانه خور را نیز ابقع میگوید وخلط کننده را نیز وتنها نجاست خور را نیز طبقیکه علامه شامی در شرح غراب الزرع نویسیده :

قال القهستانی واريد به غراب لم يأكل الا الحب سواء كان ابقع او اسود او زاغا وتمامه فی الذخيرة (شامية ص ۳۰۸ ج ۵)

دوهم اینکه اگر واقعة چنین می بود همه فقها با صراحت تامه تحریر میداشتند زیرا این یک معامله مهم است در کتاب الذبائح تفصیل کامل مذکور می بود بالخصوص در حالیکه فقهاء رحمه الله تعالی عموماً ابقع را تنها بانجاست خورانده مخصوص نموده اند. [2]

بطور مثال عبارت ذیل عالمگیریه را مطالعه کنید: الغراب الابقع وهو ما یأکل الجیف. (عالمگیریه جلد ۱/صفحه ۲۶۸)

اما قول حضرت عروه رضی الله تعالی عنه در این مورد عرض کنیم که شمس الایمه سرخسی در مورد کدام غراب نویسیده آن را بقدر نقل حدیث [3] تحریر نموده عبارت کامل

---

۱ - قال فی العناية واما الغراب الاسود والابقع فهو انواع ثلاثة نوع يلتقط الحب ولا يأكل الجيف الخ (عناية مع الفتح ص ۶۲ ج ۸) ۱۲ رشید احمد \

۲ - شخصاً مستدل از شامیه نقل نموده : نوع يأكل الا الجيف وهو الذي سماه المصنف الابقع وانه مكروه وانواعها فيها والغداف وهو المعروف عند اهل اللغة بالابقع الخ (ص ۳۰ ج ۲) حاصل این جواب اینست که مباح القتل در غراب ملکی شامل نشود اما وقتیکه در فوق ثابت شد که هر مباح القتل حرام نباشد پس نیامرزی نباشد بدین جواب ۱۲ رشید احمد.

۳ - ابن رشید رحمه الله تعالی نیز در بداية المجتهد با ملحوظ داشتن این حدیث از امام ابوحنیفه رحمه الله وامام مالک رحمه الله قول حلت رانقل نموده کما مر نصه ،

استدلال حضرت عروه رضی الله تعالی عنه از فسق بر حرمت مسلم نیست : قال الامام النووی رحمه الله تعالی:
تسمية هذه الخمس فواسق تسمية صحيحة جارية على وفق اللغة فان اصل الفسق لغة الخروج وفسقت الرطبة اذا خرجت من قشرها فوصفت بذلك لخروجها عن حكم غيرها من الحيوان فى تحريم قتله او حل اكله او خروجها بالايذاء والافساد (نيل الاوطار ص ۳ ج ۵) وفى فتح الملهم واما المعنى فى وصف الدواب المذكورة بالفسق فقيل لخروجها عن حكم غيرها من الحيوان فى تحريم قتله وقيل فى حل اكله وقيل لخروجها عن حكم غيرها بالايذاء والافساد وعدم الانتفاع (الى ان قال) وهو يرجح القول الاخير والله اعلم كذا فى الفتح (فتح الملهم ص ۲۳۰ ج ۳) ۱۲ رشید احمد .

چنین است :

(وعن) هشام بن عروة عن ابیه رضی الله عنه انه سئل عن اکل الغراب فقال ومن یاکله بعد ما سماه رسول الله ﷺ فاسقا یرید به الحدیث المعروف خمس یقتلن فی الحرم والمراد به ما یاکله الجیف اما الغراب الزرعی الذی یلتقط الحب (مبسوط سرخسی ص ۲۳۰ ج ۱۱)

پس بعد از آن ضرورت نماند به تفصیل :

البته عبارت اردوی عالمگیریه آن صریح است در مسئله زیر بحث اما مستاسفانه که کتاب اردوی عالمگیری نزد من نیست وباوجود تتبع اصل عربی آن چنین عبارت را نیافتم بلکه بر خلاف آن یک صراحت بنظر رسید طبقیکه آنرا در فوق متذکر شدیم قبل از یافتن اصل عبارت فیصله نکنیم در مورد غراب لاسیما اذا جربنا ما جربنا.

واگر این عبارت بالفرض درست باشد با تقدیم نمودن تصریحات بعد از آن کدام حیثیت معتاده نداشته باشد در صورتیکه خلاف آن در عالمگیریه نص صریح موجود است.

خلاصه کلام

بنیاد همه استدلات فاضل مستدل از عبارات کتاب الحج گرفته شده در حالیکه این اشتباه بنیادی است زیرا که در حرم یا حالت احرام علت اباحت قتل ایذاء [1] است کما صرح به ابن رشد ویستفاد من سائر کتب الفقه، حرمت یاکل نجاست وخلط نیست. بخلاف غراب که در آنجا علت حرمت وحلت تنهاخوردن نجاست یا خلط نمودن است . کما صرح به فی الهندیة والمبسوط چراکه با یکجا نمودن صفت یکی با دیگر وحکم نمودن هیچگاه درست نیست .

بلکه فیصله حلت وحرمت غراب در کتاب الذبائح در آنجا باید مشاهده شود که فقهاء رحمه الله در آنجا آنرا ذکر نموده اند باذکر انواع مختلف غراب با احکام آن از آنجا معلوم شود که هر خلط کننده غراب حلال باشد اگر موذی باشد یا نباشد همین است فیصله اکابر مانند مولانا گنهگوی وغیره رحمهم الله :

هذا ما بدا لی بعد تحقیق وفوق کل ذی علم علیم.

احقر محمد تقی عثمانی غفرالله له، ۱۴ ربیع الاول سنه ۸۰ هجری -

دارالعلوم کراچی ، ۱۴

تکمله از بنده رشید احمد

حامدا ومصلیا امابعد قال العلامة البابرتی رحمه الله تعالی:
واما الغراب الاسود والابقع فهو انواع ثلاثة نوع یلتقط الحب ولا یاکل الجیف ولیس بمکروه ونوع منه لا یاکل الا الجیف وهو الذی سماه المصنف الابقع الذی یاکل الجیف وانه مکروه ونوع یخلط یاکل الحب مرة والجیف اخری ولم یذکره فی الکتاب وهو غیر مکروه عند ابی حنیفة رحمه الله تعالی مکروه عند ابی یوسف رحمه الله تعالی (العنایة علی هامش الفتح ص ۷ ج ۸)

از تفسیر نوع منه لا یاکل الا الجیف و وهو الذی سماه - الخ - ثابت میشود که تنها آن ابقع حرام است که نجاست رامی خورد.

نیز از: ونوع یخلط (الی قوله) ولم یذکره فی الکتاب معلوم میشود که هر غرابیکه خلط کننده حلال است که در آن عقعق هیچ تخصیص ندارد بلکه این عبارت بر عدم تخصیصیت آن ناطق است زیرا که در این موقع ذکر عقعق در هدایه آمده پس (ولم یذکره فی الکتاب) نص صریح است که مراد از (نوع یخلط) عقعق نیست: ازین عبارت مبسوط وبدائع ثابت شد.

مخدوم عبدالواحد سیوستانی رحمه الله تعالی نیز برحلت غراب اهلی تصریح نموده ونصه:
ما حکم لحم الغراب الذی یطیر فی الامصار والقری و یخلط بین التقاط الحب والعذرات وما حکم سوره؟

الجواب: الظاهر ان الغراب الابقع الذی فیه سواد وبیاض وهو مکروه عند الصاحبین رحمهما الله تعالی وغیر مکروه عند الامام رحمه الله تعالی لما فی السراجیة والابقع والاسود ان کان یخلط فیاکل الجیف ویاکل الحب قال ابوحنیفة رحمه الله تعالی لایکره وقال صاحباه رحمهما الله تعالی یکره انتهی فیکون ماکول اللحم (الی ان قال) وان لم یکن لحرئه رائحة کریهة یکون طاهرا لکون خرئه خرء ماکول اللحم من الطیور التی تزرق فی الهواء الخ (الفتاوی واحدیه ص ۳۰)

علاوه عبارات در نصوص ذیل نیز است که مدارحل وحرمت بر خوراک است:

۱- واصل ذلک ان ما یاکل الجیف فلحمه نبت من الحرام فیکون خبیثا عادة وما یاکل الحب لم یوجد ذلک فیه وما یخلط کالدجاج والعقعق فلا باس باکله عند ابی حنیفة رحمه الله تعالی وهو الاصح لانه النبی ﷺ اکل الدجاجة وهی ما یخلط (العنایة مع الفتح ص ۷ ج ۸)

۲- فکان الاصل عنده ان ما یخلط کالدجاج لا باس (عالمگیریة ص ۲۹۱ ج ۵)

بالاخره فیصله ابوحنیفه عصر . فقیه النفس حضرت گنگوهی رحمه الله تعالی از تذکرة الرشید نقل نموده شد. ونصه :

وقتیکه این فیصله در کتب فقه موجود است مدار آن بر خوراک است پس آن غرابیکه در قریه جات دیده میشود باوجودیکه عقعق نیست نیز حلال است زیرا وقتیکه او نجاست غله ودانه رامی خورد حلت آن نیز مانند عقعق معلوم میشود اگر آنرا عقعق گفته شود یا نی. فقط . والله سبحانه وتعالی اعلم . «رشید احمد گنگوهی عفی عنه»

در حاشیه عبارت مذکور تحریر شده : وقتیکه مخالفین بر این مسئله شور وغوغا نمودند پس رساله بنام فصل الخطاب، از بیانات هفتاد علماء قلمبند شد نیز یک حاجی از حرمین فتوی حلت آنرا آورد : وهی هذه :

الحمد لله وحده ورب زدنی علماً الغراب المذکور حلال من غیر کراهة عند ابی حنیفة رحمه الله وهو الاصح وهو المسمی بالعقعق بتصریح فقهائنا رحمهم الله واصاب من افتی بحله وجواز اکله وکیف یلام الحنفی علی اکل ما هو حلال عند امامه من غیر کراهة.

والاصل فی حل الغراب وحرمته الغذاء وکونه ذا مخلب لا بصورته ولونه کما یدل علیه تصریحات فقهائنا رحمهم الله فی غالب معتبرات المذهب کما فی البحر الرائق والدر المختار والعنایة وغیرها وفیما نصه جامع الرموز اشعار بانه لو اکل کل من الثلاثة الجیف والحب جمیعاً حل ولم یکره وقالا یکره والاول اصح فقتضی ما صرح به علماؤنا ان الغراب بانواعه سواء کان عقعقاً او غیره اذا کان یجمع بین جیف وحب یجوز اکله عند امامنا الاعظم رحمه الله والله اعلم.

قاله بفمه وامر برقمه عبدالله بن عباس بن صدیق مفتی مکة المشرفة.

در این مضمون فتوی علماء مدینه منوره نیز موجود است.(تذکرة الرشید حصه اول ص ۱۷۸) بعد ازین تحریر در توضیح این مسئله هیچ خطاء باقی نماند. فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ. فقط والله الهادی الی سبیل الرشاد . رشید احمد . ۱۵ / ربیع الاول ۸۰ هجری

لله در المجیب الاول وارشاد الرشید الثانی حیث اوضحوا الحق والصواب بحیث لا یبقی منه ریب مرتاب. بنده محمد شفیع عفا الله عنه - دار العلوم کراچی ۲۱ / ۳ / ۸۰

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

احسن القضآء فی الذّبح با عانة الکهربآء

«حکم ذبیحه ماشینی، محاکمه بین دو فتاوی متضاد»

احسن القضاء

تاریخ تألیف ۲۲/ربیع الاول ۱۳۸۶ هجری

طبع اوّل سنه ۱۳۸۶ هجری

ملاحظات :

حلت مع عدم جواز فتوی : از حضرت مفتی محمد شفیع صاحب

فتوی حرمت : از مفتی محمود صاحب قاسم العلوم ملتان

محاکمه : از حضرت مؤلف دامت برکاتهم

اثبات حلت مع عدم جواز از نظر دلائل عقلی ونقلی .

حکم ذبیحه ماشینی

در مورد ذبیحه ماشینی دوفتاوی متضاد مفتی محمد شفیع رحمه الله تعالی ومفتی محمود صاحب ملتان رحمه الله تعالی عارض خدمت شما گردید نظر گرامی خویش را در این مورد ارایه فرمائید:والاجرعندالله الکریم .

علماء دین ومفتیان شرع متین در این مسئله چه میفرمایند :

(۱) بعض علماء میفرمایند آن طریق ذبح که در احادیث مذکور است یعنی کشیدن چاقو بر حلق ولبه ذبح باآله تیغ دار یا ریختاندن خون امر (تعبدی) نیست بلکه ما امر عادی است

چونکه عرب چنین حیوان را ذبح مینمودند ازینجا آنحضرت علیه السلام با چند هدایات همون طریقه را قایم نهاده لذا با گفتن بسم الله الله اکبر مسلمان یا کتابی که هر نوع حیوان را ذبح کند ذبیحه آن حلال میگردد آیا این قول درست است؟

(۲) در این عصر مترقی صنعت ماشین عوض کار نمودن انسان بدست بسا اعمال را توسط ماشین انجام میدهند طبقیکه در یور پ وامریکا چنین ماشین های برقی ایجاد شده که با یک بار زدن تکمه چندین حیوان را ذبح میکند وگردن همه را قطع میکند پس اگر تکمه زننده مسلمان یا کتابی باگفتن بسم الله، الله اکبر تکمه را بزند آیا مذبوحه حلال میشود یا خیر ؟

الجواب: (۱) این قول درست نیست برای ذبح حیوان بنص قران (زکوة شرعی) ضروری است وطریقه شرعیه زکوة اختیاری ذبح یا نحر شده است ومحل آن حلق ولبه است که تعین آن در حدیث صحیح آمده به شکل امور عادیه نباشد بلکه به شکل تشریعی است .

(۲) چنین با قطع نمودن گردن حیوان از بالا وجدا نمودن اگر توسط چاقوی دستی باشد یا توسط کدام ماشین خلاف طریقه شرعی ذبح به اتفاق جمهور ناجائز وگناه است البته اگر کدام حیوان بدین طریق ناجائز ذبح شود در گوشت او چنین تفصیل است اگر با تکمه زدن یکبارگی تیغ بر گردن همه حیوانات بیاید ویا باگفتن بسم الله اکبر تکمه را بزند پس یکبار بسم الله گفتن همه را کافی باشد در غیر آن اگر یکی بعد دیگری گردن های انها قطع میشود پس بسم الله تنها در حصه حیوان اول کافی باشد در مورد دیگر حیوانات بسم الله گفتن کافی نباشد پس به اتفاق امت آن دیگر حیوانات حرام ومردار میباشند.

پس بسم الله گفتن در قطع گردن از بالا نموده شود اما در حلال بودن آن فقهاء صحابه وتابعین اختلاف دارند حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنه آنرا نیز حرام میگوید وحضرت ابن عمر رضی الله تعالی عنهم ذبح بدین طریق را ناجائز وگناه میپندارد اما باوجود آن گوشت آنرا حلال میپندارد. (صحیح البخاری کتاب الذبائح)

تفصیل وتشریح جواب :

تفصیل این اجمال اینست در حق کدام حیوانات که قرانکریم زکوة را در حصه حلت گوشت آن شرط گردانیده بدون زکوة شرعی چنین ذبیحه قطعا حرام است . این زکوة یک لفظ اصطلاحی قران است که عنقریب آید:

ارشاد الهی است در سوره، مائده : ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾.

در این آیات کریمه تنها آن حیوان مستثنی باشد از حرمت که به زکوة شرعی حلال گردد در مورد این آیات امام راغب اصفهانی میفرماید در مفردات القران :

وحقيقة التذكية اخراج الحرارة الغريزية لكن خص في الشرع بابطال الحياة على وجه دون وجه.

از تصریح امام راغب دوسخن هویدا شد اول اینکه زکوة مطلقاً اسم قتل حیوان نیست بلکه برای آن طریقه خاصی مقرر شده دوهم اینکه این طریقه خاص تابع عادات ورسوم نیست بلکه یک اصطلاح وقانون شرعی است .

پس قرآن وسنت دو صورت زکوة را شرح نموده : (۱) اختیاری مانند زکاة حیوان اهلی وخانگی. (۲) غیر اختیاری مانند شکار یا حیوانی که به کدام طریق از حاکمیت وقدرت انسان خارج شود (توری شود) وبطریق مقرره ذبح کرده نشود طریقه دوهم توسط چیز تیغ دار وجارح مانند تیر یانیزه زخمی نمودن وریختاندن خون با بسم الله حسب تصریح احادیث در اینجا ذبح یا نحر شرط نباشد. اما در قسم اول یعنی زکوة اختیاری ذبح یا نحر شرط میباشد درموردگاو، گوسفند وگاومیش حکم ذبح درکاراست ودر مورد شترحکم نحر آمده :

حقیقت ذبح اینست که در آن چهار ریشه یعنی حلقوم ومری ودو ریشه های جانبین یعنی ودجین قطع گردد وطریقه نحر شتر اینست که ایستاده شود توسط شمشیر یا نیزه از طرف لبه یعنی حلقوم زده شده وخون آن ریختانده شود.

در قرآن کریم در مورد گاوالفاظ (ان تذبحوا البقرة) و (فذبحوها) آمده ودر مورد گوسفند (فديناه بذبح عظيم) آمده پس دانسته میشود که در مورد گاو، گوسفند وغیره ذبح سنت است ونحر نمودن شتر از کلمه (فصل لربك وانحر) معلوم میشود که این آیات در مورد قربانی شتر نازل شده درجای دیگر در مورد شتران کلمه (صواف) آمده که از آن نحر شتر معلوم میشود همین بود. تعامل آنحضرت علیه السلام وصحابه کرام خلاف آن یعنی ذبح نمودن شتر ونحر گاؤ وگوسفند هیچگاه منقول نیست پس به اتفاق امت چنین نمودن جواز ندارد اگر کسی چنین نمود خلاف سنت نزد امام مالک رحمه الله گوشت این حیوان حرام است ونزد دیگر ایمه باوجود یکه ذبحه خلاف سنت شده اما گوشت آن حلال باشد چرا که در حقیقت زکات موجود شد.

لما فی البدائع ولو نحر ما یذبح وذبح ما ینحر یحل لوجود فری الاوداج ولکن یکره لان السنة فی الابل النحر وفی غیرها الذبح (الی قوله) وقال مالک اذا ذبح البدنة لا تحل لان الله تبارک وتعالی امر فی البدنة بالنحر بقوله عزشانه فصل لربک وانحر فاذا ذبح ترک المامور به فلا یحل (بدائع ص ۳ ج ۵)

در بدائع آمده اگر حیوان ذبح نحر نموده شود وحیوان نحر ذبح نموده شود ذبیحه حلال باشد زیرا که ریشه های گردن آن قطع شده اما مکروه باشد زیرا که در شتر نحر سنت باشد ودر گاؤ وگوسفند ذبح اما قول امام مالک رحمه الله که اگر شتر را ذبح کرد حلال نباشد زیرا در مورد شتر با آیات کریمه فصل لربک وانحر عوض ذبح نحر ذکر شده که با ذبح نمودن ترک مامور به نموده شد.

برای حلال شدن حیوان شرایط واحکام زکوة از صراحت قران ، سنت واقوال صحابه وتابعین انقدر دانسته شد که آنحضرت علیه السلام کدام طریقه ذبیحه را تعلیم نموده محض رسم وعادت نیست بلکه تبدیل نمودن رسوم وعادات جاهلیت ویک امر تعبدی جاری نموده شد که مخالفت آن گناه است ودر بعض صورت ها ذبیحه نیز حلال نمیگردد .

در سوال موجود زکوة غیر اختیاری بحث زکوة اختیاری ونحر شتر نیست بلکه بیان نمودن طریقه زکوة اختیاری گاو گوسفند وغیره است در مورد ذبح وشرایط آن تفصیل قرار ذیل است تا جواب سوال دوم واضح شود.

تعریف ذبح را در صحیح بخاری حضرت عطاء بن ابی رباح چنین نقل نموده که الذبح قطع الاوداج در آن اوداج جمع ودج است که دو ریشه های کلان است طرف راست وچپ حلق دعادةً قطع نمودن با حلق ومری است ازینجا مراد قطع نمودن این چهار چیز است یعنی حلقوم که از آن نفس کشیده میشود ومری که توسط آن غذا داخل شود ودو ریشه های گردن که توسط آن خون جریان داشته میباشد ودر تعین محل آن هدایه حدیث آنحضرت علیه السلام را نقل نموده که (الذکاة بین اللبة واللحیین) یعنی ذبح بین هر دو بیره بین گردن وسینه تا تونک باشد در این حصه که هر حصه قطع شود ذبح درست است نزد فقهاء جمهور امت همین است تعریف ذبح در عام کتب فقه همین منقول است البته اقوال ائمه مجتهدین در این مورد مختلف است اگر یکی از چهار رگ باقی ماند ذبیحه حلال است یانه؟ که ضرورت دانستن آن تفصیل در این مقام نباشد.ازینجا معلوم شد که طریقه مسنون وشرعی ذبح آنست

که عموماً بین مسلمانان رائج است که با انداختن حیوان چهار ریشه درست آن قطع نموده شود اما سرو کله آن کاملاً باید بریده نشود گلورا تا آخر بریدن را نخع گوید که در حدیث صحیح بخاری از آن منع آمده.

عن ابن جریج قال اخبرنی نافع ان ابن عمر نهی عن النخع یقول یقطع ما دون العظم ثم یدع حتی یموت

یعنی حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهم از نخع منع نموده وفرمود که استخوان آخر گلو که آنرا نخاع گفته شود باید قطع نشود بلکه چهار ریشه را قطع نموده بگذارد تا آنکه حیوان جان دهد.

ودر بدائع صنائع این ارشاد انحضرت علیه السلام منقول است **((الا لا تنخعوا الذبیحة))** یعنی سر حیوان مذبوح را کاملاً قطع نکنید.

این ظاهر است که معامله نظر وقیاس نباشد منع فرمودن حضرت ابن عمر رضی الله عنهم دلیل است که آنحضرت علیه السلام منع نموده از همین نخع پس ریشه ها را تا آخر رسانیدن از نظر این حدیث منع وگناه شدید است وناجائز اینست که از طرف پشت قطع شود وسرش از تنه جدا گردد در هدایه آمده: **ومن بلغ بالسکین النخاع او قطع الراس کره له ذلک وتوکل ذبیحته وان ذبح الشاة من قفاها فبقیت حیة حتی قطع العروق حل لتحقق الموت بما هو ذکاة**

وکسیکه در وقت ذبح چاقو را تانخاع یعنی استخوان اخر گردن برساند مکروه باشد اما ذبیحه حلال است اما اگر گوسفند از طرف عقب ذبح شود واو تاوقت قطع عروق زنده باشد ذبیحه حلال است اما چنین نمودن مکروه باشد وناجائز.

در درمختار وشامی آمده: **وکره ذبحها من قفاها ان بقیت حیة حتی تقطع العروق والا لم تحل لموتها بلا ذکاة والنخع وقطع الراس.**

ذبح نمودن حیوان از طرف عقب مکروه باشد اگر حیوان تا وقت قطع ریشه حیات بود اما اگر زنده نبود حرام است چرا که حیوان قبل از قطع ریشه های جان داد ونخع نمودن نیز مکروه باشد یعنی قطع نمودن تا آخر گردن وقطع نمودن سر نیز مکروه است.

و در بدائع صنائع آمده: **ولو ضرب عنق جزور او بقرة او شاة بسیفه فابانها وسمی فان کان ضربها من قبل الحلقوم توکل وقد اساء اما حل الاکل فلانه اتی بفعل الذکاة وهو قطع العروق واما الاساءة فلانه زاد فی المها زیادة لا یحتاج الیها فی الذکاة فیکره ذلک وان ضربها من القفا فان مات قبل القطع**

بان ضرب علی الحلق او العروق لا توکل لانها ماتت قبل الذکاة فکانت میتة وان قطع العروق قبل موتها توکل لوجود فعل الذکاة وهی حیة الا انه یکره ذلک (بدائع ص ۶۰ ج ۵)

اگر بر گردن شتر گاو یا گوسفند شمشیر را بکشد وگردن آن را قطع کند وبسم الله بگوید اگر این عمل از طرف حلق باشد ذبیحه حلال باشد اما چنین نمودن بر ذبیحه بنا بر تکمیل شرایط زکات حلال باشد وبدی وگناه بنا بر این باشد که او بلا ضرورت حیوان را غیر ضروری تکلیف داد لذا مکروه باشد واگر از بالای گردن شمشیر را زد وگردن را جدا کرد پس اگرقبل عروق ازرسیدن شمشیر به عروق ذبح حیوان مرد مثلاً آنرا آهسته آهسته قطع نموده وذبح نمودکه قبل از رسیدن به ریشه ها مرد پس ذبیحه مردار باشد خوردن آنها حلال نباشد واگر فوراً قطع شد وقبل از موت ریشه های ذبح قطع شد پس گوشت آن حلال باشد اگر چه این طریقه ذبح مکروه وناجائز است.

از روایت مذکوره بالا دانسته نشد.طریقه ذبح از عقب خلاف طریقه مشروع وناجائز باشد.اگر که کاملاً قطع نمودن گردن یک فعل دیگر مکروه است واگر از عقب آهسته آهسته قطع نمود که قبل از قطع عروق موت صورت گرفت در این صورت نیز ذبیحه حرام ومردار باشد . البته اگر با کارد تیز فوراً گردن او را برید پس باوجود ارتکاب گناه ذبح خلاف طریقه شرع با بسم الله گفتن چنین ذبیحه حلال میگردد .

به طریقه ذبح ماشینی که از عقب تیغ بر او نهاده شود با قطع نمودن گردن ظاهراً این صورت نباشد که قبل از قطع عروق موت واقع شده باشد چرا که قطع باسرعت زیاد صورت گیرد پس اگر چاقوی ماشین را برگردنش با بسم الله گفته چاقو راکش کند پس گناه ذبح غیر طریقه مشروع موجود شد اما گوشت آن حلال میگردد.

اما در اینجا یک مسئله دیگر است که چندین حیوان راتحت ماشین ایستاد کند ویکبار بر آن کلمه بگوید آیا همه حیوان ها با همین یک بار کلمه حلال گردند یا تنها حیوان اول، متعلق آن نصوص شرعیه اینست که باید بسم الله وذبح هر دو متصل واقع شود چند ثانیه بعد بر آن اثر کند زیرا که انقدر فرق عادة ضروری باشد اما اضافه از آن اگر باشد پس این تسمیه بنا بر متصل نبودن کالعدم گردد وحیوان مردار شود.

در بدائع الصنائع آمده : فوقتها فی الذکاة الاختیاریة وقت الذبح لا یجوز تقدیمها علیه الا بزمان

قلیل لا یمکن التحرز عنه لقوله تبارك وتعالی ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه والذبح مضمر فیه معناه ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله تعالی علیه من الذبائح ولا یتحقق ذکر اسم الله تعالی علی الذبیحة الا وقت الذبح (بدائع الصنائع ص۰ ج۰)

وقت اختیاری تسمیه (بسم الله) در زکوة بعینه وقت ذبح باشد لذا قبل از آن بسم الله گفتن جواز ندارد بجز آنقدر زمانه که امکان نداشته باشد زیرا که خداوند تعالی میفرماید ومخورید گوشت آن حیوان راکه اسم خداوند برآن گرفته نشود لفظ ذبح در اینجا مضمر وپوشیده باشد بدین معنی کدام حیوان که در وقت ذبح اسم خداوند تعالی گرفته نشود گوشت آنرا مخورید لذا نام گرفتن خداوند بر ذبیحه در آن وقت متحقق شود که در وقت ذبح گرفته میشود.

صاحب بدائع صنایع یک روایت امام ابویوسف رحمه رالله رانقل نموده اگر کسی گوسفند را جهت ذبح انداخت بر آن بسم الله گفت ودر این وقت عوض او دیگر را ذبح کرد اکتفاء نموده بر تسمیه سابق پس این گوسفند مردار است خوردن آن جواز ندارد زیرا که بین بسم الله وذبح فاصل آمد.

وامام محمد رحمه الله در مبسوط میفرماید : ارایت الذابح یذبح الشاتین والثلاثة فیسمی علی الاول ویدع التسمیة علی غیر ذلك عمداً قال یأکل الشاة التی سمی علیها ولا یأکل ما سوی ذلك (بدائع الصنائع ص۰ ج۰)

اگر ذابح دو یا سه گوسفند را ذبح کند واسم خداوند تعالی را تنها بر اول بکیرد دوم وسوم رابدون بسم الله ذبح کند حکم آن چیست؟ فرمود تنها گوسفند اول حلال میباشد باقی حلال میگردد .

البته اگر بر گلو هر دو یکجا چاقورا کشید پس این تسمیه برای هر دو کافی باشد وهر دو حلال میگردد : لو اضجع شاتین وامر السکین علیهما معاً ان تجزئ فی ذلك تسمیة واحدة (بدائع ص۰ ج۰)

اگر هر دو گوسفند را یکجا انداخت وبر هر دو یکجا بسم الله گفتن کافی است بنا بر روایت مذکور در مسئله زیر بحث در صورت ایستاد نمودن چندین حیوان تحت تیغ ماشین با گفتن بسم الله گردن آنها قطع کند در این علاوه گناه ذبح طریقه غیر مشروع تنها آن حیوان حلال میگردد که تیغ بر گردنش کش میشود بشرطیکه در وقت کش نمودن تیغ بسم الله گفته شود.

نزد بعض صحابه کرام نیز این طریقه ذبح حرام است بنا بر ذبح غیر مشروع وحیوانیکه بر گردنش بعد از گفتن بسم الله تدریجا تیغ کش شود پس آن بنا بر ترک تسمیه نزد جمهور حرام ومردار است .

خلاصه کلام

بنا بر تفصیل فوق جواب هر دو شماره سوال حل شد و خلاصه ان چنین باشد که ذبح مردم یور پ‌بدین طریق خلاف شرع وموجب گناه باشد حتی المقدور باید مسلمان از چنین گوشت خود داری کنند ومسلمانان ساکن یور پ‌را بنا بر عذر ضرورت بنا بر شرایط ذیلاً استعمال آن گوشت جواز دارد اگر یکی از آن شرط مفقود گردید حرام است .

(۱) ذبح کننده بر ماشین مسلمان یا اهل کتاب باشد.

(۲) در وقت کشیدن تیغ بر گردن حیوان باید بسم الله گفته شود.

(۳) این تیغ باید بر گردن همه حیوانات ایستاده یکبارگی کشیده شود وانانکه تیغ بعد از آن بر آنها کشیده شود مردار است باید گوشت انها با گوشت این حیوانات مخلوط نشود اما ظاهراست که ساکنان در خارج وارد میشود از دانستن آن شرایط علم کامل ندارد لذا اجتناب از آن افضل تر است . والله سبحانه وتعالیٰ اعلم .

بنده محمد شفیع عفاالله عنبه دارالعلوم کراچی

۲۲/ذیقعده۸۴هجری

جواب : از مفتی محمود صاحب قاسم العلوم ملتان

میدانم که زننده تکمه مسلمان باشد ودر زدن تکمه تسمیه (بسم الله) را نیز میگوید اما باز هم ذبح مروج ماشینی حلال نیست بلکه مردار است.

مشاهده شود که در صورت زدن تکمه تعلق کنکشن ماشین قطع شود مانع بین هر دو جدا شود سپس کنکشن گذاشته شود در اصل استعمال کننده تیغ ماشین وقطع کننده گردن حیوان همان شارت برق است نی قوت محرکه دست مسلمان پس این قطع نمودن فعل قوت برقی است نی فعل آن مسلمان.

ودر ذبح اختیاری فعل ذابح بادست خویش گردن را قطع نمودن ومؤثر بودن تحریک شرط است ودر اینجا فعل زننده تکمه علاوه رفع مانع چیزی دیگری نباشد پس رفع مانع در

ذبح بسوی رافع (ذابح) چگونه شود ؟ وآنرا چگونه ذابح بگوئیم ؟

مثال آن چنین است : (۱) یک مجوسی شمشیر را بدست گرفت کدام حیوان را ذبح میکند کسی دست او را گرفت ومانع ذبح شد پس یک شخص مسلم بسم الله اکبر گفته دست گیرنده راگرفت دست مجوسی راکشید واو فوراً شمشیر رابر گردن حیوان کشید آیا این ذبح حلال میباشد ؟ بنگرید :

در این مثال فعل رفع مانع را یک مسلمان نمود وتسمیه گفت واهل ذبح نیز است اما چونکه ذابح اصلی که تحریک آن موثر است مجوسی است لذا هر آننه محرک اصلی ومولر را دیده حکم نموده شود بر حرمت این ذبح وفعل رافع مانع را اعتبار داده نشود.

(۲) چنین اگر اله تیز مثلاً چاقو از بالا در ریسمان بسته شود انداخته شود که پائین از آن چوچه مرغ یا کدام حیوان ایستاد باشد پس اگر کدام مسلمان بسم الله گفته ریسمان را قطع کند وآن تیغ گردن حیوان را قطع کند آیا این ذبح حلال باشد واین رفع مانع بسوی مسلمان منسوب گردد وآن حیوان ذبیحه مسلمان پنداشته شود ؟ اگر در این ذبح حکم حلت ذبح نباشد واین ذبیحه حلال نمیباشد وهر آننه حلال نیست، پس حکم حلت بر ذبیحه ماشینی چگونه نموده شود وبین هر دو چه فرق است؟

وهم اینکه اگر این حقیقت را نظر انداز کنیم وبرای یک لمحه تسلیم کنیم که زدن تکمه یک عمل مؤثر واختیاری است پس فعل زننده تکمه بازدن تکمه ختم شود در وقت حرکت ماشین فعل او موجود نباشد ماشینی چالان باشد وگردن را قطع کند وآن شخص قبل از قطع نمودن گردن از عمل خویش فارغ باشد.

این طریقه در ذبح اضطراری (مجبوری) شرعاً جواز دارد که تیر زننده رامی از عملش فارغ باشد ودر وقت اصابت سهم ظاهراً فعل آن باقی نباشد اما در این صورت شرع بنا بر عذر اضطراری ومجبوری نسبت اصابت سهم را بسوی رامی قایم نمود واو را ذابح قرار داد ازینجا ست که تیریذان خودر رسیدن آن طاقت مطلق نباشد این توان از تیر انداز پیدا شود موثر در حقیقت تنها یک چیز ات (قوت رامی) بر عکس آن ماشین قوت موثر برقی است در آنجا قوت زننده تکمه در آن موثر مطلق نباشد لذا فعل زننده تکمه ماشین را قیاس کرده

اصابت سهم اهل بودن آن رامی نیز ضروری نباشد در صورتیکه در وقت رمی اهل باشد.

امام ابوبکر کاسانی در بدائع صنائع ص : ۴۹ مینویسد :

ولو رمی او ارسل و هو مسلم ثم ارتد و کان حلالا فاحرم قبل الاصابة و اخذ الصید یحل ولو کان مرتدا ثم اسلم وسمی لا یحل لان المعتبر وقت الرمی والارسال فتراعی الاهلیة عند ذلک

اگرحیوان شکاری را در چنین حالت گذاشت که او مسلمان بود پس فوراً قبل از رسیدن نیر مرتد شد یاحلال بود فی الحال احرام بست وشکار را گرفت آن شکار حلال باشد واگر در وقت رمی تیر یا گذاشت حیوان شکاری مرتد بود پس مسلمان شد وتسمیه نیز گفت شکار حلال نباشد زیرا که اعتبار وقت تیر انداختن وارسال حیوان را باشد نیز اهلیت ذبح دیده شود (که آیا آهست یا خیر) نیز در هدایه ج ٤ ص ٤٨٧ آمده :

ولان الکلب والبازی آلة والذبح لا یحصل بمجرد الالة الا بالاستعمال و ذلک فیهما بالارسال فنزل منزلة الرمی وامرار السکین

زیرا که سگ یا باز شکاری حکم آله را دارند وذبح بدون استعمال اله صورت نگیرد ودر صورت سگ وباز گذاشتن آن باشد کار گرفتن با نگرفتن از آن در حکم انداختن تیر نیروکشیدن چاقو باشد.

همین است فرق بنیادی بین ذبح اختیاری واضطراری که در ذبح اختیاری امرار سکین عمل ذبح است ودر ذبح اضطراری رمی تیر وارسال حیوان شکاری از روی شرع قائمقام عمل ذبح است .

بنگرید امام شافعی رحمه الله نیز در ذبح اختیاری فعل انسانی را شرط قرار داده است.

در کتاب الام میفرماید : والذکاة وجهان وجه فیما قدر علیه الذبح والنحر وفیما لم یقدر علیه ما نله الانسان بسلاح بیده او رمیه بیده فهی عمل یده او ما احل الله عزوجل من الجوارح ذوات الارواح المعلمات التی تأخذ بفعل الانسان کما یصیب السهم بفعله فاما الحفرة فانها لیست واحدا من ذا کان فیها سلاح یقتل اولم یکن ولو ان رجلا نصب سیفا او رمحا ثم اضطر صیدا الیه فاصابه فذکاه لن یحل اکله لانها ذکوة بغیر فعل احد (الام ص ۲۳۳ ج ۲)

ذبح شرعی دو صورت دارد :(۱) اینکه حیوان در اختیار باشد در این صورت ذبح یا نحر ذبح شرعی باشد اگر حیوان در اختیار داشته نباشد در این صورت اگر انسان توسط تیغ

بدست قتل کند یا تیر بر اند یا آنرا توسط حیوان شکاری که خداوند تعالی این طریقه را حلال نموده مانند تیر (فعل گذاشتن انسان) حیوان شکاری را اگر با انسان شمشیر واله صارحه باشد بانی در این دو صورت یکی هم لباشد.

واگر کسی شمشیر یا نیزه را در جائی بگوبد وشکار به آن سوبر دواند مجبور شود وبا آن تیر یا شمشیر گردنش بریده شود خوردن آن جواز ندارد زیرا که او بدون فعل انسانی ذبح شد وبدون شک اینکه توسط ماشین برقی گردن حیوانات قطع میشود هر آننه نی فعل انسان است نی قوت دست او در آن دخل دارد ازینجا که هر شخص میداند که آنرا فعل انسان نگویند وآنرا ذبیحه ماشینی گویند اله شرعاً چیزی را گوید که بذات خود مؤثر نباشد ومحرک ماشینی هرآننه آله است اما حرکت دهنده آن ومؤثر در آن فوت برقی است نی زننده تکمه برقی.

الجواب باسم ملهم الصواب : جواب حضرت مفتی محمد شفیع صاحب مدظلهم درست است یعنی ذبح ماشینی جواز ندارد اما ذبیحه حلال است .

درجواب دوم توجیه حرمت این نیست که در ذبح اختیاری مباشرت فعل ذبح ضروری است وزدن تکمه ماشینی مباشرت نیست بلکه رفع مانع است بعد از مرتفع شدن مانع لهر برتی بذات خود تیغ ماشینی را حرکت مید هد.لذ فعل ذبح منسوب باشد بسوی لهر برق نی به بسوی زننده.

تکمه در حقیقت زدن تکمه رفع مانع نمیباشد بلکه فاصله وتار باپارچه آهنی آله محرکه تا تیغ رسانی کند با قطع تعلق با تکمه هیچ دخل نباشد بلکه آنرا بزند پس حقیقت آن ایصال آله الذبح الی المذبوح میباشد بین رفع مانع وایصال بواسطه شی فرق بدیهی است که اول اعدام الموجود است وثانی ایجاد المعدوم یا چنین بگوئیم که در اول رفع الشی باشد ودر ثانی اتیان بالشیء است فشتان بینهما، مانع ازینجا گفته شود که سبب موجود است اما بنا بر کدام عارض تاثیر آنرا مانع شد.

مانندیکه چاقو را توسط ریسمان معلق کند وسبب آن یعنی ثقل موجود است اما ریسمان مانع تاثیر آن گردید پس فکر کنید بعد ازگذشت آن سبب یعنی لین (نار) موجود نباشد بازدن تکمه سبب پیدا شود مثلاً شعله اتش تادورد وربروداماکدام تخته آهنی مانع گردد آنرا

مانع گفته شود وبلند نمودن آن تخته را رفع مانع گفته شود بر عکس آن اگر چیزی مانع آتش نکردد اما بنا بر اینکه چیزی پذیرنده ندارد که بالا رود پس این مانع نباشد بلکه اعدام السبب باشد پس فکر کنید اگر در یک فاصله زغاله نپیره شود کدام تکه ولباس را گرفته یک گوشه آنرا بر آتش نهید وگوشه دوهم را بر ذغاله نان بدین طریق شما آتش را به انجا بر ساند پس ظاهر است که این رفع مانع نباشد.

باز هم تسببت قرار داده شود اما ایجاد سبب رفع مانع نباشد پس ترتب مسبب بر ایجاد سبب ضروری نباشد آنرا نیز مانند رفع مانع تسبب گفته شوداین مباشرت باشد پس مثال ذبح ماشینی چنین فهمیده شود که آتش آفروخته شده وشمانل آهنی را گرفته با گفتن بسم الله آتش را تا مذبوح رسانید وعروق را منقطع سازید خون را سیلان دهد آیا در حلت چنین حیوان کدام اشتباهی باقی میباشد.

قال فی الشامیة قوله (ولو بنار) قال فی الدر المنتقی وهل تحل بالنار علی المذبوح قولان الاشبه لا کما فی القهستانی عن الزاهدی قلت لکن صرحوا فی الجنایات بان النار عمد وبها تحل الذبیحة لکن فی المنح عن الکفایة ان سال بها الدم تحل وان جمد لا اهـ فلیحفظ لیکن التوفیق اهـ (رد المحتار ص ۳۰۸ ج ۵)

وفی الخانیة والحمامة اذا طارت من صاحبها فرماها صاحبها او غیره قالوا ان کانت لا تهتدی الی المنزل حل اکلها سواء اصاب السهم المذبح او موضعا اخر لانه عجز عن الذکاة الاختیاریة وان کانت تهتدی الی المنزل فان اصاب السهم المذبوح حل وان اصاب موضعا اخر اختلفوا فیه والصحیح انه لا یحل اکلها مروی ذلک عن محمد رحمه الله تعالی لانها اذا کانت تهتدی الی المنزل یقدر علی الذکاة الاختیاریة والظبی اذا علم فی البیت فخرج الی الصحراء فرماه رجل وسمی ان اصاب المذبح حل والا فلا الا ان یتوحش فلا یؤخذ الا بصید (خانیة علی هامش الهندیة ص ۳۶۱ ج ۳)

در این جزیه خانیه باز هم باوصول سهم قوت رامی کار کنید اما در مثال آتش این تیز نباشد زیرا که نار بالطبع محرق باشد اما استعمال فاعل مختار نسبت فعل احراق قطع کرده از نار بسوی ذابح نمود بعینه چنین شارت برقی اگر که بالطبع محرک شده باشد اما استعمال فاعل مختار یعنی بافشار دادن تکمه نسبت آن بسوی فاعل نموده شده.

اگر فشار دادن تکمه مباشرت فعل نمی بود بلکه تسبیب ورفع المانع باشد پس چنین اگر کدام انسان راقتل کند یعنی بر پرچه تنع تکمه رافشار دهد آیا بر او قصاص واجب نباشد؟

ازین تحریر دومثال ذبح ماشین تقدیم شد.

(۱) مجوسی باگرفتن شمشیر کدام حیوان را ذبح میکند وقتیکه کسی دست اورا بگیرد وباز دارد از ذبح پس کسی از مسلمانان با گفتن بسم الله اکبر دست اورا فشار داده کشید واو فوراً بر گردن حیوان چاقو را کشید آیا این حیوان حلال میباشد یا خیر ؟

(۲) یک آله تیغ دار مثلاً چاقو در کدام ریسمان معلق گردد وزیر آن همانجا کدام مرغ گوسفند یا غیره ایستاد بود پس اگر کدام مسلمان با قرائت تسمیه ریسمان را قطع کند وآن اله بائقل طیعی خویش پائین بیفتدوگردن آن حیوان قطع شود آیا این ذبیحه حلال میباشد ؟

درهر دو مثال قرائت کننده بسم الله فشار دهنده دست نه حقیقة مباشر فعل ذبح باشد ونه عرفا آنرا مستعمل چاقو گفته شود.

در مثال ثانی استعمال چاقو نیز نیامده در مثال اول مستعمل آن مجوسی است لذا آن حیوان حرام است . برعکس آن فشار دهند تکمه ماشین را مستعمل آن گفته شود وبافشار تکمه تیغ تا مذبوع برسد.

پس اگر با گفته تسمیه تا کلوی حیوان برسد چنین مباشرت ذبح باشد مانند رسیدن نارنا مذبوح پس اگر با قرائت تسمیه تا حلق مذبوح برسد ودر آنجا اتش کار خود را انجام دهد آیا این حیوان حلال باشد وسوال است در صورتیکه فاعل تکمه را زد تنها شود بعد از آن ماشینی کار خود را کنند.

خلاصه اینکه در حلت چنین حیوان هیچ شبه باقی نیست اما در هذ طریقه بالا بلا شبه غلط وناجائز است . فقط والله سبحانه وتعالی اعلم (رشید احمد)

۲۲/ربیع الاوّل ۸۶ هجری

کتاب الاضحیة وَالعقیقة

با شهادت وگواهی، گوسفند کم عمر را بزرگ ثابت نمودن جواز ندارد

سوال: مالک یک گوسفند عادل اقرار نمود که سن گوسفند تقریباً ده ماه است اما ظاهراً گوسفند از مشاهده چنین بنظر می رسد اما یک مولوی صاحب از دو تن اجنبی در حصه عمر گوسفند پرسید آنها گفتند نمی دانیم اما مولوی صاحب گفت تخمین کنید آنها گفتند ممکن یک ساله یا یک ونیم ساله باشد پس مولوی مذکور شاهدی آنها را قبول نموده آنرا عقیقه نمود آیا این عقیقه درست است یاخیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این عمل مولوی به وجوه ذیلاً خطاست.

(۱) این شاهدی خلاف عمر ظاهرست.

(۲) مالک گوسفند عمر آنرا کم معرفی کرده.

(۳) قول کسی واجب القبول باشد که گوسفند در ملکیت او پیدا شده.

(٤) اجنبی که تجربه نیز ندارد نظر انهائی بلکه نظر مردم تجربه کار در کارست به هر صورت در عقیقه عمر گوسفند لازمی نیست عقیقه درست باشد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۷/شوال‌سنه ۱۷هجری

قربانی حیوان موهوب جواز دارد

سوال: کسی برایم یک سفند را هدیه نمود وگفت با خوشنودی این گوسفند را بدون قیمت برائت بخشیدم پس آیا جواز دارد که این گوسفند را قربانی کنم ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : وقتیکه بره رابه اجازه رفیق قبض نمودی هبه تکمیل شد وبره مملوک توگردید لذا قربانی آن درست است از آنحضرت علیه السلام قربانی بره موهوب ثابت است.کما ورد فی الصّحاح. والله تعالی اعلم. ۲٦/ذی‌القعده‌سنه ۱۷هجری

حکم شیر وسرقین حیوان قربانی

سوال: آیا شیر حیوان قربانی را دوشیدن جواز دارد یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در صورت های ذیلاً استعمال نمودن شیر حیوان قربانی بلا

کراهت جواز دارد : (۱) حیوان اگر خانگی باشد.
(۲) حیوان خریداری شود اما هنوز در آن نیت قربانی را نکرده باشند.
(۳) حیوان را به نیت قربانی خرید اما بر چریدن اکتفاء نمیکند بلکه علف برایش خریده می شود.

در مورد شیر این حیوان اختلاف است جواز وعدم جواز هر دودر ظاهر الروایة آمده : والاول اوسع وایسر والثانی احوط واشهر، وفی قول یجوز للغنی لا للفقیر.

طبق قول عدم جواز استعمال شیر آن مکروه است اگر آنرا دوشید باید صدقه کندش یا پستان اورا آب سرد زند اگر ممکن نبود وحیوان را تکلیف بود دوشیده آنرا صدقه کند همین باشد حکم سرکین حیوان قربانی نیز اگر حیوان بر چریدن اکتفاء کند پس استعمال سرکین او جواز ندارد در غیر آن جواز دارد .

قال الامام قاضیخان رحمه الله: وان اشتری شاة یرید بها الاضحیة لا تصیر اضحیة وکذا لو کانت الشاة عنده فاضمر بقلبه لا تصیر اضحیة فی قولهم ولو اشتری شاة للاضحیة ثم باعها و اشتری اخری فی ایام النحر فهذه علی وجوه الثلاثة الاول اذا اشتری شاة ینوی بها الاضحیة والثانی ان یشتری بغیر نیة الاضحیة ثم نوی الاضحیة والثالث ان یشتری بغیر نیة الاضحیة ثم یوجب بلسانه ان یضحی بها فیقول لله علی ان اضحی بها عامنا هذا ففی الوجه الاول فی ظاهر الروایة لاتصیر اضحیة مالم یوجبها بلسانه وعن ابی یوسف عن ابی حنیفة رحمهما الله تعالی انها تصیر اضحیة بمجرد النیة کما لو اوجبها بلسانه وبه اخذ ابویوسف رحمه الله وبعض المتاخرین وعن محمد رحمه الله فی المنتقی اذا اشتری شاة لیضحی بها واضمر نیة التضحیة عند الشراء تصیر اضحیة کما نوی فان سافر قبل ایام النحر باعها سقطت عنه الاضحیة بالمسافر فهو اما اذا اشتری شاة بغیر نیة الاضحیة ثم نوی الاضحیة بعد الشراء لم یذکر هذا فی ظاهر الروایة وروی الحسن عن ابی حنیفة رحمهما الله تعالی ان لا تصیر اضحیة لو باعها یجوز بیعها وبه ناخذ فاما اذا اشتری شاة ثم اوجبها اضحیة بلسانه وهو الوجه الثالث تصیر اضحیة فی قولهم ولو ولدت ولدا یکون ولدها للاضحیة ولو باعها یجوز بیعها فی قول ابی حنیفة ومحمد رحمهما الله تعالی الا انه یکره وقال ابو یوسف رحمه الله تعالی لا یجوز بیعها وهی کالوقف عنده (خانیة بهامش الهندیة ص ۳۴۳ ج ۳)

وقال فی العلائیة: ویکره الانتفاع بلبنها قبله.

وقال فی الشامیة: فان کانت التضحیة قریبة نضح ضرعها بالماء البارد والا حلبه وتصدق به کما فی

الکفایة (ردالمحتار باب الاضحیة ص ۲۰۰ ج ۵)

وفی الهدیة: ولو اشتری شاة للاضحیة یکره ان یحلبها او یجز صوفها فینتفع به (الی ان قال) والصحیح ان الموسر والمعسر فی حلبها وجز صوفها سواء هکذا فی الغیاثیة ولو حلب اللبن من الاضحیة قبل الذبح او جز صوفها یتصدق به ولا ینتفع به- الی ان قال) ولو اشتری بقرة بروثها فان کان یعلفها فما اکتسب من لبنها او انتفع من روثها فهو له ولا یتصدق بشیء کذا فی محیط السرخسی (عالمگیریة کتاب الاضحیة ص ۳۰۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم. ۵ ذی الحجه ۱۳۷۱ هجری

حکم پشم حیوان قربانی

سوال: آیا کار گرفتن از پشم حیوان قربانی جواز دارد و یا صدقه شود ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر حیوان خانگی باشد یا در وقت خریداری هنوز نیت قربانی را نکرده باشد استعمال پشم آن جواز دارد.

اما اگر آنرا به نیت قربانی خریداری نموده باشد در مورد پشم او اختلاف است. علی التفصیل الذی حررنا فی جواب السؤال السابق.

طبق قول عدم جواز قبل از ذبح قطع نمودن پشم او جواز ندارد اگر قطع شود صدقه نمودن آن واجب است بعد از قربانی از آن حق فائده گرفتن را دارد یا به فروش رساند وقیمت آنرا صدقه کند قیمت آنرا در کار خویش آوردن جواز ندارد.

وتحریر الدلائل قدمر فی جواب السؤال السابق. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۵/ذی الحجه سنه ۱۷هجری

بعد از گذشت ایام نحر قیمت شاة واجب است

سوال: کسی که قربانی بر او واجب بود در ایام نحر قربانی نکرد پس عوض گوسفند قیمت سبع بقره یعنی حصه هفتم گاؤ را خیرات کند ویا گوسفند را زنده به کدام مسکین ببخشد ویا با چنین هفت تن همراه شده قیمت بقره یا نفس بقره را به مسکین بدهند آیا بدین طریق واجب از وساقط گردد یاخیر؟بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: قیمت گاؤ یا گوسفند را صدقه نمودن واجب است بشرطیکه قربانی کننده غنی باشد در غیر آن واجب نیست لاکن تصدق سبع بقره کافی

نمیگردد چرا مراد از قربانی اراقة الدم است که در آن شرکت متصور نمیشود جواز شرکت درگاؤ در ایام نحر خلاف قیاس است که بعد از آن وجوب قیمت بر آن قیاس نموده نشود.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: و لو ترکت التضحیة و مضت ایامها تصدق بها حیة ناذر فاعل تصدق لمعینة لو فقیرا.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله و مضت ایامها الخ) قید به لما فی النهایة اذا وجبت بایجابه صریحا او بالشراء لها فان تصدق بعینه فعلیه مثلها مکانها لان الواجب علیه الاراقة و انما ینتقل الی الصدقة اذا وقع الیاس عن التضحیة بمضی ایامها و ان لم یشتر مثلها حتی مضت ایامها تصدق بقیمتها لان الاراقة انما عرفت قربة فی زمان مخصوص ولا تجزیه الصدقة الاولی عما یلزمه بعد لانها قبل سبب الوجوب (ردالمحتار ص۳۰ ج۵)

وقال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: و تصدق بقیمتها غنی شراها او لا لتعلقها بذمته شراها او لا فالمراد بالقیمة قیمة شاة تجزی فیها. (ردالمحتار ص۳۰ ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم

۲۵ / جمادی الاولی سنه ۷۲ هجری

جواز اشتراء اضحیه قبل ایام النحر

سوال: چه می فرماید علماء عظام درین مسئله که علماء این دیار اختلاف کرده اند بعض میگویند که حیوان برای اضحیه قبل ایام النحر گرفته شود وبعض می گویند که فی ایام النحر فرقهء اول دلیل وسند میگیرد ازحدیث شریف: سمنوا ضحایاکم فانها علی الصراط مطایاکم.

وفرقهء ثانی دلیل می گیرند از روایة ردالمحتار ص ۳۱۳ ج ۵ :

واعلم انه قال فی البدائع و لو نذر ان یضحی شاة و ذلک فی ایام النحر و هو موسر فعلیه ان یضحی بشاتین عندنا شاة بالنذر و شاة بایجاب الشرع ابتداء الا اذا عنی به الاخبار عن الواجب علیه فلا یلزمه الا واحدة و لو قبل ایام النحر لزمه شاتان بلا خلاف لان الصیغة لا تحتمل الاخبار عن الواجب اذلا وجوب قبل الوقت و کذا لو کان معسرا ثم ایسر فی ایام النحر لزمه شاتان.

و ایضا فیه تحت (قوله ناذر لمعینة) قال فی البدائع اما الذی یجب علی الغنی والفقیر فالمنذور به بان قال لله علی ان اضحی شاة او بدنة او هذه الشاة او البدنة او قال جعلت هذه الشاة ضحیة لانها قربة من جنسها ایجاب و هو هدی المتعة والقران والاحصار فتلزم بالنذر کسائر القرب والوجوب بالنذر

یستوی فیه الغنی والفقیر اهـ واستفید منه ان الجعل المذکور نذر وان النذر بالواجب صحیح اهـ
بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : فریق ثانی که فتوای عدم جواز اشتراء اضحیه قبل النحر را ختراغ نمودند در ضلالت بینه هستند زیرانکه :

(۱) اشتراء بنیت تضحیه سبب وجوب بر فقیرست نه برغنی۔

قال فی شرح التنویر :لو ضلت او سرقت فشری اخری فظهرت فعلی الغنی احداهما وعلی الفقیر کلاهما (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵)

وایضا فیه: وفقیر شراها لها لوجوبها علیه بذلك حتی یمتنع علیه بیعها (ردالمحتار ص۲۰۳ ج۵)

وفی الشامیة: جاز له (ای للغنی) ان یبدلها بغیرها مع الکراهة (ردالمحتار ص۲۱۱ ج۵)

واما نیت تحیه بعد از شراء یا نیت در حیوان پرورده، خانه پس بر فقیر هم موجب تضحیه نیست.

قال فی الشامیة :فلو کانت فی ملکه فنوی ان یضحی بها او اشتراها ولم ینو الاضحیة وقت الشراء ثم نوی بعد ذلك لا یجب لان النیة لم تقارن الشراء فلا تعتبر (ردالمحتار ص۲۰۳ ج۵)

(۲) در کتب مذهب مسطورست که لبن اضحیه را در استعمال خود آوردن روانیست پس اگر تضحیه قریب ست بآب بارد نضح ضرع کند والا بعد الحلب صدقه کند۔

قال فی شرح التنویر: ویکره الانتفاع بلبنها قبله

وفی الشامیة :فان کانت التضحیة قریبة نضح ضرعها بالماء البارد والا حلبه وتصدقه به (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵)

پس اگر قبل از وقت تضحیه اشتراء اضحیه روا نشود محمل این جزئیه چه خواهد شد ؟
اگر گفته شود که مراد ازین اضحیه منذوره هست پس جزئیه ذیل ابطال این تأویل خواهد کرد .

ومنهم من اجازهما للغنی لوجوبها فی الذمة فلا تتعین (شرح التنویر)

وفی الشامیة :والجواب ان المشتراة للاضحیة متعینة للقربة الی ان یقام غیرها مقامها فلا یحل له الانتفاع بها ما دامت متعینة ولهذا لا یحل له لحمها اذا ذبحها قبل وقتها بدائع ویأتی قریبا انه یکره ان یبدل بها غیرها فیفید التعیین ایضا .(ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵)

(۳) سوق الهدی من سیدالکونین صلی الله علیه وسلم الی هذا الاوان قبل ایام النحر معمول به ست کسی از اُمت مسلمه بصیرورة این هدی واجب بالنذر وبوجوب دم تمتع وقران علی حده قول نه کرده است، نه خود سیدالکونین صلی الله علیه وسلم دم تمتع یا قران جُداگانه اداء فرمودند.

٤ - عوام الناس الفاظیکه برای جانور اضحیه اطلاق میکنند (مثلاً این جانور برای قربانی خرید کرده ام یا این جانور برای قربانی ست) ازین الفاظ نذر نخواهد شد، چراکه درعرف مثل این الفاظ برای اظهار اراده هستند نه برای ایجاب، ووجوب نذر بلفظی موقوف بر عرف ست یعنی اگر لفظ برای نذر درعرف مستعمل ست از و نذر واجب خواهد شدوالا فلا، لان العرف قاض.

قال فی شرح التنویر: الن الایمان مبنیة عیدنا علی العرف (ردالمحتار ص ۰۰ ج ۳)

۵ - اگر تسلیم کرده شود که مثل این چنین الفاظ موجب نذر هستند پس مقصد عوام اخبار از وجوب فی المستقبل ست،اگرچه نیت اضحیه واجبه قبل ایام النحر صحیح نیست چنانکه مستدل گفت و لیکن عوام الناس درین الفاظ محض نیت اضحیه واجبه نمی کنند بلکه درالفاظ هم مصرح می کنند که این جانور برای قربانی عید ست،اگر کسی لفظ عید زائد نه کرد بلکه لفظ قربانی مطلقًا گفت پس چونکه در عرف لفظ قربانی برای قربانی عید معین شده است فلذا لفظ عید باوجود حذف بحکم مذکور ست (لان المعروف کالمشروط) فلذا باین چنین الفاظ که درعوام الناس رائج هستند وجوب نذر نخواهد گشت. پس تضحیه این جانور از واجب اصلی خواهد شد.

تنبیه: حدیث ((سمنوا ضحایاکم۔ الخ)) ثبوت ندارد.

قال العلامة الطرابلسی رحمه الله: (استسمنوا. وفی لفظ. استفرهوا ضحایاکم فانها مطایاکم)قال الامام ابن الصلاح رحمه الله: لا اصل له(الکشف الالهی)، قال الدکتور احمد محمود بکار فی تعلیقه:

رواه الدیلمی من طریق ابن المبارک عن یحیی بن عبدالله عن ابیه عن ابی هریرة رضی الله عنه، قال السیوطی فی الدرر یحیی ضعیف وقال السخاوی یحیی ضعیف جدا و جاء بلفظ: عظموا ضحایاکم فانها علی الصراط مطایاکم.

وقال ابن الصلاح هذا الحدیث غیر معروف و لا ثبت فیها علمنا فیه وقال ابوبکر ابن العربی فی شرح الترمذی لیس فی فضل الاضحیة حدیث صحیح قال صاحب المغیر هو من وضع الزنادقة اعداء الاسلام

الذین یریدون تشویه الشریعة و ادخال امثال هذه المجاز فات المضحکة فیها فاذا کان المسلمون سیرکبون الخرفان علی الصراط فسیکون عدد الخرفان فیه اکثر من عدد الحصی اذ ما من احد من المسلمین غالباً الا وقد ذبح فی عمرة الکثیر وایضاً اذا کانت الخرفان مطایا المسلمین فیلزمه ان کل واحد منهم سیرکب عدة کباش هل یعقل ان ینطق بهذا من لا ینطق عن الهوی ﷺ ولعن الله اعداء شریعته.

وحمل الغماری حملته الشدیدة علی المناوی حین وجه الخبر علی انه ضعیف وحمله علی الحقیقة لا علی المجاز والقارۃ: القوی النشیط (الکشف الالہی ص ۳۰ ج ۱)

قال السخاوی رحمه الله تعالی: حدیث: استفرهوا ضحایاکم فانها مطایاکم علی الصراط اسنده الدیلمی من طریق ابن المبارک عن یحیی بن عبید الله عن ابیه عن ابی هریرة رضی الله عنه رفعه بهذا ویحیی ضعیف جداً، ووقع فی النهایة لامام الحرمین ثم فی الوسیط ثم فی العزیز: عظموا ضحایاکم فانها علی الصراط مطایاکم وقال الاول معناه: انها تکون مراکب للمضحین وقیل انها تسهل الجواز علی الصراط لکن قد قال ابن الصلاح: ان هذا الحدیث غیر معروف ولا ثابت فیما علمناه وقال ابن العربی فی شرح الترمذی: لیس فی فضل الاضحیة حدیث صحیح ومنها قوله انها مطایاکم الی الجنة (المقاصد الحسنة ص ۸۸)

وهکذا قال الشیخ العجلونی رحمه الله تعالی (کشف الخفاء ومزیل الالباس ص ۳۰ ج ۱) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۹ / محرم سنه ۷۵ هجری

تحقیق حدیث سمنوا ضحایاکم : تحت عنوان (جواز اشتراء اضحیه قبل ایام النحر) گذشته است.

روز اول بنا بر عذر نماز عید اداء نشد بعد از زوال قربانی نمودن جواز دارد

سوال : بنا بر باران شدید ادای نماز عید غیر ممکن بود آیا در همین روز بعد از زوال قربانی نمودن جواز دارد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله در همین روز بعد از زوال ادای قربانی جواز دارد :

قال فی شرح التنویر: وبعد مضی وقتها لو لم یصلوا العذر ویجوز فی الغد وبعده قبل الصلوة لان الصلوة فی الغد تقع قضاء لا اداء زیلعی وغیره.

وفی الشامیة: ووقت الصلوة من الارتفاع الی الزوال (رد المحتار ص ۲۰۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۱ / ذی الحجه سنه ۷۵ هجری

قربانی نمودن مرغ جواز ندارد

سوال : کسی میگوید اگر کسی به نیت قربانی مرغ را ذبح کند پس قربانی واجب از او اداء شد و در استدلال حدیث ثواب تهجیر الی الجمعه را می آرند، آیا چنین گفتن آنها درست است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : باکشتن مرغ قربانی واجب اداء نمیشود کسیکه بر او قربانی واجب نباشد پس اگر به نیت قربانی مرغ را ذبح کند مکروه تحریمی است.

استدلال از حدیث تهجیر الی الجمعه بنا بر دو دلیل درست نیست :

(۱) مقصود از حدیث بیان اجر است نه جواز قربانی .

(۲) اگر علاوه حیوانات معهود قربانی کدام پرنده دیگری جواز می داشت پس رسول الله صلی الله علیه وسلم ویاران مبارکان او هر آننه در عصر فقر بر آن عمل می نمودند.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالیٰ: ورکنها ذبح ما یجوز ذبحه من النعم لا غیر فیکره ذبح دجاجة ودیك لانه تشبه بالمجوس بزازیة.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ: (قوله فیکره ذبح دجاجة و دیك الخ) ای بنیة الاضحیة والکراهة تحریمیة کما یدل علیه التعلیل ط وهذا فیمن لا اضحیة علیه والا فالامر اظهر (ردالمحتار ص۲۰۳ ج۵)

وقال العلامة عبدالحلیم اللکنوی رحمه الله تعالیٰ: وقالت الظاهریة یجوز التضحیة بکل حیوان و حشی او انسی وکل طائر یؤکل لحمه لحدیث ابی هریرة رضی الله عنه مرفوعا مثل المهجر الی الجمعة کمثل من یهدی بدنة ثم کمن یهدی بقرة ثم کمن یهدی شاة ثم یهدی دجاجة ثم کمن یهدی بیضة والعصفور قریب الی البیضة والجواب عنه المراد به بیان قدر الثواب لا انه یجوز التضحیة به. (حاشیة الهدایة ص۴۴۸ ج۴) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

یوم العرفة سنه ۸۳ هجری

بر هر یکی از شرکاء قربانی واجب است

سوال : چهار برادران میراث مشترک را تقسیم نمودند بعداً دو برادران جدائی را اختیار نمودند پس هنوز مال منقول آنها مشترک وغیر منقول آنها غیر مشترک است.

سوال در اینجاست که آیا بر هر یک جدا جدا قربانی واجب است یا یک اضحیه هر دو را کافی است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بر هر دو جدا جدا قربانی واجب است .

قال العلامة التمرتاشی رحمه الله تعالی: فتجب التضحیة علی حر مسلم مقیم موسر (ردالمحتار ص ۰۰ ج ۰)

والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۱/شعبان سنه ۸۵هجری

فروختن گوشت وپوست قربانی جواز ندارد

سوال: آیا فروختن گوشت وپوست قربانی برای ذابح جواز دارد؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: فروخت گوشت به هر صورت ناجائز است اگر کسی فروخت باید قیمت آنرا صدقه کند البته استعمال آن در چیز دایمی استعمال جواز دارد.

یا بدین چیز تبدیل نماید لاکن فروختن پوست جواز ندارد اگر کسی فروخت قیمت آن را صدقه نمودن بر مساکین واجب است، اگر بعینه پوست را بکدام شخص میدهد اگر غنی باشد نیز حق گرفتن را دارد.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: ویتصدق بجلدها او یعمل منه نحو غربال وجراب وقربة وسفرة ودلو او یبدله بما ینتفع به باقیا کما مر لا بمستهلك كخل ولحم ونحوه کدراهم فان بیع اللحم او الجلد به ای بمستهلك اوبدراهم تصدق بثمنه ومفاده صحة البیع مع الکراهة وعن الثانی باطل لانه کالوقف مجتبی.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله فان بیع اللحم او الجلد به الخ) افاد انه لیس له بیعهما بمستهلك وان له بیع الجلد بما تبقی عینه وسکت عن بیع اللحم به للخلاف فیه ففی الخلاصة وغیرها لو اراد بیع اللحم لیتصدق بثمنه لیس له ذلك ولیس له فیه الا ان یطعم او یاکل اه والصحیح کما فی الهدایة وشروحها انهما سواء فی جواز بیعهما بما ینتفع بعینه دون ما یستهلك وایده فی الکفایة بما روی ابن سماعة عن محمد رحمه الله تعالی لو اشتری باللحم ثوبا فلا بأس بلبسه اه (ردالمحتار ص ۰۰ ج ۰) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۹/ذی الحجه سنه ۸۵هجری

قربانی حیوانیکه پستان او خراب باشد

سوال: کسی گوسفند یا گاو را برای قربانی خرید که پستان آن خراب بود آیا قربانی چنین حیوان جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر دو پستان گاو یا یک پستان گوسفند خراب باشد پس قربانی بر آن جواز ندارد.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: لا بالعمیاء (الی قوله) والجذاء مقطوعة رؤس ضرعها او یابسها ولا الجدعاء

مقطوعة الانف ولا المصرمة اطبائها وهي التي عولجت حتى انقطع لبنها ولا التي لا الية لها خلقة مجتبى وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تحت (قوله وهي التي عولجت الخ) وفي التتارخانية والشطور لا تجزء وهي من الشاة ما قطع اللبن عن احدى ضرعيها ومن الابل والبقر ما قطع من ضرعيها لان لكل واحد منهما اربع اضرع (ردالمحتار ص ۲۰۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالى اعلم.

۲/رجب سنه ۸۶ هجری

تبدیل نمودن حیوان قربانی

سوال : کسی بره را به نیت قربانی خرید آیا اختیار دارد که آنرا تبدیل کند ؟ بینوا بالتفصیل مع الدلیل اجرکم الله المولی الجلیل.

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر بره خانگی باشد یا بعد از خریداری هنوز نیت قربانی را نکرده باشد بهر صورت تبدیل نمودن آن جواز دارد اما اگر آنرا به نیت قربانی خریده باشد در این سه روایت است :

(۱) غنی وفقیر هر دو را موجب نیست ، لذا در حق هر دو تبدیل نمودن جواز دارد.

(۲) درحصه هردو موجب است برغنی بقدر مالیت وبر فقیر قربانی همین حیوان واجب باشد.

طبق این روایت در استبدال غنی اقوال مختلف است، اعدل الاقاویل اینست که ذبیحه دوم را ذبح کند ترک اول بلا کراهت جواز دارد قبل از آن تبدیل نمودن اول مکروه تنزیهی است، در هر دو صورت اگر با ادنی تبدیل کند پس فضل واجب التصدق است .

در بعض عبارات فقهاء کرام مراد از (اقامة غیرها مقامها) ذبح ثانیه است، هکذا افاد ملك العلماء الامام الکاسانی رحمه الله.

این هر دو اقوال ظاهرالروایة اند .

والاول اوسع وایسر واوفق لقاعدة (ان النذر لا ینعقد بدون الایجاب باللسان).

والثانی احوط واشهر واوفق لقاعدة (الاحتیاط فی باب العبادات واجب)

(۳) در حق غنی موجب نیست و در حق فقیر موجب است لذا تبدیل نمودن در حق غنی مطلقا جائز ودر حق فقیر مطلقاً ناجائز است.

فروع :

(۱) حیوان را بنیت اضحیه خرید واو گم شد پس حیوان دوم را خرید وبعد از آن در

ایام نحر حیوان اول پیدا شد ، طبق روایت اولی غنی وفقیر هر دو اختیار دارند که هریکی ازین دوحیوان را و یا عوض هر دو حیوان دیگر را ذبح کنند، همین اختیار فقیر را نیز است، فقیر نیز اختیار دارد که یک حیوان راهم ذبح نکند، طبق روایت ثانیه بر غنی در هر دو قربانی یکی از هر دو واجب است.

البته در صورت ذبح دوم اگر قیمت کم از اول باشد تصدق فضل نیز واجب است، در صورت ذبح اول واجب نیست، اما ذبح هر دو افضل است بر فقیر ذبح هر دو واجب است ، طبق روایت ثالثه غنی را طبق تفصیل روایت اولی اختیار است وبر فقیر مانند روایت ثانی ذبح هر دو واجب است .

(۲) حیوان را بنیت اضحیه خرید پس گم شد یا مُرد :

بر غنی طبق روایات ثلاثه قربانی حیوان دوم واجب است اگر که قیمت آن از اول کم باشد وبر فقیر یکی آن هم واجب نیست .

(۳) حیوان را بنیت اضحیه خریداری نمود پس گم شد پس حیوان دوم را خرید آنرا در ایام نحر ذبح نمود پس در همین ایام نحر حیوان گم شده پیدا شد.

طبق روایت اولی بر غنی وفقیر چیزی واجب نیست، وطبق روایت ثانیه بر غنی ذبح آن واجب نیست، در صورت کم بودن قیمت حیوان دوم، باید فضل را تصدق کند اما چونکه اختیار ادنی درابنجا عمداً پیدا نشد ازینجا فضل واجب التصدق نیست، بر فقیر ذبح آن نیز واجب است.

طبق روایت ثالثه بر غنی ذبح آن واجب نیست وبر فقیر ذبح آن نیز واجب است.

(٤) حیوان را بنیت اضحیه خرید و او گم شد پس دوم را خرید هنوز آنرا در ایام اضحیه ذبح نکرده بود بعد از گذشت ایام نحر حیوان اول پیدا شد، پس طبق روایت اولی بر غنی واجب است که یکی از آن را زنده تصدق کند ویا قیمت یکی را که قابل قربانی باشد بدهد، وبر فقیر چیزی هم واجب نیست ، طبق روایت ثانیه بر غنی تصدق افضل تر آن هر دو واجب است، مقتضی این روایت این است که بر غنی قیمت یا تصدق حیوان مانند آن جواز دارد اما بعد از گذشت ایام نحر این حیوانات برای قربت متعین شدند. زنده صدقه نمودن هر دو بر فقیر واجب است.

غنی وفقیر هر دو را ذبحٌ نمودن جواز ندارد. اگر یکی آنرا ذبح نمود تصدق گوشت آن بر او واجب است اگر قیمت گوشت اندک باشد از قیمت حیوان، تصدق فضل واجب است، طبق روایت ثالثه بر غنی مطابق روایت اول تصدق فضل واجب است و بر فقیر صدقه نمودن هر دو واجب است.

(۵) حیوان را بنیت قربانی خرید و او گم شد پس حیوان دوم را خرید او را در ایام نحر ذبح نمود، بعد از ایام نحر حیوان اول نیز پیدا شد پس طبق روایت اولی بر فقیر وغنی چیزی واجب نیست، وطبق روایت ثانیه بر غنی چیزی واجب نیست.

این حکم اگر چه خلاف مقتضی این روایت است اما جهت عدم وجود عمد فضل واجب التصدق نیست. زنده صدقه نمودن آن بر فقیر واجب است.

طبق روایت ثالثه بر غنی چیزی واجب نیست.

اما زنده صدقه نمودن آن بر فقیر واجب است.

(۶) حیوان را بنیت اضحیه خرید اما در ایام اضحیه گم شد، پس طبق روایت اولی برغنی صدقه نمودن همین حیوان زنده یا کدام حیوان دیگر لائق اضحیه را صدقه نمودن واجب باشد . بر فقیر چیزی هم واجب نیست، وطبق روایت ثانیه زنده صدقه نمودن این حیوان بر غنی وفقیر هردو واجب است:

بظاهر طبق این روایت تصدق بالعین یا تصدق بالقیمة است اما بعد از ایام نحر عین متعین گردید . کمامرفی الفرع الرابع.

طبق روایت ثالثه در حصه غنی تفصیل وجوب مانند روایت ثانیه است وبر فقیر زنده صدقه نمودن همین حیوان واجب نیست .

(۷) فقیر بنیت قربانی حیوان را خریده ذبح نمود پس در ایام نحر دولتمند شد، پس مقتضی روایت اولی عدم وجوب است ودر روایت ثانیه وجوب.

طبقیکه امام کاسانی رحمه الله تعالی روایت ثانیه را اختیارنموده پس او وجوب را درست گفته . البته امام کردری رحمه الله تعالی روایت ثانیه را ترجیح داده اما عدم وجوب را راجح گردانیده است.

(۸) استعمال شیر وسرگین حیوان خریده شده به نیت قربانی.، طبق روایت اولی غنی وفقیر هردو را جائز است ، طبق روایت ثانیه هر دو را ناجائز است ، طبق روایت ثالثه برای غنی جائز وبرای فقیر ناجائز است .

در شیر وسرگین تفصیل در آن صورت است که حیوان در بیرون می چرد اگر در خانه علف خورد برای غنی وفقیر هردو جائز است.

وهذه نصوص الفقهاء رحمهم الله تعالى

قال الامام شمس الائمة السرخسی رحمه الله تعالى: واذا اشترى اضحية ثم باعها فاشترى مثلها فلا بأس بذلك لان بنفس الشراء لا تتعين الاضحية قبل ان يوجبها (المبسوط ص ۱۳ ج ۱۲)

وقال الامام قاضيخان رحمه الله تعالى: ولو اشترى شاة للاضحية ثم باعها واشترى اخرى فى ايام النحر فهذه على وجوه ثلاثة الاول اذا اشترى شاة ينوى بها الاضحية والثانى ان يشترى بغير نية الاضحية ثم يوجب بلسانه ان يضحى بها فيقول لله على ان اضحى بها عامنا هذا ففى الوجه الاول فى ظاهر الرواية لا تصير اضحية مالم يوجبها بلسانه وعن ابى يوسف عن ابى حنيفة رحمهما الله تعالى انها تصير اضحية بمجرد النية كما لو اوجبها بلسانه وبه اخذ ابو يوسف رحمه الله تعالى: وبعض المتاخرين وعن محمد رحمه الله تعالى فى المنتقى اذا اشترى شاة ليضحى بها واضمر نية التضحية عند الشراء تصير اضحية كما نوى فان سافر قبل ايام النحر باعها وسقطت عنه الاضحية بالمسافر فاما اذا اشترى شاة بغير نية الاضحية ثم نوى الاضحية بعد الشراء لم يذكر هذا فى ظاهر الرواية وروى الحسن عن ابى حنيفة رحمهما الله تعالى انه لا تصير اضحية لو باعها يجوز بيعها وبه نأخذ فاما اذا اشترى شاة ثم اوجبها اضحية بلسانه وهو الوجه الثالث تصير اضحية فى قولهم ولو ولدت ولدا يكون ولدها للاضحية ولو باعها يجوز بيعها فى قول ابى حنيفة ومحمد رحمهما الله تعالى الا انه يكره وقال ابو يوسف رحمه الله تعالى لا يجوز بيعها وهى كالوقف عنده (خانية بهامش الهندية ص ۳۴۰ ج ۳)

وقال الامام طاهر بن عبد الرشيد البخارى رحمه الله تعالى: وبالشراء بنية الاضحية ان كان المشترى غنيا لا يجب عليه باتفاق الروايات حتى لو باعها واشترى بثمنها اخرى والثانية دون الاولى جاز ولا يجب عليه شیء وان كان المشترى فقيرا قال فى شرح الشافى من اشترى شاة ليضحى بها تعينت لها بالنية عند الطحاوى رحمه الله تعالى قال ومذهب الجمهور انها لا تصير لها الا ان يقول على ان اضحى بها لان نفس النية غير موجبة وهكذا ذكر شمس الائمة الحلوانى رحمه الله تعالى وذكر الامام خواهرزاده رحمه الله تعالى فى ظاهر الرواية عن اصحابنا تصير واجبة وهكذا ذكر الطحاوى رحمه الله تعالى وفى الزيادات فى كتاب الهبة رجل اشترى شاة فاوجبها اضحية وجبت عليه موسرا كان او معسرا واختلف المشائخ رحمهم الله تعالى فى قوله فاوجبها اضحية قال بعضهم اوجبها بلسانه بعد الشراء فيقول لله على ان اضحى بهذه الشاة وقال بعضهم اراد به انه اشتراها بنية الاضحية وقوله اوجبها اى بذلك الشراء قال وظاهر المذهب هذا (خلاصة الفتاوى ص ۳۱۸ ج ۴)

وقال الامام الکاسانی رحمہ اللہ تعالیٰ: وان کان معسرا فاشتری شاة للاضحیة فهلکت فی ایام النحر او ضاعت سقطت عنه ولیس علیه شیء آخر لما ذکرنا ان الشراء من الفقیر للاضحیة بمنزلة النذر فاذا هلکت فقد هلک محل اقامة الواجب فیسقط عنه ولیس علیه شیء آخر بایجاب الشرع ابتداء لفقد شرط الوجوب وهو الیسار ولو اشتری الموسر شاة للاضحیة فضلت فاشتری شاة اخری لیضحی بها وجد الاولی فی الوقت فالافضل ان یضحی بهما فان ضحی بالاولی اجزأه ولا تلزمه التضحیة بالاخری ولا شیء علیه غیر ذلک سواء کانت قیمة الاولی اکثر من الثانیة او اقل والاصل فیه ماروی عن سیدتنا عائشة رضی اللہ عنہا انها ساقت هدیا فضاع فاشترت مکانه اخر ثم وجدت الاول فنحرتهما ثم قالت الاول کان یجزء عنی فثبت الجواز بقولها والفضیلة رضی اللہ عنہا ولان الواجب فی ذمته لیس الا التضحیة بشاة واحدة وقد ضحی وان ضحی بالثانیة اجزأه وسقطت عنه الاضحیة ولیس علیه ان یضحی بالاولی لان التضحیة بها لم تجب بالشراء بل کانت الاضحیة واجبة فی ذمته بمطلق الشاة فاذا ضحی بالثانیة فقد ادی الواجب بها بخلاف المتنفل بالاضحیة اذا ضحی بالثانیة انه یلزمه التضحیة بالاولی ایضا لانه لما اشتراها للاضحیة فقد وجب علیه التضحیة بالاولی ایضا بعینها فلا یسقط بالثانیة بخلاف الموسر فانه لا یجب علیه التضحیة بالشاة المشتراة بعینها وانما الواجب فی ذمته وقد اداه بالثانیة فلا تجب علیه التضحیة بالاولی وسواء کانت الثانیة مثل الاولی فی القیمة او فوقها او دونها لما قلنا غیر انها ان کانت دونها فی القیمة یجب علیه ان یتصدق بفضل ما بین القیمتین لانه بقیت له هذه الزیادة سالمة من الاضحیة فصار کاللبن ونحوه ولو لم یتصدق بشیء ولکنه ضحی بالاولی ایضا وهو فی ایام النحر اجزأه وسقطت عنه الصدقة لان الصدقة انما تجب خلفا عن فوات شیء من شاة الاضحیة فاذا ادی الاصل فی وقته سقط عن الخلف واما علی قول ابی یوسف رحمہ اللہ تعالیٰ فانه لا تجزیه التضحیة الا بالاولی لانه یجعل الاضحیة کالوقف (بدائع ص ۶۶ ج ۵)

وقال العلامة الطوری رحمہ اللہ تعالیٰ: فلو قال کلاما نفسیا لله علی ان اضحی بهذه الشاة ولم یذکر بلسانه شیئا فاشتری شاة بنیة الاضحیة ان کان المشتری غنیا لا تصیر واجبة باتفاق الروایات فله ان یبیعها ویشتری غیرها وان کان فقیرا ذکر شیخ الاسلام خواهر زادة فی ظاهر الروایة تصیر واجبة بنفس الشراء وروی الزعفرانی رحمہ اللہ تعالیٰ عن اصحابنا لا تصیر واجبة واشار الیه شمس الائمة السرخسی رحمہ اللہ تعالیٰ فی شرحه والیه مال شمس الائمة الحلوانی فی شرحه وقال انه ظاهر الروایة (تکملة البحر ص ۱۷۳ ج ۸)

وترکنا تحریر الدلائل علی الفروع حذرا من الاطالة والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲ رجب ۱۳۸۶ هجری

خورانیدن گوشت قربانی بر خادم

سوال : نوکران وخادمان که در خانه های مردم کار وخدمت میکنند آیا بادار حق دارد که از گوشت قربانی خویش آنها را طعام دهد یا خیر؟ در این مورد علماء دونظر دارند یک گروه میگویند خادمیکه طعام او بر بادار باشد هر آنچه معاش او کم باشد وخادمیکه طعام او بر بادار نباشد هر آنچه معاش او اضافه باشد فرضاً تنخواه خادم اول شصت روپیه باشد ومعاش خادم دوم چهل روپیه که این بیست روپیه عوض وبدل طعام او باشد پس این یک نوع بیع شد وفروختن گوشت قربانی جواز ندارد لذ بادار حق ندارد که گوشت قربانی خویش را بر خادم بخوراند . وگروه دوهم میگویند بیع ضرورت دارد به انشاء بیع وشراء که در اینجا مفقود است لذا این بیع نیست با حواله تفصیل نمائید که فرموده کدام گروه صحت دارد اگر جواز نداشته باشد در این مورد کدام حیله شرعی است یاخیر؟بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : قول عدم جواز درست است بنا بر اینکه طعام جزء اجرت خادم است ودادن گوشت قربانی در اجرت جواز ندارد حیله دادن گوشت قربانی بر خادم اینست که در این ایام به خادم قیمت طعام او داده شود.

قال العلامة الحصكفي رحمه الله: ولا يعطى اجر الجزار منها لانه كبيع واستفيدت من قوله عليه الصلوة والسلام من باع جلد اضحيته فلا اضحية له هداية (رد المحتار ص۲۰۶ ج۵) والله سبحانه وتعالى اعلم.

۲ ذی الحجه ۱۳۸۶ هجری

استعمال پوست قربانی در تعمیر مدرسه وغیره جواز ندارد

سوال : یک اداره در تعمیر مدرسه وشفاخانه از پول زکوة، سرسایه وچرم قربانی استفاده میکند وآن پول را در فلاح وبهبود به کار می برد آیا جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : استعمال پول زکوة، صدقه فطر وچرم قربانی در تعمیر مسجد مدرسه شفاخانه ودر دیگر کارهای رفاهی جواز ندارد زیرا دادن این اشیاء در ملکیت فقیر ضروری است ودر اینجا تملیک فقیر معدوم است . البته در طعام طلاب مستحق وفقراء مدرسه مصرف آن جواز دارد.

قال في التنوير: هي لغة الطهارة والنماء وشرعا تمليك جزء مال عينه الشارع من مسلم فقير غيرها شمي ولا مولاه مع قطع المنفعة عن المملك من كل وجه لله تعالى (رد المحتار ص [illegible] ج۲)

وقال فی التنویر وشرحه: لا یصرف الی بناء نحو مسجد

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله نحو مسجد) کبناء القناطیر والسقایات واصلاح الطرقات وکری الانهار والحج والجهاد وکل مالا تملیک فیه زیلعی (ردالمحتار ص ٦٣ ج ٢)

وقال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: ویتصدق بجلدها او یعمل منه نحو غربال وجراب وقربة وسفرة ودلو او یبدله بما ینتفع به باقیا کما مر (ردالمحتار ص ۲۰۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.

٢ ذی الحجه ١٣٨٦ هجری

دادن گوشت وپوست قربانی به کافر جواز دارد

سوال: آیا دادن گوشت وپوست قربانی به کافر جواز دارد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بله ! جواز دارد.

قال فی الهندیة: ویهب منها ما شاء للغنی والفقیر والمسلم والذمی کذا فی الغیاثیة (عالمگیریة ص ۳۰۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم

تناول گوشت قربانی وصیت جواز ندارد

سوال: زید وصیت نمود وفوت کرد گفت عوض من قربانی کنید و از آن سهم خویش را نیز بگیرید آیا تناول این گوشت برای اهل او جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: جواز ندارد البته اگر بدون حکم میت از مال خویش عوض او قربانی کنند جواز دارد.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (فرع) من ضحی عن المیت یصنع کما یصنع فی اضحیة نفسه من التصدق والاکل والاجر للمیت والملک للذابح قال الصدر والمختار انه ان بامر المیت لا یاکل منها والا یاکل بزازیة ویسکرتی النظم (ردالمحتار ص ۲۰۰ ج ۵)

وقال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: وعن میت بلا امر الزم تصدقا.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله وعن میت) ای لو ضحی عن میت وارثه بامره الزمه بالتصدق بها وعدم الاکل منها وان تبرع بها عنه له الاکل لانه یقع علی ملک الذابح والثواب للمیت ولهذا لو کان علی الذابح واحدة سقطت عنه اضحیته کما فی الاجناس قال الشرنبلالی لکن فی سقوط الاضحیة عنه تامل اه اقول صرح فی فتح القدیر فی الحج عن الغیر بلا امر انه یقع عن الفاعل فیسقط به الفرض عنه وللاخر

الجواب طراجعه(ردالمحتار ص ۳۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم. ۹ ذی الحجه ۱۳۸۶هجری

حکم گرفتن ناخن وغیره در عشره ذی الحجه

سوال : کسیکه قربانی براو واجب نیست اگر احتیاطاً در این امام عشر ذی الحجه ناخن وغیره را نگیرد آیا او را اجر است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : نه خیر ! این استحباب تنها در حق قربانی کننده است، آن نیز بدین شرط که بر ناخن ها وموهای زیر ناف وغیره او چهل یوم نگذشته باشد اگر چهل یوم گذشته باشد صفائی این جاها واجب است .

عن ام سلمة رضی الله عنها قالت قال رسول الله ﷺ: اذا دخل العشر واراد بعضکم ان یضحی فلا یمس من شعره وبشره شیئاً وفی روایة فلا یاخذن شعرا ولا یقلمن ظفرا وفی روایة من رای هلال ذی الحجة واراد ان یضحی فلا یاخذ من شعره ولا من اظفاره رواه مسلم (مشکوة ص ۱۲۷ ج ۱)

وقال العلامة الحصکفی رحمه الله : ویستحب حلق عانته وتنظیف بدنه بالاغتسال فی کل اسبوع مرة والافضل یوم الجمعة وجاز فی کل خمسة عشر وکره ترکه وراء الاربعین مجتبی (ردالمحتار ص ۲۱ ج ۵) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم. ۱۵ ذی الحجه ۱۳۸۶هجری

اگر پدر وپسر شریک باشند بر پسر قربانی نیست

سوال : عمرو با پدرش در خانه وکار وخورد ونوش شریک است آیا بر عمرو صدقه فطر، قربانی وحج شرعاً واجب است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر کار عمرو مستقبل نباشد وشخصاً مالک نصاب نباشد چیزی هم بر او فرض نیست. والله سبحانه وتعالیٰ اعلم .

۱۵ /ذی الحجه سنه ۸۶ هجری

بر نابالغ قربانی واجب نباشد

سوال : در صورتیکه نابالغ مالک نصاب باشد آیا قربانی بر او واجب است؟ آیا ولی او حق دارد که عوض اواز مالش قربانی کند ؟ در این صورت مال را چگونه تقسیم کند ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بر نابالغ قربانی واجب نیست ولی حق قربانی را از مال او

ندارد اگر ولی از مال او قربانی کرد خوردن یا صدقه نمودن آن جواز ندارد نابالغ شخصاً آنرا بخورد گوشت اضافه را نگاه کند عوض آن برایش چیزی خریداری کند اما فروختن آن با پول نقد جواز ندارد.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله: ویضحی عن ولده الصغیر من ماله صححه فی الهدایة وقیل لا صححه فی الکافی قال ولیس للاب ان یفعله من مال طفله ورجحه ابن الشحنة قلت وهو المعتمد لما فی متن مواهب الرحمن من انه اصح ما یفتی به وعلله فی البرهان بانه ان کان المقصود الاتلاف فالاب لا یملکه فی مال ولده کالعتق او التصدق باللحم لمال الصبی لا یحتمل صدقة التطوع وعزاه للمبسوط فلیحفظ ثم فرع علی القول الاول بقوله واکل منه الطفل وادخر له قدر حاجته وما بقی یبدل بما ینتفع الصغیر بعینه کثوب وخف لا بما یستهلك کخبز ونحوه ابن کمال و کذا الجد والوصی.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (قوله قلت وهو المعتمد) واختاره فی الملتقی حیث قدمه وعبر عن الاول بقیل ورجحه الطرسوسی بان القواعد تشهد له ولانها عبادة ولیس القول بوجوبها اولی من القول بوجوب الزکوة فی ماله (قوله بما ینتفع بعینه) ظاهره انه لا یجوز بیعه بدراهم ثم یشتری بها ما ذکر ط ویفیده ما ذکره عن البدائع (رد المحتار ص ۲۰۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۵ ذی الحجه ۱۳۸۶ هجری

حصه گرفتن درگاو از طرف میت

سوال: دو برادران شریک شدند گاو را خریدند نصف پول را یک برادر ونصف دیگر را برادر دیگر، سه حصه یک برادر گرفت وسه حصه را برادر دیگر، و یک حصه را برای پدر خویش گرفتند، آیا در این قربانی حصه والدین درست است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: چند تن که مالکان گاو باشند به همان مقدار حصه های آنها باشد در صورت سوال دوتن مالک آن اند پس در گاو نیز دوحصه میباشد. اضافه از دو حصه کدام سهم دیگر در آن نیست، لذا از جانب والدین قربانی درست نمیشود.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله: ولو ضحی بالکل فالکل فرض کارکان الصلوة فان الفرض منها ما یطلق الاسم علیه فاذا طولها یقع الکل فرضا مجتبی.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (قوله لو ضحی الکل الخ) الظاهر ان المراد لو ضحی ببدنة یکون الواجب کلها لا سبعها بدلیل قوله فی الخانیة ولو ان رجلا موسرا ضحی ببدنة عن نفسه خاصة کان الکل

اضحیة واجبة عند عامة العلماء وعلیه الفتوی اھ مع انه ذکر قبله بأسطر لو ضحی الغنی بشاتین فالزیادة تطوع عند عامة العلماء فلا ینافی قوله کان الکل اضحیة واجبة ولا یحصل تکرار بین المسألتین فافهم ولعل وجه الفرق ان التضحیة بشاتین تحصل بفعلین منفصلین واراقة دمین فیقع الواجب احدهما فقط والزائدة تطوع بخلاف البدنة فانها بفعل واحد واراقة واحدة فیقع کلها واجبا هذا ما ظهر لی (در المختار ص ۳۰۷ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم

۱۶ ذی الحجه ۱۳۸۶ هجری

تفصیل آن را در رساله (دوحصه یک شخص درقربانی گاؤ) شرح شده است .

بعد از خریداری عیب حیوان معلوم شد

سوال : زید حیوان را به دوصد روپیه برای قربانی خریداری نمود بعداً دانسته شد که دو دندان او کم است نمی دانست که آیا عمر او یک سال است یا خیر، زید گفت اورا در ولیمه ذبح میکنم و برای قربانی دیگر حیوان خریداری میکنم، سوال اینجاست که آیا حیوان دوم باید نیز دو صد روپیه قیمت داشته باشد ویا با قیمت صد روپیه نیز اگر خریداری شود درست باشد . ناگفته نماند که بر زید قربانی واجب است؟بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر حیوان دوم قیمت کم داشته باشد نیز جواز دارد.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله: ولو اشتراها سلیمة ثم تعیبت بعیب مانع کما مر فعلیه اقامة غیرها مقامها ان کان غنیا وان کان فقیرا اجزأه ذلك وکذا لو کانت معیبة وقت الشراء لعدم وجوبها علیه بخلاف الغنی (رد المحتار ص ۳۰۰ ج ۵) الاطلاق یدل علی جواز الاقل قیمة - والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۵ ذی الحجه ۱۳۸۶ هجری

طریقه غلط تقسیم نمودن گوشت اضحیه

سوال : چند برادران مشترکًا گوشت قربانی را بر مردم تقسیم می نمودند متباقی را همه با رضایت اختیار دادند در گرفتن یک یک مقدار گوشت گفتند ضرورت تول مساویانه نیست آیا این طریقه جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این طریقه جواز ندارد البته اگر در هر حصه از پاچه یاسر یک یک مقدار نهاده شود پس جواز دارد.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالیٰ: ويقسم لحمه وزنا لا جزافا الا اذا ضم معه من الاكارع او الجلد صرفا للجنس بخلاف جنسه

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ: (قوله لا جزافا) لان القسمة فيها معنى المبادلة ولو حلل بعضهم بعضا قال فی البدائع اما عدم جواز القسمة مجازفة فلان فيها معنى التمليك واللحم من اموال الربوا فلا يجوز تمليكه مجازفة فاما عدم جواز التحليل فلان الربا لا يحتمل الحل بالتحليل ولانه فی معنى الهبة و هبة المشاع فيما يحتمل القسمة لا تصح اهـ وبه ظهر ان عدم الجواز بمعنى انه لا يصح و لا يحل لفساد المبادلة خلافا لما بحثه فی الشرنبلالية من انه فيه بمعنى لا يصح ولا حرمة فيه (ردالمحتار ص ۲۰۰ ج ۵)
والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۲۶ ذی الحجه ۱۳۸۷ هجری

اگر طعام خوری مشترک باشد با تقسیم گوشت ضروری نیست

سوال : والدین، همشیره ها وبرادران مشترکاً گاؤ را قربانی نمودند یک مقدار گوشت را بر فقراء تقسیم نموده ومتباقی را یکجا پزیدند. بدون تقسیم آیا تقسیم نمودن ضروری است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : دراین صورت تقسیم ضروری نیست زیرا این اباحت است معنای تملیک وتملک در آن نیست.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ: (قوله ويقسم اللحم) انظر هل هذه القسمة متعينة او لا حتى لو اشترى لنفسه ولزوجته و اولاده الكبار بدنة ولم يقسموها تجزيهم اولا والظاهر انها لا تشترط لان المقصود منها الاراقة وقد حصلت وفی فتاوى الخلاصة والفيض تعليق القسمة على ارادتهم وهو يؤيد ما سبق غير انه اذا كان فيهم فقير والباقی اغنياء يتعين عليه اخذ نصيبه ليتصدق به اهـ وحاصله ان المراد بيان شرط القسمة ان فعلت لا انها شرط لكن فی استثنائه الفقير نظر اذ لا يتعين عليه التصدق كما يأتی نعم الناذر يتعين عليه فافهم (ردالمحتار ص ۲۰۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۲۶ ذی الحجه ۱۳۸۷ هجری

قربانی حیوان خنثی درست نیست

سوال : آیا قربانی حیوان خنثی جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : نه خیر ! جواز ندارد.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالى: ولا بالخنثى لان لحمها لا ينضج شرح وهبانية و تمامه فيه (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵) والله سبحانه وتعالى اعلم ۲محرم ۱۳۸۸هجری

قربانی حیوان بی شاخ

سوال : حیوانیکه خلقةً هر دو یا یک شاخ آن نباشد ویا بعداً شاخ او میده شود آیا قربانی بر او جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله جواز دارد. البته اگر یک شاخ نیز از ریشه میده شده باشد قربانی بر آن جواز ندارد.

قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى: (قوله ويضحى بالجماء) هي التي لا قرن لها خلقة و كذا العظماء التي ذهب بعض قرنها بالكسر او غيره فان بلغ الكسر الى المخ لم يجز قهستاني وفي البدائع ان بلغ الكسر المشاش لا يجزي والمشاش رؤس العظام مثل الركبتين والمرفقين (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵) والله سبحانه و تعالى اعلم . ۲۵صفر ۱۳۸۸هجری

جواب حدیث عدم جواز تضحیه مکسور القرن

سوال : یک عالم دین فتوی داده حیوانیکه شاخ او میده شده باشد اگر از ریشه باشد یا از بالا بنا بر ممانعت مطلق در حدیث قربانی بر آن جواز ندارد .

عن علي رضي الله عنه نهى رسول الله ﷺ ان يضحى باعضب القرن والاذن.

ومیگوید جزیه کتب فقه که در مورد شاخ میده شده از ریشه عدم قربانی ودر مورد از فوق جواز را حکم نموده اصل ندارد آیا چنین گفتن درست باشد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : عن حجية بن عدي قال اتى رجل عليا رضي الله عنه فسأله عن المكسورة القرن فقال لا يضرك (شرح معاني الآثار ص۳۰۰ ج۲)

در این حدیث فتوی جواز راوی حدیث منع حضرت علی رضی الله تعالی عنه منقول است وفتوی حضرت عمار رضی الله تعالی عنه، حضرت سعید بن المسیب رحمه الله وحسن بصری رحمه الله تعالی نیز چنین است (اعلاء السنن ج ۱۷ ص ۲۰۵)

وچندین جوابات از حدیث منع تقدیم میگردد.

(۱) از فتوی حضرت علی رضی الله تعالی عنه منسوخ بودن آن ثابت میگردد.
(۲) روایت منع محمول میگردد بر خلاف اولی.
(۳) ممانعت چنین حیوان است که شاخ اوکاملاً از ریشه میده شده باشد. والله سبحانه وتعالی اعلم.
۱۹ / ذی الحجه سنه ۹۸ هجری

حولان حول در وجوب اضحیه شرط نیست

سوال: کسی که نزدش در ایام قربانی پول مقدار نصاب یا اضافه از آن هست اما بر آن هنوز سال نه گذشته آیا قربانی بر او واجب است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بله ! واجب است اما بشرطیکه این مال اضافه باشد از حوائج اصلی او پس حولان حول در آن شرط نیست.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: فتجب التضحیة ای اراقة الدم من النعم عملا لا اعتقادا بقدرة ممکنة هی ما یجب بمجرد التمکن من الفعل فلا یشترط بقاؤها لبقاء الوجوب لانها شرط محض لا میسرة هی ما یجب بعد التمکن بصفة الیسر (در المحتار ص ۱۹۹ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم

۵ ذی قعده ۱۳۸۸ هجری

باشرکت مامور بانک قربانی یکی هم درست نمیشود

سوال: در یک گاؤ با سهم داران قربانی یک مامور بانک نیز شریک شد یا کسی دیگر که مانند او تمام عائدات او یا اکثر آن حرام بود مانند مامور انشورنس آیا باشرکت او بر قربانی دیگر شرکاء اثر می افتد یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در این صورت قربانی کسی هم درست نمیباشد.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: وان مات احد السبعة المشترکین فی البدنة وقال الورثة اذبحوا عنه وعنکم صح عن الکل استحسانا لقصد القربة من الکل ولو ذبحوها بلا اذن الورثة لم یجزهم لانه بعضها لم یقع قربة وان کان شریك الستة نصرانیا او مریدا اللحم لم یجز عن واحد منهم لانه الاراقة لا تتجزأ هدایة.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله وان کان شریك الستة نصرانیا الخ) وکذا اذا کان عبدا او مدبرا یرید الاضحیة لان نیته باطلة لانه لیس من اهل هذه القربة فکان نصیبه لحما فمنع الجواز اصلا

بدائع (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵) واللّٰه سبحانه وتعالیٰ اعلم. ۳۰ ذی الحجه ۱۳۸۸ هجری

فروختن استخوان اضحیه جواز ندارد

سوال : آیا قبل از پذیدن یا بعد از پذیدن گوشت قربانی فروختن استخوان های آن جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : چنین نمودن جواز ندارد اگر کسی آنرا فروخت پول آن را صدقه نمودن بر مساکین واجب است . والله سبحانه وتعالیٰ اعلم۔

۱۳ /محرم سنه ۸۹ هجری

حکم قربانی دوهم در صورتیکه حیوان مفقود اول گردد ویا هلاک شود

سوال : زید یک حیوان را به قصد قربانی خرید در صورتیکه بمیرد یا مفقود شود آیا خریداری حیوان دوم بر او جهت قربانی فرض است یا خیر ؟ در صورت اول آیا قیمت آن باید با قیمت اول مساوی باشد ویا کم قیمت از آن نیز جواز دارد یک عالم میفرماید که در قیمت مساوات لازمی است، در دلیل عبارت ذیل در مختار را تقدیم میکند :

و کذا الثانية لو قيمتها کالاولیٰ او اکثروان اقل ضمن الزائد ويتصدق به بلا فرق بين غنى وفقير.

آیا این جواب درست است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : برغنی قربانی حیوان دوم واجب است، در قیمت مساوات لازمی نیست لیکن بر مسکین چیزی واجب نیست.

قال الامام طاهر بن عبد الرشيد البخاري رحمه الله : والفقير لو سرق شاته ولم يشتر اخرى ليس عليه اخرى والغنى يجب عليه اخرى لان الوجوب على الفقير بالشراء والشراء يتناول هذا المعين فوجب التضحية به فسقط الواجب بهلاك هذا المعين. (خلاصة الفتاوى ص۳۱۰ ج۴)

وقال الامام الكاساني رحمه الله : ولو اشترى اضحية وهى صحيحة ثم اعورت عنده وهو موسر او قطعت اذنها كلها او اليتها او ذنبها او انكسرت رجلها فلم تستطع ان تمشى لا تجزى عنه وعليه مكانها اخرى لما بينا وكذلك ان ماتت عنده اوسرقت (بدائع ص۷۶ ج۵)

از عبارتیکه در سوال ذکر شده، استدلال نمودن درست نیست زیرا که او با آن صورت تعلق دارد که حیوان اول در ایام نحر یافته شود، علاوه از آن بلا فرق بین غنی وفقیر را علامه ابن

عابدین رحمه الله تعالی مرجوح قرار داده، راجح اینست که قربانی دوم بر فقیر واجب است.
وجوب بر فقیر برهر دو قول مبنی است در آنکه هراء الفقیر بلنیة الاضحیه را موجب قرار داده است در روایت عدم وجوب نیز آمده هر دو روایت ظاهرالروایة است. وروایة الوجوب احوط واشهر والثانیة اوسع وایسر. والله سبحانه وتعالی اعلم.
۳۰/محرم سنه ۸۹ هجری

قربانی حیوان لنگ

سوال: زید یک حیوان را خرید، بعداً پای او موچ خورد اما دانسته نشد که آیا میده شده یا خیر آیا قربانی بر آن جواز دارد یا خیر ؟ وآیا دراین مورد بین فقیر وغنی فرق هست یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر پای خویش را بر زمین می نهد وبا تکیه آن رفته می تواند بر آن قربانی جواز دارد، در غیرآن جواز ندارد، کسیکه مالک قدر نصاب نباشد به هر صورت قربانی او درست است.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (قوله والعرجاء) ای التی لا یمکنها المشی برجلها العرجاء انما تمشی بثلاث قوائم حتی لو کانت تضع الرابع علی الارض وتستعین بها جاز عنایة (ردالمحتار ص ۲۰۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.
۱۸ ربیع الاول ۱۳۸۹ هجری

قربانی حیوان سرقت شده جواز ندارد

سوال: زید گاو عمرو را سرقت نمود واو را در قربانی ذبح نمود آیا قربانی زید درست است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: قربانی زید درست نشده زیرا که او مالک گاو نبود البته گوشت حلال است، اما بدون اجازه مالک استعمال آن جواز ندارد.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله: قال فی البدائع غصب شاة فضحی بها عن نفسه لا تجزئه لعدم الملك (ردالمحتار ص ۲۰۰ ج ۵)، والله سبحانه وتعالی اعلم
۱۸ جمادی الثانیة ۱۳۸۹ هجری

بر مال حرام قربانی واجب نیست

سوال: آیا برمال حرام مانند کمائی رشوت وغیره قربانی جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : صدقه نمودن تمام مال حرام واجب است لذا قربانی بر آن واجب نیست .

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ: فی القنیة لو کان الخبیث نصابا لا یلزمه الزکوٰة لان الکل واجب التصدق علیه فلا یفید ایجاب التصدق ببعضه اھ ومثله فی البزازیة (ردالمحتار ص۳۰ ج۲) واللہ سبحانه وتعالیٰ اعلم. ۷ محرم سنه ۹۰ هجری

حکم زمین در وجوب اضحیة

سوال : در وجوب اضحیه آیا قیمت زمین را اعتبار است یا عائدات آن را، اگر قیمت زمین را اعتبار باشد آیا زمین غیر زراعتی هم در آن شامل است یاخیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر مجموعه قیمت زمین زراعتی وغیر زراعتی وعائدات زائد از مقدار معاش بقدر نصاب باشد پس قربانی بر او واجب است.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ معزیا الی العتابیة سئل محمد رحمه الله تعالیٰ عمن له ارض یزرعها او حانوت یستغلها او دار غلتها ثلاثة الاف ولا تکفی لنفقته ولنفقة عیاله سنة؛ یحل له اخذ الزکوٰة وان کانت قیمتها تبلغ الوفا وعلیه الفتوی وعندهما لا یحل اھ (ردالمحتار ص۳۰ ج۲)

وقال ایضا: ولو له عقار یستغله فقیل تلزم لو قیمته نصابا وقیل لو یدخل منه قوت سنة تلزم وقیل قوت شهر فمتی فضل نصاب تلزمه والعقار وقفا فان وجب له فی ایامها نصاب تلزم (ردالمحتار ص۳۰ ج۵) . واللہ سبحانه وتعالیٰ اعلم ۱۲ محرم ۱۳۹۰ هجری

تفصیل وجوب قربانی بر مقروض

سوال : نزد یک شخص نصاب وجوب قربانی موجود است اما مقروض است که بعد از ادای قرض آنقدر پول اضافه میشود که با آن خریداری حیوان قربانی ممکن باشد پس آیا بر او قربانی واجب است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر بعد از وضع قرض از نصاب در نصاب نقص نیاید ونصاب کامل باقی باشد پس قربانی واجب است، در غیر آن واجب نیست .

قال الامام الکاسانی رحمه الله تعالیٰ: ولو کان علیه دین بحیث لو صرف الیه بعض نصابه لانتقص نصابه لا تجب لان الدین یمنع وجوب الزکوٰة فلان یمنع وجوب الاضحیة اولی لان الزکوٰة فرض والاضحیة واجبة

والفرض فوق الواجب (بدائع ص ٧ ج ٥) والله سبحانه وتعالی اعلم. ١٨ ذی الحجه ١٣٩٠هجری

اگر در شتر تعداد شرکاء از هفت تن اضافه شد قربانی همه باطل میگردد

سوال : آیا ده تن در قربانی شتر حق شرکت رادارند؟ اگر تعداد شرکاء از هفت تن اضافه شود قربانی آنها درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا ؟

الجواب باسم ملهم الصواب : مانند گاو ، نیز تعداد نهائی شرکاء در شتر هفت است، اگر تعداد آنها اضافه شود از هفت تن، قربانی یکی هم درست نمیباشد. والله سبحانه وتعالی اعلم.
١٨ /ذی الحجه سنه ٩٠ هجری

صدقه نمودن گوشت قبل از تقسیم جواز دارد

سوال : آیا قبل از تقسیم از گوشت مشترک قربانی، به فقراء صدقه دادن جواز دارد یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر چند نفر در حیوان شریک شدند وهمه گوشت را بین خود تقسیم نکرده بودند بلکه به رضا ورغبت آنرا بر فقراء واقرباء تقسیم نمودند یا برای پخت وپز دادند پس جواز دارد .

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی : (قوله و یقسم اللحم) انظر هل هذه القسمة متعینة اولا حتی لو اشتری لنفسه و لزوجته و اولاده الکبار بدنة و لم یقسموها تجزیهم اولا والظاهر انها لا تشترط لان المقصود منها الاراقة وقد حصلت (ردالمحتار ص ٢٠٠ ج ٥) والله سبحانه وتعالی اعلم.
١٩ ذی الحجه ١٣٩٠هجری

اگر قبل از ایام اضحیه مال را هبه نمود پس قربانی بر او واجب نیست

سوال : هنده مال داشت که قربانی بر آن واجب میشد، اگر هنده آنرا به شوهرش هبه کند در ایام قربانیٔ آیا در این صورت بر هنده قربانی واجب است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر نزد هنده در ایام قربانی بقدر نصاب مال نماند پس در این صورت بر هنده قربانی واجب نیست .

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالى تحت (قوله الى اخر ایامه) والاصل ان ما وجب کذلک یعتبر الجزء الذی ادی فیه للوجوب او اخر الوقت کما فی الصلوة وهو الصحیح وعلیه یتخرج ما اذا صار اهلا للوجوب فی اخرها بان اسلم او اعتق او ایسر او اقام تلزمه لا ان ارتد او اعسر او سافر فی اخرها (ردالمحتار ص ۲۰۰ ج ۵)
والله سبحانه وتعالى اعلم. ۱۲ ذی قعده ۱۳۹۱ هجری

نصاب وجوب قربانی

سوال: نصاب وجوب قربانی به کدام اندازه است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: ۴۷۹ / ۸۷ گرام طلاء یا ۳۵ / ۶۱۲ گرام نقره ویا قیمت یکی از آن نقدیات یا مال تجارت یا متاع اضافه از ضرورت یا بعض ازین پنج چیز باشد قربانی واجب میگردد. اضافه از سه جوره لباس را دیو، تلویزون ودیگر خرافات که داخل ضروریات انسانی نیست قیمت آن نیز حساب میگردد.

قال الامام الحصکفی رحمه الله تعالى: و شرائطها الاسلام والاقامة والیسار الذی یتعلق به وجوب صدقة الفطر.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالى: (قوله والیسار الخ) بان ملک مائتی درهم او عرضا یساویها غیر مسکنه وثیاب اللبس ومتاع یحتاجه الى ان یذبح الاضحیة (الى قوله) وصاحب الثیاب الاربعة لو ساوی الرابع نصابا غنی وثلاثة فلا لان احدها للبذلة والاخر للمهنة والثالث للجمع والوفد والاعیاد (ردالمحتار ص ۲۰۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالى اعلم. غرة ذی الحجه ۱۳۹۲ هجری

قربانی حیوانیکه با مال غیر علف داده شده باشد

سوال: زید گاوی را خرید ودر بازار گذاشت، این گاو مال دیگران را خورده وآنها را نقصان داد، آیا خریدن چنین حیوان قربانی درست استیا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در گاو قباحتی نیست لذا بر این گاو قربانی جواز دارد.
والله سبحانه وتعالى اعلم. غره جمادی الاولی سنه ۹۲ هجری

با شرکت شیعه قربانی همه فاسد میگردد

سوال: در قربانی اگر با اهل تسنن فردی از شیعه ها شرکت ورزد چه حکم است؟ بینوا توجروا؟

الجواب باسم ملهم الصواب : شیعه کافر است اگر در کدام حیوان او حصه دار شود قربانی کسی هم درست نیست . والله سبحانه وتعالی اعلم . **۱۳/جمادی الاولی سنه ۹۲ هجری**

با شراکت مشرک قربانی همه فاسد میگردد

سوال : در شرکاء اضحیه یکی آنها بریلوی بود که عقیده حضور وعلم غیب آنحضرت علیه السلام را میداشت، آنحضرت علیه السلام و اولیاء کرام را مختار کل میپنداشت مالک نفع ونقصان می پنداشت اختیار مرض . صحت دولت وعزت را میدادند ومیگویند از قبور اولیاء حوائج بر آورده میشود، بر قبر اولیاء گل پاشی میکند ونذر مینهند آیا با شرکت او قربانی دیگر شرکاء درست است یا خیر؟بینوا توجروا ؟

الجواب باسم ملهم الصواب : چنین شخص مشرک است با او در اضحیه شرکت جواز ندارد ، در این حصه قربانی کسی از شرکاء درست نیست . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۷/ذی القعده سنه ۹۹ هجری

اضحیه نمودن در شب

سوال :آیا در شب بلا کراهت قربانی درست است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : درشب دهم وسیزدهم جواز ندارد ودر شب دواز دهم ویازدهم جواز دارد، اما بنا بر خوف قطع نشدن وریدها یا قطع نمودن دست یا خوف خلل اندیشی در آرام اضحیه در شب مکروه تنزیهی است .

قال العلامة الحصکفی رحمه الله: و کره تنزیها الذبح لیلا لاحتمال الغلط

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (قوله تنزیها) بحث من المصنف حیث قال قلت الظاهر ان هذه الکراهة للتنزیه ومرجعها الی خلاف الاولی اذ احتمال الغلط لا یصلح دلیلا علی کراهة التحریم اه

قول وهو مصرح به فی ذبائح البدائع (قوله لیلا) ای فی اللیلتین المتوسطتین لا الاولی ولا الرابعة اذ لا تصح فیهما الاضحیة اصلا کما هو الظاهر ونبه علیه فی النهایة ومع هذا خفی علی البعض (رد المحتار ص۲۰۳ ج۵)

وقال الامام الکاسانی رحمه الله: (منها) ان المستحب ان یکون الذبح بالنهار ویکره باللیل والاصل فیها ما روی عن رسول الله ﷺ انه نهی عن الاضحی لیلا وعن الحصاد لیلا وهو کراهة تنزیه ومعنی الکراهة یحتمل ان یکون لوجوه احدها ان اللیل وقت امن وسکون وراحة فایصال الالم فی وقت الراحة یکون اشد

والغالب انه لا یأمن من ان یخطیء فیقطع یده ولهذا کره الحصاد باللیل والغالب ان العروق المشروطة فی الذبح لا تتعین فی اللیل فربما لا یستوفی قطعها (بدائع الصنائع ص ۸۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.
۳ رمضان ۱۳۹۲ هجری

قبل از ذبح عیب پیدا شد

سوال : کسی که قربانی بر او واجب نبود یک گاو را به نیت قربانی خریداری نمود همانا که گاو مریض شد وبرخاسته نتوانست، او گاؤ را ذبح نمود و گوشت آنرا فروخت. آیا بر این شخص عوض او قربانی دوم واجب است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در وجوب وعدم وجوب در ظاهر الروایة هر دو قول نقل شده لیکن قول اول احوط وثانی اوسع است اگرسهولت باشد قربانی کند عوض آن . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۸/ذی الحجه سنه ۹۲ هجری

غنی حیوان را خرید ودر ایام نحر پس مسکین شد

سوال : زید دولتمند بود، شش ماه قبل به نیت قربانی گوسفند خرید همانا که مسکین شد آیا بر او قربانی این حیوان واجب است یا مستحب ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : واجب نیست :

قال العلامة التمرتاشی رحمه الله تعالی: والمعتبر اخر وقتها للفقیر وضده والولادة والموت فلو کان غنیا فی اول الایام فقیرا فی اخرها لا تجب علیه وان ولد فی الیوم الاخر تجب علیه وان مات فیه لا تجب علیه

وقال العلامة ابن عابدین: (قوله والولادة) ای علی القول بوجوبها فی مال الصغیر او الاب وهو خلاف المعتمد کما مر. والله سبحانه وتعالی اعلم ۲۵ ذی الحجه ۱۳۹۲ هجری

قربانی حیوان دیوانه جواز دارد

سوال : یک حیوان که خوب فربه است، اما احیانا او را مرگی یعنی دیوانگی میگیرد ومی افتد، آیا بر آن قربانی جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله ! جواز دارد :

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: و یضحی بالجماء والخصی والثولاء ای المجنونة (ردالمحتار ص ۲۰۰ ج ۵)
والله سبحانه وتعالی اعلم ۲۷ ذی قعده ۱۳۹۷ هجری

بر مقرض قربانی واجب است

سوال : زید به قصد رفتن به سعودی تمام سامان خویش را به فروش رساند، پول آنرا تسلیم عمرو نمود تا عمر او را به سعودی بفرستد، اما عمرو شخصاً به سعودی رفت واز آنجا خط فرستاد که در بازگشت تمام پول را تسلیم تو میکنم. آیا در این صورت بر زید قربانی واجب است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این دین قوی است که بالاتفاق بر آن زکوة فرض است لذا بطریق اولی بر او قربانی واجب است، البته اگر پول نقد یا اضافه از ضرورت سامان با او نباشد تا آنرا بفروشد وقربانی کند پس قربانی بر او واجب نیست .

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی : له مال کثیر غائب فی ید مضاربه او شریکه و معه من الحجرین او متاع البیت ما یضحی به تلزم. (ردالمحتار ص ۲۲۱ ج ۵)

وفی الهندیة عن البدائع :ولو کان علیه دین بحیث لو صرف فیه نقص نصابه لا تجب و کذا لو کان له مال غائب لا یصل الیه فی ایامه (عالمگیریة ص ۲۹۲ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم

۱۸ ذی الحجه ۱۳۹۵ هجری

بر دین مهر قربانی واجب نیست

سوال : زینب هنوز مالک نصاب نیست اما بر شوهرش دو هزار روپیه دین از پول مهر دارد، آیا در این صورت بر زینب قربانی واجب است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این را سه صورت است :

(۱) اگر مهر معجل باشد وشوهر دولتمند باشد .

(۲) مهر معجل باشد وشوهر مسکین باشد:

(۳) مهرمؤجل باشد وشوهر غنی یا فقیر باشد.

در صورت اول قربانی واجب است ودر صورت دوم و سوم قربانی واجب نیست،

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی تحت (قوله والیسار الخ) والمرأة موسرة بالمعجل لو الزوج ملیا و بالمؤجل لا (ردالمحتار ص ۲۲۱ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم

۱۸ ذی الحجه ۱۳۹۶ هجری

با قرض خریداری حیوان قربانی جائز است

سوال : آیا با قرض خریداری قربانی وبر آن قربانی جواز دارد یا خیر ؟ زید میگوید اگر بعد از قربانی بمیرد قرض بدوش ورثه بماند لذا جواز ممکن آنها انکار کند ندارد ؟ نظر شما دراین مورد چیست ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : با قرض خریداری حیوان قربانی جواز دارد یا باید در صورت موت قرض از ترکه او اداء گردد در صورت انکار ورثه دائن بهر طریق که ممکن باشد حق خویش را وصول کند. والله تعالی اعلم .

۱۹ /ذی الحجه سنه ۹۵ هجری

قربانی حیوانیکه دندان هایش ضعیف وبوسیده باشد

سوال : حیوانیکه دندانهایش کرم خورده بوسیده وبوی دار باشد آیا بر آن قربانی جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : مقصد از دندان قدرت داشتن است بر جویدن علف پس اگر دندان هایش بیفتد قربانی بر آن جواز ندارد .

قال العلامة الحصکفی رحمه الله : ولا بالهتماء التی لا اسنان لها ویکفی بقاء الاکثر وقیل ما تعتلف به.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله : (قوله وقیل ما تعتلف به) هو وما قبله روایتان حکاهما فی الهدایة عن الثانی وجزم فی الخانیة بالثانیة و قال قبله والتی لا اسنان لها وهی تعتلف او لا تعتلف لا تجوز (ردالمحتار ص۲۰۶ ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۹ ذی الحجه ۱۳۹۶ هجری

معیار جواز اضحیه بر دندانها

سوال : موجودیت اکثر دندانهای حیوان قربانی ضروری است پس اگر تنها هشت دندانهای پائین حیوان موجود باشد دندانها بالائی آن نباشد ویا اکثر دندانها باشد آیا قربانی برآن جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اکثر را اعتبار نباشد بلکه معیار اینست که حیوان قدرت جویدن علف را داشته باشد قربانی جائز در غیر آن ناجائز باشد زیرا همین باشد مقصود دندانها.

قال الامام الحصکفی رحمه الله : ولا بالهتماء التی لا اسنان لها ویکفی بقاء الاکثر وقیل ما تعتلف به

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله وقیل ما تعتلف به) هو وما قبله روایتان حکاهما فی الهدایة عن الثانی و جزم فی الخانیة بالعاریة و قال قبله والتی لا اسنان لها وهی تعتلف او لا تعتلف لا تجوز (ردالمحتار ص ۲۰ ج ۵)

وقال الامام الکاسانی رحمه الله تعالی: واما الهتماء وهی التی لا اسنان لها فان کانت ترعی و تعتلف جازت والا فلا وذکر فی المنتقی عن ابی حنیفة رحمه الله تعالی انه ان کان لا یمنعها عن الاعتلاف تجزیه وان کان یمنعها عن الاعتلاف الا ان یصب فی جوفها صبالم تجزیه (بدائع الصنائع ص ۷۵ ج ۵)

وقال فی الهندیة: و اما الهتماء و هی التی لا اسنان لها فان کانت ترعی و تعتلف جازت و الا فلا کذا فی البدائع. (عالمگیریة ص ۲۹۸ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم ۲٤ محرم ۱۳۹۹ هجری

کار گرفتن از حیوان قربانی

سوال : کسی گاؤ خرید برای قربانی آیا بر آن قلبه نمودن ویا آنرا به اجرت دادن جواز دارد اگر چنین نمود حکم آن چیست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در این مورد قول جواز وعدم جواز هردو منقول است هر دو در ظاهرالروایة امده اول او سع وایسر ثانی احوط واشهر است .

طبق قول ثانی اگر بر آن قلبه نمود باید قیمت آنرا بدهد به اندازه کمبودی امدن در قیمت آن صدقه دهد ودر صورت به اجوره دادن تصدق اجوره واجب است.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: ولا یرکبها ولا یحمل علیها شیئا ولا یؤجرها فان فعل تصدق بالاجرة حاوی الفتاوی لانه التزم اقامة القربة بجمیع اجزائها.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله فان فعل تصدق به الی قوله حاوی الفتاوی) یوجد فی بعض النسخ قوله فان فعل تصدق بالاجرة ای فیما لو اجرها و اما اذا رکبها او حمل علیها تصدق بما نقصته کما فی الخلاصة. (ردالمحتار ص ۲۰۹ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم ۲۰ ذی الحجه ۱۳۹۱ هجری

تفصیل عیب مانع تضحیه

سوال : اگر در گوش، پای دم وچشم حیوان قربانی عیب پیدا شود قربانی در کدام صورت ناجائز است وکدام اندازه عیب در قربانی اضحیه را ناجائز میگردند؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر نصف گوش یا دم یا اضافه از نصف قطع شود قربانی

بر آن جواز ندارد وپای اگر بر آن فشار می امد بر زمین قربانی جائز در غیر آن ناجائز است.

اگر دید چشم نصف یا کم از نصف باقی باشد قربانی بر آن جواز ندارد.

طریقه معلوم نمودن آن اینست که دو یا سه یوم حیوان را علف ندهد پس چشم معیب را بسته کند از دو رعلف را بنماید قریب آید از جائیکه نظر حیوان افتید آنجا را نشان زند بار دوم چشم درست رابسته کند آن عمل را انجام دهد پس بین هر دو مسافت نسبت را معلوم کند اگر فرق در نصف یا اضافه از آن بود قربانی جواز ندارد در غیر آن جواز دارد.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: لا بالعمیاء والعوراء والعجفاء المهزولۃ لا مخ فی عظامها والعرجاء التی لا تمشی الی المنسك ای المذبح والمریضة البین مرضها ومقطوع اکثر الاذن او الذنب او العین ای التی ذهب اکثر نور عینها فاطلق القطع علی الذهاب مجازا وانما یعرف بتقریب العلف.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله والعرجاء) ای التی لا یمکنها المشی برجلها العرجاء انما تمشی بثلاث قوائم حتی لو کانت تضع الرابعة علی الارض وتستعین بها جاز عنایة (قوله الی المنسك) بکسر السین والقیاس الفتح (قوله ومقطوع اکثر الاذن الخ) فی البدائع لو ذهب بعض الاذن او الالیة او الذنب او العین ذکر فی الجامع الصغیر ان کان کثیرا یمنع وان یسیرا لا یمنع واختلف اصحابنا فی الفاصل بین القلیل والکثیر فعن ابی حنیفة رحمه الله تعالی اربع روایات روی محمد رحمه الله تعالی فی الاصل والجامع الصغیر ان المانع ذهاب اکثر من الثلث وعنه انه الثلث وعنه انه الربع وعنه ان یکون الذاهب اقل من الباقی او مثله اه بالمعنی والاولی هی ظاهر الروایة صححها فی الخانیة حیث قال والصحیح ان الثلث وما دونه قلیل وما زاد علیه کثیر وعلیه الفتوی اهـ ومشی علیها فی مختصر الوقایة والاصلاح والرابعة هی قولهما قال فی الهدایة وقالا اذا بقی الاکثر من النصف اجزأه وهو اختیار الفقیه ابی اللیث وقال ابو یوسف رحمه الله تعالی اخبرت بقولی ابا حنیفة رحمه الله تعالی فقال قولی هو قولك قیل هو رجوع منه الی قول ابی یوسف رحمه الله تعالی وقیل معناه قولی قریب من قولك وفی کون النصف مانعا روایتان عنهما اهـ وفی البزازیة وظاهر مذهبهما ان النصف کثیر اهـ وفی غایة البیان ووجه الروایة الرابعة وهی قولهما والیها رجع الامام ان الکثیر من کل شیء اکثره وفی النصف تعارض الجانبان اهـ ای فقال بعدم الجواز احتیاطا بدائع وبه ظهر ان ما فی المتن کالهدایة والکنز والملتقی هو الرابعة وعلیها الفتوی کما یذکره الشارح عن المجتبی وکأنهم اختاروها لان المتبادر من قول الامام السابق هو الرجوع عما هو ظاهر الروایة عنه الی قولهما والله تعالی اعلم.

(رد المحتار ص ۲۰۶ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۸ محرم ۱۳۹۸ هجری

دم گوسفند را اعتبار نیست

سوال : زیر دنبه گوسفند یک دمبک کوچک میباشد اگر آن دم بیفتد آیا بر آن قربانی جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : دم گوسفند را اعتبار نیست پس اگرهمه دم بیفتد نیز قربانی جواز دارد :

قال العلامة الحصکفی رحمه الله : ولا التی لا الیة لها خلقة مجتبی.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله : (قوله ولا التی لا الیة لها خلقة) الشاة اذا لم یکن لها اذن ولا ذنب خلقة قال محمد رحمه الله لا یکون هذا ولو کان لا یجوز وذکر فی الاصل عن ابی حنیفة رحمه الله انه یجوز خانیة ثم قال وان کان لها الیة صغیرة مثل الذنب خلقة جاز اما علی قول ابی حنیفة رحمه الله فظاهر لان عنده لو لم یکن لها اذن اصلا ولا الیة جاز واما علی قول محمد رحمه الله صغیرة الاذنین جائزة وان لم یکن الیة ولا اذن خلقة لا یجوز (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۹ محرم ۱۳۶۸ هجری

قربانی گاو مرض «گرگ» گرفته

سوال : اگر یک گاومرض گرگ داشته باشد یا دانه بر کدام حصه جسد آن باشد اما در شیر وغیره ماده گاؤ کدام فرق نیارد، البته نزد تجار قیمت آن کم شود ایا قربانی چنین گاؤ جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر با آن صحت گاؤ متاثر نشده باشد جائز است اما خلاف اولی اما اگر گاو را ضعیف ولاغر کند جواز ندارد.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله : ویضحی بالجماء (الی قوله) والجرباء السمینة فلو مهزولة لم یجز لان الجرب فی اللحم نقص. وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله : (قوله فلو مهزولة الخ) قال فی الخانیة وتجوز بالثولاء والجرباء السمینتین فلو مهزولتین لا تنقی لا تجوز اذا ذهب مخ عظمها فان کانت مهزولة فیها بعض الشحم جاز یروی ذلک عن محمد رحمه الله اهـ وقوله لا تنقی ماخوذ من النقی بکسر النون واسکان القاف هو المخ ای لا مخ لها وهذا یکون من شدة الهزال فتنبه قال القهستانی واعلم ان الکل لا یخلو عن عیب والمستحب ان یکون سلیما عن العیوب الظاهرة فما جوز ههنا جوز مع الکراهة کما فی المضمرات (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵). والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۳ صفر ۱۳۶۸ هجری

اجرت گرفتن ذبح اضحیه شریک جواز ندارد

سوال : در هفت حصه داران قربانی دوتن انها حیوان قربانی را ذبح نمودند گوشت وغیره را میده کردند ایا انها حق اجرت را دارند یا خیر ؟ علما مظفرنگر اختلاف دارند دلیل عدم جواز را بنویسید. بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اجوره گرفتن شریک قربانی بنا بر دو علت ناجائز است.

(۱) ذبح نمودن اصالةً یا نیابةً بر مالک قربانی واجب است پس بر واجب علی التعین اجوره گرفتن جواز ندارد.

(۲) در فعل مشترک استحقاق اجرت نمیباشد.

بعد از ذبح اجوره کشیدن پوست وتیار نمودن گوشت بنا بر علت دوم ناجائز است.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: ولو استاجره لحمل طعام مشترک بینهما فلا اجر له لانه لا یعمل شیئا لمریکه الا ویقع لنفسه فلا یستحق للاجر.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله لانه لا یعمل الخ) فان قیل عدم استحقاقه للاجر علی فعل نفسه لا یستلزم عدمه بالنسبة الی ما وقع لغیره فالجواب انه عامل لنفسه فقط لانه الاصل وعمله لغیره مبنی علی امر مخالف للقیاس فاعتبر الاول ولانه ما من جزء یحمله الا وهو شریک فیه فلا یتحقق تسلیم المعقود علیه لانه یمنع تسلیم العمل الی غیره فلا اجر عنایة وتبیین ملخصا. (ردالمحتار ص۴۰ ج۵)

وقال العلامة الرافعی رحمه الله تعالی: (قوله وعمله لغیره مبنی علی امر مخالف للقیاس الخ) للحاجة وهی تندفع بجعله عاملا لنفسه لحصول مقصود المستاجر عنایة (التحریر المختار ص ۷۰ ج ۲) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۷ ربیع الاول ۱۳۹۸ هجری

مسافر بعد از قربانی مقیم شد

سوال : کسی روز عید برمسافت سفر راهی شد قربانی نمود پس قبل از غروب آفتاب ۱۲ ذی الحجه به خانه باز گشت آیا پس بر او قربانی دوم واجب باشد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : قربانی اول او درست است در باز گشت بر او قربانی دوم

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تحت (قوله والاقامة) فاما المسافر لا تجب علیه وان تطوع بها اجزاته عنها (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵)

وقال ایضا تحت (قوله الی اخر ایامه) ولو ضحی الفقیر ثم ایسر فی اخره علیه الاعادة فی الصحیح لانه تبین ان الاولی تطوع بدائع ملخصا لکن فی البزازیة و غیرها ان المتأخرین قالوا لا تلزمه الاعادة و به ناخذ (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم. ۳ محرم ۱۳۹۹ هجری

در ایام اضحیه مقیم مسافر شد ویا مسافر مقیم شد

سوال : اگر کسی بعد از آغاز روز عید اضحی راهی سفر شد ویا کدام مسافر قبل از دوازدهم ماه ذی الحجه مقیم شد آیا بر آنها قربانی واجب باشد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در وجوب قربانی وقت آخر را اعتبار باشد لذا در صورت اول قربانی واجب نباشد ودر صورت دوم واجب است.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله : (قوله الی اخر ایامه) دخل فیها اللیل و ان کره کما یاتی و افاد ان الوجوب موسع فی جملة الوقت غیر عین والاصل ان ما وجب کذلک یتعین الجزء الذی ادی فیه للوجوب او اخر الوقت کما فی الصلوة وهو الصحیح و علیه یتخرج ما اذا صار اهلا للوجوب فی اخره بان اسلم او اعتق او ایسر او اقام تلزمه لا ان ارتد او اعسر او سافر فی اخره والله سبحانه وتعالی اعلم.

۵ محرم ۱۳۹۹ هجری

بودن دو دندان در عمر قربانی ضروری نیست

سوال : احیاناً عمر گوسفند یک سال وعمر گاؤ دو سال میباشد اما دندان آن معلوم نمیباشد آیا قربانی بر آن جواز دارد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر اطمینان بر تکمیل عمر حیوان باشد قربانی جواز دارد. والله سبحانه وتعالی اعلم . ۶ /محرم سنه ۹۹ هجری

خورد ونوش قبل از گوشت قربانی

سوال : کسی اراده قربانی را دارد قبل از گوشت قربانی خورد ونوش نمودن برایش جواز دارد یا خیر ؟ وکسیکه اراده قربانی را نداشته باشد حکم او چیست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر اراده قربانی را داشته باشد یا نه قبل از گوشت قربانی

خورد ونوش نکردن مستحب است چای هم بنا بر شیر وبوره حکم عذائیت را دارد.
اما این حکم استحبابی است در مخالفت قباحت نیست.
قال الامام الحصکفی رحمه الله تعالی: وندب تأخیر اکله عنها وان لم یضح فی الاصح ولو اکل لم یکره ای تحریما.
وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: (قوله فی الاصح) قیل لا یستحب التاخیر فی حق من لم یضح بحر (قوله لم یکره) قال فی البحر وهو مستحب ولا یلزم من ترک المستحب ثبوت الکراهة اذ لا بد لها من دلیل خاص (ردالمحتار ص۱۱۳ ج۱)
وقال فی الهندیة: وفی الکبری الاکل قبل الصلوة یوم الاضحی هل هو مکروه فیه روایتان والمختار انه لا یکره لکن یستحب له ان لا یفعل کذا فی التتارخانیة، ویستحب ان یکون اول تناولهم من لحوم الاضاحی التی هو ضیافة الله کذا فی العینی شرح الهدایة. (عالمگیریة ص۱۵۰ ج۱) والله سبحانه وتعالی اعلم.
۹ محرم ۱۳۹۹هجری

ابتداء طعام با اضحیه با روز دهم مخصوص است

سوال: اگر قربانی بتاریخ یازدهم یا دوازدهم صورت گیرد آیا قربانی کننده انتظار گوشت قربانی را بکشد یا خورد ونوش بکند؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: این حکم مخصوص است یا یوم دهم ذی الحجه. والله سبحانه وتعالی اعلم.
۸/محرم سنه ۱۴۰۱هجری

قربانی حیوان شند «عقیم» جواز دارد

سوال: حیوانیکه از ابتداء شند (عقیم) باشد آیا قربانی برآن شرعاً جواز دارد؟ یک عالم بر عدم جواز فتوی داده با حواله جواب عنایت فرمائید؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: هیچ دلیل عدم جواز حیوان شند موجود نیست وبنا بر وجوه ذیلاً جواز دارد:

(۱) در گوشت آن نقصان نباشد بلکه نسبتاً گوشت او بهتر میباشد لذا قربانی آن افضل است. کما قالوا فی الخصی.

(۲) قوت تولید حیوان ختم میشود باوجود آن قربانی بر آن جائز بلکه افضل میباشد لذا قربانی حیوان شند قیاساً بر آن جواز دارد بلکه افضل تر باشد دز هر دو عیب عدم قوت

تولید موجود است.

(۳) در صورت کبیرسنی وقتیکه عدم قوت تولید باشد قربانی بر آن جواز دارد در اینجا نیز جواز دارد .

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تحت (قوله ولا تأكل غيرها) بعنوا (تعمة) تجوز التضحية بالمجبوب العاجز عن الجماع والتي بها سعال والعاجزة عن الولادة لكبر سنها (رد المحتار ص ۲۰۰ ج ۵)

(٤) دلیل عدم جواز قربانی خنثی را علماء چنین بیان نموده اند که گوشت او خوب پذیده نمیشود پس اگر گوشت او مزه دار باشد قربانی حیوان خنثی نیز جواز دارد پس در این صورت نسبت به خنثی حیوان بی اولاد بطریق اولی جائز است .

(۵) اصل در اشیاء اباحت است پس تا زمانیکه جزیه صریح عدم جواز موجود نباشد حکم نموده شود بر اباحت. والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۳/ صفر سنه ۹۹ هجری

خوردن پوست اضحیه جواز دارد

سوال : اگر کسی بعد از قربانی پوست را بر آنش بپزد آیا بر او ضمان است یا خیر ؟ در تنویر الابصار یک اشتباه آمده :

ويتصدق بجلدها او يعمل منه نحو غربال وجراب او يبدلها بما ينتفع به لا بمستهلك كخل ولحم.

اما در عالمگیری تفسیر تبدیل ربه اشتراء نموده :

نیز در بزازیه ج۶ ص ۲۹٤ تفسیر را با اشتراء نموده که از آن جواز بنظر می رسد.

درخانیه ج ۳ ص ۳۵٤ بسوی جواز اشاره شده : حيث قال: لا بأس بأن ينتفع باهاب الاضحية اويشترى بها الغربال والمنخل. بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بصورت بیع شرط است که با چیز باقی مانده تبدیل نماید در کار خویش در آوردن این شرط نباشد پس خوردن آن جائز است . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۶/ ذی الحجه سنه ۹۹ هجری

حصه مقطوعه در هر دو گوش محسوب میشود

سوال : اگر از هردو گوش های بزو بره آن قدر قطع شده باشد که مجموعه آن به ثلث میرسد اما در یک گوش کم از ثلث باشد آیا بر آن بزیابره قربانی درست است یاخیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در صورتیکه مجموعه قطع هر دو گوش به نصف یا اضافه از نصف رسد در آنصورت قربانی نمودن خلاف اولی باشد اما اگر کسی آنرا قربانی نمود جواز دارد.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ: فی البزازیة وهل تجمع الخروق فی اذنی الاضحیة اختلفوا فیه قلمعو قلمر الشارح فی باب المسح علی الخفین انه ینبغی الجمع احتیاطا (ردالمحتار ص ۲۰۶ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم.

۷ ذی قعده ۲ ہجری

ضأن غیر ذات الیة را شامل است

سوال : شمایان در پاسخ یک سوال تحریر نموده اید که لفظ ضأن ذات الیة وغیر ذات الیة هر دو را شامل باشد.سوال اینجاست که علامه ابن عابدین رحمه الله تحت ذوسنة اشهر من الضأن) نویسیده (هوماله الیة) پس صورت مرجوحیت یا تخصیص یا تطبیق (ماله الیة) را تشفی نموده تحریر دارید؟بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : (ضأن) ذات الیة وغیر ذات الیة هر دو را شامل باشد در بعض کتب که در تعریف ضأن ذات الیة مذکورست این قید احترازی نباشد بلکه تعریف بالنوع الاغلب باشد زیراکه در عرب اکثراً همین نوع باشد بنا بر دلائل ذیلاً :

(۱) در قرآن ازواج ثمانیه مذکور است که تفصیل آن قرار ذیل بیان شده است :

من الضأن اثنین ومن المعز اثنین . ومن الابل اثنین ومن البقر اثنین

در اینجا ضأن ذات الیه وغیر ذات الیه هر دو را شامل باشد.

(۲) قال ابن منظور الافریقی: الضأن من الغنم ذو الصوف ویوصف به فیقال کبش ضائن والانثی ضائنة خلاف الماعز. (لسان العرب ص ۱۱۰ ج ۳)

دراینجا بر عموم ضأن دو دلیل باشد.

(۱) ذوالصوف

(۲) خلاف الماعز .

به ذمه مدعیان تخصیص اثبات آن است که اگر غیر ذات الیه در ضأن، داخل نباشد پس در لغت عرب کدام لفظ برای آن موضوع است.والله سبحانه وتعالی اعلم .

۳/ربیع الثانی سنه ۱۴۰۳ ہجری

وقتیکه در یک جا نماز عید اداء شد برای همه قربانی جواز دارد

سوال : در یک شهر در مساجد متعدد نماز عید اداء میگردد ونیز در عیدگاه اما در اوقات مختلف آیا مردمان هر محله انتظار بکشند اداء نماز عید را در محله خویش یا برای همه بعد از تادیه نماز عید در هر مکان قربانی جواز دارد.

نیز آیا نماز در مسجد را اعتبار باشد ویا نماز عیدگاه را ؟

سوال : نیز معذوران که در نماز عید شامل نشده اند آیا بین آنها وتندرستان فرق است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : وقتیکه در یک مقام نماز عید اداء شد برای همه قربانی جواز دارد اگر در مسجد باشد یا در عیدگاه.

نیز بین معذوروتندرست فرق نیست.

قال العلامة الحصكفي رحمه الله : واول وقتها بعد الصلوة ان ذبح فی مصر ای بعد اسبق صلاة عید ولو قبل الخطبة لكن بعدها احب.

وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله : (قوله بعد اسبق صلوة عيد) ولو ضحى بعد ما صلى اهل المسجد ولم يصل اهل الجبانة اجزاه استحسانا لانها صلوة معتبرة حتى لو اكتفوا بها اجزاتهم و كذا عكسه هداية (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵) والله سبحانه وتعالى اعلم

۳ ذی الحجه ۱۴۰۳ هجری

تحقیق جواز اکل در مورد اضحیه منذوره

سوال : در بدائع جلد ۵ صفحه ۸۰ بر عبارت آن اشکال است :

وجملة الكلام فيه ان الدماء انواع ثلاثة نوع يجوز لصاحبه ان ياكل منه بالاجماع ونوع لا يجوز له ان ياكل منه بالاجماع ونوع اختلف فيه فالاول دم الاضحية نفلا او واجبا منذورا كان او واجبا مبتدا.

شبه اینست نوع اول که اکل آن بالاجماع جواز دارد در آن اضحیه منذوره را نیز شامل نموده در حالیکه اکل از اضحیه منذوره برای ناذر جواز ندارد در فهم ناقص من می آید که مراد از آن آن نذر باشد که غنی نذر گرفته باشد در ایام نحر وقصد او اخبار باشد واکل این منذوره جائز باشد آیا این درست است ؟

والدليل على ما فهمت ما الشامية ان الموسر اذا نذر فی ايام النحر وقصد الاخبار لم يكن ذلك منه

للزاحقيقة وان الشاة لايجاب الشرع (ص ۳۰۰ ج ۵)، وفيه الصفحة الاتية تحت قول الدر المختار (قوله ولا ياكل الناذر منها) اى للزاحل حقيقة كما علمت (ص ۳۰۰ ج ۵) بینوا توجروا ـ

الجواب باسم ملهم الصواب : از مراجعه کتب ثابت شد که برای ناذر اکل از اضحیه منذوره جائز است لاکن از نذر ذبح برایش حلال نیست.

(۱) قال الامام ابوبكر الجصاص رحمه الله تعالى المتوفى ۳۷۰ هجری:

وروى نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما كان يفتي في النسك والاضحية ثلثها لك ولاهلك وثلثها في جيرانك وثلث للمساكين وقال عبدالملك عن عطاء رحمه الله مثله قال وكل شيء من البدن واجبا كان او تطوعا فهو بهذه المنزلة الا ما كان من جزاء صيد او فدية من صيام او صدقة او نسك او نذر مسمى للمساكين. (احكام القرآن ص ۳۰۰ ج ۳)

درآن بعد از جواز اکل علی الاطلاق از اضحیه در مورد عدم جواز اضحیه منذوره قید للمساکین آمده که از آن ثابت شود که در اضحیه منذوره اگر نیت تصدق را نیز بکند پس تصدق آن واجب است در غیر آن واجب نیست.

۲- قال الامام قاضيخان رحمه الله المتوفى ۰۰ هجری:

ولا يبيع لحم الاضحية ليتصدق بل يأكله او يطعم ولو ولدت الاضحية يضحي بالام والولد الا انه لا يأكل من الولد بل يتصدق به فان اكل منه يتصدق بقيمة ما اكل والمستحب ان يتصدق بولدها حيا ولو حلب اللبن من الاضحية قبل الذبح او جز صوفها يتصدق بها ولا ينتفع بها.

وعن محمد رحمه الله اذا نذر ذبح شاة لا يأكل منها الناذر فان اكل كان عليه قيمته (خانية بهامش الهندية ص ۰۰ ج ۳)

در آن در ابتداء علی الاطلاق جواز اکل تحریر نموده پس صورتهای واجب التصدق را تفصیل نموده ودر آخر وجوب تصدق نذر ذبح را از امام محمد رحمه الله نقل نموده. (ولا يبيع لحم الاضحية ليتصدق بها بل يأكله او يطعم) داخل نیست بلکه تصدق آن واجب است پس حکم آنرا چراتحریر نکرده. در صورتیکه تفصیل صورتهای واجب التصدق وبالخصوص حکم نذر بالذبح را بیان نموده وفروگذاشتن چنین امام جلیل قربن قیاس نیست.

(۳) قال الامام الكاساني رحمه الله المتوفى ص ۰۰ هجری: ان الدماء انواع ثلثة نوع يجوز لصاحبه ان يأكل منه بالاجماع ونوع لا يجوز له ان يأكل منه بالاجماع ونوع اختلف فيه الاول دم الاضحية

نفلا كان او واجبا منذورا كان او واجبا مبتدأ والثاني دم الاحصار وجزاء الصيد و دم الكفارة الواجبة بسبب الجناية على الاحرام كحلق الراس ولبس المخيط والجماع بعد الوقوف بعرفة وغير ذلك من الجنايات و دم النذر بالذبح والثالث دم المتعة والقران فعندنا يؤكل وعند الشافعي رحمه الله لا يؤكل. (بدائع الصنائع ص۸۰ ج۵)

این نص ناقابل تاویل است که اجماع است بر جواز اکل اضحیه منذوره وعدم جواز اکل از ذبح نذر.

(۴) در تمام متون علی الاطلاق جواز اکل را در اضحیه تحریر نموده اند که اضحیه منذوره را نیز شامل باشد اگر حکم اضحیه منذوره مختلف می بود تصریح بر آن لازم بود در حالیکه در متون ذکر آن نیامده بلکه شارح جلیل القدر هدایه وفتح القدیر نیز ذکر نکرده اند در شرح الوقایه مجمع الانهر وشرح التنویر نیز ذکر نیامده .

(۵) مبسوط سرخسی مجموعه کتب ظاهرالروایة است درآن نیز حکم جداگانه منذور مذکور نیست.

(۶) در بذل المجهود تنها بر تحقیق مذکور امام کاسانی رحمه الله تعالی اکتفاء نموده اند. (بذل المجهود ص ۷۶ ج ۵)

ازینجا ثابت شده که مولانا سهانفوری نیز اینرا صحیح قرار داده.

(۷) در قاعده، اصول شرع نیز این درست است که در ذبح نذر لحم واجب التصدق میباشد ودر نذر تضحیه نمیباشد البته در نذر تضحیه اگر نیت تصدق لحم را نمود پس تصدق واجب باشد.

این فرق بین نذر ذبح ونذر تضحیه لازم است که اگر در نذر تضحیه نذر تصدق لحم را نکرده باشد پس چگونه واجب التصدق میگردد ؟ وجوب تضحیه مستلزم وجوب تصدق نباشد ودر نذر ذبح فعل ذبح عبادت نیست ازینجا نذر ذبح مستلزم است تصدق لحم را در غیر آن ابطال فعل فاعل لازم گردد که عقلاً وشرعاً درست نمیباشد در نذر ذبح عرف نذر تصدق است اگر این عرف نباشد بازهم بنا بر تصحیح فعل عاقل عقلاً وشرعاً آن نذر تصدق قرار داده شود.

خلاصه اینکه اگر مستلزم بودن نذر ذبح نذر تصدق را تسلیم نکنیم پس این نذر

درست نمیباشد واگر استلزام تسلیم شود پس صحت نذر ووجوب تصدق هردو مطابق اصول شرع است باوجود عبادت نبودن فعل ذبح درصحت نذر آن جواب اشکال در امداد الفتاوی چنین آمد :

در عصر حاضر بنا بر ورود نص صحت آن خلاف قیاس است .

والنص رواه ابوداود رحمه الله تعالی عن ثابت بن ضحاك رضی الله عنه قال نذر رجل علی عهد رسول الله ﷺ ان ینحر ابلا ببوانة فاتی النبی ﷺ فقال انی نذرت ان انحر ابلا ببوانة فقال النبی ﷺ هل كان فیها وثن من اوثان الجاهلیة یعبد قالوا لا قال هل كان فیها عید من اعیادهم قالوا لا قال رسول الله ﷺ اوف بنذرك فانه لا وفاء لنذر فی معصیة الله ولا فیما لا یملك ابن ادم (سنن ابی داود ص ۸ ج ۲)

در تحریر بنده تحت تفریق بیان شده صحت نذر وذبح خلاف قیاس نیست .

(۸) در اضحیه واجبه ابتداءً لحم واجب التصدق نمیباشد پس در منذوره بنا بر قول وجوب ترجیح وارد کند ایجاب العبد را بر ایجاب الله تعالی :

(۹) شراء فقیر بحکم نذر بودن باز هم علی الراجح در آن تصدق واجب نباشد ازین نیز تائید واجب التصدق نبودن منذوره میباشد.

در بعض شروح تصدق اضحیه منذوره مذکورست پس ناگزیر است محمول آن بر اینکه که با نذر تضحیه نذر تصدق را نیز نموده باشد.

كما قدمنا عن الامام الجصاص رحمه الله تعالی من قوله للنذر مسمی للمساکین.

در صورت محمول نکردن تعارض لازم آید پس ترجیح شود بالصور انمه مذهب که درایهٔ نیز مؤید میباشد تفصیل آن در شماره ۷ گذشت.

اقوال حضرت ابن عمر رضی الله تعالی عنهما حضرت عطاء وحضرت امام محمدرحمهم اللهتعالی را چنین تحریر فرموده اند پس ناقلین این اقوال وفتوی دهند گان بر آن امام جصاص امام کاسانی رحمه الله اند که تقدیم زمان وجلالت شان انها مسلّم است.

قول وجوب تصدق مقدم در قرن هشت امام زیلعی متوفی ۷۴۳ ه فرموده بعد از او دیگران شراح ومحشین نیز تحریر نموده اند وانتساب آن را بعضی به زیلعی نموده وبعضی نه نموده ظاهراً ماخذ آنها همان است ممکن اینها از ذبح مذکوره اشتباه نموده باشند. والتوفیق اولی من التخطئة.

در حاشیه زیور بهشتی دلیل وجوب تصدق را از جزیه شرح التنویر نقل نموده.
ولا یأکل الناذر منها (ردالمحتار ص۲۰۳ ج۵)
اما استدلال بر آن ازین جهت درست نیست که این بعد ایام قربانی تعلق دارد مانندیکه از سیاق وسباق دانسته شود وعلامه ابن عابدین رحمه الله تعالی نیز بر آن تنبیه نموده. والله سبحانه وتعالی اعلم.
۵ ربیع الاول سنه ۱۴۰۵ هجری

شراء الفقیر قبل ایام النحر نیز موجب میباشد

سوال : در شامیه آمده : **ووقع فی التتارخانیة التعبیر بقوله شراها ایام النحر وظاهره انه لو شراها قبلها لا تجب ولم ار تصریحا فلیراجع.**
قید ایام نحر دراکثرعبارات نیامده آیا این قید معتبر است؟ مقتضی آن اینست حیوانیکه آنرا فقیر قبل از ایام نحر خریداری کند قربانی آن واجب نمیباشد حق استبدال آنرا دارد.
نیز در حق غنی حیوان خریده شده قبل ایام النحر مکروه نمیباشد در صورت بیع قیمت کم را تصدق نمودن وقیمت اضافه بدوش او نمیباشد . بینوا توجروا .
الجواب باسم ملهم الصواب : در تاتارخانیه قبل ایام النحر معنی ایام النحر مراد باشد این قید واقعی است نه احترازی ازینجا در قبل لو ترکت التضحیه ومضت ایامها ذکر (ایام نحر) آمده از سیاق آن این نیز آید احتراز مقصود نباشد بنا بر قرائن ذیل :
(۱) در کتب دیگری آن مذکور نیست.
(۲) این جزیه ء ترک التضحیه بیان ایام النحر باشد اگر این قید احترازی می بود پس در بحث مستقل شراء الفقیر ذکر میشد که اصل موقع آنست در حالیکه آنجا مذکور نیست.
(۳) صحت نذر حقیقةً در ایام نحر مقید نیست پس نذر دلالة یعنی در شراء الفقیر در این تقیید کدام توجیه معقول نباشد .
(٤) در خانیه در جزیه ذیل قبل ایام النحر این الفاظ نیز ثابت است که شراء الفقیر قبل ایام النحر نیز بمنزله ء نذر باشد.
واذا اشتری شاة للاضحیة ثم باعها واشتری اخری فی ایام النحر (الی قوله) وعن محمد رحمه الله تعالی فی المعتل اذا اشتری شاة لیضحی بها واضمر نیة التضحیة عند الشراء تصیر اضحیة کما نوی فان سافر قبل ایام النحر باعها وسقطت عنه الاضحیة بالمسافرة وان اشتری بغیر نیة الاضحیة ثم نوی الاضحیة بعد

الشراء لم يذكرهذا في ظاهر الرواية وروى الحسن عن ابي حنيفة رحمهما الله تعالىٰ انه لا تصير اضحية لو باعها يجوز بيعها ويه ناخذ (خانية بهامش الهندية ص۳۴۰ ج۳)

نیز از آن ظاهر میشود که مراد از قبل قبل ایام النحر در اینجا قبل مضی ایام النحر است.
وكذا في قوله: اذا اشترى الغني اضحية فضلت فاشترى اخرى ثم وجد الاولى في ايام النحر كان له ان يضحي بايهما شاء (ص۳۴۰)

ازینجا ثابت شد که این همه جزیات قبل مضی الایام متعلق باشد ها قبل المحجی احتراز مقصود نمیباشد.

تنبيه : در موجب تضحیه بودن شراء الفقیر بنیة الاضحیة اختلاف است بر وجوب وعدم وجوب بر هر دو قول شده است وهر دو ظاهرالروایة اند . والاول احوط واشهر واوفق لقاعدة (الاحتياط في باب العبادات واجب) والثاني اوسع وايسر واوفق لقاعدة (ان النذر لا ينعقد حتى يتلفظ بصيغة الالتزام والايجاب) والله سبحانه وتعالى اعلم. ۷ ربيع الاول ۱۴۰۰هجری

ابطال یک حیله در مصرف چرم قربانی در مد عطیه

سوال : متعلق چرم قربانی در صورت های ذیل چه حکم است :

(۱) متولیان مسجد از اهل محله با قیمت کم پوست قربانی را خریداری میکنند وبه قیمت اضافه بفروش میرسانند مصارف آنرا بر مسجد صرف میکنند وبه قیمت کم پوست را از اهل مسجد کم خریداری میکنند.

(۲) احیاناً متولی اهل محله مسجد را مفت چرم رابدهند بدین فکر که پول را بر مسجد مصرف میکنند بلکه احیاناً بر آن تصریح نیز میکند.

(۳) احیاناً مهتمم را مجاناً میدهند بدین قصد که پول در مدرسه مصرف میشود.

(۴) بعض مردم محصلین مدرسه را بنام چانده پوست میدهند آیا مصرف این پول بر مساجد ومدارس جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : دادن پوست در تصرف فقیر یا غنی ضروری است اگر بصورت بیع هبه یا صدقه باشد بعد از فروختن آن شخص ملزم بر تصدق آن نباشد در صورت سوال این حیله مدرسه یا مسجد در آن چنین تملیک پیدا نشود لذا به کدام مقدار که مهتمم مدرسه یا متولی مسجد پوست را به فروش رساند از آن بقدر ثمن شراء بعد از

وضع پول متباقی واجب التصدق است وآن در زمره صدقات واجبه شامل گردد ولمن وضع کرده بقدر ثمن شراء تابع اصل است .

این حیله نیز صحیح نیست که مهتمم مدرسه یا متولی مسجد برای خویش خریداری کند بعد از فروخت آن ثمن را در مدعطیه صرف کند زیرا بیع اول فاسد وواجب الرد است در آن شرط مصرف در مسجد یا مدرسه شرط خرج منصوص است . یا معروف والمعروف کالمشروط فیه نفع البائع فیکون مفسدا للعقد

متعاقدین شدید مجرم اند بر آنها توبه واجب است . والله سبحانه وتعالی اعلم۔

۲۴/ربیع الثانی ۱۴۰۸ هجری

در تصدق پوست قربانی تملیک لازمی است

سوال : یک مفتی صاحب نظر داده که مصرف پوست قربانی در مسجد یا مدرسه جواز دارد زیر آن نیز صدقه باشد بنا بر آن امام مسجد مایان پوست قربانی مردم را فراهم نموده قیمت آنرا در تعمیر مسجد ومدرسه صرف نمود آیا این فتوی درست است ؟ اگر درست نباشد پس کسانیکه میدانند که قیمت پوست مایان در تعمیر مسجد یا مدرسه به مصرف میرسد آیا انها بریئ الذمه میباشند یاخیر نیزآیادرقربانی انها اثرمی افتد یاخیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر پوست قربانی در مصارف خویش بکار برده نشود بلکه آنرا صدقه کند پس مالک نمودن شخص دیگر در آن ضروری است اگر کسی آنرا فروخت صدقه نمودن قیمت آن بر او واجب است در آن نیز تملیک فقیر ضروری باشد ودر تعمیر مسجد ومدرسه چونکه تملیک نباشد پس جواز ندارد کسانیکه علم دارند بر مصرف پوست در غیر مخرج آن بذمه آن تصدق قیمت واجب باشد تا آنکه قربانی او درست گردد.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: ویتصدق بجلدها او یعمل منه نحو غربال وجراب وقربة وسفرة ودلو او یبدله بما ینتفع به باقیا کما مر لا بمستهلك کخل ولحم ونحوه کدراهم فان بیع اللحم او الجلد به ای بمستهلك او بدراهم تصدق بثمنه.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: ویتصدق بجلدها وکذا بجلالها وقلائدها فانه یستحب اذا وجب بقرة ان یجللها ویقلدها واذا ذبحها تصدق بذلك کما فی التتارخانیة (ردالمحتار ص۲۰۳ ج۵)

وقال ایضا: فی القنیة اشتری بلحمها مأکولا فأکله لم یجب علیه التصدق بقیمته استحسانا

(ردالمحتار ص ۳۰ ج ۵)، وقال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالى: الصدقة کالهبة بجامع التبرع وحینئذ لا تصح غیر مقبوضة (ردالمحتار ص ۳۰ ج ۵)

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالى فی ابتداء کتاب الهبة: وهی تملیك العین مجانا (ردالمحتار ص ۳۰ ج ۴)

وقال فی باب المصرف تحت (قوله ای مصرف الزکوٰة والعشر) و هو مصرف ایضا لصدقة الفطر والکفارة والنذر وغیر ذلك من الصدقات الواجبة کما فی القهستانی (ردالمحتار ص ۳۰ ج ۲)

وقال الامام المرغینانی رحمه الله تعالى: ولا یشتری به (ای بالجلد) ما لا ینتفع به الا بعد استهلاکه کالخل و الابازیر اعتبارا بالبیع بالدراهم والمعنی فیه انه تصرف علی قصد التمول.

وقال العلامة ابو محمد العینی رحمه الله تعالى: (والمعنی فیه انه تصرف علی قصد التمول) ای المعنی فی اشتراء ما لا ینتفع به الا بعد استهلاکه انه تصرف علی قصد التمول وهو قد خرج عن جهة التمول فاذا تموله بالبیع وجب التصدق لان هذا الثمن حصل بفعل مکروه فیکون خبیثا فیجب التصدق (البنایة ص ۳۰ ج ۴)

وقال فی حاشیة الهدایة معزیا الی الکافی: (قوله تصدق بثمنه) لان معنی التمول سقط عن الاضحیة فاذا تمولها بالبیع انتقلت القربة الی بدله فوجب التصدق (هدایة ص ۳۰ ج ۴)

وقال فی الهندیة: و یتصدق بجلدها او یعمل منه نحو غربال وجراب ولا باس بان یشتری به ما ینتفع بعینه مع بقائه استحسانا وذلك مثل ما ذکرنا ولا یشتری به ما لا ینتفع به الا بعد الاستهلاك نحو اللحم والطعام ولا یبیعه بالدراهم لینفق الدراهم علی نفسه وعیاله واللحم بمنزلة الجلد فی الصحیح حتی لا یبیعه بما لا ینتفع به الا بعد الاستهلاك فلو باعها بالدراهم لیتصدق بها جاز لانه قربة کالتصدق کذا فی التبیین (عالمگیریة ص ۳۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۴ ربیع الاول ۹۵ هجری

اکر در ایام اضحیه قربانی نکرد بعداً قیمت یوم الاداء را صدقه کند

سوال: کسی در ایام اضحیه قربانی نکرد بعد از آن در صورت تصدق قیمت کدام وقت معتبر است ؟ آیا قیمت یوم الوجوب و یا قیمت یوم الاداء ؟

چونکه ضمان اضحیه در مضمون بودن مثل مغصوب قیمی میباشد پس مانندیکه در ضمان غصب یوم الغصب را اعتبار میباشد در اینجا نیز باید یوم الوجوب را اعتیار میباشد.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالى: و تجب القیمة فی القیمی یوم غصبه اجماعا (ردالمحتار ص ۳۰ ج ۵)

در زکوة سوایم قیمت یوم الاداء را اعتبار باشد تضاقای قیاس بر آن اینست که باید در اضحیه نیز قیمت یوم الاداء معتبر باشد.

قال فی التنویر: وجاز دفع القیمة فی زکوة وعشر وخراج وفطرة ونذر وکفارة غیر الاعتاق.

وقال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی: و تعتبر القیمة یوم الوجوب و قالا یوم الاداء وفی السوائم یوم الاداء اجماعا وهو الاصح. (ردالمحتار ص۲۲ ج۲)

در هر دو بر کدام قیاس نموده شود ؟ آیا بر ضمان غصب یا زکوة سوائم ویا حکم اضحیه جداست از هر دو ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: مانند زکوة سوائم قیمت یوم الاداء واجب میباشد.

اشکال: در زکوة سوایم حکم بسوی قیمت منتقل نمیشود وقتیکه مالک زکوة آنرا اداء کند اختیار دارد که حیوان را بدهد ویا قیمت آن را لذا در وقت اداء بین هر دو مساوات لازم است بخلاف ایام اضحیه که بعد از گذشت نحر حکم بسوی نفس قیمت حیوان منتقل میگردد. فصار کهلاک المغصوب بل کالاستهلاک.

جواب: وقتیکه قیاس بر مغصوب درست شود که حیوان اضحیه معین باشد پس در صورت هلاک یا استهلاک بسوی قیمت انتقال میشود در حالیکه در این مسئله این صورت نیست کدام حیوان معین نشده در تصدق اختیار است که کدام حیوان را صدقه کند یا قیمت آنرا بدهد لذا در وقت اداء لزوم مساوات ظاهر است.

البته اگر توسط نذر معین یا بقول معروف باشراء فقیر حیوان متعین گردد پس قیاس آن بر مغصوب درست میباشد از آن زنده تصدق حیوان لازم گردد وبصورت استهلاک تصدق قیمت آنروز. والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۱/ذی الحجه ۱۴۱۱ هجری

تحقیق (جعلت هذه الشاة اضحیة)

سوال: در شامیه با گفتن (جعلت هذه الشاة اضحیه) نذر اضحیه منعقد میگرد در زبان فارسی چنین مضمون چگونه تعبیر شود آیا بعینه با ترجمه همین الفاظ نذر منعقد میگردد یا با الفاظ دیگر نیز نذر لازم گردد. بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: تکلم به الفاظ انعقاد نذر ضروری است در آن وقت چنین الفاظ برائی التزام معروف بود واستعمال میشد در عرف ما چنین الفاظ برای التزام گفته نمیشود لذا بر آن نذر لازم نمیگردد. والله تعالی اعلم. ۲۷/رجب سنه ۱۴۱۵ هجری

یک حیوان را برای عقیقه وقربانی جمع نمودن

سوال: در یک گاؤ یک حصه برائی قربانی وشش حصه برائی عقیقه گرفته شد آیا چنین نمودن درست است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: کسیکه حصهء قربانی را گرفته باشد حق ندارد که در همین گاؤ برائی عقیقه نیز سهم بگرد واگر چنین نمود تنها قربانی اودرست است عقیقه أداء نمیگردد. اگر کسی دیگر در آن برائی عقیقه سهم بگیرد در آنجا هم در یک گاؤ تنها عقیقه یک شخص درست میشود.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی تحت (قوله وان کان شریک الستة نصرانیا الخ) و کذا لو اراد بعضهم العقیقة عن ولد قد ولد له من قبل لان ذلک جهة التقرب بالشکر علی نعمة الولد ذکرہ محمد رحمه الله تعالی (ردالمحتار ص ۲۰۰ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۰ ذی قعده ۱۳۸۷ هجری

تفصیل این مسئله در رسالهء دو حصه گرفتن یک شخص در گاؤ قربانی گذشته است.

در عقیقهء بچه یک گوسفند نیز کافی است

سوال: بعض افراد در عقیقهء دختر یک گوسفند ودر عقیقه بچه دو گوسفند را ضروری میپندارند آیا چنین نمودن ضروری است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در عقیقه بچه ودختر یک گوسفند کافی است البته در عقیقهء بچه دو گوسفند بهتر است.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی: وهی شاة تصلح للاضحیة تذبح للذکر والانثی سواء فرق لحمها نیا او طبخه بحموضة او بدونها مع کسر عظمها اولا واتخاذ دعوة اولا وبه قال مالک رحمه الله تعالی وسنها الشافعی واحمد رحمهما الله تعالی سنة مؤکدة شاتان عن الغلام وشاة عن الجاریة غرر الافکار ملخصا والله تعالی اعلم (ردالمحتار ص ۲۳۳ ج ۵) والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۰ ذی قعده ۱۳۸۷ هجری

عقیقه نمودن بعد از بلوغ وبعد از وفات

سوال: آیا بعد از بلوغ ویا بعد از وفات عقیقه یک پسردرست است یاخیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بعد از بلوغ درست است اما بعد از انتقال درست نباشد زیرا عقیقه رد بلاء ست. والله تعالی اعلم. ۵/ محرم سنه ۹۰ هجری

جمع نمودن اضحیه، عقیقه و ولیمه در یک گاؤ

سوال : حکم صورتهائی سه گانه ذیل چه گونه است :

(۱) اول در یک گاؤ یک شخص بزائی قربانی ودوهم برائی ولیمه سهم گرفت.

(۲) یک شخص برائی ولیمه وشخص دوهم برائی عقیقه.

(۳) یک شخص برائی قربانی دوهم برائی ولیمه وسوم برائی عقیقه‌بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : هر سه صورت جواز دارد :

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تحت (قوله وان کان شریك الستة نصرانیا الخ) و کذا لو اراد بعضهم العقیقة عن ولد قد ولد له من قبل لان ذلك جهة التقرب بالشکر علی نعمة الولد ذکره محمد رحمه الله تعالی ولم یذکر الولیمة وینبغی ان تجوز لانها تقام شکرا لله تعالی علی نعمة النکاح ووردت بها السنة فاذا قصد بها الشکر او اقامة السنة فقد اراد القربة.(ردالمحتار ص۲۰۰ ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم

۳۰ جمادی الاولی ۱۳۹۹هجری

میده نمودن استخوان حیوان عقیقه جواز دارد

سوال : در اعلاء السنن در صفحه ۱۱۵ ج ۱۷ میده نمودن استخوان حیوان عقیقه را خلاف اولی فرموده واز این حدیث استدلال نموده. **ولم یکسر لها عظم فیأکل ویطعم ویتصدق**.

در حالیکه در صفحه ۲۶۳ ج ۸ کفایة المفتی آمده که بعض افراد از میده نمودن استخوان منع میفرمایند مگر این ممانعت کدام سندی ندارد نیز مفتی محمد شفیع رحمه الله میده نمودن استخوان حیوان را جواز داده برای کرم با رفع این تعارض مایانرا مطمئن سازید. بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : بین جواز وخلاف اولی تعارض نیست :

ودر کفایة المفتی نفی سند ممانعت آمده یعنی کسر عظام را ممنوع وناجائز گفتن کدام سندی ندارد نفی خلاف اولی را نه فرموده :

خلاصه اینکه حکم عدم کسر وجوبی نی بلکه استحبابی است در صورتیکه عوام آنرا

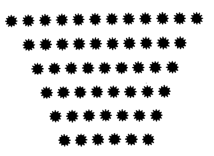
رد نموده اند. نزد حنفیه ومالکیه در عدم کسر فضیلتی نباشد پس نزد آنها این حدیث غیرثابت ویامؤل است.

قال ابن عابدین رحمه الله معزیا الی غرر الافکار: وهی شاة تصلح للاضحیة تذبح للذکر والانثی سواء فرق لحمها نیا او طبخه بحموضة او بدونها مع کسر عظمها اولا و اتخاذ دعوة اولا و به قال مالک رحمه الله (ردالمحتار ص۳۳ ج۵) والله سبحانه وتعالی اعلم. ۳ شعبان ۱۴۱۷ هجری



تنبیه

تحقیق نزد امام اعظم رحمه الله این است که عقیقه در ابتدائی اسلام بود اما بعداً منسوخ گردید بعض علماء بعید از قیاس در قول امام رحمه الله تعالی تاویلات میکنند اما بلا مشبه مذهب امام رحمه الله این است که عقیقه منسوخ شده لذا احکام مذکوره تفصیلات وتقییدات در این مورد در کتب فقه همه بی معنی است بعداً بنده طبق این تحقیق رساله مدلل ومفصل را در اعلاء السنن بدست آورد تفصیل انشاء الله در تتمه به نظر آید.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿ وَقَـٰتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِ ﴾

وبجنگید با کفار تا آنکه فساد باقی نماند وهمه حکم مر خدا را باشد.

﴿ وَمَا تَوْفِيقِىٓ إِلَّا بِٱللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴾

****

تنمیة الخیر فی التضحیة عن الغیر

«تفصیل صورتهای جائز وناجائز قربانی عوض غیر»

****

****

حکم قربانی نمودن از طرف غیر

سوال : در صورتیکه در یک گاؤ در قربانی برای یک شخص غائب بدون امر او سهم گرفته شود آیا در این صورت قربانی او وقربانی شرکاء دیگر درست میگردد و یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : (۱) فی الهندیة اذا ضحی بشاة نفسه عن غیره بأمر ذلك الغیر او بغیر امره لا تجوز لانه لا یمکن تجویز التضحیة عن الغیر الا باثبات الملك لذلك الغیر فی الشاة ولن یثبت الملك له فی الشاة الا بالقبض و لن یوجد قبض الامر ههنا لا بنفسه و لا بنائبه كذا فی الظهیرة (عالمگیریة ص۳۰۲ ج۵)

(۲) وفیها ایضا ولو ضحی ببدنة عن نفسه وعرسه واولاده لیس هذا فی ظاهر الروایة وقال الحسن بن زیاد فی کتاب الاضحیة ان کان اولاده صغارا جاز عنه وعنهم جمیعا فی قول ابی حنیفة و ابی یوسف رحمهما الله تعالی وان کانوا کبارا ان فعل بأمرهم جاز عن الکل فی قول ابی حنیفة و ابی یوسف رحمهما الله تعالی وان فعل بغیر امرهم او بغیر امر بعضهم لا تجوز عنه ولا عنهم فی قولهم جمیعا لان نصیب من لم

بأمر صار لهما فصار الکل لهما وفی قول الحسن بن زیاد رحمه الله تعالی اذا ضحی بدنة عن نفسه وعن خمسة من اولاد الصغار وعن ام ولدہ بأمرها او بغیر امرها لا تجوز عنه ولا عنهم قال ابو القاسم تجوز عن نفسه کذا فی فتاوی قاضی خان. (عالمگیریة ص۳۰۴ ج۵)

(۳) وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی ولو ضحی ع اولاده الکبار وزوجته لا یجوز لا بأذنهم وعن الثانی رحمه الله تعالی انه یجوز استحسانا بلا اذنهم بزازیة قال فی الذخیرة ولعله ذهب الی ان العادة اذا جرت من الاب فی کل سنة صار کالاذن منهم فان کان علی هذا الوجه استحسنه ابو یوسف رحمه الله تعالی فهو مستحسن اھ (ردالمحتار ص۳۱۵ ج۵)

(۴) وقال ایضا (قوله وعن میت) ای لو ضحی عن میت وارثه بأمرہ الزمه بالتصدق بها وعدم الاکل منها وان تبرع بها عنه له الاکل لانه یقع علی ملك الذابح والثواب للمیت ولذا لو کان علی الذابح واحدة سقطت عنه اضحیته کما فی الاجناس قال الشرنبلالی لکن فی سقوط الاضحیة عنه تأمل اھ اقول صرح فی فتح القدیر فی الحج عن الغیر بلا امر انه یقع عن الفاعل فیسقط به الفرض عنه وللاخر الثواب فراجعه (ردالمحتار ص۳۳۵ ج۵)

از عبارات فوق امور ذیل ثابت میگردد :

(۱) اول قربانی نفلی بدون امر نیز از طرف غیر جائز است . للروایة الرابعة.

البته اگر کسی در یک گاؤ باسهم خویش برائی غیر در قربانی نفلی یا عقیقه سهم بگیرد چونکه این شخص شخصا مالک آن سهام است بناء بر قول راجح همه سهمها یکجا نموده یک اضحیه محسوب میگردد.

قال فی العلائیة ولو ضحی بالکل فالکل فرض کارکان الصلوٰة (ردالمحتار ج۵ ص۲۲۴)

بناء بر آن این قربانی اگر نفلی باشد یا واجبی پس حق دارد که ثواب آنرا به کسی ببخشد. لما فی الروایة الرابعة

(۲) اگر در قربانی واجبی گوسفندش را با اجازه یا بدون اجازه غیر عوض او ذبح کند قربانی غیر درست نیست . للروایة الاولی .

البته اگر به امر غیر بره را خریداری کند قربانی درست است زیرا که مامور شراء وقبض وکیل آمر باشد لذا در آن ملک آمر ثابت گردید.

(۳) به امر غیر در گاؤ برایش حصه گرفت قربانی همه درست باشد للروایة الثانیه.

در این صورت در گاؤ ملک غیر ثابت شد اگر از غیر قیمت را وصول کند بیع درست باشد در غیر آن هبه باشد ودر هبة المشاع قبض شرط نیست .

(٤) بلا امر درگاؤ برای کسانی حصه گرفت که از طرف انها معمول قربانی را داشت قربانی همه درست اس للروایة الثالثه .

(٥) بلا امر برای کسی حصه گرفت که از طرف او معمول قربانی نبود پس قربانی این شخص درست نیست للروایة الثانیة والثالثه .

وآیا قربانی دیگر شرکاء درست است یا خیر ؟

در روایت ثانیه تصریح عدم جواز آمده وروایت رابعه مقتضی جواز است.

در ایة نیز جواز معلوم شود زیرا که ذابح مالک حصه مسمی حیوان نیزاست پس هیچ دلیل عدم جواز قربانی او وجود ندارد.

در امداد الفتاوی مولانا ظفر احمد رحمه الله بر جواز فتوی داده ومسئله روایت ثانی را اختلافی قرار داده قول جواز ابوالقاسم راترجیح داده اما به نظر من انها در این مسئله تسامح نموده اند زیرا که در روایت ثانیه دومسائل مذکور است قول ابوالقاسم بامسئله ثانیه تعلق دارد.

وزیر بحث مسئله اولی ست که در آن اختلاف نیست بلکه فی قولهم جمیعاً تصریح آمده علت فرق بین هر دو روایات اینست که در روایت رابعه بیان نقل قربانی غیر آمده که حقیقتاً از طرف ذابح باشد تنها ثواب آن به غیر داده شود پس نیت از جانب غیر مستلزم نفی حصه طرف خویش نباشد.

ودر روایت ثانیه نیت قربانی واجب از طرف غیر را نموده از طرف خویش نفی آن حصه را نموده پس این محض لحم باشد وذبح گاؤ برای لحم معروف ویک امر مقصود ومستقل باشد بخلاف ارکان حج که بدون آن در ادای حج کدام امر مقصودی مفید نیست پس در صورت حج عن الغیر بلا امر بهر صورت حج فاعل درست است اگر که نیت ادای فرض را از جانب غیر داشته باشد. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۲/صفر ۹۵هجری

بسم اللہ الرحمن الرحیم

﴿وَمَا تَوْفِيقِيٓ إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ .

دو سهم یک تن در قربانی گاؤ

* بار اول توضیح زاویه خفی .
* تحقیق انیق وتدقیق عمیق .
* بحث منفرد در پرتو حدیث وفقه .
* فیصله نقل وعقل، روایت ودرایت

****

****

دو حصه یک شخص در قربانی گاؤ

«در این حدیث این سخن ثابت گردیده است که در یک گاؤ یا یک شتر برای یک شخص اضافه از یک سهم دیگر چیزی نمیباشد»

لهذا: پس اگر کسی گاؤ یا شتر کامل را قربانی نمود در مجموع یک قربانی محسوب میشود، هفت قربانی محسوب نمیشود

گرفتن حصه ایصال ثواب یا عقیقه ازطرف یک شخص همرای قربانی دریک گاؤ

سوال: کسی در یک گاؤ علاوه سهم واجبی خویش برای ایصال ثواب حصه نفلی را نیز گرفت یا برای عقیقه حصه گرفت پس تحقیق چیست؟ اگر کسی گاو کامل را ذبح نمود پس آیا حقدار یک قربانی باشد ویا حقدار هفت قربانی ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر کسی به تنهاگی یک گاؤ را ذبح کند پس نزد بعض یک حصه آن واجبی وشش آن نفل میباشد اما قول عامة المشائخ اینست که در تمام

گاو یک قربانی اداء شود برهمین فتوی است.

قال الامام الحصکفی رحمه الله: ولو ضحی بالکل فالکل فرض کارکان الصلوة

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله: الظاهر ان المراد لو ضحی ببدنة یکون الواجب کلها لاسبعها بدلیل قوله فی الخانیة ولو ان رجلا موسرا ضحی ببدنة عن نفسه خاصة کان الکل اضحیة واجبة عند عامة العلماء وعلیه الفتوی اھ مع انه ذکر قبله باسطر لو ضحی الغنی بشاتین فالزیادة تطوع عند عامة العلماء فلا ینافی قوله کان الکل اضحیة واجبة و لا یحصل تکرار بین المسالتین فافهم ولعل وجه الفرق ان التضحیة بشاتین تحصل بفعلین منفصلین و اراقة دمین فیقع الواجب احدهما فقط والزائدة تطوع بخلاف البدنة فانها بفعل واحد واراقة واحدة فیقع کلها واجبا هذا ما ظهر لی (ردالمحتار ص ٢٠٣ ج ٥)

اما اینکه یک شخص دریک گاؤ نیت قربات مختلفه راکند آیا معتبر باشد یا غیر معتبر؟ یعنی طبق نیت اوهفت قربانی اداء میشود ویا یک قربانی؟

دراین موردجزیه صریح فقه بنظرنرسید بنا بردلائل ذیل عدم اعتبار نیت تعدد بنظر رسد.

(١) عبارت مذکوره علائیه وشامیه : عموم ولو ضحی بالکل فالکل فرض کارکان الصلوة الخ

(٢) درحدیث وفقه اجزاء عن السبعة مذکورست ثبوت تعدد جهات شخص واحد موجود نیست.

(٣) ذکر صحت جهات مختلفه در کتب فقه تحت اجزاء عن السبعة موجود است .

(٤) در شامیه وغیره آمده : وکذا لو اراد بعضهم العقیقة: اگرمقصود بیان نیت شخص واحد اضحیه وعقیقه باشدپس لازم بود اضافه نمودن لفظ ایضاً :

(٥) در چندین کتب تصریح جهات مختلفه از طرف اشخاص مختلفه آمده:

اراد بعضهم الاضحیة و بعضهم جزاء الصید الخ (عالمگیریة ص ٣٠٢ ج ٥)،(خانیة بهامش العالمگیریة ص ٣٥٠ ج ٣،بدائع ص ٧١ ج ٥،شلبی علی تبیین الحقائق ص ٨ ج ٦،الجوهرة النیرة بهامش مختصر القدوری ص ٢٠٣)

ازینجا معلوم شد که تعدد نیت را اعتبار نباشد این نیز تحت کلیه ولوضحی بالکل - الخ داخل است.

(٦) باوجود موقع بیان در تمام کتب فقه کاملاً از آن سکوت ورزیده شده است .

(٧) قال الامام قاضیخان رحمه الله: سبعة اشتروا بقرة للاضحیة فنوی احدهم الاضحیة عن نفسه

لهذه السنة ونوی اصحابه الاضحیة عن السنة الماضیة قالوا تجوز الاضحیة عن هذا الواحد ونیة اصحابه للسنة الماضیة باطلة وصاروا متطوعین ووجبت الصدقة علیهم بلحمها وعلی الواحد ایضا لان نصیبه شائع ولو اشتری بقرة للاضحیة ونوی السبع منها لعامه هذا وستة اسباعه عن السنین الماضیة لا یجوز عن الماضیة ویجوز عن العام (خانیة بهامش الهندیة ص ۳۳۰ ج ۳)

در این جزئیه بصورت تعدد اشخاص بنیت اضحیه ماضیه. وقوع تطوع مذکورست اما بصورت توحد شخص ذکر وقوع تطوع نیامده ازینجا ثابت شد که در صورت توحد مالک تعدد نیت غیر معتبر باشد وهمه گاؤ اضحیه واجبه محسوب میشود.

ودر صورت تعدد اشخاص من لحم واجب التصدق میباشد یعنی در اراقه نیت سنین ماضیه (سالهای گذشته) غیر معتبر باشد ودر لحم معتبر باشد اما در صورت شخص واحد وجوب تصدق مذکور نیست.

با این فرق واضح گردید که تعدد نیت را اعتباری نیست واگرنه در صورت توحد شخص لحم نیز واجب التصدق میباشد.

یکی از طلاب را از جزئیه خانیه دربارهء معتبر بودن تعدد نیت اشتباه شده است لذا توضیح آن در اینجا میکنیم .

ضحی بشاة عن نفسه وعن ستة من اولاده لیس هذا فی ظاهر الروایة وقال الحسن بن زیاد رحمه الله تعالی فی کتاب الاضحیة له ان کان اولاده صغارا جاز عنه وعنهم جمیعا فی قول ابی حنیفة وابی یوسف رحمهما الله تعالی وان کانوا کبارا ان فعل بأمرهم جاز عن الکل فی قول ابی حنیفة رحمه الله تعالی وان فعل بغیر امر بعضهم لا یجوز لا عنه ولا عنهم فی قولهم جمیعا لان نصیب من لم یأمر صار لحما فکان الکل لحما. (خانیة بهامش الهندیة ص ۳۴۰ ج ۳)

در این جزئیه از جانب اولاد صغار تضحیه بصورت تملیک مراد باشد.لذ بنا بر تعدد املاک قربانی همه درست است، بر تملیک شواهد ذیل است :

(۱) مفهوم متبادل تضحیه عن الحی وطریقه عام ومعروف بصورت تملیک باشد نی ایصال ثواب تملیک ذابح .

(۲) این جزئیه از جانب صغیر مبنی است بر قول وجوب تضحیه و اضحیه واجبه بدون ملک اداء نمیگردد .

قال الامام قاضیخان رحمه الله تعالی: قال الامام قاضیخان رحمه الله: و فی الولد الصغیر عن ابی حنیفة رحمه الله روایتان فی ظاهر الروایة یستحب و لا یجب بخلاف صدقة الفطر و روی عن الحسن عن ابی حنیفة رحمه الله انه یجب ان یضحی عن ولده الصغیر و ولد ولده الذی لا اب له والفتوی علی ظاهر الروایة فان کان للصغیر مال قال بعض مشایخنا رحمهم الله یجب علی الاب والوصی فی قول ابی حنیفة رحمه الله ان یضحی من مال الصغیر قیاسا علی صدقة الفطر و لا یتصدق بلحمه بل یاکل الصغیر فان فضل شیء لا یمکن ادخاره یشتری بذلک ما ینتفع بعینه (خانیة بهامش الهندیة ص۳۴۳ ج۳)

(۳) اگر این جزیه تعلق داشته باشد با ایصال ثواب تملک ذابح پس در تضحیه عن الکبار اذن شرط نگردیده اشتراط اذن تنها بصورت تملیک مراد است.

اگر علی سبیل النزول این شواهد را برای اثبات تملیک ناکافی تسلیم کنیم باز هم احتمال تملیک باقی باشد که کافی است ایصال استدلال را.

علاوه ازین در این جزیه عدم تملیک تسلیم نموده شود باز هم تنها واجبات متعدده در آن ثابت شود واجبات باهم تزاهم دارد اما در نفل تزاهم صلاحیت واجب را نداشته است. فافترقا

مفتی عبدالستار صاحب رحمه الله از خیرالمدارس ملتان ازین جزیه برای ترک استدلال همین توجیه را بیان نموده این بحث را بغرض تحقیق در خدمت چندین مفتی های دین اسلام عرض نمودم که در آن جوابات از مفتی محمود حسن صاحب گنگوهی دارالعلوم دیوبند مفتی نظام الدین صاحب دارالعلوم دیوبند مفتی جمیل احمد تهانوی صاحب جامعه اشرفیه لاهور ومفتی عبدالستار صاحب از خیرالمدارس ملتان وصول گردید وآنرا مزید توثیق داد که در حدیث وفقه ثبوت اعتبار تعدد نیت نیامده معهذ اینها تعدد نیت را با تعدد املاک الحاق نموده اند ونیات مختلفه را افراد اعتباری قرار داده اند جواز تحریر فرموده اند این امر ملحوظ گردانیده شده که این الحاق وافراد اعتباری در حدیث وفقه هیچ ثبوت ندارد پس این نظریات شخصی اینهاست.

خاتمة الکلام

با معیت قربانی واجبی حصه عقیقه یا ایصال ثواب نفلی بر ای بحث اثر انداز نیست زیرا که عقیقه واجب نباشد اگر باشد یا نباشد وایصال ثواب در قربانی واجبی نیز نموده شود لذا مقصد ایصال ثواب بهر صورت حاصل میشود البته با تضحیه در مورد یکجا نمودن دم شکر

ودم جنابت بحث مؤثرنموده شود.

چونکه بدون تعدد نیت نیز یک قول مرجوح تعدد نیز آمده وفتاوی معاصرین نیز در تعدد نیت اعتبار داده شده علاوه ازین در آن ابتداء عام باشد ودر قول عدم جواز جرح عظیم باشد لذا در یک گاو از طرف شخص واحد قول جواز را در مورد یکجا نمودن نیت اضحیه دم شکر ودم جنایت انسب و او سع است.

بعد ازین تحریر دوم مفتی محمود حسن از دارالعلوم دیوبند موصول گردید در آن این عبارت ملتقی الابحر را نقل نموده :

وان مات احد سبعة وقال ورثته اذبحوها عنكم وعنه صح وكذا لو ذبح بدنة عن اضحية ومتعة وقران.

در نظر بنده ازین عبارت نیز استدلال تام نباشد زیرا که در آن صیغه ذبح مجهول است تذکیر عامل مؤنث لفظی جواز دارد برای ابصال استدلال انشاء احتمال کافی است ودر اینجا متبادر همین است زیرا که در مسئله متقدم بر تعدد اشخاص تصریح آمده که بر آن قرینه باشد که در این مسئله نیز تعدد اشخاص مراد است .

قرینه دوم اینست که در کتاب دیگری ثبوت شخص واحد بنظر نرسید لذا مقتضی مطابقت باعبارت عامه اینست که این صیغه مجهول است مانندیکه تحت قول مذکور در مجمع الانهر فرموده : **مع اختلاف جهات قربتهم** (ملتقى الابحر مع شرح مجمع الانهر ص٥١١ ج٢)

از ضمیر جمع (قربتهم) ثابت میشود که نزد شارح این مسئله نیز برای تعدد اشخاص کافی باشد.

علاوه از آن بنده سابق تحریر نموده بود که واجبات متعدد باهم صلاحیت تزاحم را دارند بخلاف تزام النفل بالواجب، لذا در آن با اضحیه واجبه صحت حصه نافله ثابت نمیشود طبقیکه حضرت مفتی صاحب جزیه مذکوره رانقل نموده بعد از آن متعلق مسئله زیر بحث شخصاً فرموده : (حکم آن صراحة) در کتب فقه بنظر نرسید :

این چنین نظر مفتی عبدالستار صاحب در فوق گذشت :

بعد از تحریر مذکوره بنده در خدمت مفتی عبدالستار صاحب مینویسد که در جزیه ملتقی الأبحر :

صیغه (ذبح) مجهول است از آن استدلال تام نیست در جواب مفتی صاحب نویسید :
اگر (جزیه ملتقی الابحر) به صیغه مجهول است از آن صراحة از طرف شخص واحد بر تعدد جهات استدلال قوی نباشد .

علاوه ازین در نظرم چیزی دیگری متعلق این جزیه می رسد که شخص واحد بیک وقت نمیتواند تا متعه وقران کند.

ازینجا جزئیه هر آئنه با تعدد اشخاص متعلق است، مجهول نمودن آن بر شخص واحد هیچ امکان ندارد پس هر آئنه این جزیه متعلق تعدد اشخاص است، امکان حمل آن برشخص واحد نمیباشد.

خلاصه اینکه تا اینجا در مورد صحت واجبات متعدد کدام جزیه صریح بنظر نرسید وتزاحم النفل بالواجب نیز از آن ابعد است . پس جواز آن چگونه ثابت شود. والله سبحانه وتعالی اعلم .

۶ ربیع الاخر ۱۴۰۹ هجری

تمت بالخیر

«جلد هفتم به پایان رسید»

وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وعلی آله واصحابه وسلم اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

فهرست مضامین

موضوع صفحه

تم فهرس الکتاب بعون الملک الوهاب

وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وعلی آله واصحابه وسلم اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

